

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE448

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سجدا سے کہ نور امیان داو
پاک از حیث شکر و نقصان
شرق و غرب زمین و مہفت پھر
قبضہ خاک را و ہدا و راں
میسند گوہر ان نایابے
نیت از سے شوہر نیت
کر و کیان بہ جملہ شاہ و گدا
گرب از دوز قطرہ آبے شمع
کہ بر آرز آب آتش برق
باعث عسر مشے اکل و کر
نیست و یک مزاج در کیون
عقل کو تہ ازین نقصا ویرت

حد بے حد شامی بے اعداد
خا فرست و رحیم و رحمن ست
آن خدا نے کہ نافت از یک
ذات پاسے کہ خود بہ حکمت پاک
کہ و گارے ز قطرہ آبے
لا میوتے کہ از حکمت جو
یا و شاہ ازل کہ تیر قضا
شمع را گرچہ کر در آتش جمع
گرچہ کہ او در آب آتش فرق
او بہر جسم واد شکل و کر
بلکہ یک جنس آدمی در کون
این چہ صنع ست این چہ تقدیر

لے خداوندات اقدس
من نقصان شکر و نقصان
کر نیت از حیث شکر و نقصان
نیت از حیث شکر و نقصان
المعدنات الاغنیاء عنک
الشہداء لا تدریک انک الذکر
کیف البیوت فی عوالم
سے مالک و فی ملک عالم

سجدا سے کہ نور امیان داو
پاک از حیث شکر و نقصان
شرق و غرب زمین و مہفت پھر
قبضہ خاک را و ہدا و راں
میسند گوہر ان نایابے
نیت از سے شوہر نیت
کر و کیان بہ جملہ شاہ و گدا
گرب از دوز قطرہ آبے شمع
کہ بر آرز آب آتش برق
باعث عسر مشے اکل و کر
نیست و یک مزاج در کیون
عقل کو تہ ازین نقصا ویرت

خود و در سنج و صبر با ایوب
او به فرزند بے پدر شد مثل
ذکر یار الفسوق و دانه
که روزا زاده با سکه لقبه
والدش و چهل مرد صد نیت
بطن ماهی تمام ذوالنون کرد
ایچنین از تنگ نفس امان
باز اصحاب کرم ساز و کلب
رحمتش را نه حد پایانست
رحمت اوست صحرای کربلا
بغضایات خود مسلمان کرد
و او مار از لطف خویش مقام
هم شنیدیم و در کتب دیدیم
شکر و دیگر رصده هزاران پیش
پیروی اختیار کاشش کرد
و در اول بار قسم نزد و باب
شکر و دیگر بذات سبحانی
مصطفی گفتا در شب معراج
شکر و دیگر رصده هزار و فور
از اصول فروع کل مهم
نعمت جسم و او نعمت جان

یا و خود یاد کرد و بنده خوب
و ادب پیغام به بری و فضل
عنم خوروی ز شوق نیکو
سید و صاحب و حضور و نبی
کرد و در قدرت خداست نیست
بعد چل روز و ندید و بیرون کرد
دارد ایمان بنده آنچه گمان
تو کن رحمت حق از خود سبب
همه ذی فضل انبیا است
شکر حق صد هزار مرتبه
جیش دیگر نکرد آن کرد
در میان ولایت اسلام
زین سبب راه رست بگزیدیم
کرد از امت حبیب خویش
دوست را چهار یارش کرد
بنفش یک کس ثلث از اصحاب
و او بار طریق نفاست
یعنی نعمان بامت است سراج
کرد و مار از اهل بدعت دور
کرد و مار از اهل سنت نام
در تر اکتب خاصیت چندان

[illegible]

رجبه هر چهار شمع طهران در میان عقیده آید باز

مشاجات

ای حسد ای احد کرم	منالق آسمان بغیر عمد
ای کافل بر وزی جنس	وی مکر عطا کننده انس
ای که از نده قطا نیسان	ای شوق بخش علت عصیان
ای نگارنده زمین زمان	دار ایمان باز نقص امان
ای نماینده فسق و فجور	وی خطا بخش بنده یوم الفصل
ای ترجم گشته ویرانه	رحمت راه افتاست نده
ملک آید بر روی جهان	قصد ایمان اگر گشت شیطان
اورسد باین از دست وریو	تو امان کن ز چنگل آن دیو
خامی حال بسنده خود پاشی	چیت حدیثک لاشی
بین جهان فنا شود و غنیت	فقر است کور ما حیت
جسم هم جان جدا از آن	دو فرشته بوی سوال آید
گر گشته بر سر آن و دیار	سینه های جبال گرد و خاک
گر نیاشی تیرت گیر افتاست	وامی بر حال شهر سالان
روز خسته که کسان ورت	شود از بهیت قیامت
بار باره فرو شود از چشم	که بهای زمین شود چون لثیم
ای چنین که در آسمان فوین	وامی بر جان و دم کین
خلق عالم شوند یکبار	شبه و اعضا جسم که کرد
و در این کتاب و زبان سوال	عقل و ادعای زبان لال
رفع جمع مجال گفتن	از تو یک دره نفعی

این الفرق بین دو عالم
والا حدیث الفرق و التفتین
لایزال که فی ذلک و لایزال
ایم الزمان فی ذلک و لایزال
شأن فی صفات لایزال
بالتوفیق و التفتین
والا تفت و التفتین
این فرق بین دو عالم
و در این کتاب و زبان سوال
رفع جمع مجال گفتن

<p>آید آندم نداسے گیرا گیر واسے برجان آدمی زاده پرو داسی عیوب و زین زیر او پیکر ز مو بار یک غیر از ان راه نیست راه و گداز نهندش کسند و داده و اسی برجان بنده غافل ترس و شرمی ز واحد القهار تو کن روز فرق موجب حرق بدرستی تو بر عقیقه داده امی تخت بیق در کنار مکن دور کن از سلوک نامزدان گرچه دعوی قطب غوثی کرد نه هر کن در دلم آب طمع راست منت بیای بیست یز بناهی قریب کن یک شب کار ما را کن زیاده و کم هر چه طلبم از انم اقای ده</p>	<p>منعها آید از جوان و پیر ملکان عذاب آواره چون بگیرد جیم غریب آن جیم از شب ستار یک هم شمشیر تیز بران تر گویند آسنا موکلان پان گر تو آسان نسازی آن شکل باز بهر سخت و از همه دشوار گرچه پیوسته بجرم عصیان غرق یا اسکن کشتای دیده ما اهل حق را باطلت یار مکن پس و مضرت نبی گردان دل ما کن را اهل بدعت سرو کاسه ام را مننه شایطع از طغیام قناعت مکن سیر دور گردان ز خود فروشی کبر از امور شریعت اکرم قائم را لباس تقوی نه</p>
--	--

در بیان توحید و صفات باری تعالی

<p>جز شریعت دیگر نمیدانیم در عقائد نوشتن این گفتند</p>	<p>شکر ایند که ما مسلمانیم و به معنی که خدا مان سفند</p>
--	--

<p>سرموئی خلاف کی داریم شکر ایمان بدهد تا وزیم لم یزل لم یلیم لم یلد درکت یی او گمان نه نبود حضرت حق ای تعالی هر چه در عقل کس سدان نه بی جاست بی مکان بی ماند نیست چیزی بیطآن بشد هست بیشک محیط کل نه حاضره نام علم است جایش نه تخم ایمان پندیده او پاشد ورنه برگشته او چه حد کس فکر بر ذرات او شاید کرد مصلطه هر چه گفت بر آن پاش</p>	<p>بهره شاکیم و مستدایم که چه عسری بحسبیت بریم احد است و صد غیب عدد شکر نقصانی زلف نه عرض و جوهر و حدش شال مثل مخلوق جسم فی جان نه همه مخلوق اوست او خاوند لایزال که بی مکان پاش بلکه در علم است لا آن نه ابتداءش نه انتهایش نه و انما بود و انما پاش علم و حدانیت بود این لب زین کب گفت مصلطه امی و فکر باید ولی بقدر توانش</p>
---	---

و بیان صفات نبوت

<p>علم قدرت حیات سمع و بصر که مکبری بود علی التتیین یعنی از غیب شرک پاک است اله او بعلم قدیم نمود و انما است نیست چیزی نه علم او بیرون نیست از علم او هیچ مستور</p>	<p>بصفاتی که داده اند خبر بهسم کلام را راده تکوین هست این بهشت ثبوت سببی از علم یعنی یکی صفات خداست اول و آخر و ظهور و بطلون خلق چندین هزار ظلمت و نور</p>
--	---

گفتن او سستی زبان بی کام
نیست خالق هیچ شی مستجاب
صرف مدتی نگزیده اند اثبات
و صفت ماند نیست و نماند
هست تمام بذات خویش قدیم
نیزین گزیده و مستام و برترست
سید و ان گفتن حاشا ای بابوش
درست مدتی او نباشد ظن
این بود خفته سار قول صواب
بس بود پیش کام ای پام
بی ارادت ز آشکار و نهان
نیست یک فزیده بی اراده او
میشیش نیست از اراده و گز
طلسانی این سخن کرده
و نگریه با دلتی شاید
یعنی گویند بود علی تحقیق
اهل سنت که کرده اند اثبات
همه باشد با هر خالق طاق
بنده را اختیار جبرنی و ا
بطریق اجاب نیست بحسب
بنده کاسب بود بگردن آن

یک صفت از صفات اوست کلام
این به مخلوق واجب است علی
در کلام متزه اش باذات
چونکه در صفت صوت از نامند
فیت فلق این کلام عظیم
هر که بخواند که پیش کمرست
لیک از مال دنیا خلافتش
در دنفش کلام را بدست
بست قول کثیر در این باب
من و تو عام را چنین مقدار
از صفاتش یکی ارادت و آن
ز دن فارمی و کسستن
چون شیت که کرده اند خبر
نبض معنیش دیگر آورده
مسلم هر چه گفت آن باید
فعل تحلیق این چنین تزیین
دست تکوین که در وقت و صفا
همه اخلاق فعل یا از زاق
او بود و خالق فعال عباد
باشد این اختیار بنده یکب
خلق افعال بنده از سبحان

[illegible]

<p>پس جدائی بگشت در من پاره افتیبا و کرده بزور که و اطلب از حضرت و باب کانه برین مبحث قول کثیر شکر واجب که ما بایمانیم چونکه در استوار است داریم بهین اعتقاد و زیر محمد شکر باشد اگر چه ما عا میم اسیخ جان و اروز بزرگ و خرد گر چه که و بدست کس مقبول چونکه آید اجل سبحان کس</p>	<p>گر چه فطش جدا بود یعنی لیک از صدق قلب بگو و این بود وجه قاتل الماعرب و و بدان منیش بهرقت خویش را مو من بحق دانیم شک بایمان خود نمی داریم بدرستی بر د خدا می احمد اجل از غیر حق منب داریم هیچ حی بی اجل نخواهد مرد بی اجل گفتن است نامقول نشود پیش ساعتی یا پس</p>
--	--

<p>در بیان ایمان و در بیان کلمات برای همه فتاوی صفا و کما شکر بقدر که در همه اوقات بلا مانگ که عا لم غیب اند هست در طاعت خدا و نندند هستند از اکل و شرب نهاده نیست یک لحظه غافل از باری بعضی ایشان بود بعضی دیگر بگشت آنکه غیر مخلوق است صفت او که غیر ذی عجز است بر سولان حسد را فرستاده</p>	<p>هست ایمان مابذات و صفات بند گان خدای لا ریب اند فارغ از مال و جنت و فرزندند نه اثاث است صفت شان و کور گر چه باشند مویکل کاری نزد و عمنه و جل مقرب تر همه او کلام ایزد است هر که مانند فهم که در کج است خبر از امر و سنه او داده</p>
---	--

در بیان کلمات برای همه فتاوی صفا و کما
شکر بقدر که در همه اوقات
بلا مانگ که عا لم غیب اند
هست در طاعت خدا و نندند
هستند از اکل و شرب نهاده
نیست یک لحظه غافل از باری
بعضی ایشان بود بعضی دیگر
بگشت آنکه غیر مخلوق است
صفت او که غیر ذی عجز است
بر سولان حسد را فرستاده

خارق عادت است اهل اهل علم
خارقی که در انبیا بنمود
لیک قبل از نبوت است ارباب
از سلمان صلح طاهر
باشد از مومن عوام چنان
هست از اهل کفر است دل
خارق هر یکی که هست نیست
ولی آنست بیشک و اشباه
و انما باشد او مطیع امور
هم کند اجتناب از شبهات
یعنی آن مرد وین فصل و فرع
بلکه از اخلاص سئمه نیز
مرد بی شرع که پرتو هوا
فعل او را که است اروانی
شده یک چند گمران پیدا
نام آنرا بود و مباحی
منی فرمان شرع را مانند
ماکل پیشه حرام کنند
بیهامی لطیف می خوانند
یعنی معنی موافق ره خویش
باز آن گمران نام انجام

این خوارق شدت چندیست
بییقین فهم کن که مجسّمه بود
و اندام این سماء تمامی ناس
و ان کرامت اگر شود ظاهر
تو کرامت بدان معنوت دان
مثل فرعون و سامری و علاج
این کرامات اصطلاح نیست
باشند آن شخص عارف بالله
از معاصی غیب بر حنی او بود
از فرورفت لذت شهوات
زود نقطه برون از شرع
سازد از ترس کبریا پر پر
خورد آتش و گر رود دریا
زن طلاق و نامسلمانی
همه بر نفس خویشین شیدا
خویشین را کنند صوفیه
خویشین را حقیقتی خوانند
جاها را با بنخیش رام کنند
لیک معنی او غلط خوانند
گفته اند از چه داند از کم خویش
خویشین را نهند عارف نام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسنده تا قربت نرسد اید
 از رسول کریم خود اندیش
 بسنده تا قربت کردگار شود
 حسنائی که میکشند لایزال
 یعنی از ترس حق چنان میزنند
 باز یکپاره اهل بهشت
 خویش را شایسته می نمایند
 و مکان را بجلالت اندازند
 نوکرشان قصه پای کوبی بس
 خوانند من شان تقنی و آغان
 میکنند کارهای نا انجام
 هر کجا از ایدست یا صوفی
 او ندارد و رواق چون داری
 کارهایی که غیر منون است
 از چنین فعلی از چنین کردار
 باز این را لقب کنند قباب
 شکرند که پیشوا س ما
 و اما پیر و رسول خدا
 هست سنت جمیع ضابطه اش
 از اصول نزع و قال حال
 مرشد ارشدی بلاشباه

نور طاعت زیاده تر تا بد
 بعد از طاعت طاعتش شد بیش
 هر یک که ترس را و هزار شود
 ستیات و فقرین پست بار
 طاعت خویش را برافشند
 شعله مشهور و زمام ما
 از برای شمع زارند
 فی و طبع و چنگ بوزند
 و کلامها نیاز زنده کس
 کردن شان زاری و خصیان
 می نهند سنت شایخ نام
 در ره بوخت چیده کوفی
 سرز قوشش مگر برین آری
 بلکه از هر چه بار بیرون است
 بل شایخ همه بودند نیز از
 باد بر این چنین قباب و لعاب
 پیر مولا س ره ناس ما
 با دم جمل بدعت است و بهشت
 باعث قرب اوست و ابدش
 از جمیع علوم مالا مال
 اصل الصالحین صیبا که

ملک قال
 شیخ الجندی
 البغدادی
 رحمه الله
 اذا رايت
 صوفيا لم يكن
 على يده نصي
 و قد كان
 من جملة
 المشايخ
 المشاهير

اگر چه جسم زبان شود هر مو
 نثار آن سگنا خفتن بود صفت
 این نقد پس که نمی بینست
 بلکه با شرم را و در بیکان فسیح
 مردمانی که غافل اند تکلیف
 او باین بنده بند و او سخت
 کس نداند عقیده او صیت
 هم سبب سلوک خویش مناز
 هم کشف کس اعتباری نیست
 بلکه در کشف بیم بسیارست
 کشف اگر بر تو رود دایمی
 خواه باشد ز اهل خواهه ز فرخ
 رو کن آن کشف خویش از نهان
 آشنایان کشف کشف شیطان
 گر چه اندر وقت خام غوث رسی
 بلکه از آن همین آن درگاه
 گر چه هستی در قرب بسیار
 نشنیدی رسول عالم تاب
 بود اندر رفت اوقات آن شه مرد
 یعنی مانند ساختن آه از
 بود و خواهی آن دروغ کلام

اما بر دوز جیسه از ابگو بد زو
 من کجا و صفت آنجناب کجا
 در شریعت چراغ آنجنابست
 بشکافند جهان من چون صبح
 هر که زمین ذات غافلست چیت
 او لا سازد اعتقاد دست
 او سلمان هیچ ندیده است
 هم عمل عیلم را متوافق ساز
 اهل حق را بکشف کاری نیست
 چونکه در پشت و پوخته است
 کشف را وزن شرع باید کرد
 نبود کشف و موافق شرع
 گر چه واقع شود همین صد بار
 عمل او ز روی نادانست
 نیست ایمن ز مکر و یو کسی
 انبیا جله تحفه اند پناه
 قصه آدم و حوا یاد آور
 می بخواند می نماز با اصحاب
 رفت شیطان کلام القا کرد
 گفت انشای خویش آن نماز
 از تجای شفاعت هنام

این سخن را صحابه بشنیدند
حضرت مصطفیٰ سبحان الله
مصطفیٰ که برستی بخوانند
زبان مکر رسول بود می پاک
آخر آسمانی ز اشتهای تعالی
گفت آن قوم ای گزیده ما
ورنه ما را چه حد و چه عتدا
مصطفیٰ در رسول چنین است
چون مشنیدند از رسول خدا
مصطفیٰ را چنان بلولی و ست
پیک حق با تسلی دل داد
گفت آن سرور و کون بود
بر همه انبیا که بر حق زیت
بعد ازین قول حضرت سائر
اینکه گویند سبوش بر رسول
او که در عصمت خدا باشد
چونکه از سهو و در اصول دین
مصطفیٰ که حبیب خالق بود
ما فطر و ناظرش خدا می آید
الفرض زان حکایت مذکور
بجای بنما رنگ می دین تو

از دهان رسول فیصدند
لیک یاران او بران اقتاد
زین فعالی صحابه حیران ماند
بعض از سامعین نگر و ادراک
که و آخر پس از نماز سوال
سورفته است در شنیده ما
بکلمات شاکینش کار
گفت آن حدیث مروت شیطانت
در عرق گم شدند ستر پا
در همه زندگی چنان نشدست
آمد از لا اله الا هو
تو با صحاب خود مباحش بلول
و یوالقا نکرده باش نیست
گشت او را تسلی خاطر
این سخن باطل است بمعقول
آنچنان سهو چنان اروا باشد
انبیا جمیع اند معصومین
افصح و عقل حنطائق بود
اینچنین سهو کی کند ای دوش
هر چه باشی بخود مشغول
جست آن دیو در کین تو

<p> که با صاحب مصطفی آن دیو نیست اعلامی او لیا را حد که چه نفوذی مباحش با این خلق این سخن از عقیده باشد و در بعضی از کار نمی می سازند که چه این را از پیشته اند گناه شنی گرد می اگر چه در زنده این سخن اشیخ سخن باشد این سخن با رسول مبتلاست که چه در اصل صورت این کاف لیک از مدعای او روید که تحت دبر بنت زمین خانی مانده و سر بان ایزد متعال مصطفی که چه رفت از این فرغ مانده حکم شریعت اسلام مجتهدین علیهم الرضوان هر که دل با کثوف خود بند هر که با شرع ستقیم بود بعضی از صوفیان بر عالمند از عقیده و دیگر بفقیر ضرور بغایات آن مسیح نفس </p>	<p> و در حضور رسول سازد ریو که و او نامی آن صحابه رسد که شیطانی نیرود بر من هست جابل باین سخن معبود باز در پیش خلق سجده نازند و از رخصت مرا رسول الله من را امر کرد و باین شده قائل این چه سهل تن باشد آنچه او دیده است شیطانیست نتواند شدن چو نمیب خدیشتن را رسول میگوید هست حاضر کلام ربانی که قائل کند بخواب خیال یا و کاری بماند بر ما شرع که قائل کند بکشف خام کرده زان وجه شرع را مین نفس شیطان بر پیش او خنده بیگمان محرم حدیم بود که ز خامی بکفر انجامت گوی فطمی شود باین دور ساختم بار سوغ علم بیس </p>
---	--

<p>تا بقدر مجال خویش شروع سکالیتین نه ساله نام</p>	<p>ساخته اند که از اصول و موع فت که به نظم راه و کام</p>
<p>در بیان آفرین بخداست چون زنده گردانید که از پیش هست تقدیر با به ایستاده نیت از بعضی معاصیان خرم چون که آسمان عیانت کامل نیست لذت نهفت نام و در عذاب و در فرشته که منکر است و نکیر پرسد از رب از رسول مین طعن برانی سوال ندارد این اسخ در آن کتاب نموده تا که باشد رنج از طفل پرسد آنجا ملک کنند تقین بد طعن با جواب سوال و به ناخند بگرفته یا و وعدت حق تعالی داشت گوش کن مرتز از من عرض است هست لازم طعن از اندن هست لازم بافت بای تو باشد این فرض از بلاغت بعد رو و اطفال مودنان بهشت</p>	<p>همه در کار پایست کافر آن را بود عذاب قبول سخت اهل بدع متناهیست آفرید و انداز سوال جواب گفت پیغمبر بشیر و نذیر آید اندر شب بهر با تقیین در عقیده نهشت بعد الدین قول سید شجاع می بود لیک در چند نسخه است سوال در خلاص بود علی التقیین یا با اسم حضرت متعال بهین قول شارح او را و و رعایت سلیم بنی ظن گشت قبل از بلوغ این فرض است والله و والده بنحو انانیدن بنو و والده شش می نیس کو گفت بعضی مصنفان بعد اینچنین در کتب آمده نهشت</p>

است در طفل اهل کفر خلافت
 پاره گفت در ستم باشد
 اگر ازین رویکی مسلمانست
 پاره میکند چنین اسلام
 پاره می‌نماید که بود مردی مرد
 گفت درین مسئله سخن نازم
 نیست با انبیا سوال دران
 گرچه بعضی نوشت است امی
 چون قیامت که روز آمدنی است
 تیغ آتش بصورت داده شود
 آن چندانیکه مرده اول
 بار دیگر کند چه نقصانست
 هست بر حق بروز حشر سوال
 نامه آید که ابدست راست
 پیش آن جمله سرخ رو باشد
 جنت عالیه مکان اوست
 نامه آید که ابدست چپ
 در میان حشائات انبوه
 باز آید انداخته شود
 یعنی غلغله بگردنش سازند
 هم برنجیب روزه عمارت

کرده هر یک سخن درین اوصاف
 تابع ماور و پدر باشد
 طفل در شرع تابع آنست
 شود اهل بهشت را اعلام
 اندرین مسئله توقف کرد
 بخداوند خویش بگذارم
 اصح قولین بود ای جان
 آنچه کنز العبادتین کرد
 بعد ازین مرگ زنده میشدنی
 روح مادر بدن دمیده شود
 که و سپهر ابدین همگیل
 چونکه در قدرت می آسانست
 نامه آید موافق اعمال
 بهمان شخص ثنات خداست
 نادمی با قوم اقر او باشد
 رحمت حق بحکم و جان اوست
 از خداوند او شد که غضب
 بملاک ندارد سد که خذوه
 نیز شتم انجیم صلوه
 باز او را در آتش اندازند
 سوی دوزخ کنند گشایش چون

گفت بیچون ولی چگونه بود
گفت شخصی اگر بگوید و
گفت دوباره میگویم بگفت
این سخن را شنید از دهقان
گفت حسن عقیق است و تو
رشته صدق تست جان
عمر جان بکنم از این باب
وجه دیگر که طالب علمان
در شریح خواشی معلوم است
در بکار معلوم امواج اند
پاره که شکسته پا هستند
فهم شان در بیان حق طلبی
شاید آنرا عوام بر خوانند
شاید آن خالق را مفید بود
این قدر فهم اعتقاد نیست
در جواهر نوشته باشد بدل
غیر ازین در کتابها دیدم
زین سبب از مخالف مذہب
لیک اندر فرموج جان کندم
یک روایت روو بحیرت چنین
گرچه او را حسد ام شمارد

فرد و بی شهره و بی نمونه بود
تو چه میگوئی در جواب او
گرچه باشد پدر و یا فرزند
لب حیرت گزید با وندان
آق سرین با و بر نسا و تو
رحمت حق با اعتقاد و درست
نشندم ازین زیاده جواب
واندا آئنا دلیل صد چندان
سنگ مشکل نیز و شان مومست
چپینین پنجه نه محتاج اند
طالب شرع مصطفی هستند
نه نشینند به نسخه عربی
صورت اعتقاد خود و دانند
گفتن من باین اسپد بود
فی الحقیقه مناظره هوس است
عمر ضایع بود و بلام بدل
علم بهیوده رانه کور زیدم
نکشو کوم و قبول آنها لب
جان شیرین برای آن کندم
صدر و آیات با حسلافی نیز
متقی در غسل نه آرد

اسی نے غلی کہ در تسلیم کردم
از دلائل عجب ال گفتن سنے
گمزه اشتیاق خویش پر سیدہ
گر چه اشکال حزن گمزه و باز
عمر سازد و مساعدہ پاسنے
پر سدش گزین و دلیل طرف
نیست از این سخن و لیلے یہ

از دلایش ملی کم آوردم
آدم حایسہ منتقل سنے
گویم اینجا دلیل و زیدہ
شود این نسخہ لیک و دورا
ہست کافی ہمین قدر داسنے
من گویم دلیل راست سلف
چونکہ رفتند ما سیدہ یہ

فصل در بیان بعضی از اسامی خاصہ

سامعاً بر پیش پا کے سخن
در اہمارت نیمہ غمیانم
بحسب عیوب استہ ارم
چونکہ من راہل استفادہ نیم
اولیاسی من را کہ پر سیا
خدمت و شاد و عشرت میگردد
یعنی نامی کہ از طمع پیدا ہست
در شستن و تصدیک تین بود
وقت خوردن طعام مشیت
برخی ہر کی شدہ خندان
ناگہ سان از غنایت باری
تا کہ گشتم محب درویشان
یعنی آن مرشد بلا اشتہاء

بلکہ تصحیح کن فطاسے سخن
ناقصہای خویش میدانم
لیک برگفت نظم ناچارم
خواجہ و شیخ و میر زاوہ نیم
ز دواز من گریزی و تری
نان و قوم و زہری خوردم
گویم از این را یاد و نیز روست
شم بالاد قنکر پانین بود
یعنی او فوق راست دلین
گفتہ میشد خوشامدی خندان
داد سلطان بخت من باری
یا فتم صحبت خوش ایشان
پیر و حضرت صاحب دیکہ

ناصر پاک مبارکش فورود وصفت ایشان اگر بیان سازم غریب آن متقی فرو بگیرفت بی توقفت پاشش قدام زان محل چشم دل یابستم بینی زمین پیشتر فرس بودم باو جوید چنین زبونی من دل سنگین آن خداشناس تا کند پاک رنگ لا از او آن توجه بشک انجاسد آن مساکین نو از سلطان مرد کندن جان شان ندانستم من ندانستم شهادت گرچه بی رنگ مانده ام بی بو گر نباشد عنایت پیران ورنه من کی و نظم گفتن من که	پای تاسر تمام در و سوز قیمت ممکن بیان آن سازم رگ برگ رفت موبو بگیرفت دست معیت بدست شان ادم اندک از حال خویش دانستم بلکه از خرف و ترس بودم گشت جازم به بهمنی من کر و حاک با توجه الماس بدوزین نقشش الا بود سنگ خاره سنجویش می آمد حیف جان کندنی که با من کرد قیمت کمان شان ندانستم که هر جانوران در انشا عید دارم امید از عنایت او پای تا فرق من بود عصیان گوهر استمال سفین گه
---	--

فصل در بیان نصیحت پسر زنده ارجمند

ای چراغ دو چشم و جان پدر در دو عالم خدای یارت باو آبروی دنی و دین یابی قرب گیری شو و منازل تو	خوبی قلب محسوس بان پدر لوح توفیق در کنارت باو دولت آن و بخت این یابی معدن عشق حق شود دل تو
--	---

و بنحیب تو هر چه خواهد بود
 با تو گویم نصیحتی یک چند
 که تو پند پذیر جان گیری
 مقصدت را خدا کند حاصل
 پدرت شد بنا کسی شایع
 پدرت بگذراند عمر چهل
 من بد نیامی و درون شدم خرسند
 مثل من تمام تمام مباش
 خدمت اهل شرع را شویار
 از حرف او ندویش اگر ترسی
 علم را دوست گیر و عامل باش
 تو نه ترسی خدا می ترساند
 صحبت اهل صدق امر خداست
 دور بودن از صحبت فساق
 اسب همت بکوی فقر بست
 انبیا که گذشته اند منجیب
 بنده کافی که حق شناخته اند
 بنفیع حریف خویش فاجر باش
 و قربایت که صاحب قصرند
 صفت گمراخته و تیر و زندان است
 و انما فکر او بال کس است

برساند خدا بآن مقصود
 رشته جان و الدای فرزند
 حلقه باب آسمان گیری
 بغنایات خود کند حاصل
 تو یکن عمر خویش را ضائع
 تو یکن زمین را پیشه سهل
 تو سر بند خویش را ابر بند
 پشنگی پیش گیر خاتم باش
 زمین را می غریز من زنده
 ساز از هر دو علم او درستی
 و انما ترس کار کامل باش
 بنده ترساندن او نکوداند
 هر که زان سر تباقت جداست
 هست واجب با مر خالق طاعت
 ما توانی توانم راوی ساز
 همه بودند فاعل یک کسب
 هر که از کس طمع نداشته اند
 خائف روزگار آخر باش
 همه در خدمت شیشه عصرند
 نزد مردم شغال خندان است
 مال مردم با و نه دسترس است

ضعیف او در میانه مردم
 عمر او صرف کارند بودن
 هیچ گره که شبان نخواهد شد
 فقر از جفتای او گریان
 هر کجی اثر دهاست آدم رنگ
 چون نمی سازد او را ای زور
 کامران ز نوروش بلبوس
 شاید آنهارا بجز و نخواهند
 تقیم امی نو چشم دلریشان
 ذواب خبری سخت با دل گهر
 خفته چینی کنی با گاهست
 جاویده گشته بصد در به
 گفت بر این جو بهتر نیست
 نفعیت با صد و بار
 که تو با شصت ستری آری
 صحبت پاک در دستان پاک
 در دل هر که در می نوع نیست
 هر که او را به بستگی نه بخور
 هر که زمین در دبی خبر باشد
 با در و خواهر و برادر است
 هر که از در عشق با نهر است

کرد سر رشته علامت کم
 راه بیهودگی نه پیچیدن
 راهزن پاسبان نخواهد شد
 علما از سخای او حیران
 پدرت ز نو شان چو مبر فلک
 عازنک از بر او بر سر مور
 کرد از فقر او تنه او سخن
 منتظر را بگردنت مانند
 عارضت باز منصف ایشان
 بهتر از صد هزار است نرم
 بهتر از صد امیری و شاهی
 از هزاران لباس از به
 بهتر از شکر ریاضت
 هرگز از نعمت قناعت به
 طلب از من تو خط بیزاری
 هر چه باشد صفای حق آن پاک
 خرد گاه است حکم آدم نیست
 مرده پند از زندگی و بود
 هست در اختیار اگر پدر باشد
 در دگر نیست دشمن نیست
 او است خصم از چه فقر و پست

<p>ای سرور دل کباب پدر و برین پدر بکن در گوش بجوانی خود مشغول شده هر که از شیخ یک قدم دورست نوشتن را بفسق یار بکن آنکه خود را با تشش اندازد سازد الیم زبان شیرین بدل هنر شومست لیک شوم دوم غیرت دین گزین که این غیرت حق تعالی که عادلست و غفور سر نه چشم طوطیای پدر حق تعالی ترا ز فسق و فجور خود نگه دار از فعال زشت</p>	<p>به بدی توانست تاب پدر تا توانی لباس تقوی پوش از شریعت بیرون مشو زده از خداوند خویش مجبورست جان شیرین سزای ناکین عاقل از وی امید چون سازد و در باشی ز سخت گوی هنر کرده این نجبت را مطایبه نام بهفتام غلام بر دسیرت خود و خدیو رست و دوستدار غیور و انما این بود و عسای پدر تا بروز منسراق دارد دور روز محشر کند سزای بهشت</p>
---	---

فصل در بیان شکست نفس کردن صفت

<p>ای گزینار خویش اقتدایار پامی لنگت هنوز اندر حباب ناشده قدر شبر و دراز کبر فطرت سمعت هنوز جسم بکمر نشده شام روز گارت صبح مرقلبت هنوز اندر ابر ناشده بهره مند غرق سلک</p>	<p>بند پندار خود مشو ز نهار دست شکست میبری باباه میکنی رشته صفا در ابر تو کنی رحمتی مردم میکنی دعوی کمال چو قبح میشود می جندی بخلاق چو جبر چه کشی صحیفه دل فلک</p>
--	--

و طریق سلوک هستی طفل	تو کی واد غای علوی و سوسل
بوده باشی در آشیان شر	تو چه وافی ز ذوق عسری
باب طاعت که ناشدیم مفتوح	تو چه وافی ز ذوق قلبی و روح
سرونا کرده جان نلین	بخشی چون بکشتن سیر جل
ویده دل نه بخت از غیر	چون بسازی غمی انضا سیر
ناکشیده بحضرت حق جان	برسی چون بکر بخت ارکان
از خطرات است به تجربه	برسی چون بسرد تو سپید
با گذشته ز حجب غر و غشا	چون رسی با بقای بعد فنا
است به با نتیجه دل فصل	چون خبر واریش شوی از اصل
شبه زمین همه نگشته گرم	کوس شیخی ز فیقوای فاشم
شیخ بدون نه کار آسان	بلکه مشکل ز کس ن جان
آسمان آسپا شود و بسیر	از سلوک شیوخ آسان تر
آن بزرگان که بادی خالق از	متاثر ز پاکبانی حلق اند
با وجود شریعت کامل	چند روزی به پاسبانی نل
مثل مرغی که پس بنیده داشت	نظر نکرد با بوی گدازشت
متوجه باین که دستم باز	شاهبازی از دو کس در واز
بجنان شاهباز سلطان حبیب	میتوان کرد مرغ و لاس اصیب
تو که خاف فل زمین صفت بانی	بسیقه دل پلغده گردانی
حاصل دل نماند غیر از لات	از خدا شرم کن بخلق انصاف
کو چشمان که در تعاقب است	کرده از کوری اعتقاد و رست
می ندانند آن فرق چندان	سوی بستان بر بندازند ان

نمود سجود و واقفنی که هستی که
از برای غریزی سحر روز
سید و خواجهی ای ترک
آن قبایل که فتنه آموزند
همه از خویش و از تبار تواند
انچه در نظم خویشین سفتی
یار بد بد زمار بد باشد
ورنه خود در دمانی و سلی

از چه بر جان خویش سازنی زور
چه شوی یا نفس عالم سوز
بلکه هستی میان ترکان گرگ
عالمی را یک نفس سوزند
بلکه هم صحبت اند و یار تواند
همه از کس شنیدی گوشتی
بر رسیدن ترا چه حد باشد
حد خود دان تا نام و سلی

فصل در بیان بنای مسلمانان پنج نوع است

شد بنای که بر مسلمانان
گفتن لا اله الا الله
معنی این کلام دانی باز
انندار از کوه و داون ازان
حج یکبار است بعد از صوم
هست این پنج نوع فرض الدین
کس نکرده بغیر خویش و کار
و انچه فرضی که اتفاقی هست
علم توحید را بیان کردیم
بعد ازان میشود بیان نماز
مصطفی گوهر سخن می سفت
بحن داوند و اشتیاق استباز

پنج نوع است تالیقین دانی
علم توحید این بود ای شاه
بعد توحید پنج وقت نماز
بعد ازان روزنه مضایق
هر کرا استطاعت ستای قوم
سرخ روی بنده در کونین
یکی از مومنان مگر کفار
منگش کافر نفسانی هست
انچه لابدی ست آوریم
گر سخا در چند امی بی انبار
این دورا اگر کس برگفت
بعد ازان جمع کردن و نماز

این
چند
در بیان
بنای
مسلمانان
پنج
نوع
است
تالیقین
دانی
علم
توحید
این
بود
ای
شاه
بعد
توحید
پنج
وقت
نماز
بعد
از
ان
روزنه
مضایق
هر
کرا
استطاعت
ستای
قوم
سرخ
روی
بنده
در
کونین
یکی
از
مومنان
مگر
کفار
منگش
کافر
نفسانی
هست
انچه
لابد
دی
ست
آوریم
گر
سخا
در
چند
امی
بی
انبار
این
دور
اگر
کس
برگفت
بعد
از
ان
جمع
کردن
و
نماز

حال جامع اگر بیاض داین
 و عسره های که با گیزارنده
 نرسد انتساب گفتن کس
 امی مصلی اگر سلیمان
 به نفس کشیف لیل و نهار
 از برای نماز و وقت پنج
 بلکه این شیخ نیست اخت تست
 شوق شیطان نفس را می گرم
 بهر زمان دشمن جانی
 او ترا با چه شیوه پا پرورد
 بنده بودی ولی ز نامردی
 بندگی را بجان کن ای بنده
 امی مصلی سعادت مست نماز
 بطریق نماز پر و ازیم
 گوهر نظم را که سفت شود
 اهل تقوی باو عمل سازند
 امی برادر ترا نباشد ظن
 گرچه این بنده هست عام خام
 بحسب علم و کراة وقت اند
 خواجه مومن که اعلم خاص است
 آن دیگر که مبلوی عزنی است

و اسی بر جان تارک مسکین
 گفت سلطان دین زوارنده
 خدا و راحت اسی داند و پس
 پنجگانه چیرا نمی خوانی
 رنج نامی کشی هزار هزار
 نهی از چه روی بر خود رنج
 مونس قبر هم قیامت تست
 شرم باد از خدای عالم شرم
 امر پیر و کار می مانی
 نیکی او ندانی ای نامرد
 بندگی را بجا نیاوردی
 تا نگردی بچشر شرمند
 بهترین عبادت مست نماز
 آنچه دانسته را بیان سازیم
 صورت حسیاط گفته شود
 چنگ بر سوی احوط اندازند
 از کجا دانی این بنامی سخن
 هر دو استاد است مروت نام
 در فقیه یگانة وقت اند
 در سبب علوم غیبا صفت
 شفقت و مباحلی و نفی است

انچنين سه بود به يفتي
و بغير بود زان پس
و عمل الانه است چنين
نيز بعد از صبح بنگار
مسلمه ديگر در الحثار
بعد از مستوي مشايخنا
زان صبح از صبح بود ترجيح
هو الا وفق يا هو الا و
اين صبح است نيت غير آن
ليک لفظ صبح برين نصيح
ميد بر مفتي فتوي بر آن چيز
ليک ما خود ما به يفتي است
نخواند غلات اين نوشت
ليک تعامل بفتيان اين است
منه راجع بود ز امر ابي مرد
افقه وقت عسل دوران
در رساله نويسش تکميل کرد
در بيان طلوع بدعت
پس جهان چيز انباید کرد
ليک اندر ميان بدعت فرض
تولي يا بدعت است واجب نيز

له الام
السنه ادا
المواکان
بعض
و بعض
و بعض

و به ناخذ دست مسلم انجا
و عليه اعتماد هم ابي کس
عمل الیوم هم بود بيقين
هم هو الا وفق هو الا و
اين چنين فی زمانه ابي یا
و هو الا شب آخر اینها
بس تقاضا کند چو لفظ صبح
یا صبح یا شب یا اینها
صاحب مغنرات کرده بیان
يقتضی اینکه غير اوست صبح
گر نخواهد مخاضش را نيز
یا صبح است یا بر وقتي است
يعني اين مفتيان پاک شرت
جابجی گرامرني يعين است
يعني آن چيز انباید کرد
يعني استاد و عصر باقی جان
نقل اين نسخه از محيط آورد
گر تردید بود بلا شبهه
يعني از ترس شرم او ابي مرد
گر تردید بود او اکن من
مستحب است کردن آن چيز

روشن خلق ترسکار این ست	مده از دست خود که کار این ست
چونکه اندر منبر فرع مذہب ما	در صواب ست احتمال خطا
مذہب غیر را دہند جواب	در خطا نیست احتمال ثواب
لیک اندر اصول مذہب ما	ہمہ باشد صواب نیست خطا
مذہب دیگران خطا و عقاب	نبود ہرگز احتمال ثواب
مرد در ہندگی حق بفرود	چون بسازد با احتمال شروع
طاعت دوست ہر کہ باشد مرد	باتفاق اسمہ خواہد کرد
بہیقین در عبادت معبود	و اسمہ ترسکار باید بود
مگر آنکہ بس مذہب سہ شیعہ	نیست امکان اینکہ گرد جمع
شکل آنکہ دشافعی ست ثبوت	خواندہ اندر نماز فجر تہنوت
مزد اصحاب با ست منع امی و	پس چنین فعل را نباید کرد
و تختلف میان این اصحاب	بودہ باشد و یا نہ روی کتاب
سخن ہر کہ ام سمع کنند	وار و امکان جمع کنند
و تختلف گفت گویگار ست	کہ چہ اقوال قبل بسیار ست
جمع آید عمل بہ توی ہست	فتوی در این مقام تقوی ہست
آید اندر روایت شیخین	یا امامین یا بوہدیسہ فہن
یعنی شیخین کہیت بی احرن	حضرت بوہنفیہ بوہوسف
در محمد تفاق نشان ست	طرفین اصطلاح ایشان ست
یا امامین صاحبین چنان	اسم بوہوسف محمد دان

در بیان کتاب بسم اللہ الرحمن الرحیم طہارت و غرہیت و صفو

قول مسبار و مہ طہا ہر خواہ کہ محدث ست خواہ طاہر

از برای من از شد و تمام
صاحب ظاهر بنیاد نهاده
چونکه اینجاست ذکر حدیث
نزد جمیع عالمان نظام
تحت قلم قدرست اینجاست
این نگر و ذرای سرودم دور
مطهر روز فتح پنج من از
ابن خطاب عمر که بعد ازل
کا ندرین روز فعلی آوردی
گفت کردم بعد اسی عادل
غیر ازین هم دلیل چند نیست
اینکه سازی و ضوابط فوق و نحو
اینچه فرض ضمیمه است آگاهیش
فوق او چون موسی پیشانی
اینچه اندر میان گوش و ریش
از انکارم که ذکر کرد و اینجاست
که رنگ هست بحیث هر کس
چیت بر حجم ریش بر این باب
این روایت از شارح اورد
مسح باید با پنجه بایست
قبل دیگر که اچھا و یک است

فرض باشد باید وضو و انگشت
ظاهر آیت انجمنین بوده
گفت فتمم الی الصلوٰۃ پس
یعنی اصحاب این چهار امام
اسی و حال آنکه محدث شد شا
یک دلیل این بذهب جمهور
خوانند بیک و ضد بر هر چه از
گفت اسی حل کننده مشکل
قبل ازین انجمنین نمیکردی
تا نگردد و بامستان مشکل
در نهایی و غنید را آنست
نور بالای نور باشد او
شستن و می تابد و در حد گوش
تا بزمین یقین و است
و نخل شستن می در روش
این صحیح است بر همین فتوی
په تنش آب را رساندن بآب
که رجح شد بپرسا من آب
بعد صدر الشریعه سازید یا
این روایت و آیت است در
سر کی احتیاط گشت مشک

[illegible]

شامی گفت مح استر سال
هر عبادت که باقتضای بود
آنچنان غنیل و غنیل دوست
شامی نیک عقل شمس الدین
در وضو دستهای خویش گشت
باز شنوید و دوست بعد از رو
تا رنج شسته راجه فرمائی
بست لازم اعاد و اشش عین
اینکه گفته است با اعاد جواز
مسح برین سر را عیان است
شامی گفت هر چه زودتر
قول مالک بود تمامی سر
سنت استیذان ای سائل
شستن هر دو پام کعبین
اسخه در مرقعان و کعبان
قول یک کس کما بود معمول
در هر ای و خیر او به یقین
معنی غسل اسالت دان
پاشی شخصی بریده باشد چون
مانده باشد اگر جای شست
دست یا می بریده باشد آن

است و هب مخالف است اقول
نیک باشد اگر چه شاق بود
مع آبرجها فریضه شده است
میکنند در کتاب خود تعیین
نمایا بر سفین بهر سنت شصت
مع آبرج بهر قدر ض و ضو
اصح قول نزد صدوائی
نیست سنت از نیکایا بایب فرض
دار و اینجا دلیل هم او باز
ربع گفتن از صبیحان است
مثل سه موی مسح بر سر شد
هر چه احوط بود همان است
در بنایا بهر وجه قائل
بعلم صحیست فرض العین
کرده باشد ز فرضات آن
ان تقدیس بود فکر و مطلق
فکر کرد و نمرز بگمان دین
معنی مسح را اصابت و ان
در خلاصه بود باین مضمون
شاید او را کند نماز درست
نزد بعضی نماز ساقط و ان

طه بهشتی
 الزمان را بهشت
 الوعدی است
 بنیاد است
 بود اسرار
 بود اصابت
 مع الزمان
 اوقطی
 من موعود
 شمشاد
 شمشاد
 الفضا
 ان طلع البدر
 والرحمن
 الشیخ
 بعضه
 بعضه

در آنچه ناپاک دست خود شوید
و لب جوست نکم او ست طهور
زود باشد شرط استنجی
بعد ازین مضمضه است تنشاق
در کتاب هدایه مذکور
مالکیت فرطیه میدانند
بهست شرح وقایع انکیر
بجمله ایضاً امام فیض آشبار
شافعی گفته است با یک طرف
در کتاب جملا صه آورده
مضمضه باشد استغاب و من
تا دماغ است حد تنشاق
آب منی بنفش او بیرون
باز تنگیش غسل هر اعضا
هر که سازد زیاده زین یا کم
در کتاب هدایه باشد این
یا بسیار زیاده از حد روز
گشت زاید زهر اطمینان
هم درین باب شارح آورده
آب هر مره وقت غسل در دست
ببر اول که آب را راند

بعد از آن نقسه بر وضو بویید
که در ما را بساط طیب طهور
خواهد کرد بخواب و بریا
سنت است از شقیع روز فراق
اینچنین در مسوده مسعودی
حکم چنانی بنی رسانند
نیز در جبهه نسخ مشهور
گفت با آب تازه در هر باب
سه مرتبه کن ازین و با یک طرف
شرح او را در هر بیان کرده
تا سر حلق ای برادر من
سنت است از شقیع روز فراق
متون بنی کند باین مضمون
بهست سنت می از رسول خدا
مطلک کرده است او تعدی هم
و در کسایه چنین کند تعیین
اینچنین هم تعدی خواهد بود
نیست باکی تعدی نبود آن
از رفتن او ای چه سازد یاد
میکنند استغاب جایی شست
موضع خشک آن محل مانند

در حدیث معتبر
بیتاب الساب
فی ان یصل الی
الی یصل الی
حد الاستشاق ان
یصل الی الی ان
والی فی ان
یکاد و اخصه
طاهر و افضل
الی لثقت فین
راود
نقدی علی
در حدیث معتبر
بیتاب الساب
فی ان یصل الی
الی یصل الی
حد الاستشاق ان
یصل الی الی ان
والی فی ان
یکاد و اخصه
طاهر و افضل
الی لثقت فین
راود
نقدی علی
در حدیث معتبر
بیتاب الساب
فی ان یصل الی
الی یصل الی
حد الاستشاق ان
یصل الی الی ان
والی فی ان
یکاد و اخصه
طاهر و افضل
الی لثقت فین
راود
نقدی علی

گیر مسواک را به دست راست
 پشت انگشت لیست هم تری
 فوق کمری راست راسته بار
 بعد بر تخت کمری دندان
 نزدیک چند بزرگان کرام
 بعد ازان سوی چپ پرواز
 یک کمرت مسح کن به دی دریا
 نیز در آن کتاب ان فی قلن
 باید اوجو بستان این معمول
 هست مذکور شرح شمس الدین
 هست جائز و مقصود باشد ان
 شایع و رو با بیان کرده
 وقت مسواک کردن آن کس
 اگر نیای بی عجب مسواک
 هر که از خواب خود شود بیدار
 بلکه در وقت خواب بیداری
 تا قیواری غریبان مقدار
 وقت خفتن بمان بر ریخت
 نکند تم بقوت و بقیام
 مردان را ملک طایبی مسواک
 اینچنین شده حدیث نیش

مسلمه و الا یقتل
 بقیة علیة
 جامع الباقین
 من فی الزمر
 و یستاک باور

مسواک را به دست راست
 پشت انگشت لیست هم تری
 فوق کمری راست راسته بار
 بعد بر تخت کمری دندان
 نزدیک چند بزرگان کرام
 بعد ازان سوی چپ پرواز
 یک کمرت مسح کن به دی دریا
 نیز در آن کتاب ان فی قلن
 باید اوجو بستان این معمول
 هست مذکور شرح شمس الدین
 هست جائز و مقصود باشد ان
 شایع و رو با بیان کرده
 وقت مسواک کردن آن کس
 اگر نیای بی عجب مسواک
 هر که از خواب خود شود بیدار
 بلکه در وقت خواب بیداری
 تا قیواری غریبان مقدار
 وقت خفتن بمان بر ریخت
 نکند تم بقوت و بقیام
 مردان را ملک طایبی مسواک
 اینچنین شده حدیث نیش

چونکه این سنت رسول خداست
 گیر بر بطون و آن سر و دیگر
 بعد ازان مسح کن بقوت سیاه
 اولی در است آنکه از چپ ان
 اولی راست را کنند تمام
 فو قش از تحت بیشتر سازد
 که فصاحت فرا پیشش آن
 منع سازد و غرض بگرفتن
 فطش غنصرت شبر بطول
 شبر بطولش اشارت ست بدین
 را کس را بدیش شود شیطان
 نقاش از چنانی آورده
 شیش و کمر و ترکات و بس
 کن باهامر یا سجمه پاک
 آن مجلس هم کند مسواک ای یا
 فعل مسواک آجا آری
 مکن از خود حسد ابلیل و نه
 اینچنین که غسل البشرت
 باز اند میسایه همام
 چونکه دندان شان غلظت
 کرد و در حیات این پیش

سرسو اک خویش را فی الحال
گر نشاید نو شسته است آن پاک
انچه در این کتاب تعیین است
که بر این که خواجه اولاک
نیست این نسخه را غسل آن
فکر شده در صلوة و سجود و
است سنت به وقت شستن
نیز در غسل هر دو دست و پا
گردان غسل حقوق رو او در
گرچه از این فریضه یافت ادا
بوی آن بزرگ پاک یقین
فخر عالم که در معنی سفت
گفته باشد اگر چه تنهیا
ای درینا که استان حبیب
بیشتر فعل استماع کنند
نهی پانته شهابه سنج
بی سن سال صد یا ضمت شست
زمین را یا ضمت اگر بنیان کرده
عقل و هوشت از دولت بایندت
زیر پای تو صد لبها تین ست
آنچو لاری که قرین و الدن ست
خوانده باشد کسی جز از کتاب

شسته مانند بعد استعمال
یعنی شیطان در اکتساب واک
نیز در شرح شمس دین این ست
سفت در شان کردن مسواک
بجای صیل ازین بگشت بیان
نیز در شوج و ریش و دوی
آب اعلی با غسل آوردن
میکنند ابتدا از صلب
او از سمت گذشت بدعت کرد
فصل بدعت بخود مدار روا
تو کرده به تنبیه الضالین
مبتدع را ساک جهنم گفت
کار بدعت مکن تو تنزیها
خویش را میدهند زینت زیب
بل بابل سن نزاع کنند
مویه و سلاکت را طلب
نسکه نفع بکایه آفت تست
زیر این هفت آسمان کردی
کری عرش از انایدت
اینهمه رونق شیا طین ست
بادی او فرایض سن ست
از اصول و فروع از هر باب

کتاب مسکات التتین
در بیان احکام
و فروع
عالمی
عالمی السلام
احمد الشارح
تتیه الضالین

سج کردن بود به پشت دست
 در سجده و غنچه مسعودی
 لغت چون پنجم وین عمر بنیان
 باز آنکه بغسل بهر اعضا
 و ز قنای شسته فرمودی
 غنچه نمیباشد از صائم
 و رسته خور و روا باشد
 و در حدیث نبوی بود مذکور
 آب سقایی ز زمزم آب و غنچه
 غیر از اینها قیام خوردن آب
 بزرگ و هر شایع او را در
 سومی بر سومی قبله آوردن
 آب جامه به دست چپ باشد
 ایک اندر محصل استنجا
 در زمین بایست باید کرد
 یا زمین و خنجر ملائم باو
 شیخ بولیت آن فقیه جهان
 متوضی در انتهای وضو
 بعد از آن گوی بجزل درود
 هر که گویند چنین ز بعد وضو
 در مسافه و غنچه مسعودی

پای گیر و وی از نمایه است
 در وضو مستحب که فرمودی
 نزد غسلی شهادت آوردن
 خواند آنچه نوشته اند و عا
 اینچنین در حدیث مسعودی
 فضائیه آب را خورد و قائم
 فضله نامساویا باشد
 هست اندر کتابها مشهور
 گرفته و بنسبت بود نیک
 منع فرموده اند در این باب
 کرد و در چپ دستش نوش یار
 در وضو از آب بود و بنیان
 در وضو کردن این آب باشد
 می بگیرد دست راست اما
 نچ که قطر داشتن بر مرد
 بسته و آداب را در وضو
 اینچنین ذکر کرد و در میان
 باز گوید شهادت انبیا
 ابن مسعود را بنی مسعود
 در رحمت شود کشت و باو
 نیز در چپ دستش فرمودست

در سجده و غنچه مسعودی
 لغت چون پنجم وین عمر بنیان
 باز آنکه بغسل بهر اعضا
 و ز قنای شسته فرمودی
 غنچه نمیباشد از صائم
 و رسته خور و روا باشد
 و در حدیث نبوی بود مذکور
 آب سقایی ز زمزم آب و غنچه
 غیر از اینها قیام خوردن آب
 بزرگ و هر شایع او را در
 سومی بر سومی قبله آوردن
 آب جامه به دست چپ باشد
 ایک اندر محصل استنجا
 در زمین بایست باید کرد
 یا زمین و خنجر ملائم باو
 شیخ بولیت آن فقیه جهان
 متوضی در انتهای وضو
 بعد از آن گوی بجزل درود
 هر که گویند چنین ز بعد وضو
 در مسافه و غنچه مسعودی

گر ندانی گناه این در دین
بهر امساک نیمه گز کرباس
از برای یگان فلو بس دنی
شت در جان خودت بنیدانی
ای درینا که اندرین مه سوال
کن لجانیک که کن معنی شوند
این چه حق است این چادانی
او که از امر و نهی سربا بد
او بود در وسوسه شیطان
مرد بی شریع بر هوا پیر
رود از غرب در روی تاشق
دیدن روی او مبارک نیست
بلکه آنست تلمذ دیوست

زین عقیدہ نفوذ بالتدریج
 دین و آئین خودداری پس
 ترک امرت راسی خویش کنی
 از کجا دانی متدراستانی
 شد و خلق زمانہ بدست
 اینچنین شخص را ولی گویند
 این چه اخلاص نامسلمانیست
 این چه عقلست قرب حق یابد
 پارتہ ہمز روند از پی آن
 بحر جیو کن بکافیتہ درو
 عین آتش منت نہر و دھرق
 چونکہ درام حق تبارک نیست
 خارش حیلہ نیست و در پست

فصل در بیان ناقضات وضو

بعد از آن ناقص ضیعت کردم
و هر چه ای و غنیر با مذکور
اسی بپیر من بر آید از دور
گر چه سیلان نگر و از این دو
ریخیم خون شد روان جمع اندک
ششج ساز و قایه کرد خشم
گفت زو گر چیست سیلان خون

کوی بابا که ذوق و اصرار تمام
سخن عالمان روشن گویا
بوضو ناقض است بی شبهه
اینکه ظاهر گشت رفت وضو
نزد هر سه است منتقض بشک
یعنی در مذاهب امام زفر
گشت ناقض همین که گشت برین^{ست}

این موعظه را در روز
تکلیف ۱۲ اردیبهشت
و سن هجری فی
روز دایه الاصول
در مجلس شرح و قاری

بخلاف كتابي كه محقق است
 بوالكلام بزرگ بر او نورد
 و شمس را بریده را بنی قیاس
 بیک باقیست در خلاف او
 رحمت حق بروج قاضی خان
 چون ز فرج درون برآید بول
 بدو انصاف صلحین بود
 در کتاب خلاصه مشهور
 رفت شخصی بوقت استنبا
 میشود در و ده موضوعات
 هر چه قاتب گشت شدیرین
 بیک گرد و گشت و دخل
 آن بزرگان که زیر سر نشسته
 بخش سازند بشرف را چون
 تا نکر دید خون از دسیهان
 نقض نبود و بخش بود یانی
 نزد بویوسف است او ظاهر
 یعنی او را به پنجه سازند
 قول قاضی بخش گرد و آب
 که بهایت کند ثوب بدن
 پر شد از خون که بعضو کس

صدورش این بود و خط مشکیست
 یعنی اندر سبب ان فسل آورد
 بول بیرون برآید از حلیل
 هست بی شبهه انقضاض شد
 نیز نوشت آن امام جهان
 نه ز فرج بیرون چه باشد قول
 چونکه سراج چو آفتاب بود
 عکس کرده پیشین مذکور
 داخل پس بگرد اصبع را
 نکند این عمل مگر جبال
 حکم او را بدان باین مضمون
 در نه سایه نوشت فی جلال
 در کتاب خندان بنو شمش
 هر جگه است از او برآید خون
 گفت او را بغیر ناقصان
 و ز محبت در بخش مانی
 ثم این خلاف دان ظاهر
 اگر آب قیاس اندازند
 نزد دیگر بخش شدت مسا
 قدر و به هم چین خلاف و متن
 نیست ناقص چو یک پیشکس

در کتاب خلاصه مشهور
 رفت شخصی بوقت استنبا
 میشود در و ده موضوعات
 هر چه قاتب گشت شدیرین
 بیک گرد و گشت و دخل
 آن بزرگان که زیر سر نشسته
 بخش سازند بشرف را چون
 تا نکر دید خون از دسیهان
 نقض نبود و بخش بود یانی
 نزد بویوسف است او ظاهر
 یعنی او را به پنجه سازند
 قول قاضی بخش گرد و آب
 که بهایت کند ثوب بدن
 پر شد از خون که بعضو کس

در حدیثی که از کس خنثی
 از حواصن زینب را سلام او
 ذکر کرده است از محمد بن حنین
 گفت زینب و سحر آن ضیای حمین
 ابن ابی سیر به حنیفه نقل
 هست باقی و ضعیف از ضعیف
 لیک بود که ابو محمد او
 اخذ عامه همین بود و بیستین
 چون که در دست یاطم این است
 نقیض از بعضی در وزن مناس
 در صلوة فقیه مسعود است
 نشکند قنقه بدون مناس
 آنچه در جامع الصغیر خان
 گرچه فتوی است بر سبای او
 چونکه از بعد قنقه کردن
 و معنی که عالمان سفند
 خواب تغلیظ قنقه کردن
 آنچه مبداء بود بر خوار می
 گفت آن خضر و غریب پناه
 هر که امرگ پیش خاطر نیست
 شایع در دمای نیکو خو

در دم خواب قنقه خنثی
 بنویسد مناس از و وضو
 نبود تا قنض طسارت این
 نیست زینب و در اصول سخن
 ساخت گفت آن با صاحب عقل
 عبد و احد چنانچه فتوی او
 گفت فاسد شود نماز و وضو
 ای است آخرین طاهرین
 احتیاط عباد و در وزن است
 نیست تا قنض فتوی او است
 نیز در چند نسخه فرمود است
 هست در اثم او تخلف باز
 گفت فتوی است بر سبای او
 لیک احوط نساختن نیکو
 مستحب شد وضو و او وزن
 عاقلان را اشارتی گفتند
 مبداء بود بر خوار کردن
 نیست در وی بجز زیانکاری
 یعنی مولا ساجد جیب الله
 خنده قنقه بر و جاری است
 نقل سازد ز کشتن مضموم

این حدیثی که از کس خنثی
 از حواصن زینب را سلام او
 ذکر کرده است از محمد بن حنین
 گفت زینب و سحر آن ضیای حمین
 ابن ابی سیر به حنیفه نقل
 هست باقی و ضعیف از ضعیف
 لیک بود که ابو محمد او
 اخذ عامه همین بود و بیستین
 چون که در دست یاطم این است
 نقیض از بعضی در وزن مناس
 در صلوة فقیه مسعود است
 نشکند قنقه بدون مناس
 آنچه در جامع الصغیر خان
 گرچه فتوی است بر سبای او
 چونکه از بعد قنقه کردن
 و معنی که عالمان سفند
 خواب تغلیظ قنقه کردن
 آنچه مبداء بود بر خوار می
 گفت آن خضر و غریب پناه
 هر که امرگ پیش خاطر نیست
 شایع در دمای نیکو خو

است بیشک حدیث بقول کتاب
مفصل سطح ساختی نماز تمام
گشت ناقص چنانکه گفت کتاب
رفت در خارج نماز غنود
یعنی در ظاهر هر رایت گفت
مبود ناقص و مشوا سر
متجانی ز جنب و غنود آن
هر که سنت مکرر گشت و غل
یعنی چسبیده اش بر آن
نچه قاصی نداشت کرم من
فقت آن بنده ضای طالب
رق نبود میان هر دو چون
با بدعت چرا که طاعت
ننین در صلوة مسعودی
افعیه حدیث نداشت تمام
ت مخنخ درین سال آزاد
ت این نسخه را مثل آن
جنب زنجیر چون این است
بعده آنکه نقل نموده است
ت بکن نماز ادا
بیشک سجوا برای بزرگ

اصل در حال سجده عمد آغوب
عاجزی بود او شست قیام
برداورد را به وقت خواندن خج
شخصه با بهیست رکوع و سجود
قول علوانی ناقصت این خفت
تقری این سجده بر است کرد
موی بطنش عبد الله دازان
نماید بسیار هر دو بغل
ربنت نکره ناقصت این
ش گشته ذراع او بر ارض
خلاصه بطاهره مذهب
مرد در حجل نماز برون
در سنت است در رعیت
ناب نه این پیروی
در سجده در رکوع قیام
در سجده و این باد
ت اینجا میل پنداران
در خلاصه تعیین است
در اگر اس بر زانوت
ن مبارکست بهت
در نقش ساخته سنگ

[illegible]

ناستاده از طریق منتهی گم
 در قیامت چه قدر لطیف است
 بهر آنکه پس از برای تنگ
 این چه چینی است بل پشیمانی
 اسی محبان طالعیان خند
 عثمان آیین گذر سازند
 و اسی بر حال ما و حال شما
 چونکه از انگشت فائده
 صرف گردید عثمان در تار
 روی ازین ناراضی پدید
 هر شدی ارشدی که هر فرغ
 کار بی است ادب کند
 بیقین و ان کیسه درگاه
 جانگزیس که با من زامن
 کنند جان شان ندانستم
 من ندانستمش شما و من
 گر با جوال خویش پروازند
 چه عجب اینکه مستجاب شود
 شاید از این بلار با گروم
 و سنائی گنیم با مردم
 ترس شد و مندی زنجی است
 روز و شب میزدیم خود را زنگ
 کاهی جلالی و امانی است
 که در عهد بر او رتی بر ما
 صحبت ما ازین ترسان
 بلکه بر ما بود و مال شما
 از طعنه و عیب ممانده
 زینهار اسی برادران زنده
 صحبت پاک مرشدی یاسید
 زود نقطه بدون از شرع
 هرگز از غیر حق طلب نکند
 باشد از حضرت حبیب که
 آن هدایت پناه بر حق کرد
 قیمت کان شان ندانستم
 گوهر جان و زبان و دانشند
 بهر این رویه عا سادند
 این دعای برق حجاب شود
 امت خاص مصطفی گروم

این دعا را در اول
 فی الخیرات قبول
 الملائکه و ملائک
 طاهران کربان
 علی التقدیر و
 من حاجه الی الخیر
 کما فی الاموال
 الی و غیره
 ان الله
 یستجیب
 و یقبل الدعاء
 و ینزل
 السکون
 و ینزل
 السکون

فصل در بیان مضامین حاجت

چون رو با مضامین حاجت کس
 گوی با من چگونه سازد و بس

در کفایا بایست شش آوروه
بر کفایا بایست شش و بطاعت نوش
گوید ای بر کفایا بایست شش
باشد ای بایست شش
لک اگر داری زان کلنج بگو
ای بایست شش سراج او را
می داری و بایست شش
تا گزنده گریزد از آنجا
بایست شش را بایست شش
بایست شش دست چپ باشد
میکنند بایست شش استاده
جامه نوشش افرازم کن
سر خود را در و نهند دست و
وقت بیرون شدن بایست شش

عسلا اینچنین بیان کرده
کو پیش بافرشته تبارین پیش
برست حاجت مرا حاجی حسلا
من نخواهم درو بگیرد سخن
وقت داخل شدن اعفود کو
ما هم اینجا کینم اورا یا
بنهین پای راست خدا را
یاو کرده بندگان خدا
بکشا باشد این طریقی ادب
چونکه این فضل از ادب باشد
میل خود را بدست چپ او
بلکه تشبیه دینی و منم کن
جهد سازند تا بر اید نزد
میروی سنت رسول خداست

فصل در بیان منهیات قضای حاجت

با من ای عالم خدای پرست
هر چه نام منداور باش
آیت مستانه حدیث و دعا
جانب قبله نیز روی کن
پس اگر سویی قبله باشی صیت
هم بسوی آفتاب ماه مسافر

در حلالا بلوچه منتهی است
یا در و نام انبیا باشد
بسخن لاجا مبر که نیست روا
کامران و قیمت گفت گوین
معلم در بیان مکر و هیست
رو س غفور اکبرن برادر ما

له في الشريعة
 وقول الله تعالى
 اعدوا لغيركم
 الحبيب في الدنيا
 شتان او ادم في
 اعدوا لغيركم في
 بكم العبد في الدنيا
 فاما في الدنيا
 شتان او ادم في
 شتان او ادم في

بربيع المسمى على الاض
 لغيره والاولم في ثمانية
 الشقة او الاشقة في
 ذلك بها لاسعد
 شقة او الاشقة في
 الشقة في لاسعد
 الاشقة في لاسعد
 الاشقة في لاسعد
 الاشقة في لاسعد

نزد اصحاب ما جواز بود
نیز این شایع شریعت پاس
گرم بود از درم زیاده باز
قدر در هم که باشد ای حاجب
کمتر از یک درم که باشد آن
می بساز می بچند اشیا پاک
جامه کهنه جنبه هست و نذر
ننگ و استخوان و سنگ و نیز
هم بسیر کین خشک یا انشت
هم بست یمین و هم به طاعت
شده مستعمل از کفوح حجب
بوده باشد بگر ببه پہلو
شد بستنجی بیشک شہرت
یا حجب که بود ببه پہلو
نزد اصحاب ما ست سہ افضل
کرد با یک حجر و یا دو پاک
در صلوٰۃ فقیہ مسعودی
آن حجر را ز بعد استنجا
شاید او بپا در می شاید
سبب او شد بطاہری ظاہر
در خلاصہ ست سنگ اول کس

نزد او مانع نماند بود
گفت در باب شستن اینجا
نزد ما هم بودی نماند
شستن دوست نزد ما
یا که کردن نزدی هست آن
بکلوخ و بسنگ ریخت خاک
غیر ازین چند چیز باشد
ثوب پیراسته بکافه نیز
بسهال و بچوب پخته شست
گروه گفتند عالمان ساجد
نیست جائز باو کشته دیگر
یعنی تا بوده جنب و گداو
سه حجر نزدش افعی سنت
گل پیلوی دوست یک حجر
بهر حاجت زیاده بشوید
اختصارش کنی نباشد پاک
گویم آنچه آمده نزدی
پاک گروه نهی نیز شست
در دل او کراهت نماید
تو و را چون ثنی کنی طاهر
می کشد پیش بعد از آن یا پس

[illegible]

<p>بگفت از شرط خود عهد بود مالم انیکه راه دین بپوش نزدیکی نام نیک اندیش جانب پس کشند اندر صیفت لیک زن میکشد بسوی دبر افق وقت شایع او را گریه بازی بنجا که خود را پاک قصد سازی بسا کی طویل آلت خود بدست یسری نه مسح کن سکه کرت بسته احجار</p>	<p>شرط پاکی اوست از مقصود در شبه روح و قنایه بپوش گریه زیستان بود کشنده پیش قصد پاکی اوست بر هر صفت وقت صیفت و ششایه بپوش کرد و نسخه شش نفیش یاد مسح کن سکه کرت بسته کف خاک گریه طهاره بر پیرین فی قیل هم تحرک بدست یسری ده یا بسه موضعش درین اطوار</p>
---	--

فصل در بیان استبراه و تنقها

<p>بر شما باد بعد استنجا نزد اهل لغات معنی و سه مقصد اینجا شست این قول آنچه کیفیت استبراست ز اصل آلت کنند سه امداد بعد از آن سه کرت کنند آبش این پنج مرتبه است یا طاعت قبل از آنکه رو بپاکی آب نزد بعضی چهار صد گاه است نزد دیگر پاره است ده نطوات</p>	<p>تا سجا آورید استبر طلب دوریت از یک شسته طلب دوری از نیت بول شرح او را دست گویم است تا بریدن ولی بر وقت باد بعد از آن پنج مرتبه آب بدلیل شستن نیکوست قدیمی چند میزنند برین باب نزد یکی سه صد اقامت است نزد بعضی شمار سن حیات</p>
---	---

مقتصد خلق این زمان باری
گر بود اینچنین بوقت حسن
تقسیمه ببل بعد غسل و دوست
در نشستن ز بهر استنجا
و آنچه بنوشت شارح او را در
اعتماد و دوپاشنه سازد
لیک استنجیه بدر آن دم
سر خود را در روئنت فروزد
فرجه دارد میسانه دو پا
می باله بدست چپ بی تیل
مقتصد خود کشاده وار و پس
نشیند از ان بستر خا
آب اول نمی بستانمال
باز اندک زیاده تر اندازد
باز اندک زیاده کن مارا
لیک گفت راز بهر استمال
چونکه با صبر ضرور بود
پس ازین وجوبت حفظ کف
می نشوید بر اس انگشتان
در خلاصه نوشت چندی کس
میشود در روزه وضو غسل

شستوها میشود ز پر خواری
مردم این زمانه را چه سخن
قبل ازین در صحیفه ذکر شدست
گوی با من چگونه است اینجا
که درین نظم خویش سازم یاد
سر خود را فرو نه اندازد
نشیند بر بندر هر دو دست دم
مختصر ساخته مطول بود
می بگیرد دست راست افنا
یعنی آن آب را قلیل قلیل
مگر شش روزه دار باشد کس
بشکست روزه از قلمها
مقتصد خود بوسط بنصر مال
خضر خود فریق بنصر ساز
یا زینکین آن دو وسطی را
باز انگشت تمام کن آن حال
لیک گفت از ضرور و روبر بود
زان مقام بخش بقول سلف
مقتصد خویش منیست از ان
گند انگشت را چو داخل پس
میکند این عمل گار بسیار

لله ولا تفرط
اصبعها في فمها
و نذرك
عند ريقه
الفتاوى
ومن ادخل بيده
في روزه غشيه
الاستحيه يفتقر
و مقتصد و صبر
صوم و احتياط
سبح و التماس
لا يجمع
والفتاوى
ليس في روزه
فما في روزه
و اوقات في روزه

گفتند زن بوقت استنجا
 نهاد انگشت باگرد و پیش
 و اکثر کتاب فیض آثار
 لکاب تقدیر آب او این باب
 در صله و شقیه مستعد است
 هست و نزد نجم دین هفت است
 بعضی گفت آنقدر و باغ ساز
 نزد بعضی بشوید آن چندان
 نیز اندک سلوة مسعودی
 پانزده آب باز در هر آب
 آنچه در این کتاب تعیین است
 آن دعار اولی بدل سازد
 اولی در شیه سازد ای اکبر
 آب دوم بفت کمرین آری
 سیم اندیش رشایان فرما
 در چهار از خدای این طلبی
 پنجم اندیش اسی خدا کن
 آب ششم بقلب سازد و درگ
 آب هفتم بگوید اسی خداوند
 آب هشتم بگوید اسی خداوند
 در نهم زن رسول الله

داخل منبج خویش صمغ را
 بر طرف میثود طهارت خویش
 نیست تقدیر آب او بشمار
 دل بیاسی او گویای داد
 بعضی تقدیر آب مرد و است
 گفت سداب بعضی از اصحاب
 نرمی او در شست کرد و باز
 از در شستی نرمی آید آن
 باز گویم ترا بود و سودی
 یک دعا می کند ز بهر ثواب
 صورت گفت آن عالین است
 بزبان و جان نیست را زد
 یک گفت نعم سلامت بر
 از دو گفتن مرا انگه داری
 گفتن شالست مثلاً نه مرا
 شامم کن چپت اریا بنی
 بخواندن پنج گانه آسان کن
 رحمت کن بوقت ششدر مرگ
 هفت دوزخ بر روی من بر بند
 هشت جنت بر روی من بکش
 نهم مرا کین شفاعت خواه

<p>بلکه هست این شکایت پر آن لیک این ابلهان نمیدانند پیر ایشان اگر چه پیرانند زو منور شده ضمیر خویش خارق صدر هزار هم و یک تو آن کار او بد و یار بزبان ملائمت ز نه سار سرگذشت ابوالشیر است از احضال خواص مست آن مرد کی بیان کس پر شد می شاید پیرو او عای نفس خود است کار با شش همه ثواب بود جان شیرین فدای آن کرد هست بیشک عنایت یاری آیت ست حدیث و مشکه هر که را اجتهاد و جد نبود پاره سبزه زنده جویب پدر باز تعریف گفته می ناسه پیرانت مروج دین بود آن همه بوده اند اهل کمال جسم هم بر گردن پرمانی</p>	<p>سند ایشان حکایت پر آن نطق خود را بشکوه میرانند باز پیران خود سبزه سازند عوشت وانی اگر چه پیر خویش تخم حالت مانع او چیدی بخلافت بجای کند کار بلکه او را خبر بد و نهین کار گر چه باشد مکمل او شیر است گر باین نقص خویش قائل کرد سخن حق اگر گران آید بلکه اندر هدای نفس خود است حجت هر که از کتاب بود ز انجمن کس سند توان کرد بچنان کس ترا شود یاری سند انجمناب کامله است شیرازین سه سند نبود ای کشاینده عیوب پدر غیبت مریدگان خود ساز می یقین شکستگان این بود بلکه رستم باین گمان الحال تو بجای نفس باز نادانی</p>
--	---

دوست آزاد از اسیر پدر بیزار گر همین بدعت است کار پدر کرده باشد بوقت خود یک یو مهر با فی حضرت سرور شفقتش بین که از طریق زشت وقت آخر که تلخی جان دید تلخی جان اگر چنین باشد ستلخی جان هستان من مهر با فی او چنان باشد	بکین از فعل زشت استغفار نشوی زینهار یار پدر آفت مومنان روح دیو ببود از حسن ارام پدر رنهائی گشت بسوی شبت گفت ای بادشاه عرش مجید امتم چون طبع این باشد بار کن جمله را بحسان من شرم با و اخلاف آن باشد
---	---

فصل در بیان آب جواز و غیر جواز

هست انواع آبها پرچند شام عمرت خدا کند چون خبر آنچه باشد جواز و غیر جواز در کتاب بر این مشهور جائز است آب آسمان بجا سخن هر کی بوضع خویش آنچه آبی که از درخت غر نیست جائز با وضو کردن لیک آبی که میچکد از تاک آنچه آبیکه غالبش با لیک در چند نسخه پیشتر	گو باین بنده امی سعادتمند خالصا لله است عظم اجر صاف کن یک یکا علی نیل اینچنین در جو اشیش مذکور او دیا و عیون و جوی و ایار میشود قدر دانش از کم پیش بخشش کرده گرفته اند اگر علما اتصاف او کردن بوضو جائز است نبود باک شده باشد چو اشیر پاک نیست با آب تاک هم تجویز
---	---

جمع الودیه
یعنی آب که از
پل نادره باشد
بسیار
و در آن
بهر جهت
مکمل است

و شکی نیست
در این
صفت
آب
جائز
راوند
و اوقات

غیر مرنی چو مرنی ست اطلاق
سخن عالمان پنج و پنج ر
لیک آبی کہ باشد او جاری
لیک اندر منیبت اسی یار
حکم اورا چو آب جاری دان
چار کو چارقت در عوض صغیر
قول شیبانی دور سازد کس
در کلامی حوص و وقت دار
در صلوٰۃ فقیہ مسعود
کہ و ابو حفص نقل از نعمان
گفت از نصف او کنند وضو
یا بریزند رنگ آب دیگر
و اش این عمل حرج دیدند
و ادنیٰ قوی محمد ابن حسن
مسجد او کہ در شخص گشت
وز بروش و ازده گردان
بحديث رسول خود علما
حکم کردند باوہ دروہ
اگر کسی چون برون مسجد او
لیک قوی ست باوہ دروہ
در کتاب خلاص آورده

نیز در نزد عالمان عراق
جائز از موضع وقوع شمار
قرب مرئی بود و ضو آری
نزد بعضی ز عالمان سحر
بهر توسیعه مسلمانان
این سخن از ابوالمکارم گیر
قدر دو گز و ضو ز جامی خیل
هست اسی متقی سخن بسیار
گویم آنچه است فرمودست
یعنی اگر اعتبار حوض کلان
می بخند چه نصف دیگر او
ز و شاز و بنصف دیگر اثر
در محمد همین که پرسیدند
در کلانی بود چه سبب رسن
از ورون بود و شست اندر شست
یعنی از هر طرف بلا نقصان
یعنی خیر الامور او سطر
این بود قول عالمان ره
بیگمان میشود جهان نیکو
قول بسیار از مشایخ ره
علما و عجمین بیان کرده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مشترک العراق
الى المدينه سوار
تقال مشايخنا وشيوخنا
من حجاز والوصوة
موضع الخباسة
والجموع اسلمه
لو تضاء الانسان كان
قبره وان عينه
موضع انفسال
من اهل حسان

<p> ده گزنی باد هر چهار طرف گوشش کن بر توبه ارتفاع بود در مدور بود و در حکم است گرازین کم بود اما ده کنند میکنند از دو نشیمن خوش لعل پاک باشد گزنی و شش در صاف و فقیه دین مسعود نزد مشیت دست او بر گل بی تکلف شود و سبوی پر کس سخن چار صبح مفتوح قول دیگر بخت در بشردان قول دیگر شدت از گزاف نیز در خیمه استخامی کلان نشود و خصم بر گردن غرق گوئی ای جان اگر چه طویل است کس نداند طریق تقوی چیست کس بقوی عمل کند اقوی است امر تو سیقه که مرئوس است مثل صاحب درایه از علما بمساحت صحیح باشد آن اهل تقوی چنانچه دارد پاس </p>	<p> عشر در عشر را نوشت سلف روی آن حوض صد ذراع بود باشد این حکم اگر مربع است نشت گزاف و گزافه کنند بوالکمارم بزرگ صاحب عقل در مدور صحیح فتوایش نیز در عمق او تحلف بود آب گیر و بدست آن منزل چست نذر فقیه ابو جعفر شمس دین گفت آن بطل روح قول دیگر رسد بکعب همان قول دیگر بود بیک گزاف در خلاصه بگوده است بیان لیک فتوی شدت باین جرق در ذرا عش چنین اقاویل است تا نگویی تو قولها از کیست عمل عالمان اتقوی است نزد بعضی ذراع گر پاس است بلکه دادند بر همین مستوی لیک اندر کتاب قاضی خان بلکه از دست نهی از گر پاس </p>
---	---

نیز در جامع البساتین است
 مژ و شش اصبیح همین مقدار
 نیز در جامع البساتین گفت
 گز که راس هفت باشد رشت
 هفت قبضه گز مسافت دان
 غیر ازین هم چنین روایت است
 شد یک چند آنکه این مسموع
 در صلاوة فقیه مسعودی
 عشر در عشر بود موض آبا و
 کاندان حوض مشرعه کردند
 بنویسند ازین جواز وضو
 مگر آن مشرعه آب جد است
 حوض چون قطعه قطعه است
 آب آن حوض وضو است جواز
 در کتاب خلاصه تعیین است
 هست حوض کبیر در این باب
 او که منبدا اگر و جنبانند
 در کتاب منیه است بیان
 اینچنین سخن بروی آب تحقیق
 بشکند او اگر جنبانی
 حوض جمله سطرین بر است

قول غامه بزرگان این است
 گر باندازه رس م دیار
 قدر کند که نیک تعیین گفت
 نیست بالای ششها انگشت
 اصبح رست فوق هر کز این
 اصبح قائم است پس در هفت
 فوق هر قبضه اصبح موضوع
 علماء عطف م فرمودی
 چیزی از این قدر نبود زیاد
 یا ستونی در وسط و بودند
 چون که گشت از شراط او
 یا ستون در بطون آب است
 جنبه آن سخ اگر جنبه است
 گر جنبه جواز نیست ساز
 نیز در حدیث پنجم این است
 چند وارد جمیع روی آب
 هست جائز و صواب و کردن
 علماء اینچنین بگفته بیان
 بسته باشد نوشت با تحقیق
 آب او جاست و وضو دانی
 بهر آب اندر و شگافی هست

در فضیلت کعبه
 فتنه انسان
 این کان المار فضیلت
 بنویسند ازین جواز
 و اتصال
 الخارج منها
 الشب
 به انسان
 و این کان
 متصل
 لا تخش من المار المشقة
 قاصی حسان
 الکبر و الاقدار
 انسان بقا و قضا
 ان کان المار علی وجه
 او تحت
 بجز و انکان
 اختلاف
 اقم و اجمد
 خلاصه

گرچه کتابت در این شگفت قناد
یا و منو که در آدمی در او
گر بود بیخ ز آب حوض جدا
و ز بود متصل روان بود
انچه در این کتاب تعیین است
در کتاب خلاصه کرد بیان
نزدیک پاره منیع جناب
نزد بعضی بود محصل شگفت
چونکه هست آب شگفت چو
گر آنکه بود و اندر ده
در قنادی نوشته اند لیل
خساک گشته بوقت باستان
بعد از آن پر شود زمستان
بر بیکان نجس در آید آب
گرچه که در کثیر آبش بعد
و ز شود و غسل غدیری یار
تا که گردد و در و ده اندر ده
در خلاصه نوشت از این باب
انچه در این کتاب تعیین است
در صلوة و فقیه مسعود است
آب پاک بود و ده اندر ده

طه الحوض الکبیر
انما به و نقیب الحوض
منه و وقت غفر
الجنیسه او در لکیر
من قال سیدنا
بنی بکرت و جنت
کلیه و کسب

یا سکه آمده و این بنهاد
چه بود حکم آب او بر گو
آب آن حوض با وضو است و
حکم شریع است ماجر نبود
ذکر کرده است فتوی برای
اینچنین در کتاب قاضی خان
اعتبار است روی جلد آب
بکند متقی ثعلی بحیان
بوضو ساختن چه از گشت
آن شگافه یونخ ای و فنده ده
در دست در وضو است کیمر
روش او کرده آدم و حیوان
رفع گردد از بیخ آبش
آب نجس را نجس با حساب
نیست حکم طهارتشی ای سعد
آب گیر و بجای پاک است
منتهی با نجس شود آنکه
پاک باشد چنین بود بیخ آب
در خزانه و قاضی خان این است
علمای عظام فرمود است
بعد آب نجس شود و نه

آب ثانی بتابع اول
مگر آنکه تقصیر کرده و زود
بوده باشد کم از نود اندر
نخمس عین او نقتد آنگاه
آب پاک و گرو را دو برابر
تا نگیری توان نجاست باز
پاک گرد پس از گرفتن آن
جو من اندر کمر که گشت پلید
چه قدر آب او بر وزن آید
نزد بعضی از عالمان سعید
نزد یک باره سعادت یا
نزد بعضی امام راه نمون
در سنیه ز بعضی اهل کرم
اتصال جو من شد جوئی
گفت صاحب خلاصه این باب
باشد آن جو اگر دو نیم ذراع
که اقل است جائزست و منو
قول دیگر اگر چه کم هست آن
سخن در صلوة مسعودی هست
می داند جو آب از یک رو
هست جائز و منوی کس بانی

نیت ناپاک پاک باشد بدل
بمزه یا بزرگ یا در بو
آب آن حوض ای مساکت و
آب گرد و خمیس بلا اشتباه
شود و آنکه مگوے پاک و را
آب آن حوض را مگوئی جواز
گرد را بدید بر آید آب روان
باز آب آمد و باصل رسید
تا همان حوض با وضو شاید
سر برابر و دو جواب پلید
آید بر آید و حوض یک مقدار
پاک گرد و همان گشت برین
گفت پاک است فی بر آید بم
کرد شخصی وضو چه بیگونی
حوض پر شد بجز در آمد آب
تابع حوض فی وضویش صاع
تابع حوض میشود آن جو
تابع حوض نیت باطل آن
چار اندر چهار یک حوضی است
معی بر آید از جنب دیگر او
که در آن حوض مختلف وانی

[illegible]

سه درک بود این آریست
 پنج فریخ اگر بود باطل
 در خلاصه بود این مضمون
 فایز از منبع فروغ آب
 چار و چهار باطل است
 پنج فریخ بود باطل
 آنچه شد از شریعی گوید
 یعنی قوی است و جوان
 در بود از شریعی مسا
 یعنی از خود و از طرف
 در آن خلاصه یافت
 باشد از شریعی قوی
 یعنی در آن شریعی
 از شریعی اعتنا
 گفت از امام طه فانی
 نیست چنان در هر چند
 از پنجان و هر جایست
 چنانکه گفت نیست
 و نوش با این
 است از هر

[illegible]

لیک ایک اسٹل سلطان اعلیٰ کم
آب آن حوض کم شود آنگاه
بب آتش جنس شود یا صفا
ای نوشا منتقی و در اندیش
پیش گیر و هر آنچه شاق بود
تا بتازی ز نام دل بر دست
گرم چه اید ای عالم سیدانی
سوی ما بر شای اوقوس
در قشری

تشریحی و برپای بگردنم
منتگشت باوه اندوه
در مقامین شدت خلالت
تیرس پروردگار گیر و پیش
مقابل بافتن بود
توانی میان باین بربست
ترسم از آن به بند این مانی
توان بربست رشته تقوی
اگر تو چنان شوی سجد شیری

فصل در بیان احکام مرگ

در کتاب چو اینچه شود
ایست بود و شکست گوسفند شتر
عنه پاستد بوجه آتخمان
هست مرغان قیا من لیل
کاذبین مایه آتخمان
چونکه اندر قواست صحر
چار پان پان پان و او بچهر
نیزین سبب شد قلیل اصف
تربت ایسی کشیکان با
گفت مایه پان آن شتر
و الا که چوین کبر بیان

اینهاست که در عهد استیش مذکور
واقع چه شود خلاص شهر
بسیل قیاس مفسدان
از وقوع کس آب قلیل
خوبیت بود و غیر کسان
هست بیک دمان چه دوا
با دین گشت چاه بره
عفو نمود و کشتید او
ادبنا طر کشید نه ساید
بر این انتم دوا یا دیگره
هست و مفسد کشید فاش نازان

[illegible]

قنين السابحة
 عطران نضاعة
 فلا تحبس الأوصاف
 الا قول ونصل عن
 جميع الفئات ان اذا
 كان المارة بقدر الحوض
 لا ينسب اسم

قوای کثیر فاشش کن
 نرود و بعضی که تنگ گیر بود
 نیست فاشش بعضی از اصحاب
 نرود و یکپاره فاش حساب
 و معنی که عالمان سفستند
 بلکه هر دو را گشتند از او
 در غفیر صحیح گفت همین
 این مانند ازین نسخ بیرین
 فرق نمید میان خشک و تر
 روش خشکی است پیشک اعمال
 در نهایت بود شکسته تر
 غش یعنی بود یکسر و فا
 کند از اجل مسئله تعیین
 غش بود و اگر چه باشد که
 یک میگردد کم است یا بسیار
 یعنی مساوی است قایل این
 در تمام نماید که و اعلام
 خواه شهرت خواه صحر است
 این هر دو است نرود و بعضی یا
 در گشت بردهای تعیین است
 پس نگنده همانند عصفرا

مشکلات سخن کثیرش کن
 سرحد و فاشش کثیر بود
 مانگیر و جمیع روی آب
 گیر و آن پیشک بود روی آب
 اکثر روی آب هم گفتند
 نبود خالی از آب و از دو
 او را مینویس و نقل کرد چنین
 و در نهایت بود باین مضمون
 در میان صحیح مستکثر
 شد ضرورت باینهمه شامل
 اینچنین روش است پیشک بقدر
 باشد از کار و احاطه لاشی
 قول بعضی از عالمان این
 اختلافات قول را فاکتور
 حکم این هر دو را یک بشمار
 در خشک و غیر تعیین
 نرود یکپاره عالمان عظام
 در ضرورت شدن مساوی است
 در مفاصل بود و در چهار
 در نهایت و غیره این است
 واقع چه شود نباشد غمر

هست در نزد شاه قاضی مفسد
گو سفندی اگر با او بول
فرموده در روایت ازین باب
گراو آب را شود غالب
نزد او هست بول مایوکل
نزد شیخین او نجس باشد
لیک نعمان غلیظ می گوید
اینچنین علی بیان کرده
فتوی عالمان ز روی کتاب
بابی به سفت است در ماسه
لیک در باب خطه خرمن
لیک واقعات گفت چنین
از نجاست بود خفیه آن
در کتاب خفیه هم شده یاد
از کبری بود برین فتوی
در کتاب نه سایه این معنی
اصل این آنکه فرقه غزنین
روی سلطان انبیا دیدند
بعد یکین مدت دوری
مستطقی امر کرده در آن حال
شیر اشتراخورد بولش هم

هر یک اینها بدال مسند
کل آن کشند بر یک قول
نیست جان کشیدن این آب
باش با اصل مسند طالب
نیست ناپاک پاک شدن
نیک بر گو که فهم رس باشد
شیخ ثانی خفیه می گوید
نقل از مضمرات آورده
مذهب به خفیه است در آب
فتوی بزرگان علامه
شد بقول محمد ابن حسن
بول مایو کله که شد تمیزین
نزد شیخین فتوی بر اینج ان
هم نوشته است شایع او را
چونکه در بول دست لابلوی
می گوید و لیله می نه
آمدند شش مدینه بهر دین
دین آتین پاک بگزیدند
گشت با آن جامع رنجوری
جانب اشتراخ بیت المال
رفته خورند آن فرق آدم

این فتوی در بعضی نسخ
شد این به خفیه
والفتوی مستطقی
دفعه فی الماء علی
فی اصابت الثوب
فی قول المستطقی
بدر الکلام

آن جماعه شدند و صحت ناک
 وجه آن دو بزرگ صاحب عقل
 مصطفی شیر او تدایمی گفت
 و رشید و ثابت اینکه گفت رسول
 شد بنوع پیغمبری معلوم
 چه پدید آن پدید را منبر مود
 چونکه گشتند آن منبر را بپای
 بانیان را بقتل آوردند
 از پی آن جماعه مردود
 از تعاقب رسیده آوردند
 هم باین صحت جماعه شوم
 نیست معلوم در زمان ما
 بود او با و را اول اسلام
 آن حدیثی که اشد قول است
 نشده فرق بول مایو کل
 اینچنین هر سوره مسعودی
 یک دلیل از صحاح بیعت بول
 مصطفی این که در جناده آن
 خلق زین حال ساختند سوال
 از برای چنانکه آن یار
 تر شمش بر زمین نهم گفت پا

گفت از این سبب محمد پاک
 از انس میکنند قناده نقل
 بر خط شیر بول راوی گفت
 وجه او این بود علی المنقول
 از تدایمی جان جماعه شوم
 و چون مودن رسول این بود
 بعد صحت شدن زوین مرتد
 استند این را تمام می کردند
 راوی دین از حسب خود فرمود
 شد کرده کشاکش کرده
 مصطفی را بوحی شد معلوم
 این بود و وجه بزرگان ما
 بعد منوع گشت زان هنگام
 یعنی استنفر بوا من البول است
 مطلق البول است شامل بل
 یعنی در فصل صید نموده
 مرد و بعد معاذ وقت رسول
 راه رفته بنوک باستان
 گفت پیغمبر خدا می تعال
 آمدنش فرشته آن مقدار
 برسد با فرشتهای خدا

از چهره فرشتگان کبار
 بابو بود چنین کرامت پاک
 کاندازان حال خاک در لرزه
 گفت آنکه گنبدای عباد
 نیز زان حال ساخته سوال
 حابه ز بول اشتراک خویش
 زمین سبب خاک انجمنان بفرست
 نیز از چپ بهشتش آورد
 بچنین حرمته که در سعادت
 و اسان شد فرشتگان زلال
 وای بر جان ماسیه رویان
 طاهر و باطن از قدم تا فرق
 نامدار از فعال خوش بوجود
 مگر از فضل خویش بایزده
 باز آیم بایستای سخن
 یعنی این قول بول مایکل
 غیر ازین هم دلیل بسیارست
 این نشان در جنات پوشیده
 مشک کردن بود مباح اول
 تا که هر وقت خطبه فرموده
 اینچنین در مسلوته مسعودی

هم بود روی آفتاب غبار
 و فن کردند سحر را بر خاک
 شد بروی بنی تفسیر پدید
 آفریننده را بسا که یاب
 گفت این سحر بود صاحب مال
 نیک پر مهر نکرد ازین پیش
 عظم ایمن به پهلوی چپ برد
 بابو بود که بود صلاح مرد
 پیش تا بولش اصدقا یو همت
 بهر یک جرم بین که گشت چنان
 حرف چنان هر ده برگویان
 پیلیدی جرمها شده غرق
 حال مابستدگان چه خواهد بود
 عفو ساز و خدای بخشنده
 گر چه ترسم بانهتای سخن
 نیست طاهر پدید باشد بل
 مطلق البول یعنی مردارست
 تا حکم کنند فیه
 بعد از آن تنی کرد آن فضل
 تنی مشک به نطق او بود
 بعد ازین در پدایه فرمودی

گفت نعمان القیا پرورد
گفت ابو یوسف حمید خصال
وز محمد شد دست قول روا
بول آنکه لمخم خوردن نیست
گویم و دم بود پو خون خم
بر و کشک موش اگر در چاه
بعد از ج موش یا شمش
بشت و دست با طریقی ایجاب
بعد صاحب نمایا آن باشد مرد
ز ابن عباس نقل و متسل
بعضی کم گفته اند از عشرين
لیک ما خودنا المانع بنام
چون کبوتر چرخ گریه مر
بین خیل و شمش است از آن چاه
گفت از جامع الصغیر چنین
گفت این قول ابو الاطهر
این چنین و لو با طریقی ایجاب
گرفت است آدمی یا سنگ
کسی آتش کشند از آن چاه
و نه چرخ جوان و درون چه مرد
گر دورم کرد و یا که بسیده

طالع طالع انوار
فی الاشیاء الکلیه
سوی الطریق البیاض
قال القیاسی
شخصی کانی الارض
بسیار و قال القیاسی
کلیه و قال القیاسی
مدالایطی و القیاسی
الحرمه و القیاسی
شکله و القیاسی
فما یو جری فی
الدلیل

بول او باد و انباید خورد
از برای و او شد دست حلال
از برای و او غنی و روا
وز محمد خلاص کردن نیست
شد ز جله بکل کشیدن امر
صعوده سبوی ستارین اشیاء
بشت و لو آب چاه یا سی کش
و ده دیگر ز روی استجاب
در کتاب خود و چنین آورد
میگشت از برای موش چنین
بعضی بسیار تر از این تعیین
بست باشد سخن کنیم تمام
حکم آن آب چه چه مایه کرد
بکشد پاک می شود و نگاه
میگشت از برای چنین
در عبادت باحتیاط نگر
باقی و ز روی استجاب
گر میر خوردن و زین یک
پاک میگرد و آب چاه آنگاه
خدا داد باشد بزرگ خواه خرد
عسا حکم او کی دیده

۹۹۰

پاره عالمان باین سخن مست
سن شریعی بود صد و هشتاد
حکم شغال که نشانه بود
از سچ است و لومی بالیت
بر همین و لو بر کشد یکبار
این سخن در بر دایه فرمودی
حسن ابن زیاد نیک خصال
چونکه ثابت شدست نص اعدو
از بر است فصل مقصود
بیکشید بدستندگان خدا
به همین انگاشته مانده
این همان مختلف که گشت سند
خو که با سبب بجا رفت فرو
در نهان بیان این کرده است
گر چه رسد باب چه در پیش
گفته شد کلبا برین وقت پر
تریش از درم رسید زیاد
این روایت بود ز قاضیخان
و هنر سگ شود ملاقی آب
نرسد آب را در بان ۱۰
زین ثابت روایت لاهاس

دو صاع بست صاع چار بست
چون بشمال شمع اشرف بود
وزن هر صد جو سیاه بود
کرد لوی بوسعت آن بست
گفت جاتر بود باین اطوار
ایک اندر صلوة مسعودی
این سخن را نمی کند اقبال
این بود حسن دلیل سند
از چه بست و لوازم بود
به عدد نارسیده گشت ادا
هست بخوبی بعد ادا تا نه
یعنی ثابت شدست نفس بعد
زنده بیرون گشت حکمش ادا
در بیان دباغت آوردیم
همه از آب چاه بیرون کش
نخس العین بود چون خنجر
چانه شخص را کند افساد
لیک نقل است از محیط چنان
کل آتش کشد ز رو سیاه
کل آتش کشد ز رو
تفن هر یک بدیده را

[illegible]

نیک مردان بود درین پاست
 این اشارت ازین منور قلب
 کرد صاحب نمایه زان گفتار
 از مدگارسی خدای جلیل
 از بناران اوسیکه آریم
 بس جان به که مختصر ساعیم
 گرنخواهد خداست بے انباز
 رفت در چاه غیر خوک و سگ
 نیز صاحب هدایه گفت آن شاه
 مجتهدین نوشته اند جواب
 شرط آنکه دمان آن حیوان
 گردانش رسد چه می گویند
 سوراگر پاک هست آتش پاک
 آنچه سورش نجس بود زین پاک
 یعنی هر سوری که چون خویش
 به رشک کل ز بهر کرده ده
 ایک نقل از محیط قاضی خان
 هست چون سگ جمع درنده
 گرچه نزد آب چه دیشش
 نیز اندر نمایه تعیین شد
 بچکه قطره باسه دلو اگر

ندید احتیاط را از دست
 نجس العین نیست یعنی کلب
 از بنرگان دین سخن بسیار
 گفت هر قول را بچند دلیل
 طاقت آن دلیل که نایم
 آنچه از لایب است پروا نایم
 زین سخن در دباغت آید باز
 زنده بیرون که گشت زین پاک
 زین سخن در بیان پاکی چاه
 نیست چیزی کشیدن از این آب
 نه سیده بود به آب آن
 مؤمنان تا طریق حق جویند
 میکند اهل عقل ازین اوراک
 آب چه را نجس کند بیشک
 آب آن چاه را نه کم نه بیش
 کرده بودیم قبل ازین آگم
 یک روایت نوشته اند چنان
 هر یک از چه بیرون شود زنده
 همه از آب چاه بیرون کش
 اجتهاد ائمه دین شد
 او ندارد به آب چاه ضرر

سکنتین
 ازین اشارت
 از مدگارسی
 از بناران
 بس جان
 گرنخواهد
 رفت در چاه
 نیز صاحب
 مجتهدین
 شرط آنکه
 گردانش
 سوراگر
 آنچه سورش
 یعنی هر
 به رشک
 ایک نقل
 هست چون
 گرچه نزد
 نیز اندر
 بچکه قطره

چونکہ نبود کشنده را اسکان
 نرسد بندہ را بچنبرے حال
 در صلوٰۃ تقیہ مسعود است
 چاہ شد بست دلو لازم او
 دلو اول اگر بدون سازند
 کشد از دو مش یکے کم بست
 تاکہ نہ دلو را بہ بیرون ریخت
 یازدہ دلو گیر از ثمانے
 این روایت چنانچہ تمیز است
 و لو ہستم پاک اندازند
 این سخن در صلوٰۃ مسعود
 دلو اول اگر شود آ میسر
 گفت صاحب نہایہ آن اعل
 جبے از براسے دلو رسن
 قول ابو یوسف بادرک است
 مرد بر حال خود نجس باشد
 گفت امام محمد آن ماہر
 گفت نعمان آن سعادت ناگ
 نجسے جبیل بگو از چیست
 هست قول خلاف در این باب
 و نہایہ نوشتہ اند صریح

بشود مانع از تقاضای آن
 مے کند عفو از و متعال
 علمائے عظام فرمودست
 بود ہستم چاہ پاک و پہلو
 دلو دوم بہ پاک اندازند
 ز اول او چنانچہ مے بایست
 دلو دہم بچاہ پاک آسخت
 ذہ ز اول چنانچہ میدانے
 گفت در قاضی خان اصح نیست
 بہ سیکے دلو اکتفا سازند
 این چنین در نہایہ فرمودے
 بست باید ز چاہ دوم نیز
 در بیان ہائے آب مستعمل
 گشت در چہ فرو و چیست سخن
 آب بر حال خوشتن پاک است
 این قدر با عوام بس باشد
 مرد ہم طاهر آب ہم طاهر
 مرد نا پاک آب ہم نا پاک
 از نجاسات آب یا جنبی است
 از خلاصہ اصح نجاست آب
 نجسے از جنابت است صحیح

مسلك المتقين

رفت در چاه آب مستعمل
از براس غساله دلوک ضد
این سخن در صلوة مسعودی
یعنی هر دو وضو کند و طشت
گشت از بسته و او اکثر زان
تر و آن دو بزرگ پاک جناب

چیز قدر آب می کشد کن حل
از طهارت چیل بود بر عدد
لیک اندر خلاصه فرمود
بس بپوش آب واقعی چه گشت
این سخن مذہب محمد دان
سینه زان چه گشت تمام آب

فصل در بیان آبهای مستعمل

چند نوع است آب مستعمل
در صلوة اکتیه دین مسعود
شسته باشد آب زین تمیل
با خود از طعم ام کرد شمر
نبود حکم آب مستعمل
چیت مستعمل پلیدی نجس
یا شجاست که اندر و شویند
انچه آبیکه از چپا را اندام
حسن این زیاده از نعمان
که بویوسف انچه نقلی طے
را سے بویوسف کرامت دست
بست نقلی گشت زین گتار
انچه را سے محمد پیر نور
هم ز استاد خود بود نامل

نما شود مشکلات بر حاصل
آن فقیه احم چنین فرمود
کحل پاک کل اند تا ده میل
جایم را پاک با شست اگر
باتفاق امسه عمل
باشد آب که کرده استنجا
همه بیشک پلیدی گویند
گشته باشد جدا چه هست احکام
هست نامل غلیظ باشد آن
زین ثابت خفیفه باشد و
پلیدی خفیفه که بر شست
عاقبت گشت با محمد یار
رفت با طاهر بی غیر طور
بست فتوی بقول آن نامل

در فقهیه
از کلمات
الیه
مالک
از کلمات
در بعد
و جناب
مالک
فیه
ان و کلمات

فی الخلاصه
اذا شغ
آیه الدار
شغ
عبد
الدی
والا
خزانه
الادب
الثابت
الاغ
والی

چسیت در غیر آب مولد آب
 هست اندر ہدایہ قوسے یک
 قول دیگر نے کس فساد
 باز برے کہ مرد اندر آب
 انچہین مار آبے ست کلان
 بہ یقین آب را کس فساد
 مرد چند کلان دم سیلان
 مرغ آبے کہ مرد در آب کم
 در صحیح سخن فساد ست آب
 خون نداند ہر انچہ باشد پس
 شل کز دم و یا ازین تشیل
 نیست فساد بحال باشد صاف
 و چہ ہر یک کنیم یقینا
 از برای نجاست ست حرام
 و کتاب نہایہ کرد شبہ
 و چہ ما این کہ حضرت سلمان
 کردہ شد ز و سوال از این باب
 بے دم سائل در آخہ مرد
 گفت پیغامبری خداے تعالی
 گر گوئے نہ باشد از مرد و ار
 بعد ازین در فتاوی کا فی

ہست منفسد و یا مگوسے جواب
 مے بہار و فساد غیبہ سبک
 جز سبک ہم بود اصح لین بار
 در فنیہ نجس بگرد حساب
 ایچے دار و اگر دم میلان
 حکم فرغہ چو مار آبے بار
 منفسد آب گفت قاضی خان
 در خلاصہ ست از امام اعظم
 لیک در غیر آب کل جواب
 مثل زہور پشہ بہت مگس
 مرد اندر طعام آب قلیس
 لیک از شافعی شد بہت خلاف
 شافعی گفت جبہ و اینہا
 نہ زروے کراست ست حرام
 این چنین در کتا بہاے دگر
 نقل کرد از رسول انس و جان
 در انامی بود طعام شراب
 گوئی احکام لوچہ باید کرد
 اکل و شرب و ضو با دست حلال
 چون نیاید با کل کردن کار
 نقل شد از ائمہ واسطی

[illegible]

<p> وجهه ما گر چه خاک باشد پاک گر چه اینها بشرع پاک بود اینچنین در صلاوة مسجودی یک دلیل آنکه بهترین امام غوطه داده بر دهن کشید او را در سبک بال او دوا باشد غوطه هر گاه آبش سوزان خورد بیدم سائل از نجس بود این نمائند که گفت آن افضل در کفایه که شش آورده بال دوم که می شود مخلوع این خبر عالمان راست بسیل در میانجام اداین در دست یعنی آنرا چو شرع سازد حل غوطه داده طعام را خورد علت کبر او این است چند بند در آخر این باب از تکلیف تکبیر انگیزند گفت شیطان خلقتی من نار نسبت آن مدبر خود بین او که فخر از خدا می آید آتش کرد </p>	<p> لیک باشد حرام خوردن خاک خوردنش منع مثل خاک بود وجهه های طبیعت مسجودی گفت هر گاه کس فتد بطعم در سبک بال او پاشد و این سخن هم دلیل ما باشد در دهن طعام خواهد خورد سطلی این چنین لغو بود بال دروش کس فتد اول علمای یقین بیان کرده از دوا می شود علل ممنوع کرده در دوا چنین تاویل کبر نفس تکبیر مردست کبر نفس است گرد و ارمیل قهر نفس خویشی کردن یعنی زمین قول مدعا نیست درج سازیم از براس ثواب از تکبیر لفاق بر خیزد کرده از سجده کردن طین عار بود بیشک خلقت من طین حق تعالی سزا می آید آتش کرد </p>
---	---

تکبر شدن بود بر بد	بعد شرک از همه تکبر بد
خوشتن را بگویم غیر سب	نیست بهتر کنند غیر سب
گرچه هستی ز گرد عصیان دور	طاعت خویش را مشو مغرور
تا نگر دی تو داخل فاخته و ج	مثل شیطان ز لبس ایمان پوج
گرچه هستی تو ز ابر در ویش	طاعتت نیست از عزرا ان پیش
خرمن طاعتی که من انداخت	همه را آتش تکبر سوخت
گرچه گوی پیرون غیر اوردس	کبر خود نه ز قهر موی ترس
نشیمنی عزال مردود	درس گوینده ملائک بود
آنجایان علم کبر برسد داشت	نقش ایمان ز قلب او برداشت
تا بگوئی تعجب افتاده	من فلان مردم فلان زاده
آن دگر به بن برابر نیست	هر که این گفت عقل در نیست
این سخن را چنانچه ملعون گفت	گشت بیشک به قهر سلطان خفت
ابن آذر خلیل رحمن شد	از چنان نوح پاک کنعان شد
عمر از هر عمل از خار	جهت حکمتش چه حد مار
عکرمه از صحابه اهل است	گرچه از پشت خبت بوجیل است
بولوب که به مقلد عزم بود	دشمن خاص فخر عالم بود

فصل در بیان پس خوردن

در کتاب خلاصه تعیین است	در جمیع کت ایها این است
سور آدم که طاهر است روا	جنب حائض است یا نفسا
نیست در سوره شکران باسی	لیک لا باس را بدان باسی
یعنی قبله باس او دارد	تقیه در غسل نمنه آرد

فی الکتاب
سور آدم که طاهر است
سور شکر که طاهر است
سور بقره که طاهر است
سور آل عمران که طاهر است
سور مائده که طاهر است
سور احزاب که طاهر است
سور نساء که طاهر است
سور ممتحنه که طاهر است
سور طه که طاهر است
سور صافات که طاهر است
سور زمر که طاهر است
سور غافر که طاهر است
سور فاطر که طاهر است
سور شوری که طاهر است
سور زلزال که طاهر است
سور احقاف که طاهر است
سور صافات که طاهر است
سور غافر که طاهر است
سور فاطر که طاهر است
سور شوری که طاهر است
سور زلزال که طاهر است
سور احقاف که طاهر است

بائش اندر ضرور دور بود
 نزد بعضی کرامیت بود است
 ریزد آب و دهنش بر اثواب
 به تلقین حیل حکم فرمودے
 پاکی او باقی بق بدان
 جامه آب هر دو ستمحل
 هم دهن را نه شسته است
 جامه ستمحل هم این آب
 یعنی است جامه هر دو پاک
 کرد در شرح مختصر تصحیح
 یعنی ساعات بگذرد دورے
 پاک سازد از لعاب دهن
 بعد ساعات هم نه پاک بود
 هست مکروه سوزن به رجال
 نیک تشخیص کن برادر من
 از فقیهان عصر پرسیدم
 جنبه اجنبیه است مراد
 چون که از عایشه روایت بود
 بر رسول خدا که می بردیم
 مهربانی و لطف می کردند
 عایشه اینچنین نفرمودے

مگر آنجب که بالضرور بود
 در نهایت صریح فرموده است
 جنبه پردمان بگیرد آب
 زین سخن در صلوٰۃ مستودے
 قبل ازین آب شسته است دهن
 قصد غسل نم است هم اول
 در بلائیت اردمان رشت
 گفت قاضی علی اسبیاب
 قول سید شجاع نبود پاک
 افقه وقت خویش شمس الدین
 آنجه پاک است سورتبار بے
 شقیقش بلیدش بزبان
 شارب او دراز ناک بود
 گفت از زاهدی بدین منوال
 سور مردان چنان بود باز
 این روایت که در کتب دیدم
 گفت اینها علی العموم مباه
 در نهایت ز نسخه مسعود
 آب در حال حیض می خوردیم
 از همان جامه خورده می خوردند
 مجرمان را اگر چنین بودے

فی فتاویٰ
 قال ابو القاسم العطار
 شرب الماء من غیر
 ساعات ثم شرب الماء
 و قد خشی علیہ
 کان الماء طاهر
 به ان کان الشارب
 طاهر و شرب الماء
 شرب الماء
 لا یطهر باللسان
 شرب الماء
 فی الایمان
 الفرس جامع
 فی جامع الانوار
 لا یطهر من غیر
 الفقه من غیر
 و عن ابی حنیفه
 ان شرب الماء
 شرب الماء

در کتاب خلاصه تعیین است
برود از دهان نائم آب
از ابویوسف این نجس برگیر
سجده صابون طاهر دین
این چنین ذکر کرد شمس الدین
نزد نغان ردایت است چلد
قول دیگر چو یافت گرد اگر
قول دیگر بود بکر و هیش
قول اول صحیح هم طاهر
سور کل طیور یا حیوان
مگر انکه بود نجاست خوار
سور او بخلاف ممنوع است
یعنی اورا خانه اندازند
هر دو پایش درون سرش بیرون
نتواند بجزء خود کشتن
انچه حیوان بود نجاست خوار
تا که است زخم او ز اهل
در کتاب الکراهیت آورد
هست در بختن شهر یک ماه
جس کن گوشت روزی ده
سور اشتر که نیست او مزار

نیز در چپ نه نسخه چون انیست
هست باطاهر می صحیح جواب
هر جگه است که فاحش است کثیر
پایکی سورا سپ شد به یقین
نیز در بعضی نسخها چون این
قول اول همین که پاک شمار
دوست دارم وضو کند برگر
قول دیگر بود به مشکو کیش
یعنی سورا فرس بود طاهر
لحم و اوز خورند طاهر و آن
مثل مرغی که سحر خور و مزار
مگر آن مرغ خانه مجوس است
چاکه را بقدر او سازند
علفش پیش او باین مضمون
در خلاصه است این بود بظن
حبس سازند چند روز است یار
شودش گفته اند است سائل
یعنی صاحب خزانة آن شهر مذ
کار است روز در آنگاه
قدر سه روز کن بد قاجا
بنمود در دهان او لشکر

[illegible]

این سخن در صلاوة مسعودی
چونکه نشخوارا دست چون گسین
سورما یوسکله که ظاهر بود
شطرش اینکه نباشش نشخوار
در کتاب هدایه مشهور
هست مشکوک سور بقل حار
وز محمد سخن بیاسکے بود
چیت پس باندہ سباع طیور
علما کہ بیان او کرده
هم بطبر مکره گفتارست
در نمایه چنین بود مذکور
کره گفتن جواب استخوان
آبها بکبره پیدا بود
هست جانر باو وضو کردن
هسم نوشتند بزرگان ما
آب مشکوک را کند وضو
در کتاب خلاصه که در حسیه
تیمم شد از وضو اول
گفت صاحب هدایه وافی
بلکه واجب بود به قول زفر
ترک گردد اگر سیکه برین دو

ایچنین در خستنه فرمودی
واندر آن کس بود محجب وین
گفت اندر فتادی مسعود
در دمان و سکی ای سعادت یا
بلکه اندر کت ابها مذکور
گفت نعمان احاب او مزار
زین سبب گفتن اشکاک بود
و آنچه بخش بود ز خوردن دور
در کتاب خلاصه آورده
احتیاط اندرین سنده است
یعنی سور سباع با طيور
در قیاس البته بحسب میدان
آب دیگر جز اوث موجود
نیست جائز تیمم آوردن
غیر مشکوک آب نئے پیدا
هسم تیمم کنند از سپی او
نیز و چند نخاس و در
هست جائز وضو شش فضل
ایچنین در فتاوی کافیه
بود اینجا وضو مستمتر
در خلاصه جواز نیست وضو

سکلت فی المدا
دور بقل مشکوک
نیه و فیہ ایضا فان
بکفر غیره و وضو ایما
قیوم و چون لها قدم
قال زفره لا يجوز الا
ان یقدم الا وضو
شش اوداد

عنه فی فتاوی
السائل و جواب
احد ما یجوز من ماء
بلا انقاس لان ماء
الطاهرین حاکم
قال فی تیمم
فی طهرت و در کتاب
فتاوی بعضهم التیمم
منه المدا و
شیخ اوداد

در کتاب

با وجودیکه هست آب و اگر
 بنزد تهر آب مکروه هست
 آب مشکوک هست آب تهر
 از ابو یوسف نیست آنچه سمع
 اختیار محمد ابن حسن
 نیست جائز بکیش گرد و ترک
 سور گربه که حیثیت ره تقسیم
 آن فقاهت پناه شمس الدین
 هست قول صح به تنزیه آن
 نزد ابو یوسف است لم یکره
 کره گفتیم از تو هم آن
 از نجاست بود و دهنش را
 چون صبیحه که دست خود بر آب
 یافت گردد اگر بجز آداب
 نیز بنوشته است شمس الدین
 موش اگر خورد گربه غیر نزاع
 بعد ساعات اگر بنوشد آب
 همه گربه یکسان از جهل
 به درستی بطور فها سنی
 چون که او داخل سباع بود
 حشره اتیکه ساکن دارست

نیست جائز لبور بغل و خر
 آب را کن وضو که محسوب است
 بو حنیفه بخر ساز و امر
 آب شک را کند تیمم جمیع
 فعل هرسته بجای آوردن
 احتیاطاً به قول ابن بادک
 گرچه تنزیه می هست یا تحریم
 کرد در شرع مختصر تعیین
 یعنی قول محمد و نعمان
 در محمد سخن یکسان شده
 در نهایی نوشته اند چنان
 کره از آن گفته ایم آبش را
 بنزد کره کرده اند حساب
 ترک کن چونکه شبهه است عتبات
 نیز در چند نسخه هم تعیین
 هست سورش نجس علی الاجماع
 بو حنیفه نجس نکرد حساب
 غرض این گربه است گربه اهل
 سور و حشره او نجس دانسته
 زو ضروریست ارتقاء بود
 یعنی مانند موش یا مارست

فی الجمله
 با یکدن
 کجایه و الفار
 سر و قوی
 از این
 فی الان و بعضی
 که در انی الجبل
 انی سنی ان
 عند عدم الماء
 المطلق جلاله
 غیر که اهسته ۱۲
 کثر العباد

از حلال و حرام کرده شک
بگریز در شبهه یا در ویش
آنکه اندر حسد ام گرد و غرق
اسے مقید به نفس بد کردار
گر چه از امر نه میگوئی
پیش مردم بصلح آهنگ
نبود شیوه مسلمانے
طاعتے کہ ریای بود بمع
بلکہ طاعت بگوی آفت بوی
عجب گر ریاست خود الباطل
در طوا هر صلاحیت داری
در زبان تو از مسلمانے
در زبان تو سنت آداب
در زبان تو از قیامت کور
در زبان تو قرأت تدریس
با وجود چنین پریشانی
خواندن بزرگان حال پناه
تا کہ گرد و ضمیر شافی فجر
لیک مقصود تو ز خواندن خلق
میکنی صد هزار حیل و کید
غرضت آنکه از طعام لباس

مرد باید جدا کند یک یک
صورت احتیاط گیر و پیش
کے تواند ز شبهه کردن فرق
طالب احتیاط ام الشیاء
لیک خود میکنی سپهر روی
در نهانی تمام فتنه جنگ
جز و گوئی خویش کل مانے
از نتائج کجاست یک لمحہ
مبداء و نشاء شقاوت گوئی
نیر باطل کنندہ اعمال
وزر بواطن بخود گرفتاری
در جنابت خطور شیطانے
خانه قلب از حدوت خراب
در دل تو بواسے نفس غرور
در ضمیرت وسوسه ایس
پارہ را بچو ش میخوانے
نفع خلق ست خالصاً لله
نه ز بهر عنبر غرض نه بهراج
سیری شکم است لذت خلق
ساده لوحی شود بدامت صید
بل ز کل وجوه دارد پاس

بلکه از اهل قیل و قال نه	در روز تو از اهل فیض حال
تو که باشی و مطلب طلب	خبت باطن کند ترا غلبه
طالبانیکه در طلب شده است	بلکه از شوقی که یافت است

فصل در بیان فرائض غسل

در جمیع کتابها که ما	در ادایه نه یغیر
هست در غسل فرض تقیینی	آب اندر دوان و در بینی
گفت سنت علی القیاس وضو	در ادایه است شامعی این دو
خواه در غسل هست خواه وضو	رای مالک لفرضی این دو
فرض گویند جمله علی	آب را ندن بسائر اعضا
نیز در چند نسخه هم این است	در کتاب خلاصه تعیین است
قول صحابا است بے شبهت	فرض در غسل زو وضو سنت
تا سر حلق اسے برادر من	سازد این آب استغاب وین
تا شود با جمیع قول لفاق	تا و مانع است حد استنشاق
آب جاری نگشت و تیر آن	بود طعمای میانه دندان
غیست جائز نکرد دانه بیرون	گفت از ملقط حزنانه چون
آب را بر همان محل جاری	بعد بیرون شدن کند جاری
بگذارے تو بر خلافت نماز	چون ز تخمیس ذکر کرد چو از
مغضه مانده است از نسیان	رجلی غسل ساخته بودی آن
آب برو چه سنت از خورده	در کتاب خلاصه آورده
و بر بدعت خورده آید کو	بنود خارج از جناب است او
فخر سنت خور و اگر چه این	لیک از واقعات گفت چنین

سکاتین
الرجل وضو و غسل
فصل در بیان فرائض
غسل و وضو و غسل
در جمیع کتابها که ما
هست در غسل فرض تقیینی
گفت سنت علی القیاس وضو
خواه در غسل هست خواه وضو
فرض گویند جمله علی
نیز در چند نسخه هم این است
قول صحابا است بے شبهت
تا سر حلق اسے برادر من
تا شود با جمیع قول لفاق
آب جاری نگشت و تیر آن
غیست جائز نکرد دانه بیرون
آب را بر همان محل جاری
بگذارے تو بر خلافت نماز
مغضه مانده است از نسیان
آب برو چه سنت از خورده
و بر بدعت خورده آید کو
فخر سنت خور و اگر چه این

در کتاب

نیز آید ازین جناب است آب این
 هر گز از اهل نیست یاد رویش
 ذکر کرد در صلواته مسعودی
 آب سینه برزند تا خدش ورم
 خواه در شست است آن خواه و یا
 آن مروج به علم شریع
 گر چه ضایع تر است نقص صوم
 ایک سازو با صبح صفر
 در فتاوی عمده فرمودی
 غرغره فرض نیست بر هر حال
 بیک بود و هست غرغره سنت
 نکند روزه دار از این رو
 گر رود آب خلق را ناگاه
 شترش آن روزه اش بود و یار
 صوم این رو فساد گردد و حیات
 باقی روزه را کند امساک
 آب را سینه به سایر اعضا
 خشک ماند اگر چه موسی
 گفت بعضی ائمه زین روغن
 انجم صدر البشیر آورده است
 تا که باشد خمیر بر ناخن

مضمضه تا ساز و این انسان
 صورت احتیاط گیر و پیش
 نیز در جهت نسخه فرمودی
 هست از اینجا میان ملزوم
 بکشتن روزه دار باشد آن
 گفت چون صاحب اینیه
 نه کشد آب را با لایوم
 حد الامکان درون بینی تر
 اینچنین در صلواته مسعودی
 مضمضه بس بود بهر احوال
 جهت احتیاط به شربت
 نرود آب تا بخلق او
 ظاهراً روزه است تمام
 روزه نبود بیاد نیست فساد
 هست لازم قضا کفار شیت
 گر چه گردد فساد صوم اسه پاک
 آن قدر احتیاط از حجاب
 او خیانت برون نشد گوشت
 فرض باشد بدست مالیدن
 در کتابش چنین بیان کرده است
 نمود صاحب احتیاط بکن

لیکه تفصیل حیض آن دیگر
در جمیع کتاب مستدری
ودی آب غلیظ تر از بول
ندی وقت ملاعبت آید
شکنه زو تحریک اندام
ندی آب رقیق طے سائل
منی باشد غلیظ ابریز هم
در کتاب خلاصه تعیین است
گر کسی اختلام دید بخواب
موجب غسل نیست بے اشباه
و در کسی اختلام وارد یاد
بوده باشد و دی که شد او صاف
لیک ظاهر شود ندی و منی
غسل بهر ندی نگوئے بدان
اصل آب منی بود این آب
و در کثرت کتاب تاضیفان
آدمی گرچه اختلام ندید
غسل واجب شود بهر اقوال
گر بیاید ندی برادر عین
نزد بویوسف از وجوب مباد
و در بود اختلام در یاد و شش
بعد ازین در صلوة مسعوده

در بیان آوریم پایان تر
نبود غسل بر ندی و ندی
آید از بعد بول بر هر قول
موجب غسل بے وضو شاید
بخلاف منی به قول تمام
بسفیدے بود هم از مائل
وصف دیگر نوشته شد اقدم
نیز در چند نسخه چون این است
گشت بیدار اثر ندی ز آب
باتفاق جمیع اهل الله
ندی دیده است حکم او چه یاد
غسل نبود بوسے بغیر خلاف
نزد جملة امام غسل کنی
لیکه واجب شد بهت بهر زمان
صورتش چون ندی شده در خواب
نیز در چند نسخه است بیان
لیکه آب منی شد بهت پدید
نبود اختلاف در این حال
غسل واجب بمذمب طیفین
اختلام از کسی ندی و یاد
قول او هم بود چو استادش
کاندر خیال دلیل تر نمود

این چنین گفت آن امام دین
 و کرش تمام است وقت خواب
 وقت نظافت او که خلافت دوست
 آن امام امام متصفی خان
 غسل کرد و قبل از بول
 غسل لازم شد به دست دیگر بار
 نزد نعمان در محضه با و
 غسل بعد بول غسل آورد
 نیست فی قولهم بر آنکس غسل
 زکلی چنگشت غسل آورد
 گشت بیرون ز غسل او نماند
 بعد ازین در مسالوة مسعودی
 خواب هم دید آب هم آن زن
 گزاشته احلام و بد بخواب
 غسل واجب بقول ابن حسن
 بعضی از بزرگان چنین گفته
 پس بقول محمد گشت جواب
 لیکن او برخلاف او ختید
 بوالکارم چنین بکر و خبیه
 زن اگر یافت لذت انزال
 اینکه بیرون نشد منیش اگر
 گفت تا این منی ز فرج درون

آن شهید خدا حسام الدین
 قول یعقوب را در مهم جواب
 فتوی ما بهر سبب آن دوست
 در فتا و است غولیش کرد بیان
 بعد آید منتهی چه باشد قول
 لیکن اندر مردی خلافت شمار
 نیست اینجا منی مردی مستار
 باز آید منتهی چه بشمار و
 کرد از بول ساختن پس غسل
 مانده و ز فرجش از منی مرد
 موجب غسل منتهی حدیث دانسته
 گویم آنچه ائمہ فیه بودی
 غسل باید باقیات چنین
 گشت بیدار اثر نمیدز آب
 قول شیخین منتهی برادرین
 این زنک پشت ناک اگر خفته
 بر حرم رفته باشدش این آب
 قول شیخین را باید دید
 و محمد امام دین پرور
 گشت بیدار غسل گوزین حال
 منتهی بگوید فقیه ابو جعفر
 نیز آمد بیرون بهر مضمون

مسکات المتقین
 فی الفتا و است غولیش کرد بیان
 بعد آید منتهی چه باشد قول
 لیکن اندر مردی خلافت شمار
 نیست اینجا منی مردی مستار
 باز آید منتهی چه بشمار و
 کرد از بول ساختن پس غسل
 مانده و ز فرجش از منی مرد
 موجب غسل منتهی حدیث دانسته
 گویم آنچه ائمہ فیه بودی
 غسل باید باقیات چنین
 گشت بیدار اثر نمیدز آب
 قول شیخین منتهی برادرین
 این زنک پشت ناک اگر خفته
 بر حرم رفته باشدش این آب
 قول شیخین را باید دید
 و محمد امام دین پرور
 گشت بیدار غسل گوزین حال
 منتهی بگوید فقیه ابو جعفر
 نیز آمد بیرون بهر مضمون

مسکات المتقین
 فی الفتا و است غولیش کرد بیان
 بعد آید منتهی چه باشد قول
 لیکن اندر مردی خلافت شمار
 نیست اینجا منی مردی مستار
 باز آید منتهی چه بشمار و
 کرد از بول ساختن پس غسل
 مانده و ز فرجش از منی مرد
 موجب غسل منتهی حدیث دانسته
 گویم آنچه ائمہ فیه بودی
 غسل باید باقیات چنین
 گشت بیدار اثر نمیدز آب
 قول شیخین منتهی برادرین
 این زنک پشت ناک اگر خفته
 بر حرم رفته باشدش این آب
 قول شیخین را باید دید
 و محمد امام دین پرور
 گشت بیدار غسل گوزین حال
 منتهی بگوید فقیه ابو جعفر
 نیز آمد بیرون بهر مضمون

غسل کردن با دو نفر ماست
 بلکه گفتند غیبه محفوظ است
 چونکه هست احتلام زن چون مرد
 فیج خارج بجای رود و نبه
 از زخیره بلا خروج منی
 نوکر شد در نصاب اصح نیست
 نیز از نادر علی التعمین
 زنی گفت من جنه دارم
 لذت از جماع او کم و بیش
 لازم غسل نیست بر آن زن
 ز احتلام انفصال شد از مرد
 غسل واجب نمیشود درین حال
 قاعد و ماشی است یا نایم
 غسل باید بر حسب طهر فین
 گشت بیوشن آن یکی از خوش
 بخود آمد از خوشی یافت نزد
 بوالکارم بزرگ پاک جناب
 مست بیوشن گرسنه یا بد
 اگر برآید بوقت بول منی
 نوکر شد در کتاب قاضیخان
 گرد ذکر قائم است باید غسل
 مرد زن کرده بود یکجا خواب

بر سهین ست اخذ حلو است
 و محمد چپا نچه موقوف است
 حکم غسل از خروج باید کرد
 فهم کن گوش را منہ پنبه
 حکم بر غسل آن زنک نمکینی
 در خلاصه صحیح تعمین است
 بر سهین فتوسه گفت تمسک الدین
 من بان جن جماع می آرم
 یا بمش چون جماع شو هر خوش
 هست در قاضیخان چنین طین
 لیکه را حلیل او ظهور نکرد
 تا گرد دهنه و ج فیه الاقوال
 یافت از خوشی تن ندی یا نم
 گفت چون خواب مضطجع بالعیین
 با یکی میت گشت از حدیث
 همه گفتند غسل لازم منی
 نقل ما کند رچند کتاب
 هست لازم بغسل بشتا بد
 از امامان ما چه حکم کنی
 نیز در چپا نچه است بیان
 در خلافتش بود نباید غسل
 از منی در میان شان بود آب

سلام
 امره از حکمت بالغه
 البته استغنین
 الحاحی لم یجب الغسل
 و هذا ظاهر الا انه قد
 غیر الفتوسه یکی
 الزاوی از غسل
 امره قائل است
 یا دینی سنه الزوم
 او غنی
 من غنی
 غسل
 غنی
 از او
 از او
 لا یتکرر الا احتلام
 بعد از غسل
 از او
 من غنی

هر دو از احتلام در انكار
 گفت ابو بكر فضل نيكو خو
 گفت بعضی اگر غلیظ سفید
 اگر رقیق است این سینه یازد
 قول بعضی اگر در از افتاد
 در مرد و در بوزن گوسه
 آن مرد و ج بعلم شرعیه
 کرد زن را ساس چون شوهر
 می نداشتنی است یا جز این
 نیست و طی بهیمه بے انزال
 شافی آن طلب کننده حق
 واجب غسل می شود یعنی
 در وصایای تنبیه الضالین
 هر جگه بفرج حیوانی
 ذکر کرده است آن شریعت ط
 اگر بشوۀ نظره چنین باشد
 و طے سازد بهیمه را کس
 می کند شارح و قایم خبر
 در کتاب حدود و عتد هما
 حضرت بو حنیفه دل صاف
 است قوی بنار سوزاندن

حکم او چون کنند از این کار
 احتیاطا کنند غسل این مرد
 باشند او را از مرد باید دید
 حکم بر آب زن ببايد کرد
 آب مردست غسل بر و سب
 هر کدام احوط است آن جوئی
 گفت چون صاحب انیمه
 لذت یافت دید فرجش تر
 می کند اعتسالت بالتیین
 موجب غسل مرد از این حال
 گفت و طی بهیمه را مطلق
 گفت عبد العلی ازین معنی
 کرد عشق ابو الحسن تعیین
 بنکردگر بشوۀ انسان
 می شود لغت خدا برو
 چون بحال مجامعین باشد
 چیست لازم بقاعلش ان پس
 اینچنین در کتابهاست در
 گفت حدود واجب است حد زنا
 گفت زنا صحابه شده است خلاف
 قوی بر و سب جدار غلط اندن

این است
 فی السرا
 ان البیوم
 و طیب با انسان
 فاما حق
 و البیوم فاما
 فی السرا
 الاضیاء و حکم
 فیما بین
 چون
 در کتاب
 چون غلیظ
 الاضیاء
 و من
 بیست
 در کتاب
 جان
 و حکم
 و حکم

از بلند نما و ارمگون سازند
نزد و نمان امام پاک جمال
وید شش منے بجائے وے
آن زمانیکہ کرد صحبت مرد
لیک صحبت نبوده باشد یاد
این سخن در صلوات مسعود است
کرد و ترغیب الصلوات خبر
قول آنها که در معنی صفت
بجایده رسول آمد پیش
گفت دست سنت تو بردستم
بعد از آن رہنما سے اہل دین
موجب غسل را بیان کردند
لیک معنی بود و ریختن
در نہایہ در آخر این فصل
پنج ازین غسل است فرض این
ہم از انزال آب حیض و نفاس
غسل سنت رسید کو نہیں
بہر احرام آن و اگر عذر
غسل مردہ زہ اجبات بود
بعد ازین غسل مستحب آن شد
لیک باشد جنب ہمین کافر
اختلاف روایت است لے یاد

مسلم
اہل اشتی
طہا بالدرایع
الخصوۃ او
المعروفہ
پیام اہل اقبال
بظہان فیض
الطعام و الاقام
و فی الدار
جہنم
الطعام و الاقام
فی الدار
اہل اشتی
اہل اشتی
اہل اشتی

نگہا از پے او اندازند
باو تفسیر بر ہمین امثال
ہے نہ اند کہ کے رسیدہ وے
کہ صلواتش قضا باید کرد
گفت از خواب آخر نیش یاد
باب انجاس را چنین بود
اینچنین در کتاب سے دگر
کس جنب را نجس نباید گفت
خواست نہد بدست اوید ز خویش
نجیم یعنی من جنب ہستم
گفت مومن جس نگر درین
گریہ بر لفظ واجب آوردند
گوش کن زمین صریح سازم عرض
یا زوہ نوع غلب باشد اصل
ز احکام اتقا و خستائین
دانند این مسلمہ جمیع الناس
ہست در روز جمعہ و عیدین
گویش قوا ہما سے مختلفہ
ہر کہ دانست نیک ذات بود
کافر سے ہر چہ کہ مسلمان شد
شد مسلمان درین جنابت اگر
گفت گول اصح زواج دار

تہذیب

در نهایت واضح که تقیین است
 چار غسلی که گفته شد سنت
 لیک مالک امام تقوی سے جنت
 در بخت مانه بود اگر تنها
 غدر سے باشدش انشا الله
 هست ز اصحاب متخلف باز
 قول ابن زیاد مر روز مبت
 از ابو یوسف آنچه تقیین است
 هست عیدان بمنزل حجه
 نیز در غسل ساختن اے یار
 گر چه باشی بمنزل تنها
 اے بمفردی تقوی مست
 یے عمل کے بود صفای دل
 دست مثل خوشه تنازعید
 بنده چون بر سر عمل آید
 با وجود سلامت اعضا
 چونکه در نفس هر قدم چاہے است
 آن ضراطیکه وصف ساخته اند
 در قیامت سیکه است اینجا شرع
 هر که ریغیا باستقامت رفت
 خیل است که سه است با مقتدا
 نیز یک سفره سعادت یار

در منیه صحیح قول این است
 مستحب هم نوشت بے شست
 غسل جمعه مجبرم واجب گفت
 امین است از دخول آدمها
 در تقیه نوشت بے استباه
 نزد ابو یوسف از بر اے نماز
 جمع ساز و هر آنچه جان سوخت
 در هدایه صحیح قول این است
 گفت سازی بکن بجای بیه
 نکتی لجز عورت ایز از
 غسل کرده بخود مدار روا
 مدہ اعمال امر سے از دست
 پای اگر نیست قطع ره مثل
 چون تواند زیوہ تو حید
 علم باید که کارش بایر
 کاندزین راه چشم باید و ا
 منزل دور پر خطر راست
 اهل حق اینچنین شناخته اند
 یئنه از امر نه ز اصل فرع
 شادمان از یل قیامت قیت
 هر فریق با طریقه افتاد
 مصطفی گفت کلمه فی النار

<p>پیر مصطفیٰ است با اصحاب از خدای ارضین ناجیه اند کرده پیدای طریق بدعتها بکدامین طریق بنده پا عقل باید که کار فرمائی پاسے خود کج نهند چون اعمالیان بے عصا کس نے نندند دم نشود که رسے باین وادی برہ بدعت ضلال روے از طریق بدعت پنا ہے ده پاسے این بنده کمن بیرون</p>	<p>یک فرق آن بود شیخ و شایا ہم ہمین فرقہ کہ ناجیہ اند نیز یک چند بے ساد تھا رہ رونده نباشد از اینیا چون میسر بگشت پناے چون کہ ہستند پارہ بنیایان گور ہا میںند کہ اندرین عالم آخر الامر تا خدا ہادی بخلاف طریق مصطفوی یا الہی تو راست راستہ وہ یکقدم از طریقہ مسنون</p>
--	--

فصل در بیان احکام حیض

<p>برہم حق بود مسائل حیض کے تواند ازین مسائل گفت درج گرد مسائل چندی چہ بود قوت سخن گوئے برسانے بطلب بندہ مطلبہ را تو نیک میداے عیب چندان ازین قبل دارم خالی از عیلم و از علمایم ز وہ ام خویش را بدریا علی ورق قصود سن شود احسنراج</p>	<p>تا اواخر چو از اوائل حیض مثل من عامی بچیل جفت مگر از شیفقت خداوندی ور نہ با مثل من سیرودی اے خداے کریم پایندہ عالم آشکار پنهانی پاسے لنگ دوست مثل دارم عقل کوتاہ دیدہ اعمایم بچنین اعرجہ و اعماهی تا کہ از این محیط پڑا صواح</p>
---	---

تیز در آن محیط گردون رنگ رفته بودم بناکه از غیبت دست نه پاسبان که جذباتم مانده ام حضور مقام پاک با وجود چوین پریشان	بوده و هر وجه هزار رنگ مانده ام در تفکر حیرت چشم فی راه خویشتن و انم دست کوتاه من بگیر اسے پاک نا امیدم از و گودا سنے
---	---

فصل در بیان علم حیض و نفاس

علم حیض و نفاس نیک شناس ندان اگر حساب بود از مرد این چنین برسد از محارم با اہل بیعت پاک اخلاف است اہل خود را اگر نہ آموز سے حیض باشد ہنر نباشد عیب بست و حیض حکمت حق چند حکمت پیشتر کہ مسطور است انچہ در بندہ صحت معبود عادت اکثر چنین شود جاری بہت از جاہلان نامتدار بلکہ عیب است حیض و نہاید در صلوٰۃ فقہ دین مسعود شد آن فقہ شیخ سبب حیض ہر روزہ را نوشت چنان تپ یک روزہ از زنان خیال	چونکہ علمش بود فریضہ بنال حق قناسے سوال خواهد کرد یعنے در روز ستیزہ دراز تہائے تورہ چہ انصاف است خوف آن باشدش مع سوزے نیست در این سخن خلاف رب سیکیز نہیاست رویت فرزند ویدہ عقلمان از و دورست شرعی نیست بلکہ باشد سود این ہنر را تو عیب پنداری حیض را عیب می کنند شمار زین سبب کہ جاریہ شاید آن فقہ امم چندان فرمود از حدیث محمد عسبب ہر یک سالہ تپ بود و نہان ہر بود از عبادت یک سال
---	---

از علم غرضہ بود با دانش

و نہ از دیگر احوال روز نفاس

بچه گذار مادرش پستان
چون خورد شیر را ز مادر او
حیض بس جرم را کفارت شد
این همه اجزای سبک اشباه
هر چکاسه که کرد ناشکری
انچه نقلی که هست بین الناس
جنت پاک صفی جسد طاهر
کند آندم درخت مستی چون
ماند تا انقراض این عالم
گفت شمس الامم خواجه اجل
کرده باشم طعن مادر خویش
نکنند اخذ حق مجرم دیگر
آن درختیکه نموده کداله
لیک حاجت نه ای شریعت خیرت
هر که خواهد که علم حیض بران
گیرد او سنت سخاوت کیش
گفت ایو القاسم آن محب الله
می بخواندیم این دعا بآورد
نبود عرق قیسه هیچ مدام
هر که اندر مقام حیض است ماند
تا بفضل کرم خدا به جهان

بهر از عشق بنده سیدان
از چهل حج و عمره آن نیکو
بچه اش با عیش بشارت شد
گر بود حنا اصلاً لوجه الله
جز خسارت بکردن ادنی
مبداء حیض از براس انات
اول سونات سینے حوا
گشت پیدا بهمان زمان این تولد
حیض میراث دختر اش هم
لکن این حرف وجه منکر اول
وجه دیگر از ان فقاهت کیش
دیگر به ساجیت انچه داد خبر
هست تصدیق ما بلا اشباه
یعنی بود دست او کدام درخت
حضرت مقتدر کند آسان
لے باندازه مجال خویش
چون می مرا شد به هرگاه
آن هم را خدا کفایت کرد
کاندرین دایم از احکام
این دعا را همیشه باید خواند
بکند علم حیض را آسان

اللهم سهل علينا جودک و یسر علينا بکرمک یا اکریم الکریمین و یا ارحم الراحمین

فصل در بیان خصوصیت حیض

انچه صدر الشریعه فرموده
 انچه خونیکه اختصاص ۱۷ تا ۱۸
 علما خون حیض تعیین کرده
 شرط دیگر که هست در قرطاس
 و مسالوة فقیه مسعود است
 حیض را در انت چنین مشربا
 در شرافت چنانچه منصوص
 گفت صدر الشریعه با حیض
 باز ۹ ساله بیشتر آید
 ابتداء که بکوبغ نه سال است
 سالی یکبار که بحیض رفت
 یک نه سال قول مختار است
 در خندان بود به سیفته
 نیز صدر الشریعه و رای باب
 یا افاضت شد از رحم بمرض
 شذشتی طبع استمرا
 بخلاف مرض که نبود آن
 آخر وقت حیض را بشناس
 هم بسن ایاس مختلف است
 علما سه بخار او در گنج
 بوالکام بزرگ با تقو

نیز در نسخا همین بوده
 حیض هست استخاضه نفاس
 بالغه بنید از رحم سبب دور
 نرسیده بود بعد ایاس
 سنه حیض را که فرمود است
 خون نافذ که می بود آخبا
 خون وقت محل مخصوص است
 نایدش از رحم نباشد حیض
 حیض گفتن و راسنه شاید
 دخترانرا چنانچه اقوال است
 گریه بنید بشش و یا در هفت
 همان قول نسخه بسیار است
 بوالکام اصح نوشت اینجا
 ذکر کرد آن بزرگ پاک جناب
 یعنی این خون حیض نیست غرض
 شودش خون دراز حیض شمار
 گرچه شد مستمر حیض بدان
 اصح قول تا بسن ایاس
 شصت ساله را کمتر سلف است
 گفت سن ایاس پنجه و پنج
 گفت از قاضیان به سیفته

در خالصه نوشت اختار
گفت اندر زمان ما آتشاه
گفت ما قول عالیه اینست
نیز در چپ نسخه کرد آگاه
بعد ازین هر چه دید حیض سبب
لیک مختار این بود مشنوب
چون سیاه است احمر قانے
کتر حیض سه شانه روز
انچه از سه کم از ده ست زیاد
نزد بود و سفت اقل یومان
لیک در نزد شافعی مذہب
پانزده روز اکثرش را گفت
در محل خلاف نادرانے
لیک در باب حیض و اسے نماز
نیز صدر الشریعہ معتقد
مبداء حیض خون شود بپزدن
چون ز فرج درون وصول نم
اسے بجیلوله همان پرده
متحقق نگردد ایخبا باز
اسے بجیلوله یا بفسر آن
طریق فرج خارج او کمر سفت
سخن گرد و خداے داخلیم

بعد فرمودن آن نگو کردار
یقین قنوسے ست بر نیاید
قول کچند بزرگ دین ست
فتوی در وقت هست بر نیاید
ظاهر مذہب این بود یقین
گر از آنے بدید خون قنوسے
حیض دانے در او الا دانے
اکثرش ده شبانه روز آموز
استحاضه شمار حیض مباد
اکثر روز سیوین هسم دان
کتر حیض هشت روز شب
خاک بر یک شمره باید رفت
اہل تقوسے نکره قریانے
قول مافتوی است تقوی باز
کرد در شرح مختصر مذکور
از در دلش بفرج خارج خون
نشود سوسے فرج خارج ہم
پرده که زن بفرج خود کرده
نکنند زن بخویش قطع نماز
اینکه ساز و خروج مانع دان
نگرفته ست رنگ استند جب
متحقق نشد خروج دم

مگر آن لسته را بودار د
استحاضه بنیت قبول نفاس
ایچمین وضع پنبه وز اخیل
بعد کسف نه سادون ابکار
شبیه را نه سادون پرده
موضع پرده ایچمین میدان
وضع کردن ولیک درد اخل
ظاهره مانده است شب پرده
حکم بر حیض او شود الا آن
حالتی لیسیل پرده نهاده
حکم باشد بپاکیه این زن
نقه مسود را بیان کرده
هر زنی را اگر مزاج ترست
مے نماند بقاے پاکی دے
فرض باشد نه سادون پرده
گر بیکان وقت یعنی وقت نماز
یا بدان سلسله بقاے وضو
هر زنی را اگر مزاج باشد جفت
یعنی که چه نمی نه پرده
آن نقیه که زبده از واج
رضه الله دایما عنها

آنکه از وقت رفع بشمار د
حکم آنجه را یکی بشناس
قافه چون غلج است بود میل
مستحب در محل حیض شسار
مستحب کل حال نه پرده
هست در موضع بکارت آن
گفت کرده آنسہ کامل
صبح برخاست خون اثر کرده
نه ز وقت نهادش میدان
صبح دیدش سفید استاده
یعنی از وقت پرده نه سادون
هست سه نوع ماندن پرده
تر مزاجی او بانیقت درست
یعنی بے پرده او شریعت طے
بهمین مرآة را بیان کرده
نمده پرده هم بفرجش باز
واجب است اینکه پرده نهاده
هست سئقت نهادن کسف
هست باقی طهارت کرده
حضرت عایشه شرع رواج
ماند این سنت از بر اسے نسأ

<p> پاکیش باقی است فی الحاصل نکند شرم علم الادون می نیاید چو جرح سائل کو بعد ساعت گرفت یا افتاد در بود خشک گفت ابو جعفر ط هر قول بر فساد و ضو حبت گیر و تری بخود یقین خشک گردد سخن کنیم تمام بنوش تند از همین معنی شافعی حکم فاسدی کرده منتقض هست سودن اندام در سرایت کند و ضو شکست می نیابد چگونه سازد کو ترسد از کنیدن بکارت اگر میکند پرده می نند انگاه بگردان کوره پرده نند زبان گردان و س بکارتش زائل رفته باشند یا مرند اگر نیک تاویل کرد آن بنده هر نماز و وضو نوآرد پرده در فرج و خاش زینهار </p>	<p> گر نند بین حشارج داخل نبرد پرده را بفرج درون کرد درون هم نند بقای وضو بین نند چین پرده را بنهاد گرد و ترطس ارتش ابتر میخیزد باقی بود طهارت او چونکه در خرقه است خاصیت آن نیک باز از حرارت اندام بس فساد وضو می او میخیزد با طهارت اگر نند پرده چونکه در نزد آن امام هم نزد اصحاب ماتری بر دست بگرد پرده گرد بقای وضو زاهد مخفی گفت آن دختر بس زنا نند بحال خویش گواه گفت اما امام دین بر بان گر نند فرج خویش را حائل آن زمان گواه جاس و گر شود این پیش خصم شرمند گفت چون حج سائل احکام و نند نش زنا ن روز دار </p>
---	--

<p>روزہ باطل شود قضا باید لیک واجب بود باواساک گفته بودیم قبل ازین ای پاک</p>	<p>گر چه باوسے کفارستے باید</p>
<p>فصل در بیان طہر تخلل و احکام او</p>	<p>فصل در بیان طہر تخلل و احکام او</p>
<p>انچہ طہر یکہ شد تخلل حق تہائے نگر بلطف پاک شرح ساز و قافیہ سے گوید پاکے روزہ پانزدہ شد کم گزشتہ روز بودہ است اقل مثل خونیکہ ہست سپے در پے بودہ باشد سہ روز یا اکثر نیست فاصل نیز یعقوب آن طہر اگر پیشتر بود از وہ طہر اگر جیت پیشتر ز عشر ہست جائز بطہر غایت حیض یعنی روز نرزاوست غایت حیض خاص اینکہ ز پانزدہ شد کم نیست فاصل در اجتہاد و سہ نیر صدر الشہر یہ کرد آگہ ہست ترسیر پارہ علم وز محضہ روایت مست و گ گفت آن سہ و خلف و خلف</p>	<p>دانش او بود و عجیب شکل دہرادر اک را بمشت خاک از بزرگان کہ راہ دین پوید گر تخلل کنند میان دوم بین دو خون بگوئی حیثیت عمل قول اجل نیست فاضل و سہ طہر اندر میان دو دم اگر ہست این قول شہر نعمان بین دو خون بندہب آن شہ بین دو خون ز پانزدہ کتر در ہمین قولم ہدایت حیض پاکے آخر و ہدایت حیض در خلاصہ نوشت اہل کرم و بود مثل خون پے در پے و رہمین جائز بزرگان رہ ذکر کردند برہمین فتوے اسے ز نعمان امام بزرگتر خونکہ گرد و احاطہ دو طرف</p>

یعنے درودہ ویاکم اڑین دہ
 قول ابن مبارک در سفت
 مع ذلک نصاب باید دم
 لیک نزد محمد شہ مرد
 بودن طہرین این دو دم
 باز گفتند بزرگان ر ہ
 ہمہ بین طہر کہ بشد موجود
 لیک این طہرے شود مغلوب
 دم حکمی ست حاصل از قصود
 چون محمد پر شرع جان بازو
 سیکند آن امام صاحب فیض
 بہ بین قول کہ نوشتہ معات
 حسن ابن زیاد فتوی طے
 مطلقاً فاصل ست ورائحال
 از شقت بین راہ نما
 اکثر بزرگان پاک نہاد
 نیز و چند شرح معنی سفت
 شارح پاک دین درین اقوال
 دید تو فیض روز و احد دم
 باز یک روز خون چو واقع گشت
 باز یک روز خون از ان زن

نیست فاصل بزمب آن شہ
 شرط کہ محمد از وسے گفت
 زمین ثابت سخن کند ہستم
 مع شرط کہ بن مبارک کرد
 یا برابر یا پیش یا کم
 طہر دیگر بدید در این دہ
 غالب از دو دم محیط آن بود
 دم حکمی شود اگر محسوب
 طہرین الدین کہ نہر مود
 دم حکمی حساب سے سازو
 تاکہ این طہر آخرش را حیض
 کرد لیکن ابوسیل خلاف
 گفت سہ روزہ طہر اکثر وسے
 گشت تخلیل حیض شش اقوال
 از متاخرین ہسم از علما
 فتوی بر مذہب محمد داد
 فتوی بر مذہب محمد گفت
 نیک بگر نہادہ است شمال
 دید پاکے زیاتر دہ یک کم
 بہ ازان پاک گشت روزہ شش
 بعد پاسکے بدید روزہ ہفت

ما سوا ذلک استخاضه بود
 طهر ناقص چو در جمیع صور
 همه گویند می شود فاضل
 از دو خون گر یکی شدست زیاد
 هر دو باشد نصاب چیست عمل
 گر نباشد نصاب از این دو
 صورت این سخن نباشد این
 یعنی نوعیض دید روزی دم
 باز یک روز خون به مینداو
 چونکه این طهر کم رسته ایام
 گر یک روز خون بدید و بس
 باز یک روز خون بدید تمام
 چون که این طهر غالبست از دم
 گر یک روز خون به مینداو
 باز دو روز خون نه مینداو
 چونکه خون شد برابر پاکه
 و بدست روز خون پاکه پنج
 حیض سه روز اول است و بس
 طهر باشد اگر چه متخلل
 روزی خون دید پنج روز اطهار
 حیض سه روز آخرش را بین

یعنی زین بعد خون نفاضه بود
 در همین قواها که گشت خسته
 جز ابو یوسف نفاضت دل
 و افس آن نصاب حیض سبب
 حیض فرموده شد دوم اول
 استخاضه است حیض نبود او
 نیک تعیین کرد مخبر الدین
 باز دو روز پاک گردد مسم
 هر چهارست حیض از آنرو
 نیست فاضل نه نزد جمیع امام
 باز سه روز پاک شد زین پس
 نبود حیض پس زین ایام
 گفته بودیم قبل ازین فافهم
 کل ششش روز را تو حیض بگو
 کل ششش روز را تو حیض بگو
 نیک بنگر اگر باد را اسکے
 باز خون روزی امی تکلم سنج
 چونکه این طهر غالب است اکیس
 غالب از خون بود شود فاضل
 باز سه روز خون بدید اسکے
 زان دلیلکه قبل شد تعیین

مسئله در حیض و قاعدت
 نافع بسیار که اگر
 حیض در روز اول
 خون دید و داشت
 بعد از آن پاک بود
 باز خون دید و تمام
 حیض است و این
 پس اگر آن شش
 روز را تو حیض بگو
 و در یک روز پاک بود
 اگر فاضل در
 نفس خون پاک
 سه روز خون پاک
 و در خون پاک
 همه حیض است
 فاضل اگر نصاب
 جابت خون را
 روزان شدن
 سه روز اول است
 و در آن شش
 جمعیت فاضل

<p>بازشش روز پاک گشت دست حیض سه روز اولین شاید اولش حیض کرده اند حساب در میان نفاس روز چهل نیست فاضل بنده بهر علما نیست فاضل بنده بهر نفاس بر همین قول او بود فتوای نوکر کرویست صاحب کانی سی و هشت روز پاک شد آن زن علما اندرین چه مندر باید نمر دثمان امام شرع شناس پاک شد فاضل است عندهما یعنی امکان حیض اگر دارد</p>	<p>گر بیه روز خون بدید نخت باز سه روز خون بدید آید چونکه دو خون اگر سه نبض است یک طهری بود متخلل کمتر از پانزده بود اصلا پانزده روز باز یا ده از آن در خلاصه کتاب بافتوای صورت این سخن ز دل صافی دید که روز خون پس از آن باز یک روز خون بدید آید هر چهل روز بوده است نفاس پانزده روز و در چهل اما خون ثانیش حیض بشمارد</p>
---	--

فصل در بیان الوان حیض

<p>این باجماع طبالبان الله خاک رنگ این چهار اقسام یعنی غیر از سفید مستثنا بعد ازین در بدایه شد اقسام از ابو یوسف شریعت دست بعد ازین حیض گویدش آن هم سبز رنگ از ذوات الاقرز بود</p>	<p>چهار الوان حیض سبز سیاه سبز زرد و سفید شش رنگین حیض گفتند بزرگان ما سخن شارح وقت ایما گفت و کرده اختلافی نیست مگر آنکه بود ز بعد و دم و در بدایه صحیح این فرمود</p>
--	--

درستیکه حیض سے گویند بودہ باشد کبیرہ بینندہ غیر سب سے اگر از و نماید	از ہدایہ دلیل او جویند گفت صاحب ہدایہ آن بندہ حیض گفتن اور اسنے شاید
--	--

فصل در بیان احکام حیض

چیت احکام حیض کو سے تمام روزہ خود قضا برد باز اندرین جا دلیل چند است عائشہ آنکہ بود جفت بنے باقضا وصیام حیضے باز سند کس بود حبیب خدا شرح ساز و قایہ یگوید بدر از ان معتبر بہر سبب ما آخر وقت حیض دید عیان آخر وقت پاک گرد باز شرط دیگر اگر طہارت زن گرچہ از وقت لحظہ ماند طہر شش از بعد حیض کم از دہ بائے وقت آنقدر ماند گشت واجب با و الا فی صائمہ حیض دید آخر یوم بعد پاکیش واجب ست قضا	او بود مانع صلوٰۃ وصیام نیست واجب و سبب قضای نماز در ہدایہ دلیل خوب آست گفت در وقت حضرت عربی سے بگردیم نے قضا و نماز نیست بر مسکین جدال روا از بزرگانکہ راہ دین پوید آخر وقت گفتہ اند علما میشود ساقط نماز از ان میشود واجب اغتسال نماز بودہ مہ عشر اسے براوزن ہست واجب نماز را خواند بودہ باشد با ازین آگہ غسل تحریم را بگنجانند سے کن احتیاط را دانی سے شود باطل از بہان زن صوم صوم اگر واجب ست الا لا
---	--

فتحه سعد را نوشت چنان
خدا تنهاست نیست جائے نیر
بشنو این را که شاه جانمازی
شهر بدون باشکار و روزگار شاه
بادهی رفت خواجہ آن زہ
جانمازی طلب کرد و آب
صاحب خاہ حال او فہید
گفت تزیل حضرت و کباب
گفت برین نساختید خبر
گفت از بہر خواب خود بندہ
امر سازند بر آوردن او را
بادشاہان اگر چنین باشند
گفت ابوخص وقت محدث ہان
گر بود مصحفی بسیار شتر
گفت ابولیت بے وضویدنوش
سالکہ را کہ اندرین طلب ست
غیر طامہ نظر کند بکلام
و کتاب خلاصہ آورده
تحفہ آیت تمام براو
کتاب حدیث فتحہ کہ ست
اصح قول حضرت نعمان

کاندر آن خانه خواب هم نتوان
 نرسد اس نخوشتن آونیر
 اوسرع وقت ارسلان غازی
 اوجدا گشت از حشم ناگاه
 خانه طیار کرد با آن سه
 شب همه شب نکرده گر خواب
 گفت ای سه شہر چرانیا سودید
 بوده اینجا چگونه سازم خواب
 بر دمی تا بخوابد یکو
 منزل بادشاہ پایندہ
 بود این نعل ہم عطیم حمبا
 فقرا کے مخالفین باشند
 نگذ شتم بشوق در آقان
 گر چه در آخر قطار شتر
 شتم بر ہمارا شتر پیش
 اینہ احتیاط از ادب است
 گفت لا باس در نہ سایہ امام
 علما این چنین بیان کردہ
 گزشتہ بود و چون حضرت کو
 نیز محبت نے رساند دست
 بخلاف دو یار کرہ مدان

[illegible]

عليها وقا ارض
المنطق لا يابى و
بهره اهل الصلوة
الجلال و هو كسب
بالباس و كذا
من وضع الحنف
تحت راسه في
الخط بالاس و
في حفظه كذا ١٢
في حفظه

لیک در جامع الصغیر خلاف
بلکه آخری امام تقوی جنت
لیک با استین گرفتن کن
اینچنین در کتاب قاضیخان
کتب فقه بکم نباشد پاک
شرح ساز و قایه ذکر بکرد
خون مذکور قطع شد با ناث
قبل از غسل و طی اوست حلال
مگر آنکه گذشته باشد آن
بوالکفار هم بزرگ پاک یقین
از ادب نیست و طی کردن چون
وسطه تا ساختن از غسل اول
کم زده روز منقطع شد دوم
انقطاعش بود کم از عادت
واجب است اینکه غسل را تا خیر
یعنی تا آخر محل نماز
میگذارد و نماز آخر هر وقت
آخر هر وقت استحب نماز
در عادت انقطاع اگر
یعنی تا خیر غسل ازین باب
گردد و منقطع کم از سه روز

نیوشتند بین سه دل صاف
کتب فقه را چون مصحف گفت
غیر کرده گفت با نقصان
یعنی در ظاهر الروایه آن
گرچه باشد دور و آیت پاک
یعنی صدر الشریع شهمرو
ز اکثر حیض خویش باز نفاس
لیک مآدون اکثرست و مال
وسعت غسل تحمیه ازان
کرد و شرح مختصر تقیین
گرچه شد منقطع ز اکثر خون
هست واجب نبرد بعضی بل
بعد سه روز اکثر از سه تا هم
گفت صدر الشریع بی شبهت
کند آن مؤمنه بدین تقدیر
خون نوقت غسل ساز و باز
تا نماند بگردن او وقت
نه که وقت کراهت آید باز
شده باشد و یا زیاده تر
که بود باطریق استحباب
حکم این مسئله را آسوز

مسئله
از راه تقیض
من و میراث
الصلاة لان
فی الیس فی
وینقیض
نیل فی الاصل
دلو اسباب
و در جامع الصغیر
حکایت از بعضی
بجای آمده است
و بعد از آن
الدم و قاضی
میباشد

آنقدر وقت را کن و بپوشد او
 هم درین صورتیکه شد مذکور
 یعنی اندر میان روز و روزه
 اینچنین در مسأله تسبیح
 احتیاطا که خوانده بود اول
 نیز صاحب خلاصه آن شهر مرد
 خون حیض نفاس بپوشد
 غسل سازد نماز بگذارد
 خون فوت نماز گردارد
 احتیاط از جماع بنماید
 گرچه از روزه می کند پرهیز
 باشد این حیض سوم از حد
 قطع رجعت نوشته اند از آن
 احتیاط دیگر تو نیک نگار
 اگر کجاش کند بد دیگر مرد
 عدم اگر ساخت حیض و توانگ
 هست فاسد کلام ثانی شود
 اینچنین است صاحب استبصار
 بعد ازین امتثال نمود
 این سخن از امام دین اعظم
 نزد یوسف مذکور کردار

خون فوت است ادا کند بپوشد
 خود سازد اگر دم مشهور
 پاکیش باطل است مسأله
 این در این مقام فرمود
 نیست جرعه ثواب باشد بل
 در فتاویٰ خویش تمیز کرد
 منقطع گشت گشت از عادت
 احتیاط جماع را ماند
 غسل سازد نماز بگذارد
 تا که آنوقت عادتش آید
 روزه می دارد احتیاطا نیز
 شود این حیض قاطع رجعت
 احتیاط است نیز استخوان
 نکلند جفت هم بشوید دیگر
 جائز است اینکه حیض عود نکرد
 گذشته است هم بروز کرده
 هر کجا کار احتیاط بخور
 در خلاصه احتیاط بنما
 تمانه آید و بار پی در پی
 مثل استاف و زخم مد هم
 می شود امتثال در یکبار

هر زنی را که گم شود ایام
 شش شش که دلپذیر بود
 صورت واحد اینکه گفت امام
 حیض سه روز نقل کرد آنکه
 بعد از آن رفت باده ثانی
 باز سه روز حیض او است
 بعد از آن خون بگشت استمرار
 شد چو معلوم عادت بود
 و رکد این دهنش ندانند بل
 گفت او گفت در جمیع مه
 روز هفت و اگر بکل نماز
 این بود مثل مستحاضه که او
 صورت دیگر اندرین اطوار
 نظم این جمله را هوس کردم

غسل باید بهر نماز ایام
 نقاش از جامع الصغیر بود
 بود دست او باده ایام
 دست باده مقدم
 حیض سه روز که میدانی
 بده سوم انتقال بگرد
 ز اول ماه تا با حنجره کار
 بدستیکه گشت منقوده
 در ده دوشه است یا اول
 ترک سازد سه روز و بده
 غسل تازه کند گذارد باز
 می کند بهر نماز وضو
 هست اندر کتا بها بسیار
 متوالی است اینکه بس کردم

فصل در بیان اقل طهر و اکثر طهر و خلال طهر و استمرار طهر

در کتابی پدایه مروده
 پانزده روز اقل طهر این
 چونکه این طهر زن درین احوال
 نیست تقدیر او بدین مضمون
 صورت اینکه گفته که در سخن
 وید سه روز حیض در اینحال

ایچنین در عواشیش بوده
 نبود غایت بهر گشته آن
 می کشد که بسال که بدو سال
 مگر شش شش بگرد و خون
 بلاغت رسید یعنی زن
 دید یک سال طهر یا دو سال

مستمر گشت خون و سه آنکه
گفت طهر و سه آنچه دید تمام
گفت شش ماه طهر و سه دانی
نیز صاحب کفایه زده بین
دید و حیض حیض رد می ده
مستمر گشت خون و سه زان بعد
حیض طهر یک دید پیش از ان
تا که او اطلاق سازد شو
ماه سه سال حکم و سه دانی
نیز زده ماه کم است ساعت
چونکه محنت بود آن مقدار
طهرش به حساب کن آنگاه
نیز بر حیض اوست ده ایام
چونکه شش سه اقل مدت حل
قول شرح و قایم هم این است
نیز صاحب کفایه کرد مبهر
قول بعضی که راه دین پویند
چونکه اندر چهار ماه اتم
نزد حاکم امام صدر نشید
گفت بر بیان زمین برین نیت
باز مدار الشریعه پاک تعیین

ابن سعد و سه ابو عصمه
حیض و سه آنکه دید سه ایام
ساعت کم امام سیدانی
از محیط آورد و بیان این
سال آزاد پاک شد آنکه
کا ندرین حال قول ابن سعد
کا ندرین حال حیض طهر میان
چهر بود انقضای عادت او
گفت اما امام سیدانی
عادت اوست او را و احوال عادت
هم سه ایام حیض هم سه ایام
جمع سه طهر گشت شش ماه
نیز زده ماه سه شود اتمام
با شش ماه طهر ساعت دو قبل
بر بیان آنچو تعیین است
یعنی از بزرگان دین پرور
طهر این زن چهار ماه گویند
سه شود خلق بحکم سه حکم
طهر این زن دو ماه باید دید
چونکه ایسر بختیست نسا
کرد و شرح خوشیتین تعیین

چون ز سر روز بروزه باشد کم
یا ز ده روز آمده است زیاد
یا زیاده ز عادت معروف
هم تجاوزه کند ز فاه ایام
فرض کردیم اینکه روزی هفت
این سفر تا روز آوده دید این
یعنی حیض است هفت سه و ده
در نفاس اینکه در انات یک
دید پنجاه روز او بار سه
لیک این حکم حکم است او ده
یعنی اینکه حیض دیده جدید
حیض از کل ماه ده روز
پس چهل روز آن نفاس آن
در زیاده نفاس احوط آن
لیک ترک جماع باید کرد
شصت روز اکثر نفاس شدن
آن کسی را که قلب باشد صاف
در صلاوة فقیه مسعودی
بر که پس آیدش باعضایش

نیست حیض استحاضه است آن دم
آن زیاد می رسد استحاضه بود
آید این خون زینکه شده موصوف
یا نفاس از چهل بقول امام
عادت زن چنانکه خون بریت
رو عادت کند بالیقین
پنج او استحاضه فرموده
بودستی روز عادت زنی
بست او استحاضه بشمار
حکم حیض را در داده
بلوغت پوستحاضه رسید
ز آیدش ز استحاضه آموز
ز آیدش استحاضه است چنان
گوئی با این زنان ناز جوان
چونکه بر قول شافعی شهر مرد
بلکه مالک گفت در هفت او
متخالف می شود بخلاف
علمای عظام فرموده
نیز پس آید او باعدایش

عقوبت و تشویش
در بعضی است
کانت امر و عادت
بست ز عادت
خیزد زل عادت
از قطع نفاس آن
و حیض اول نفاس
بسیار زل عادت
ان غلبه در شایع
الزنا بها و غسل
فی استند فکان
یخرج ان یقال شیء
در تشویش زن در
بعضی شوشه ۱۲

فصل در بیان اقل نفاس و اکثر نفاس و احکام او

بوالکلام و غیر او بنوشت

سخن عالمان پاک سر است

در اقل نفاس را حد نیست
 بستم چون پنج روز قول از نمان
 یا زاده روز قول از یعقوب
 برین سبب است تنقیه
 پاک گرد نماز می خواند
 چونکه در احتیاط این باشد
 در کتاب هدایه آورده
 چون بر آید اگر بعضی ولد
 این سخن و زحمتهای دشوار
 در نمای چنان بسیار کرده
 یعنی بعضی ولد بر آید چون
 نفاس می شود از ویان
 یک روایت از ابن ابی بکر
 پس همین قول قول نمانست
 یعنی شد اکثر ولد بیرون
 هم مثل روایت نمان
 یعنی بعضی ولد بیرون آید
 و زحمتهای روایت از مہشام
 نفاس نیست تا که از این دن
 یا دو یا بیشتر از نصف بدن
 و زحمتهای روایت است تا آن

ظاہر قول ایچنین مرویست
لیکن ظاہر روایہ آن
گرچہ ماخوذ نیست گفتن خوب
نگذر در مدت حلاضیر
لیکن در وے جماع را ماند
روش متقی چنین باشد
در حواشیش ہم بیان کردہ
نیز از بعد او نفاس بود
در ہدایہ چنانچہ کہ در بیان
نقل او از محیط آورده
نیز از بعد کہ ہم بیند خون
اختلافات قول را دانے
نقل آن مرد ہمز یعقوبست
مقبہر در نفاس گفت آنست
انفاسے شود باین مضمون
از ابو یوسف ست نیز چنان
خون آن زن نفاس آشنا
ایچنین گفت آن امام ہمام
نیز آپسہ نصف بدن
قول ہشام ابن ابو ربیع طن
انفاس آیزان نہ پہا فی

سلام
ولا حله
لا فدا اسك
اقل من ذنوبنا
على طاهر
الرواية
احباب
وعن ابي عبيد
عن
عبد الله بن
عيسى بن
محمد بن
يونس بن
ابراهيم بن
الحسين بن
علي بن
الحسين بن
علي بن
الحسين بن

<p>وین سخن ہم ز اصل او ست سند ہم نوشتند شارحان آن مے شود ویدہ چون ولد برگو یعنے باز وجہ گفتہ باشند شو بہمین شرط شود طلاق بمن بندہ زین عسدا و عتاق شود ایچنین در ہدایہ ہم بود ان دادہ باشند طلاق زن را شو ز اول او نفاس مے باید گفت ز آخر بود نفاس زن بودہ یا بیش آن بشش ہم کم در ہدایہ بود چنین تعبیر ز اول او بود نفاس آن تا چہل روز نہ ہب شیخین در کفایہ ز آخر او ان قول شیخین نیست این اصلا غسل سازد نماز بگذارد در کفایہ چنانچہ شد یقین عدت زن با جمعیان دانے</p>	<p>تا کہ گرد و پروں جبین ولد وز وقایہ وغیرہ او ست بیان یعنے سقطی کہ بعضی خلق او تیسر واقع شود طلاق باو گر تو فرزند آوردے اسے زن از بہین سقط او طلاق شود یعنے شرح اور اور است بیان ہم شود انقصا کے عذر او ز سکے تو امین مے زاید بخلاف محمد ابن حسن تو امان و وجہ بیک اشکم قول شرح وقایہ باشند این آید از لطن واحد از ولد ان گر چہ باشند میان این ولین یک روایت ز حضرت نعمان لیک گفتند پارہ علما بلکہ دوم ولد کہ وضع آرد نیز قول صحیح باشند این لیک بہت اند تو کہ ثانی</p>
---	--

فصل در بیان استحاضہ کہ منع نمیکند نماز و روزہ را

حاملہ خون بدید حیض آتار | نبود حیض استحاضہ شمار

استحاضه ز طوط صوم نم نماز
 سه قرآن دخول و طوی روا
 بود الکارم بزرگ پاک یقین
 گفت یک قول شافعی بایض
 آنکه خود را بتقوس اندازد
 استحاضه که خون ناستند و
 گفت در کافی کفایه زان
 یازبینه کس ناستند خون
 سلس البول هم چنان باشد
 یا بود عارض شکم در و سه
 یازجبر حیکه خون ناستند و
 میگنار و باین وضوش نماز
 زان وضو نیز وقت اگر ماند
 نه بهب شافعی بسازم عرض
 نزد مالک امام باقر حسین
 در هدایه غیب را و یقین
 اشکند با خروج وقت وضو
 نزد بویوسف از خروج دخول
 غدر با نیکه قبل ازین شد یا و
 یعنی در وقت از وقت نماز
 تا زمانه برو گنجبند

غیر مانع بود و عیب و ت نماز
 ششمار می چو حال یقین انفسا
 کرد در شرح مختصر یقین
 حامله خون بدید باشد حیض
 اجتناب از جماع می سازد
 چیست حکم نماز را بر گو
 علمای عظام کرد بسیار
 حکم او هم بود باین مضمون
 یازیکس با و کس روان باشد
 می بسازد خروج سه در سه
 میکند وقت هر نماز وضو
 فرض وقت قضا نوافل باز
 واجبات نذر سه خواند
 گفت ساز و وضو بکل فرض
 گفت ساز و بکل نفل آوین
 ذکر کردند بزرگان دین
 لیک نزد فرد دخول او
 هم بود نزد بکل نفع مقبول
 غدر را نیز وقت کامل باد
 این حدیث چنان ناستند باز
 بود وضو این نماز خود خواند

ذکر شد در مسأله مسعودی
صاحبان جبر و ح سائل باز
آخر وقت بود خون استند
باز بینے باز جبر ح کس
آخر وقت را کنند صبر او
آخر وقت آن نماز بخوانند
آن نماز یک خوانده بود اول
خون نه استند وقت دوم باز
زیر است و این نماز خوانده او
خون اگر سائل است برین تقریب
ترک تعصیب کرد نبود پاک
خون اگر شد روان ز بعد وقت
از او است نماز مانع نیست
شستن او بخوش با پدید
گر نباشد مفید شستن کس
اندین عین ثیاب خوش شستن
لیک ز این مقاتل او گوید
وقت کل نماز جامه خویش
گردان شزد جاسے دیگر او
نقه مسعودی را بیان کرده
تا تواند به بند بر بستن

علی عظام فرمودے
اول وقت خوانده بود نماز
آن نماز یک خوانده عاده بود
خون نه استند چگونہ ساز و کس
گر نه استند او اکسند بود
خون ز سیلان بوقت دوم ماند
نیست کافی عاده ساز و بل
تا که سیر و روان و غسل نماز
پای گیر و استند از خطا عده
سے به بندند بر باطنه و تعصیب
نیست لایان غیر اس پاک
تا که شت زمانه باطنه او
گرازان خون بر جامه بر حسب
گر بهین شست بوده است
باز بازش رسد ز شستن پس
نبود فرض اسے بر او من
فرض باشد که یک مرتبه شست
لیک فتوی بود بقول پیش
خون ازین کس عاده بود
مستحاضه اگر نه پردہ
خون نماید ز فرج داخل زن

و ذکر المسالك
منه جواس
الفقه
بوسط الحجة
و من الزیاد
من اسبیل
خان المیزان
الحسنه
فوق المعنی
وان شفت
الحسنه
فوق السائل
عاده

<p>ایچنین حج کہ در اعضائے است گفت بند و بھرح سائل بند یعنی استاد و در محل آن ریش مستحاضہ و سئل اصحاب نے سخن خاص بہت عام پند خاص فہم و سئل فہمند عام زود کہ یکتاہ بند گرد و تر از اصحاب بود بقول امام حکم او حج سائل ست ایشاہ لیک چھض و انداند بس ترک ساز و اور بروز می دہ قبل از انقضای ایامش مے کند ترک البتہ زان پیش گفت اندر اصول باشد این یعنی این قول باشد از شیخین مے نگر دو قریب تا دو سال قول شدہ ماہ زان دو شہ گویند بحکایت محمد ابن حسین یک سخن نصف او ست از ایشاہ بہین گفتہ اند در قرطاس نقل شارح بود ز کرمانے</p>	<p>ظاہر قول از اصحاب ہے است نسے کن امام قدر بلند بہین بند و محل خویش از اصحاب است حکم و سئل دانی گفت برہان دین دو نقد این سخن را بعد عاے تمام یعنی با حج بند است اگر یعنی در وقت یک نماز تمام و ربیک وقت تر شود و وقاہ مستحاضہ خرید باشد کس حکم از این بود ز اول مہ شدہ است ارتفاع اگر حیضش تا بہین نکشت بے حملش افقہ وقت خویش شمس الدین یک روایت از ان و یا نہ زین قول دیگر از ان دو صاحب حال قول دیگر چہار مہ گویند نہ بہ بہت از ابو طیع سخن گویند او چار ماہ روزی دہ عمل ایوم او فق بالناس لیک احوط و سالہ را دانی</p>
---	---

در بیان تمفرقات حیض

<p>مستحب است اندر حلاصه حیض اگر در آید چنانچه وقت نماز مسجد خان را بر آید جلیل مرزن حیضش زناداغی با و بر و سه بسازد استغفار مستحب است وادین دینار اگر فصل ولد شود بیرون نگذارد اگر نمازش این درقه خود حفیصه سازد نرسد نماز بان بفرزندش در حلاصه و کافی آورده وید تو حیض روز اول دم کم زنده روز خون اگر استاد نقد انطی که شد درینا خراج لیک گوینده بگوش بوش از خجاست تهنی گشتت طرف حیض ظاهر که اندرین باب است طلت غیر مستی طلت محجب فیض مقتال این است آن رجا لیک خلای از فیض اند</p>	<p>مستحب است مرزن حیض اینکه سازد وضو نشیند باند نیز تسبیح گوید و تسلیل مرد اگر کرده است تسبیحانی بخند او ند خوش از این کار یاد بد نمیس و را اسه یار نکند ترک او نمازش چون عاصیه سے شود سالت این رسیلگی ورته خمبو اندازد این خیره اندین سبب کنش از بزرگان شرع پرورده ترک سازد نماز و زده هم گفت صوم نماز اعساده باد در دلم بود باز سازم و سج گفت تا که ازین حال بچوش صرف کردی بحیض ظاهر صرف صلح او از چهار من آب است حیض مردان بود و همین علت باعث سبدا و کمال این است گرچه زن نیستند در حیض اند</p>
--	--

دفع این حیض را ساز و آب
دل نظر گاه حضرت اوست
یعنی موسی محبت اغیار
حجب که فیوض را ناسب است
هر جگای حجب دریده شود
رفته رفته چنان بگردی غرق
آنجنان بر دولت رسد در کس
بعد از آن بر تو نیست تخریب
وضع سازند بر سرت کوب
گر بفرق سرت نهند آثره
گرچه در کام آرد دهان
گر تو دهان را اگر چنین یا سب
مردوان است اصل مرد این است
در دهن باد لے که ختم گردد
وصف مردی نه آلت ریش است
بس تو ای ترک زاو که نامرد
نورده در عشق منی در تو
خست پنهان که در جبلت تست
بس محل نگاه حضرت رب
تیغ بر سینۀ بفرقت خاک
و دشمن جان خود را سیر کنی

واقع محبت و حجاب
لیک اینجا حجاب یک سویت
بوده باشد از آن نظر بیکار
حارق او دوام آگاه است
ویدنیها که هست دیده شود
نکنه راحت الم را فرق
فشارخ از جمله درد پاک کرد
همه را از ضایع می بیند
نیست من بعد و تواند و سب
نبود حسدن در تو یک ذره
چنین نه نیست ترا به پیشانی
لذت شمر بعد از این یا سب
در و سر و زو نیست در و انیت
جمله در و عیال مردم گردد
بلکه مردی گذشتن از خویش است
در قیام جبراهه خدای کرد
کار بایت خلاف کرده او
بتر از صد هزار علت تست
خانه دیو ساختن چه عجب
این چه انسانی است چه ادراک
خویش را با او سیر کنی

<p>واکے بر تو ہزار واسے تو باوجود چنیں سپہ روئے خبثت پنهان خویش سامانی نام مودی بجز و کئی حیت ست و حقیقت نختہ ہستی یاسے تا سر حمام در سیتے مگر آنکہ خداے ہر دو جہان گر نہ پوشد بر و سے عیب نقاب آن بدیہا کہ از تو سے آید ہر جگہ ہے کند گرفت گیر گرچہ او غافرت مست بخشنده چونکہ تخت ست ہم گرفتن آن</p>	<p>نماند عفو اگر جنت داسے تو سخن از عیب خلق میگوشے حروف بر حیض طاهر ری راندی بلکہ نامیدن زن حیف هست عقل کوتاہ ناکسے ہستی سجدہ در دست نکر و سببے پوشدش عیب آشکار و نهان شرم سازیم سستی عقاب ہست شکل اگر نہ بخشاید ز بر عالمین گرد و زیر پر مشوغہ ہم کہ اسے بندہ خوشتن بین قمر لطیف بدان</p>
--	---

فصل در بیان تیمم و احکام او گوید

<p>حق بر اسے نجات روز و رات مہربانی کہ در نبودن آب باوجود چنیں تر حسم آن گفت صاحب ہدایہ دین رس قدر نیلے بود ز آب بعید در نہایہ کہ سے کند تفصیل خارج مہر گفتن است از آن بعضے گفتند این تیمم را</p>	<p>ام فرمودہ پنج وقت نماز کرد بر ما بجائے آب تہاب نکتے بندہ کے انسان حنا بیج مصر یا مسافر کس او تیمم کند بپاک صعیب قول صاحب ہدایہ فی قیل این سخن رد آن سخن میدان ہر مسافر ہر تیمم را</p>
--	---

بعضی از ما س گفته است چنان
نیست جائز که تیمم اگر
قول صاحب برای زین معنی
گرچه غیر شافعی است اینکس
گفت اندر کتاب س که
فر محمد بود و میل بعید
احقار امام فصل است این
از ابو یوسف است از اینکس
کاروانی از و شود از اهل
هست جائز تیمم کرده
قول کرخی امام فیض آثار
جاء باشد که صوت اهل آب
نشود و صوت نشان بعید بدان
گفت ابن زیاد با تفصیل
در قفایست یا یحیی یار
اندرین باب گفت امام زین
میرسد آب را چو از بدان
لیک قبل از خروج وقت نماز
بس بقول امام مالک میل
گرچه خوف از خروج وقت نماز
هست اندر صلوٰه مستحکم

خارج مهرش که بعضی
قصد سازد مگر صحیح سفر
خارج مهرش که بعضی
هست جائز تیمم او بس
دور سے محل را هوا مختار
یعنی از آب جائز است صغیر
فر محمد چنانچه شد تعیین
بوضو یا خن و دوا و بس
مگر در چشم این غائب
از کتاب ذخیره آورده
نزد او اعتبار آن مقدار
بشود با قریب هست حساب
اخذ اکثر مشایخ است چنان
آب در ریش کس بود و میل
معتبر میل دان تیمم از
واندا این کس درون وقت اگر
در نمای بود و لیل آن
نرسد آب را صغیر جواز
نبود در میان آب میل
بوده باشد و نماز نیست جواز
آن بزرگ طریق فرمود

خوف آفت سے ہر روز بن کار
خارج مصر اگر بود بیشک
شارح مختصر بزرگ دین
دو ہفت ہفت حضرت نقان
غیب جانز بود بقول ہما
مختارین را روزن محسن
غیر جانز گفت عاوائے
یکس از خوف نفس از عدوان
گزشت آب را تیمم کرد
یا بود خوف تشنگی خویش
یا بود خوف تشنگی دو آب
آلتے باب برگشتن
ہست جانز تیمم این کس
ورہایہ وقت یہ غیب ہما
یا بود خوف آن نماز چنان
چون نماز جب از کہ ہست عید
نہ جمعہ پنج وقت نماز
چونکہ باشد خلیفہ اینہما
این تیمم خوف فوت بلے
بولی خوف فوت نیست از ان
سے تواند اعسارہ این کرد

یا اور اسد و سے کند بیمار
ہست جانز تیمم آن یک
بوالمکارم چنین کند تیمم
گفت جانز بود پنج جناح آن
ہم صحیح ست ہمسہ ایفت
شیخ الاسلام گفت جانز وہان
این جن را صحیح فرمائے
یا سبار ہست یا چو غیب کن
ہست جانز تیمم این مرد
یا ز اہل مال از کم و بیش
ہست جانز اگرچہ باشد آب
در سداہ مثل و اور سن
اندرین حال از مرد و بس
ذکر کرد عاوائے ان با
گر نباشد و گر خلیفہ آن
اندرین وقت جانز است عید
گرچہ شد خوف فوت نیست جواز
ظہر جمعہ پنج وقت قضا
در جب ازہ بود بغیر وے
گرچہ خواند جب ازہ را در ان
اے ولی جنازہ اسے شہر و

سلا
التیمم قول الجملہ
المختصر بوجود الایمان
بسط و یقین کہ تیمم لازم
بصلوۃ بخلاف ذکر تکبیر
لے بصلوۃ بخلاف ذکر تکبیر
و یقین کہ تیمم بصلوۃ واجبہ
فان کان الا با و وق
بصلوۃ اذ وفق تیمم
و قنات تیمم بصلوۃ
بصلوۃ الا با و وق
ان لم یکن الا با و وق

در هدایه صحیح باشد این
آنچه در شرح بوالکاسم هست
آن کسی که تیسیم آغاز و
زیرین تیسیم جنازه خواند
نگذرد مدت وضو از او
بادا عساده تیسیم الا
چون محمد زفر همان دوم
آن یکم شایع نماز عید
در کتاب هدایه مذکور است
نزد افغان تیسیم آرد مرد
تواند بذهب دو یار
چونکه لاحق پس از فراغ امام
این خلاصه گفته اند و او
تیسیم بود شروع مرد
شایع گفت در جنازه عید
نیست باز تیسیم اصل
بوالکاسم نوشت زین تفصیل
نیست باز تیسیم اصل
از امام سید خسی محلوائی
از محیط جمیع محبوبی
گر بود خوف فوت در عید آن

نیز کرده است ذکر فخر الدین
گفت یعنی جهان خدا کے پرست
نزد و نفع جہنم ازہ سے سازد
باز آید جہنم ازہ و دیگر
یعنی اندر میانہ این درد
بنوشتند بر زمین قوسے
گفت مطلق اعمادہ بایکرو
بود در بین او حدیث بر سید
نیز در چہند نسخہ مسطور است
ہمیشہ بنا تو اند کرد
ہمیشہ بنا درین اطوار
مے کند باقی نماز تمام
این شعر و عش اگر بود بوضو
الفاقا بنا تو اند کرد
خوف فوت است آبیت بعید
چونکہ در نزد او قضا است روا
یک سخن آردہ بلفظ قیل
یعنی در عید در دیار ما
باشند این قول در نکوائے
گفت تجویز آن شبہ غلبے
نیز در این دیار جائز خوان

[illegible]

در نهایت در سینه گفتار
 بتیمم کس بوقت حضرت
 یک کرت یک کرت اگر گشت
 گریه و پریه و پشیمانی
 گشت فاسد تیمم این یار
 مومن چنان گشت در زندان
 لیک این شخص می نیابد آب
 خارج مصر سخن اگر بود
 در مصر است گفت نیست جواز
 گفت خواند نماز مومن سعد
 پس همین قول هست قول هما
 بود در مصر مومنی در بند
 ز مکان پاک ندرون خاک
 بوخیفه امام نیک اندیش
 تا بماندم که یافت کرد آب
 گفت ابو یوسف شریعت طی
 تا شود از شبین او باز
 بایماند با و اعاده آن
 بتیمم موجدی به نماز
 گفت این آب یک مومن مرد
 یعنی این قول آن عدو خدا

نزد کل غیر ناقض است اسے یار
 اتقار آب یافته است دگر
 عضو بایش شود بفرض درست
 نیست کافی بانتما و وضو
 در خلاصه بود هو المختار
 جامی پاک ست جاسے بودن آن
 بوخیفه بگفت در این باب
 به تیمم نماز مومن بود
 لیک زین قول خوش گشت و ما
 باز سازد اعاده اش ز
 متفق گشت بزرگان ما
 خواست سازد عبادت خواند
 یافت فی هیچ ازین نه آب پاک
 گفت سازد قضا نماز خویش
 یا شود جاسے آب پاک تر آب
 باشارت نماز خواند و س
 بگذاردندگان پنج نماز
 می کنند نیز گفت قاضی خان
 بود نصرانی بداد آواز
 قطع آن بندگی نباید کرد
 بود و باشد بوجاسته ترا

فی مغلطه
 در تیمم
 در نماز
 در وضو
 در قضا
 در کفایت
 در احوال
 در عبادت
 در نماز
 در تیمم
 در وضو
 در قضا
 در کفایت
 در احوال
 در عبادت

گفت نعمان او اکسند عریان
 آن سیکه در نماز و پیرسمه آب
 بعد دانه نماز شد ویران
 قاضی خان گفت که بدید سرب
 خواه از موضع نماز آن مرد
 بدرستی نماز ویران ست
 بتیمم اگر بدید سرب
 باد بروی که انصراف با و
 گر برابر بود گشایش باز
 وید بعد از فراغ باشد با
 شوشه کس نماز گذار
 مقتدری دید آب امام ندید
 بر اماش نماز فاسد نیست
 پس وضو دار بتیمم دار
 ایک نزد محمد ابن حسن
 در کتاب خلاص شد بتیین
 داشت کس آب با وضو پس
 گروضو کردن سجایه او
 جامه خویش را بپایه شست
 در لباسش ادا بکرد نماز
 بعد ازین در مسأله مسعود

باد تا خیمه قول شاگردان
 منصرف گشت با گمان آب
 نرود و در تمییش نقصان
 منصرف گشت با گمان آب
 یا تحب او ز بکرد خواه نکرد
 باز چون این نظر چندان ست
 اکثر را سس اگر بود بر آب
 میکند یقین انصراف وضو
 نیست بروی حلال قطع نماز
 سس باز و اعاده الا لا
 اقتدا کرد بتیمم دار
 مقتدری نماز شد تفسید
 چونکه اخلاص او بنایابی ست
 گر گشت اقتدا جواز شمار
 غمید جانر بود بر او رمن
 نیز در قاضی خان نوشت چنین
 جامه اش اکثر درم بخش
 جامه شوید نمیرسد بوضو
 بتیمم کند نماز درست
 خود کند کار شد نماز جواز
 اندرین باب ذکر فرمود

گر گمان برد آب گشت ادا
بعد طاهر گشت بود دست آب
در بر آید نوشت حاصل کرم
آب اگر گشت یعنی در همراه
آب بهر آب خویش منیع
شسته قبل از طلب تمیسم کرد
نیست جائز بندوبست و بنیاب
نیز صدر الشریعه با عقل
احمل نبود طلب نزد ابن حسن
آب که عاده بود ابدال
و اس بر طامان سر گشته
اسه قناعت و بندگیان
از طعام قناعت تمکن کسیر
صبح تا شام شام کن تا مجب
آب اگر با ثمن شود موجود
ثمن مثل را فروشد پس
غبن تخش را فروشد آب
ابن سخن در حدایه مشهور
گر نباشد ثمن درین انسان
گر باشد باو ثمن اما
یادین موضع اندرین تقدیر

و تمیسم گذارد امر خدا
نیست جائز مجمع اصحاب
بست در نهضات دیگر هم
طالب خالصاً لوجه الله
بعد ازین عجز گشت با تحقیق
نزد نعمان روا بود اسه مرد
چونکه عاده بود به بدل آب
که ز مبسوطه بسازد فقل
چونکه غار نیست در طلب کردن
گفت ابن زبیر نیست سوال
پیشہ دار نزد بر گشته
اسه در عجبش جایز و یکان
اسه منت پاپه همت زید
پسے روسے ماسا لشکم سن اجر
اندرین شخص هم ثمن مے بود
نیست جائز تمیسم این کس
نیست لازم خریدش ز بنیاب
بعد ازین در خلاصه شد مذکور
او تمیسم کن با جمیع آن
داد با مثل قیمتش آنجا
می فروشد اگر بغبن پسیر

منی السالکین
عنه ان یطلب
ان الغالب
منی القلوب
ولا یطلب
فکین ما جده
والان غلبه
منی ان یطلب
ما جده ان یطلب
لله الدلیل
یطلب مقدار القلة
ولا یبلغ بها کمالا
یقطن عن رفقته
شیخ اوراد

<p> نزد آنجا کند تمیسم او بلکه لایشرک بود مسطور قیمت آب یک درم تقییر نقروشد مگر بدو در هم لیک این قول از برای وضو گر چه در اخذ فاضل است آن نصف در جم غولیش بردارد بعد نبشت ابوالکلام هم نه در آید به تحت تقویم او لازم است اینکه با جمیع مال غیر ما خود هست لیک انحراف در قنای غولیش تعیین کرد به پدر صرف ساختن هسته آن قدر آب داشتند اگر نرسد با دوسه دیگر چه جواب او گفت صرف اندرین چرخ نکند صرف جائز است تراب صرف این آب با حینباله شستن مرده است غیر دین من توانم امانی زن کرد من بسازم تمیسم مرده </p>	<p> میخورد میکند آب وضو نه که بر غبن فاحش مذکور غبن فاحش چنانچه شد تفسیر این فرد شده لیک در ایندم بر یقین غبن فاحش این کو بهت اما سبیل بر خوردن قول بعضی اگر وضو آرد در جنابت بود درست در هم غبن فاحش بقول بعضی گو شیخ بصری گفت در اینجا بخرد با وضو سازد صرف حضرت قاضی خان سلطان مرز آب باشد میان ابن و پدر میت حالف جنب بعضی بریکه تن کفایه است این آب آب ملک یکی ست زین سه تن در هر سه است هیچ یک زین آب آب باشد مباح در اینجا چونکه غسل جنب فریضه عین یک صلاحیت دیگر بر مرد بس جنب غسل پاک آورده </p>
---	---

<p>بوده باشد امیدوارند آخر وقت را برین تقدیر بوالکرام و سوائے کند قسین بلکه تاخیر واجبست اینجا میکنند راجی آفت در تاخیر وقت کرده و نه در آید باز نیت تاخیر حاجتش برین باب</p>	<p>بسته آب را نیابند سحب است اگر کند تاخیر صاحب مختصر نوشت چنین یک سخن از دو شیخ را اینجا گفت صاحب تعلیم در تحریر در محله کند او اس نماز اگر نباشد امید یافت آب</p>
---	---

در بیان تیمم بجا

<p>گفته شد از تیمم بجا اہل توفیق را عیان سازیم نزد اصحاب ما چنین بودست سرد سازد زیان بگرم اسے تیمم نماز بگذارد لیک باشد زیان تحرک او مے بسایزد وضوے خواجہ تمام دارد و مال اسے روندہ راہ تا کند بندگے واجب طے بو خفیہ بکرد اینجا یاد او تیمم نماز و آلائنا آن وضوے در اگر بیدل ہست جائز تیمم بجا</p>	<p>قبل ازین در صد و این گفتار لیک تفصیل ابویان سازیم در صلوٰۃ تھیم مسعود است آب گرم گزینان کند یا سرد لیک ہر دو اگر زیان دارد اگر نباشد زیان این ہر دو اگر با تکس کنیزک ست غلام مے ندارد غسل با او دواہ آدمے را بجز دیگر دوے لیک در نسخہ فصول عماد شخصے سازد وضوے نجائنا نمکنند اگر بر اسے غرض این بدل کم بود و یا بسیار</p>
---	--

نیت جانزیم این یک

ریاست محترم

چنانکه با وجراحت با دست
چهار اسنخه توانی بخت
بس همین کس تیمه آرد
چونکه شوید مواضع نیکو
بس جراحت رازیان دارو
لاجرم بوده باشند از امکان
مسح ساز و جراحتش با آب
یا عصا یا چینه رفته بسته
انچه ورقاضیحان صیج بود
اینکه باشد جراحت اندر سر
میکنند غسل سایر اعضا
در صلوٰة فقیه دین مسعود
قول سه بزرگ عظام کرام
کتر از نیکوی ست آنرا شو
در دمندا ز کم ست نیک اکثر
شوید اسنخه مواضع نیکو
شافعی با قی جراحت با
تا توانی عبادت باری
در نقادای کافی این سخن ست

حج در خانه نشستن پیدا است
 میتوان نشست باقی درست
 تپسیم نساز بگذار و
 سیر سد آب بر جراحت او
 غسل باقی ازین نم آرد
 شویدش باغ غیر مجروح آن
 نکند آب اگر زیان ازین باب
 مع جسد سازه آن بسته
 سایر عضوها صحیح بود
 سایر عضوها صحیح اگر
 مع مجروح میکند اما
 آن نقیصه اعم چنان فرود
 در دندست اکثر اندام
 هر گشته و تو تمیم جو
 نیز امکان مع نیست اگر
 عفودان بعد از ان اقل او
 گفت آرد تیمم بر جفا
 با اتفاق مویدین آرد
 اگر جراحت در اکثر بدن است

[illegible]

آن اسقلیم که بوده است دست
شهر مسیح حبیبه را عیسا
آب سرد از باور زبان دارد
آب سازد زبان اگر اصلا
عجیب شرح اگر زبان دارد
عالمی است که راه دین پوشید
در خست از در بیان مسیح
عجیب حقیقه کرد این انسان
حفظ باید کرد در این کار
سفر مسیح سازد قیام کرد اگر
کرد اعضا آدمی است و
عاجز از شستن دست تا مقدر
تیر عاجز بود از این هم کس
غسل اطراف او کند این یار
بود با شد شقاق اندر دست
استغاثت طلب کند از غیر
مندیار کس من شریک صاف
از نظیر همین سخن باقیل
کردند با شقاق پا دارو
بعد از امر از آن دو افتاد
گرفتند یک بود و شود و

یعنی عضو وضو باید شست
بنوشته اند بر مرابا
یعنی با آب گرم غسل آرد
بعد از آن مسح کن جراحست را
بعد از آن بر جیره مسح آرد
لکه را جیره سے گویند
نیت بر مسح اگر زبان مسح
غیر جائز بود نہ زبان
عافل از این بود کسی بسیار
یعنی صدر اشتر لعیہ افستہ
بست ترقید حاجہ باید کرد
لازم ست آب سے دھو کر
لازم نہ ست شود زبان پس
ترک ساز و شقاق رانا چار
عاجز از کردن طهارت ہست
گراعات کنند بہر دو خیر
در جواز تیمم ست خلافت
قبل ازین گفتہ ایم بالتفصیل
کرده امر را آب فوق او
حکم اورا چگونہ خواہی داد
شوید کان منوش و الا لا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

تخل لا اله الا الله	ہر کہ باشد درین زراعت گاہ
یعنی نہی قبیل ام حبیل	بہمہ واجب ست بالتفصیل
لفظ واجب دے بے فرض	جاسے بسیار کردہ باشد عرض
در کھنایہ چو شعبہ اور دہ	اندین صورت بیان کردہ
رتبہ اوز بعد ایمان گفت	فہون فرض الامعیان گفت
رفتن راہ خود نئے دانند	پارہ از قبیل انسانند
انما نحن بصلحون گویند	گرچہ راہ فساد مے جویند
ہمہ در جہتہ و نعمائے ست	انچ صلح فساد انسانی ست
سعی سازند باسلمانے	یہ ہمیں جہتہ و نعمائے
تا کہ دانی در دل من نشد	مجتہد ہرچہ گفت دوست درست
ہستی در زیل تکمیل الحق	گرنگوئے توفیق دون الحق
میر و دو جانب دے علمائے	اثر و علمائے ست خفتہ و جائے
بر سلیمانیت چہ مے نازے	تو کہ دیدہ خبر نیک سازے
خویش تن را بنا رسوزانے	کو دے مے نہذ نادانے
تراش حق چگونہ خواہے ست	تو کہ مے بنی و نگیرے دست
نیز و نر و دوست انسانے	تشنہ است در بیابانے
تشنہ سوئے سراب شد بشتاب	جانبے آب جانبے ست سرب
بیگمان از کبائر و نبت	راہ نمایہ آنکہ در جنب ست
میر و ندموسنان کہ اخوت است	خاصہ در ان محل کہ از رہ است
چہ سلیمانیت چہ انصاف	نمایہ کسے طریق مواف
امر پروردگار مے خوانے	خواہ گیر و گوش خود یا نہ

جورب اربوہ است از کرپاس
لیک جورب اگر بود موئین
نے شود کردہ نیز در اسطے
پس هیچ سخن درین اوصاف
گز جلد رقیق باشد آن
تقد از لیبود تر کے خف
مسح بروے جواز نوشتند
انچہ در مختصر کہ شد منطوق
گفت آن شارح خرومند کہ
گر بمعنی جرموق از کوشند
انچہ در فارسی ورا گفتش
انچہ قول ائمہ دین است
موزہ بالاسے موزہ بلفصلا
مسح جرموق کہ نوشت روا
لیک پوشد در ابہ تنہائی
اینکہ جائز بگفت نزد ما
پیش از این کہ مسح بر خفین
لیک اول بموزہ مسح کشید
نیست بروے کند کہ بعد از این
انچنین موزہ برو وضو پوشید
بعد جرموق فوق خف کرد او

جائز مسح نے کہ ساز و ناس
لیک مسک ست نیکست این
فرسخے یا فراسخے باوے
باشد اندر جواز مسح خلاف
فی الاصح بر عین خلاف بدان
بودہ باشد هیچ از احوال
بزرگانے کہ زیر سر خشتند
مسح جائز بود علی الجرموق
یعنی بعد العسل بر جبہ
اینکہ بالاسے موزہ مے پوشند
یعنی سر موزہ مادر آخر کش
در کتاب خلاصہ تعیین است
مثل جرموق مسح جائز دان
گر بود فوق موزہ نزد ما
مسح بر فوق او نہ فرمائی
فوق خفین لبس کرد او را
کہ نکرده است اسے برادرین
بعد جرموق فوق او پوشید
فوق جرموق مسح بالتعین
بعد پوشیدش حدث بر سید
مسح بروے نمیتواند کو

مسح
والسج علی الجبین
علی ما فیہ من ریح و غیرہ
چون خفین و خفین
بکون مسح خفین
فی وجہ الجبہ و الاذان
حائز بر این است
چون مسح خفین
فوق الجبہ و الاذان
قال ابو حنیفہ رحمہ اللہ
لا یجوز دقا لا یجوز در مسحا
عن ابی حنیفہ رحمہ اللہ
مسح اسے قولمانی آخر
عمرہ و علیہ الفیوض
خبر از ابی حنیفہ

<p>از سه انگشت اگر چه مانند اقل هست اندر کتاب بر چند واجب غسل چون شود و یکپا سه اصابع زیر اس موزه باد</p>	<p>نکند ترک شود آن را بل در همه لغت خرد و سبک می شود غسل واجب از سه مسح بر دو کند جواز مساباد</p>
<p>در بیان کیفیت مسح موزه</p> <p>صورت مسح را بگویند بعد انچه در این کتابهاست بر مقتضای موزه ایمن کردن تسکین اصابع این کس انچه در این کتاب شد تعیین است و می کنند از اصبعها ابتدا اگر از اصل ساق آورد نیز در این کتابهاست کبار گفت اندر کتاب قاضی خان اصل انگشتهاست کف کاواک مگر آنکه بوقت مسح اگر واجبش قدر سه اصابع است شرح ساز و قایم ساز و نقل از فیه بر اس انگشتان از محیط انچه کرده است بیان در حلاصه و اسیت آورد</p>	<p>تا بگیرد بگوشتش مردم مسح اینکه نه اصابع پدر است دست چپ را بخت چپ بطن یعنی تا ساق می کشد از این در حلاصه نوشت بعد از این یعنی با اصل ساقهاست پا گشت جائز ولی که بدعت کرد غیر سنت بود درین تکرار مسح کرد از بر اس انگشتان بوده باشد جواز نه است پاک شده از خف بقدر واجب تر یعنی از اصغر اصابع دست یعنی صدر الشریع بقتل جائز است از بود نقاط آن شد بخن چون کتاب قاضی خان گر کسی وضع سه اصابع کرد</p>

خاسته از
قاضی خان
اصابع این
تقدیر خلاف این
وضع اصابع
می دانند
الایسر و دیگرها
فوق انگشتان
بفرمان چپ اصابع
دانند و اس
اصل اصابع
جائز است از اصابع
کف

خواه در موضع خواه اندر سر
گفت نزد محمد است جواز
بیک انگشت مسح یا بر دو
گو با بهام با سه چه کرد
شرح ساز و قایم گوید
بیک اصبع کشید مسح اگر
ذکر دست آن غریب نواز
گفت خود گر نه کشید بخت
بر دو و صورت نوشت نیکو است
بسه انگشت هم کشید جواز
فرجه دار و میان اصبعها
بیک عبد اعلی نوشت نکس
در هر پایه است ختم دان بطین
مسح بر باطنش نموده جواز
گر کسی مسح را کند همان
شرح ساز و قایم کرد اگر
مسح شد حاصل پنجین در سر
تر شود پشت موزه با و دهم
حاصل مسح شد باین تعیین
بود بے خلاف این گفتن
نست مسح شرط تعیین کرد

نست همچو زنی کشید اگر
نگذارند بر حشاش نواز
قاضی خان گفت نیست جواز
هم میان دو و سه چه دار آور
مسح این را گفت ای سه پوید
باز هر مرتبه که ساز و تر
بهین خوشه کشید جواز
یا اصابع نه یا دهمه گفت
نیکتر این کشید بجهل دست
اینهمه در خلاصه و فائز
نیمه راند که کند اما
مسح باطن اصبع و لبس
مسح بر پشت موزه بر کردن
نه جواز است بر عقب هم باز
ظاهر موزه ترکست باز آن
بیضه صد اشتریمه افست
اینچنین در پیش رفت اگر
این ترس که چه است از ششم
گفت قول صحیح باشد این
چونکه صاحب خستند در این فن
میکند احتیاطا بخیام

و نعل المسح خطوه قدر
نگشت اصابع المیطلا
و غیره و خطوه المیطلا
نفرین و انما الفرغ کل
اصابع الیه غیره الی یکر
الاراضه و اصابع الی یکر
غنداکر شش فی المدا
اند الا دل مع صفه
المسح حینه یواخذ و
قل قاضی خان ان الذی
مقدار الیه
صحب
صحب
نصفه
اصابع
الاصابع
الاصابع
بکرمه المیطلا و فوار
باصابع یقین علی کفیه
باصابع لا یجوز و
باصابع لا یجوز و
باصابع لا یجوز و
باصابع لا یجوز و
باصابع لا یجوز و

<p>تا که بر آب هست خفت شد در درت مسج یک شب و یک یوم سه شب و روز مر مسافر است بوالکارم نوشته است اینجا نزد بعضی تر وقت لبس حساب</p>	<p>مسح نبود نکرد نیست اگر هر جا که میقیم باشند قوم چون زمین حدث بدربست این بود نزد عا سة علما نزد بعضی تر وقت مسح ایستاب</p>
<p>نافض مسح ناقضات و فحوت گفت صدر الشریعہ ہم در گران گر شد موزه را کس از یک یا شد یک پاس واجب شستن انچنین مسح می شود باطل تا که گرد و جسیع یا مغسول انچنین نیز نزد یو جعفر بست این در صلوٰۃ مستحب یک روایت ز بعضی از علما در کتاب خلاصہ مذکور است شستن ناخیز شستن یک پا نیز پاسته صمغ خود را شست بعد آن شستن را حدث برسد درت مسح بود باقی او گر بفوق چهره خفت پوشید</p>	<p>نزع خفت نیز منقض بر او است انچه اندر کتابهاست بیان باشند مسح نیز بر او می شود واجب در بیطن به یک موزه آب شد غسل مسح باطل شود باین بطل اکثر یا اگر بگردد تر از زیادات نقل مشرود مسح باطل نفس بعضی پا از بر زگان که مودن نور دست حسره نیست مسح کرد و چپ موزه پوشید هم پاسه دست تواند که مسح موزه کشید ایک دانست برج شد نیکو مسح باید هر دو موزه کشید</p>

در بعضی شب
مسح علیها
و غسل اگر
نمی باشد
غسل آن
مسح می
مسح می
فصل الرجال لا یستحب
للمسافر ان یغتسل
وان لم یغسل فلیمسح
لا یغسل الا بعضه ان
احد سائر جلیه
یغتسل بوجاهه

شستن پاؤں فیہ فرمودست
بعد ازین در فتاویٰ کافے
گشت خارج ز پاشنه اکثر
شذوذات ز حضرت نعمان
ہست این قول قبول بویوسف
وز محمد اگر سبب بقا
قدر سہ اصبعش نے الحاصل
وز محمد چنانچہ ذکر شد است
موضع سح راست صدر قدم
سح باطل نمے شود از آن
شایع نیک عقل شمس الدین
گر جمیع قدم نشود پیر و نا
سح باطل شود بغیر حلال
در کتاب ہدایہ مشہور
گر بردن گشت بیشتر قدم
نیز فرمودہ است شمس الدین
یعنے اندر خروج نصف قدم
کاندہ پنجہ خلاف ساختہ اند
ابن ہبہ قول این ہمہ احرن
لیکن ز اہل گشت از وسعت
ناقض سح نیست مالا جملہ

ز وکل در صلوٰۃ مسعود است
نقل شد از ائمہ داسنے
گشت زایل ز جاے خوش اگر
سح باطل شود بقول آن
یعنے در باطل سح خف
یعنے در جاے سح پشت پا
سح موزہ نمے شود باطل
بر ہمیں اکثر مشایخ است
مے بر آید عقب در آید ہسم
انچہ در کافے کردہ اند بیان
کردہ سح خف مختصر نقیہ
یعنے از جاے سح این مضمون
در میان ائمہ دل صاف
از ائمہ چنان بود مذکور
بس صحیح اینکہ ناقض است
در صحیفہ خود علی التبعین
یا بمقدار سہ اصابع ہسم
بزرگاسنے کہ راس باختہ اند
نیت کس بود بہ نزع خف
یا بچیزے و گر بلا شبہ است
یعنے بے قصد و ہمین انواع

لہذا ان بتلخیص عدم ربح اللہ را کہ سبب باطل سح ہرگز نہ

تا قفس سج مؤذیہ سے بشت
گفت صدر الشریعہ وافی
مرکبے را کہ داشتہ است و
واجب است اینکه شوییش و
لیک مالک خلافت این دارد
چون تخلف نہ مجتہد شاگرد
باو رحمت بگور متضیخان
ناسخ شاعر نہ از بشت
آب موجود نے در انجا باز
چونکہ بعد از گذشتن بشت
قطع کردہ اگر تیسیم کرد
نزد بعضی بزرگ دین پرداز
قول اول اصح بود اما
باداے نماز پرداز و
ذاکر دآن محب مہودے
مرد مسلم قسم کرد و نحو
بفرخت خود ز خانہ شد
در فتاوے کافی فرمودہ است
یعنی بگذشت روز و شب ان
گر سافر سپید بر خانہ
در ہدایہ وغیرہ اوتقین

نیز باشد گذشتن مدت
انجمن در قنای
درت مسج موزه بگذرد از تو
واجب غسل و در اعضا
یعنی گفت او وضو سردار
نزد ما هم اعاده اش
در قنای خویش کرد بیان
درت مسج در نماز گذشت
نمکند قطع بگذرد بنماز
شستن هر دو پا و حاجت
از تیسیم بیاض خط است
کاذبین نوع فاسد است نماز
لیک اندر طریق تقوی
بیسیم اعاده هم سازد
جمع سازد اصلوات مسج
موزه پوشید شد مسافر
گفت آن کس مسافر اندک
شافی برخلاف این بوده است
متواند کشید مسج آن کس
پاک شوید پس از سقیما
یاد کردند بزرگان دین

[illegible]

گرو وضو کرد و بنیاد تهر
جمع ساز و صلوٰۃ مسعودی
آب مشکوک را طهارت کرد
آب کرده یافت یا مطلق
کنند از سطرارت این بادین
از جنابت کیکه غسل آورد
بعد از آن آیدش بخاطر آن
آب گیر دو مان بینے را
لیک بعد از حدث بگیر و آب
گر کسے غسل کرده پوشد آفت
از حدث پیش لمعه اش شست
سخن شافعی روانہ بود
شست اگر لمعه از بعد حدث
قبل ازین گفته است این بنده
کرد عبد اللہ بیان این
صدرش این بود مسافر کس
پس وضو کرد و بپا آورد
نیز زنان بپسے رسد با او
جائز مسیح نیست با این یک
در کتاب خلاصہ کافے
مستحاضہ کہ موزه پوشد آن

گفتند ما تار و اسفند مسیح احمر
در فتادی غلبش از مودی
موزه هر پاسه غلبش آورد
موزه بیرون کند ریار الحق
قول مجموع عالم است این
بعد از آن لبس موزه بر پا کرد
آب بنی نکر و آب دمان
از حدش پیش مسیح موزه را
سبح باطل بقول این اصحاب
بعد از آنست ماند جا سخت
سبح بر موزه نزد ما است
و عرفانیه انفسی
نزد اجماع مسیح موزه عبث
سبح نبود قبل سازنده
یعنی در شرح مختصر یقین
داشتی آب با وضوی بس
بعد از آن شد خب تیم کرد
داشت آب کفای بوضو
بلکه شوید و پاسه را بیشک
نقل شد از امه واسفند
خون بود وقت لبس اگر سیلان

[illegible]

دامت المودة بيننا
 وغية دقل جليل
 وعلى السراة الطرية
 ملك الوالدين
 تمام المودة بيننا
 عاوة بغيره
 عدم الشقاق
 الشرح اوداد

باز بعد از وضو لبسش پیش
در بهمان وقت مسح کرد و ا
گر بوقت وضو لبس آن
مسلم او طهر تام بنوشتند
به این امتان تن پزور
کالیها سے امتش نمید
ز احترام رسول عالی نسل
بود تا زنده آن حبیب در روز
وقت رفتن رسول آنرا ده
روز بخت که می شود آغاز
یک حکایت ز مهربانیهایش
زنده چون نماز آخر کار
پس بامر خدا ارض فلک
می شود امر بار رسول روید
آن متقرب فرشتها سے خدا
احمد ای محمد ابرخیز
سر خود را از روضه کن بالا
یا ابوالقاسم چه در خواب
حضرت مصطفی که برخازد
گوید اے یار مهربان من
گو که احوال اتم چون است

خون روان گشت ای نمواندیش
لیک بعد از خروج وقت خلا
منقطع بود خوش از سیلان
رفت کانیکه زیر سر خشتند
مسح بر موزه کرد پیغمبر
از خداوند خوش تن طلبید
مسح قائم مقام شد با غسل
در غم عاصیان آمت بود
استی گفته گفته جان داده
امتی گفته گفته خیزد بار
در تلم آوریم سماع باش
غیر سلطان و امده افتاد
زنده کردند باز چار ملک
از کره های ما و هید نوید
می بسیارند بار رسول خدا
اینکه روز حساب شد انیر
بحال تو ایم ما و الا
وقت آن شد که گشتن می باشد
دست با حبس ریل اندازد
به آشت کباب جان من
جگر من ازین سبب خوش

من نرا نعم درین قیامت دست
حضرت جبریل بایاران
مے بگویند اے حبیب احد
بعد از ان در میان مهر و نیا
نشود تا نداسے شفقت پاک
بهر امت رسول در این رنج
بهر امت رسول حیرت است
بهر امت رسول در اندیش

از سهر استم چه پاکباز است
گریه های میکنند چون باران
امثالت هنوز زیر لحد
حمده میسازد استم گویان
سهر بر دار و از زمین آن پاک
استانند در پی شش رنج
کار امت و لیک ویراست
امت اندر جوای نفس خوش

در بیان پاکی جامه و بدن اقسام او

صورت آب پاک بر هر حال
شاهبازے اگر برون آید
از مدگارے خداے علیل
هم ز پاکے جاے ثوب بدن
گر خدا خواهر آرزو در بیم
پاکے جاے ثوب تن آید
یعنی باشد تجس غلیظ اگر
منع سازد نماز را بیشک
در کتاب نه سایه آورده
گرچه ما دون اوست لایمنع
شافی گفت گرچه باشد کم
بکوشش منع او بلا امکان

گفته شد چند بیت در اجمال
زانکه مرآت نظم بردارد
او کند شرح این عالتفصیل
از وجوب ادب فروض سنن
چند بیتے لیسک نظم آیم
فرض عین ست با نماز گذار
هم زوت در درم زیاده تر
نیست در این خلاف هیچ از یک
مسلمانچنین بیان کرده
کرده باشد نماز با او منع
منع سازد نماز را او هم
پوده باشد و راجح از نه ان

مسکات الحقیقین
در بیان پاکی جامه و بدن اقسام او
صورت آب پاک بر هر حال
شاهبازے اگر برون آید
از مدگارے خداے علیل
هم ز پاکے جاے ثوب بدن
گر خدا خواهر آرزو در بیم
پاکے جاے ثوب تن آید
یعنی باشد تجس غلیظ اگر
منع سازد نماز را بیشک
در کتاب نه سایه آورده
گرچه ما دون اوست لایمنع
شافی گفت گرچه باشد کم
بکوشش منع او بلا امکان
از سهر استم چه پاکباز است
گریه های میکنند چون باران
امثالت هنوز زیر لحد
حمده میسازد استم گویان
سهر بر دار و از زمین آن پاک
استانند در پی شش رنج
کار امت و لیک ویراست
امت اندر جوای نفس خوش
گفته شد چند بیت در اجمال
زانکه مرآت نظم بردارد
او کند شرح این عالتفصیل
از وجوب ادب فروض سنن
چند بیتے لیسک نظم آیم
فرض عین ست با نماز گذار
هم زوت در درم زیاده تر
نیست در این خلاف هیچ از یک
مسلمانچنین بیان کرده
کرده باشد نماز با او منع
منع سازد نماز را او هم
پوده باشد و راجح از نه ان

معتبر در کیفیت وزن شمار
چون نجاست بود خف بیفته اگر
تا نگو و کثیر فاحش او
اعتبار کثیر فاحش چیست
گزار گزتم آنچه آمده است
لیک قول صحیح از طرفین
نیز در اعتبار ربع خلاف
نزدیک پاره سعید رشید
یعنی ربع تریز بادا من
در معنی که عالمان صفتند
هم بود اختلاف در جاسه
ربع او پاسه جافه تفصیل است
نزدیک پاره شریعت طے
اینکه ربع تریز بادا من
گفته بودند فتوای بر این است
اینچنین در کتاب شمس الدین
بوالککارم بزرگ پاک تقین
فاحش اندر خف است چه مقدار
نیز گفت از کتاب قاضیخان

این بود اعتبار اکثر یار
منع ساز و نماز را چه قدر
منع سازنده نماز مگو
شیر در شیر یک سخن مروست
اکثر از نصف هم سخن شده است
ربع ثوب است ای برادرین
شده است از ائمه دل صاف
ربع یک جاسه در نجس برسد
یعنی از استین پیران
ربع مجموع جاسه هم گفتند
بعضی از بزرگان علامه
یعنی اونا که او سر او بل است
ربع هر جاسه که باشد و
ربع از استین پیران
ناقلش جامع البساتین است
اصح اینست فتوای بر این
کرد در شرح مختصر تعلیمین
ربع از خف ناصه الحمار
ربع مادون کعبه فاحش دان

چلیت در عفو فاحش او
چون مقدار ربع عفو می گو

در بیان نجاست غلیظه و خفیفه

بعد از این نیز بد گمان خدا	از غلیظه خفیفه کرد جدا
چون پس افکند آدمی بابل	هست بیشک غلیظه بر هر قول
لیک بولیک چون مسرودن	دوره دوره رسد بجائے تن
سخن عالمان جنت رو	هست در نسخا بنفوا و
سیکن صاحب خلاصه یاد	رحمت حق بروج آن شه باد
گر همان جامه گشت واقع آب	از ابو جعفر آمدست جواب
گفت مرتبل نجس کن آن	دیگر کسی را بگفت عفو بد آن
اینکه گفتند چون رؤس آبر	این تکلم بود باین مشعر
یعنی زین قول جانب دیگر	معتبر نقل از ابو جعفر
گفت مراند کتاب برجندی	یعنی با قول او نه پیوندی
یعنی مقدار هر دو جانب او	نزد جمهور اعتبار مگو
گرچه این قول قول مرغوبست	از همه احتیاطا و غلبست
از ابو یوسف ست با کمقول	چون رؤس آبر قشار ببول
گویند چیرے از آن رسیده شود	تا که از دوسے اثر بدیده شود
گفت لابدی است شستن این	در نسا به نوشته اند چنین
گشت سه نسا ز بگذازد	ز هر دو بول را که جمع آرد
میشود و در دست در هم پیش	باز اعاده کنند نماز خویش
شخص با آب کرد استنجاء	مسح سه قدم کرده بود آما
ناشده خشک کرد آنکس	کرد او نزد بعضی گشت نجس
لیک از عاده شریعت طے	کرد او را نجس نماز دو

فی مقام اسباب
الافضل ان یغسل
من قوبه و از آنجا
کانت قیل و داند
عند الشافعیان
اقل الم یغسل
فی غیر من یغسل
من الم یغسل
قال ابن قتیل
و یجب غسل
الاستحاضه ان
یغسل الثوب
من الم یغسل
مسئله و قال
ابن سلیمان
علیه السلام ان
یغسل من الم یغسل
و یغسل من الم یغسل
و یغسل من الم یغسل

چون ترش ترش پاک گردوی
 نیز سرکه بنجم سرایت کرد
 در قنادی قاضیخان آورد
 مانده از جوش کم شد از اول
 ماند آن خل درون آن خم باز
 چون بجای کشش بشد براس خم
 یفتی در نزد آنکه گوید بس
 نیز اندر صلوٰۃ مسعودی
 موش افتاده در اندر می
 گشت آن می ز بعد او سرکا
 لیک موش اندر آن می آسید
 گشت سرکه و بعد او این یار
 مرد موش بشیره انگور
 بعد می گشت بعد سرکا
 شش آب پدید بر می کرد
 آن پلیدی بود ز جنس می
 که پلیدی ز جنس اغیار است
 قطره میرفت در خم سرکا
 نشود خورده نلذزشش باه
 یعنی آن قطره آب شیطانی
 از ابو یوسف آن امام دین

چونکه شد ترش گشت سرکه می
 حکم این همچنان بود اسی مرد
 خم می جوش کرد کف آورد
 بس همان می بکشت و آنکه خل
 گشت سرکه چنانکه گشت در اند
 پاک گرد و به نزد آن مرد
 پاک گرد و به العباب بخس
 قولی ساسی عجیب فرمودی
 قبل از آماس برگرفت از وی
 اختلاف روایت است اینجا
 بعد از آن موش را از خن شید
 هست بر حال خوشی تن مرد
 موش را ساختند از وی دو
 گوسه بر حال خود پدید او را
 گشت سرکه ز بعد او اسی مرد
 پاک گرد و چو گشت سرکا وی
 گر چه سرکه بکشت مرد است
 گفت خواجه ابو الحسن اینجا
 چونکه مادر اشک است در این راه
 شده سرکه درون وی داغ
 از جوامع نوشته است چنین

هزاره بود که اگر از و ناید
 خشم را دور در چشم سرکا
 حکم کند که نظر هر من نیست
 یکی آن خشم اگر نشوده شود
 کرد ز سر که اگر هزاره بود
 اگر که کتب اشوب خوانی
 اخپ گفتند ز رگان دین
 خرد جابنه را غلیظه دان
 یعنی چون پس فکند قاض بط
 هم بخواند چنین غلیظه دان
 فکند نیز بر همه اقوال
 رفتن آنیک که نیز جدا شدند
 از سبیلین کرم افتاده
 لیک که دست ذکر بود جعفر
 میکند صاحب خلاصه یاد
 پس فکند در پیه حیوان
 آنچه پس فکند سباع طیر
 حکم است بطاهر که او
 خشم است از غلیظه انجاس
 نیز نبوده اند شمس الدین
 آنچه حیوان که حکم است حلال

گفت فی الحال شراب اوشاپد
 اگر شود خمر حکم اوشا را
 آن نجس چونکہ محکم بود
 حکم دستش پلید کردہ شود
 نیز آید و را پلید ہوے
 نیک تفصیل اینہمہ دانی
 گفت عبدالعلی و عیضہ این
 و آنچه ہوے کریمہ دارد آن
 این نجسہا علیہ با شد قط
 باند می یاد و سے ہر حیوان
 بول اینچہ بگوشت نیست حلال
 اتفاقاً علیہ نہ نوشتند
 حکم اور اجنبین نجس دادہ
 از غیب الروایہ پاک خبر
 روح او غرق رخصت باد
 چون پس افکند بشک غلغلہ ان
 مثل باز جدات با زین غیر
 لیک نزد مستند خوش خو
 متقی استیاضہ دارد پاس
 گفت قول اصح نجاست بن
 هست در بول او خلاف اقوال

[illegible]

الطیر کا معنی ہے و الہا نہ سے
 و نیز جامع اس پنجانہ تحقیق
 و قائل جامع اس لطیفہ کہ اذکر
 و مقصد و ابو جعفر السہ و
 و قائل الکریم جو صاحب
 و جو قول ابی حنیفہ و ابی یوسف
 و جو کہ سم جو بنی حنیفہ
 لطیفہ و اس سہرچ اوراد

و شیخین کو نجس بے ظن
 ہو حقیقہ غلیظہ می گوید
 انچہ عبد العلی بیان کردہ
 فتویٰ بزرگان زردی کتاب
 بابو یوسف است در جامہ
 لیک در باب خطہ خرمن
 در غنیہ و اوقات چنین
 از نجاست بود خفیفہ آن
 و کبیرے چو شارح اوراد
 از کبیری است بر همین فتویٰ
 حرمت کل بول بالتفصیل
 گفت عبد العلی پاکتین
 اصل فرق خفیفہ در این باب
 کہ چہ باشد نجس خفیفہ قلیل
 قول صاحب وقایہ را وی
 در بیان غلیظہ تمسین کرد
 زرد نعمان غلیظہ ہے بودہ
 چون می کہ گشت داخل می
 یعنی فرمود بعد ازین معفو
 لیک از نظر گفت شمس الدین
 یعنی الیٰہ و خدا بہ فرمود

و محمد باکی است سخن
 شیخ فانی حقیفہ مگوید
 نقل از مضمرات آورده
 نہ بہ بوحسینہ است در آب
 فتویٰ بزرگان علامہ
 شد بقول محمد ابن حسن
 بول بایو کے کہ شد تعین
 نزد شیخین فتویٰ بر این
 ذکر کردست فتویٰ بر این یاد
 چونکہ در بول دوست لا بلوئی
 است ابواب چہ بہ چند دلیل
 باداواے ابوبشت برین
 است در حق توب نہ در آب
 است مفید باب فی تفصیل
 یتکسر لکن یتی کاوی
 در مدایہ کے چنین آورد
 صاحبیش حقیفہ نہ مود
 دید خلقت مبتلاے دے
 گرچہ باشد کثیر فاحش او
 و محمد عین کہ شد تعین
 ہم عین احتیاط خواہد بود

[illegible]

ابوالاچیل محمد وردی
عق محمد دادا بس پو
لفافه یکپاره سوره قال ابو
الاسکان در هیچ دادا بس پو
الاندری دادا بس پو
او منطقی بس پو
از نجیب پو انور خن
اجا شاه
انور

در مدایه قیاس و ادوی ۲
در خلاصه هم از قیاس روی
مختصا با نجس بود هم او
لیک شمس الائمة شد مرد
گفت آن شارح خردمند
شائسته گریه بر آن نجس میدان
باز گفتند اینکه شاذ آنست
بول اثنا شمس را علی الاجماع
قول شاذ از محمد خوش وصل
هست در بول موش نیز خلاف
لیک آنها گفت یا طاهر
این سخن در خلاصه شده تعیین
خرد این دوست نیز همچون بول
شارح در دمانوشت آن کس
یعنی چون بول آنچنان حیوان
نیز نبوده است آن شده کس
چون ز قدر درم که گشت زیاده
ز هر چه از بدو نیکی
در مصلوۃ فقیه شیرین پوست
بول خفاش خرد نماشد بادر
این سخن در کتاب قاضی خان

پاک گفتند گل بخت را را
 پاک گفتند گل بخت را را
 گر چه جامه از و شود و مملو
 یعنی این قول را قبول نکرد
 در کتابش بزرگ بر جندی
 مگر اندر روایت شاذ آن
 این هم اندر مذکر آن است
 گفت باشند نجس بئر نزع
 پاک بول گریه بخیر فصل
 گفت بعضی یلید بعضی صاف
 از غلیظه بود سو الطاف اهر
 بعد در قاصیخان نوشت چنین
 یعنی باشند نجس در ظاهر قول
 بول سوش است فی الصبح نجس
 حکم او که سنی خورند انسان
 کو باجماع بول گریه نجس
 گفت آن قطب دین نما فساد
 در خزانه بود چه بول او
 آب زهره نجس بود نه پوست
 مکنند ثوب آب راز فساد
 بعد ازین در خلاصه کرد بیان

[illegible]

گفت در مس دین آیا یا موسی
 بو المکارم که شرع پرور دست
 ز آدمی موسی و استخوان و پیکر
 لیک منع است بیج نفع آن
 وز محمد روایتی شده باز
 لیک قول صحیح درین بار
 در تحمیر خطبم انسانی
 بو المکارم بگردانجبا یاد
 شافعی گفت موسی انسانی
 هست قول صحیح زان نحو
 هم درین ذکر کرد مسلم الدین
 و محمد بنین روایتی هست
 منع ساز باز آن موسیست
 در خلاصه صحیح قول این است
 در صلوة فقیه مسعودیست
 از یک گوش اگر شدست جدا
 در عیونست از ابو یوسف
 گشت از آدمی جدا دندان
 وز محمد زیاده از دهم
 گفت ابو یوسف از خود
 لیک دندان اگر بود از عیار

بول بریش دان چه بول غش
 در بیان دباغت آور دست
 یک دان جمله جزو هاست وی
 منع اواز کر امت انسان
 ارتفاع از موسی ولایت جواز
 عدم ارتفاع اول بشمار
 بنود پاک بل نجس دانی
 رحمت حق بروج پاکش باد
 گشت از کس جدا نجس دانی
 گشته است از نجاست آئینو
 باد ما و اس او بهشت برین
 موسی اگر از درم زیاده است
 لیک قوی بیای که اوست
 داند آنکس که بیرون دست
 گویم انچه الله فرمود است
 منع او کرد بدنگی خدا
 هست جائز نماز بی حرف
 می گذارد نماز سمره آن
 گفت ساز و نماز او برهم
 هست جائز اگر چه باشد پیش
 مثل قول محمد است این بار

و شرعاً انسان و غیره
 کان بیناً و حیالیه
 و قال الشافعی
 منع و الا کما فی
 و ان ان عدم الام
 و المصحح مکرر
 پول علی بکانت
 و القول بعد قال
 و لکن کما فی آیه

و ان الشافعی
 فی زکاة المعام
 و ان المصحح
 الانسان ان یمن
 و ان المصحح
 و ان المصحح
 و ان المصحح
 و ان المصحح
 و ان المصحح

آن یکے سر سجده کرد بدید
پس همان سجده که نیست روا
نزد بو یوسف آن قصاص است
گو نجاست بود نیز بر دست
لیک نزد زنی بجز از بدان
پنجست در ته زانو
جمع ساز صلوٰۃ مسجودی
زیر زانو نجاست است اگر
از امامان ما روایت دو است
چونکه بنهادن دوزانو است
نزد شه هر دو دست بنهادن
لیک اندر نهادن زانو
در نیست در ته زانو
قول شمس الائمه است جواز
گر بساط تنگ بارض نجس
آن بساطیکه گراه شد تعیین
است جائز نماز الا لا
داشت نعلین پاک در پا کس
یا بود جورین در دو پا
لیک بیرون بگردان زجلین

لیغنه آن جای سجده پیش
که بسازد بجای پاک قصص
ما روائی او بقوله است
سخن سه کرام جائز است
هم بود راسی شافعی بر آن
نیست جائز بحدیب آن دو
در قنای می خویش فرمودی
نیست مطلق روا بقول زفر
یک روایت بنا روائی است
نزد او هر دو رکن اصلی است
رکن اصلی گشت است سخن
است ز اصحاب یا روایت دو
بوده باشد اگر نجاست او
اصح اینیک جواز نیست جواز
پهن سازد اگر مصی کس
کار آید بستر عورت این
این سخن در خلاصه الفتوی
گشت تا شمس بفق جایی نجس
نیست جائز کند نماز ادا
پس همان جورین یا نعلین

جای سجده نجس بود اما
سجده یا لای استین آورد
در نماز است از دو خام باس
کفش رجب از دم زیاده است
قبل از نیکه رکن تمام ساخت
غیر فاسد بود نماز آن
این بشرطیکه فعل بد و دست
فعل اگر در دو دست او نخت
این مسائل که ساختم تعیین
نیست بر پاک جامه کس
باز گشت او موضع اول
قدر او تا سه رکن اگر این کس
نیست فاسد نماز این انسان
انچه عصبه العسله که کرد خبر
جامه را که استرست نجس
این بنو محمد دست جواز
وجه بو یوسف شکر خامه
عماسی عظام راست سبیل
انچه قول از محمد آمده است
حکم این جامه است چون بین
از ابو یوسف انچه رای شده است

استین بین کرد و در آنجا
نیست جائز چنین نباید کرد
دارد آگس ز وضع کفش بر سر
کفش را در نماز او برداشت
باز آن کفش را زد دست انداخت
اگر بود رکن تمام فاسد دان
در محل شروع او نشدست
اصل اینجا شروع نیست دست
در کتاب خلاصه او را بین
بعد از آن گشت در مقام نجس
چلیست حکم نماز او اینجا
بگشت گشت در مقام نجس
این روایت بود از قاضی خاں
آنچنین است در شروع و در
فوق ابره نماز خواهد کس
نزد قاضی درست نیست نماز
بدستی که اوست یک جامه
میکنند این دو قول التفصیل
بس ثبوت کننده نازده است
نیک تشخیص کن برادر عین
هست بر جامه کننده زده است

در نماز استین بین کرد و در آنجا
نیست جائز چنین نباید کرد
دارد آگس ز وضع کفش بر سر
کفش را در نماز او برداشت
باز آن کفش را زد دست انداخت
اگر بود رکن تمام فاسد دان
در محل شروع او نشدست
اصل اینجا شروع نیست دست
در کتاب خلاصه او را بین
بعد از آن گشت در مقام نجس
چلیست حکم نماز او اینجا
بگشت گشت در مقام نجس
این روایت بود از قاضی خاں
آنچنین است در شروع و در
فوق ابره نماز خواهد کس
نزد قاضی درست نیست نماز
بدستی که اوست یک جامه
میکنند این دو قول التفصیل
بس ثبوت کننده نازده است
نیک تشخیص کن برادر عین
هست بر جامه کننده زده است

حکام او هست حکم یک جامه
گر لکند زده بود و بپیتین
تازه باشد از لکند و بان
گر قبایطی است یکطرف مردار
گرچه از یکطرف که جنب بانی
در وقایع نوشته اند چو از
بعضی گفت این طرف که جنب
نیست جائز فساد باشد بل
ذکر کرد آن محب محبوبی
شیشه که در دست آبخس
چون ز قدر درم زیاد تر
هر طریق استوار باشد او
دشمنش کم بود ز قدر درم
و ز محبت روایت بوده
لیک در طایفه روایت
در خلاصه نوشته اند چنان
از نجاست ثوب دوست اگر
بنشیند برافو آن کودک
شخص طفل رضیع بماند
طفل ناپاک آن نماز فساد
در کبوتر چنین نجاست هست

نیز از بزرگان علمائے اسلام
ہست باتفاق کیتوب این
ہست باتفاق چون شعبان
خلیست با یک طرف نماز گذار
جنبہ ازو سے کہ جانب ثانی
ہست در شرح او مخلف باز
ایش کہ جنبید جانب ثانی
قول باطن روایت اول
جمع ساز صلوٰۃ مسعودی
کرد محکم دہان اور اکس
بودہ باشد دہان شیشہ اگر
مع او ہوا تر نماز نکو
نیک ساز دہان او محکم
یعنی باو سے نماز فرمودہ
مع او ہم نماز نیست روا
کو د کے بودہ ست اور دہان
چون رفت در دم زیادہ تر
ہست فاسد نماز او بیشیک
قدر رکعتے باو نماز بخواند
وز محمد سخن فاد مباد
کہ گفتف مصلیٰ نبشت

[illegible]

که چه گشتش کشیده است دراز
 لیکن ثوب محسوس است اگر
 چون مصلی گرفت کند باز
 مع نما اگر بکشد و ادا
 نیز از او حرام مرد کس
 یا بصف و او پیش امام
 یا قهای بخش با و بنهاد
 جبّه خویشتن کسی شکاف
 و زش از قدر در هم ست گران
 لیکن دالسته از این پیش
 بسجده که کرد از آن باز
 یعنی وقتی که بخت نباده است
 در همان جبّه که شکافه بود
 سخن صاحبین اعم و جهاد
 که بر زنده بود با مار
 هست جائز همان نماز کرد
 آنچه با سوراخ و وضو است جواز
 که بود سگ جبّه دیار و باه
 آنچه سورشش بخش بود چون این
 جلد مار از درم که گشت زیاد
 لیکن ظاهر بود قبیض مار

نیست فاسد نماز اوست جواز
 او بخش دارد از درم اکثر
 جامه برکتش او رسد آنجا
 یعنی رکن نماز نیست روا
 اوست در رکن در مقام بخش
 افتد از او حرام کمن تمام
 باد در این صومعه فساد
 اندران جبّه موشش در وقت
 می نداند که فساد است آن
 می بنویسد شکاف جبهه خویش
 می بسازد قضا جمیع نماز
 کاندران جبّه موشش اوقات
 زان بخش شکاف اعاده شود
 تا نگردد یقین که که افتاد
 یا بد و موشش با نماند گذار
 لیکن باشد گناه کار این مرد
 حکم او مثل این نوشته باز
 نیست جائز نماز اوست تباه
 حکم فرموده اند بالتسبین
 که چه بخشش کند نماز فساد
 هم همین قول را صحیح شمار

در وقت نماز اگر موشش
 در وقت نماز اگر موشش

خاک گل پاک آب او عروار
حکم این گل پدید رسد عروار
این روایت ز قاضی خانانی
سلف آن خاند را بخار بخش
جامه را از آن عرق بچکبید
انچه قول امیه دین است
کرد نقصان تنور مسیح اگر
قبل از الصاق نان جو گریز
نخورد باز اگر ترست آن
سوخت سرگین گشت نهاکستر
پاک نزد محبت است اما
گره جان نمک فتنه خنجر
به همین اختلاف هست آید و
لیک نهاکستر جان سرگین
در سینه صحیح این بوده
بنخش بول ریخت گشت براد
در صلوة فقیه مسعود است
پسینه نزد حسن محبت است او
لیک در مذهب محمد پس

یا بکاش بود درین اطوار
هم صحیح سخن همین بوده
بعد از آن گوشت کن شیبانی
هم گشته عرق کنند زان پس
گوی آن جامه گشته پدید
در کتاب خلاصه تعیین است
کرد باخرقه نجاست تر
آن تری را بخورد پاک شمار
قبل از الصاق نان بخشید آن
نزد یوسف از بخش بنگر
بنوشتند بر همین فتوی
تا که گرد و نمک برین تقدیر
از همه است سیلا و نیکو است
گرفتند آب را کنند بخش این
گفت تا مار خانی من رسوده
رفت در چه بفتوی کرد فساد
موی سگ استخوان سگ است
هست مردار بیگان این دو
بود استخوان قبل بخش

لیک کننده گرفت موی سگ
در پید می اینها شد شک

در بیان شستن نجاست مروغیه

بعد از آن گوی ای سعات ناک	کس نجس را چگونگی پاک
بجز طاهر نشود نجاست ناک	همچنان او با آب گردد پاک
گفت شیخین آن دودست	پاک گردد با ثلثات که شست
مذهب شافعی نیز درسته	مثل قول محمد است خبر
گفت امام محمد از این باب	نشود پاک جز شستن آب
در کتاب خلاصه فرموده	نیز در چند نسخه هم بوده
صورت غسل ثوب گواهی یار	تو نجس را تو بر دو نوع شمار
نوع مرئیت مثل خون و قول	غیر مرئیت نوع همچون بول
که نجاست که مرئیت است	پاک از زوال عین او است
گرچه باقی اثر بود زین باب	شاق باشد زوال او با آب
یعنی آب گر ز رفت اثر	بعد از آنش اثر نبوده ضرر
گفت ابو جعفر سعادت یار	سوی بعد از زوال عین دوبار
در کتاب نهامیه مشهور	بلکه درین کتاب شده مذکور
گفت بعضی امام سید شو	یعنی بعد از زوال عین او
لیک که غیر مرئیت نجس	پاک او سکون قلب کس
این سخن در خلاصه شد تعیین	لیک اندر نهامیه گفت چنین
غالب ظن که کس درین اطوار	کرده مقتدر عالمان سید یار
شستن این جامه ای خودست	لیک تعیین کرد بر جندی
شستن این بود بشو سید	هم هر مره اش یک عه آر
یعنی با عصر پیش آن شی	اینکه سازد مبالغه دروی

یعنی در بار عصر سوم بس
چہ بود بعد عصر در این باب
گر بسازد مبالغہ این تن
گفت عبد العیسیٰ حوازی
شست ثوب بحس اگر سہ بار
نشود پاک اندرین احرف
باز عبد العیسیٰ روایت کرد
گر بہ غسل عصر سازد نیز
بار سوم مبالغہ کرد آن
بس بدو جامہ ناوترے
ورندہ آن جملہ پنجس دانے
زان تقاطر رسید پاک چیز
قول از صاحب محیط درست
لیک از خمر مانده باشد بو
مانده باشد ز طعم او انا
ماندن طعم آن شباطین بن
گر بجامہ منہ رسید اگر
بہر محل خشک بود دست منی
لیک بہ قول حضرت نعمان
نزد صاحب خلاصہ قاضی خان
آن یکے جامہ از منہ مالید

عصر سازد بقدر قوت کس
بنود باقی از تقاطر آب
یعنی از خوف جامہ دریدن
انجین در کتاب قاضی خان
یک کرت عصر اندرین اطوار
یک روایت گمر ز بو پوسنت
از خلاصہ وغیرہ اسی مرد
قطرہ اور رسید پاک چیز
نشود آب پیچ از وسیلان
ہر پاک از نجاست ست پر
بادا حوط رہ سلمانے
مے بسازد فساد اور انیز
شخصے از خمر جامہ سہ شست
اختلاف آمدست بہا کے او
ہست لازم نہ وال اولہ نجی
فیندل علی بقاء العین
پاک گمر دہ غسل باشد تر
می شود پاک نیز ترک کنے
پاک نبود بدن ہرک آن
گفت مختار این سخن میدان
بہمان جامہ بعد آب رسید

ف
اول صاحب البول خشیا
مستحلاً کا لحوۃ البصر
والسائۃ والقصۃ فقیہ
الحاد علیہ ثناء فیہ
واحدہ واکثرہ و لم یذکر
و لو کان علیہ یحیۃ
تسلط بالکوار او القنۃ
و کان یاخذ من عروۃ
وضغ یدہ من عروۃ
مرۃ فی غیر موضع الرۃ
الامسۃ فالعروۃ
لا یحس مع طاقۃ الید
امنہ من نفسہا

از امام سخرسی شیخ طراز
 یک اصح از کتاب قاضی خان
 نیز فرموده است شمس الدین
 عدم عود است المختار
 اینکه گفتند صاحبان درک
 یعنی نگذاشته است بول اگر
 از خلاصه برون که گشت ندی
 نشود پاک جسمه این تن
 از محمد امام روشن گور
 یا ندی از ذکر خروج نکرد
 پس باین قول جامه ای بادرک
 هست یک قول در سنه زن
 زین سبب که منی اوست رقیق
 گفت صاحب خلاصه مشتاق
 طاق اعلی که چون رسید منی
 طاق اسفل که از آن رو
 در نه سایه صحیح گردد پاک
 باش سامع اگر خرد مندی
 جامه را رسیده بود نجس
 طهری را بشوی زوایا
 از تطهیر این چنین فرمود

از خلاصه نجس نگردد باز
 عود گردد اگر نجاست آن
 عود گردد نجس صحیح است این
 یک بر عود مسکه بسیار
 چون منی پاک میشود بافرک
 از فم مخرجش بر اس ذکر
 گشت بعد از ندی خروج منی
 منی خشک را بمالیدن
 از نهایی چنین بود مذکور
 که خروج منی شود از مرد
 نشود پاک از سنه بافرک
 نشود پاک او بمالیدن
 راه تقوی ز جمله راه دقیق
 برسد که منی ثوب دو طاق
 میشود پاک یعنی پاک کنی
 نشود پاک جز بشستن او
 طاق اسفل هم اسی سعادناک
 گفت عبد العسل بر جندی
 شد فراموشش جامی او بکس
 از خلاصه همین بود مختار
 جامی از ثوب کس نجس شده بود

و این ثوب را بطریق
 با منی پاک کنی
 فانه پاک است
 چنین نجس است
 و این ثوب را
 و این ثوب را
 و این ثوب را
 و این ثوب را

متغیر بر آید شش ما دام
صاف بیرون که گشت آید از آن
انچه قول آمده دین است
برسد که نخست نخت نخس
که بود خشت نخت توای مرد
چه بود خشت گشتن کو
که نجاست رسیده شد به حجر
قاضی خان گفت بوده باشد خشت
نکشته سنگ اگر بخولش چنان
در پاره و نسجها به کشیر
بهین با اگر سید نخس
لیک صاحب نهایی با عقل
نیز از اصل نقل کرد او هم
نشود پاک تا شست اگر
خشت او نزد حضرت شینان
لیک نزد محمد به شینان
کرخه آن امام صاحب دین
خواه بود است خشت خواهی تر
این نجسها رسید بر هر کیف
انچه اندر خلاصه باشد قول
در عبادات حضرت معبود

نبود پاک حکم اوست محرام
پاک بشمار وقتوسی به این دان
در کتاب خلاصه تعیین است
سه کرت شو قدیم باشد بس
هم بر مره که خشت باید کرد
نبود باتی از وقت طهر او
حجر او را کشد بخولش اگر
پیشود پیش او بجای دست
تا نشوئی نمی شود پاک آن
مثل آئینه است با شمشیر
چون کند مسح پاک کرد پس
از کتاب محیط سازد نقل
گره بانهار رسید بول دوم
فذره هم اگر بود او تر
پاک گردد بمسح به نقصان
پاک نبود مگر بغسل او نیز
کرد در اقتصار خود تعیین
فذره دوم بهت خواه بول اگر
پاک گردد بمسح یغنی سیف
پاک نبود بمسح سیف از بول
لیک تر احتیاط خواهد بود

مسک المقتدرین
در کتاب خلاصه تعیین است
سه کرت شو قدیم باشد بس
هم بر مره که خشت باید کرد
نبود باتی از وقت طهر او
حجر او را کشد بخولش اگر
پیشود پیش او بجای دست
تا نشوئی نمی شود پاک آن
مثل آئینه است با شمشیر
چون کند مسح پاک کرد پس
از کتاب محیط سازد نقل
گره بانهار رسید بول دوم
فذره هم اگر بود او تر
پاک گردد بمسح به نقصان
پاک نبود مگر بغسل او نیز
کرد در اقتصار خود تعیین
فذره دوم بهت خواه بول اگر
پاک گردد بمسح یغنی سیف
پاک نبود بمسح سیف از بول
لیک تر احتیاط خواهد بود

اد الی غیره
در کتاب خلاصه تعیین است
سه کرت شو قدیم باشد بس
هم بر مره که خشت باید کرد
نبود باتی از وقت طهر او
حجر او را کشد بخولش اگر
پیشود پیش او بجای دست
تا نشوئی نمی شود پاک آن
مثل آئینه است با شمشیر
چون کند مسح پاک کرد پس
از کتاب محیط سازد نقل
گره بانهار رسید بول دوم
فذره هم اگر بود او تر
پاک گردد بمسح به نقصان
پاک نبود مگر بغسل او نیز
کرد در اقتصار خود تعیین
فذره دوم بهت خواه بول اگر
پاک گردد بمسح یغنی سیف
پاک نبود بمسح سیف از بول
لیک تر احتیاط خواهد بود

هست اندر مدایه مشهور
 هر جگای که خشک گشت زمین
 می توان ساختن نماز ادا
 لیک در آن زمین ادا می نماید
 در نسیای هم اندرین معنی
 پاکی او بود بشرط و اگر
 این ذباب اثر به تخفیف آن
 چه مرادست از اثر بر گو
 گفت آن شارح خردمندی
 چون زمین را رسیده بود نجس
 آب بروی رسید زمین شامی
 از کتاب خلاصه المختار
 از کبریه اصح نوشت اما
 آنچه قول ائمه دین شد
 بنزین رسد نجاست تر
 آب ریزد بان زمین پسید
 نیز با خرقة یا بصوب این کس
 کرد سه مرتبه باین مسمی
 کس نسازد اگر باین تقدیر
 تا که زائل شود نجاست او
 بعد تخفیف پاک گردد این

بلکه در نسخا بود مذکور
 پاک گردد به نزد ما به یقین
 به تیمم اگر چه نیست روا
 ز فرشتا فنی گفت جواز
 کرد تفصیل این سخن یعنی
 از نجاست اگر نماید اثر
 شرط در عامه مواضع دان
 یعنی رنگ نجاست ست یا بو
 یعنی عبد العی بر جندی
 خشک گردد پاک گشت اوس
 عود گردد نجس باو یا نه
 عود گردد بان زمین مردار
 نشود عود این نجس آنجا
 در کتاب خلاصه تعیین شد
 خشک گشتن بود بعید اگر
 نزد او را بدست خود مالید
 پاک سازد همان زمین نجس
 میشود پاک آن زمین یعنی
 لیک بروی که ریخت آب کثیر
 نبود هیچ باقی رنگ و بو
 در خلاصه و غیر اوست چنین

از طریق یہ آمدست سخن
ہم ہر بار بے برگسند جفاف
صدر الاسلام آن امام شریف
یعنی تحفیف را کہ شرط بدر
نزد یکبارہ پیش شرط مدار
لیک قول است از ابو یوسف
مالد اور ابارض آن چندان
حکم الگہ ہوا کے آن است
برہمین عالمان پاک شریعت
در مدایہ وقایہ است این قول
انچہ ذی جرم نیست دلین فن
در نہ سایہ امام محمد بولی
سوزہ پوشے مثل بول گذشت
مثل ذی جرم گشت الگہ خف
پاک شد چونکہ گشت ذی جرم آن
این چنین قول آن امام صبیح
این چنین ذکر کرد جو بعضہ
کہ الگہ جفاف شرط نکرد
چونکہ معبود حقائق بی جفت
کرد صاحب خلاصہ بعد ازین
انچہ قول ائمہ ناس است

اینکه ظاهراً هر شود بستر شستن
یعنی با خرّمه که باشد پاک
گفت حاجت گوی با بحیف
گفت بر کنه است نیست جد
برود لیک موده در هر بار
برسد جسم دار تر بافت
نه ز عین زبوسه ماند ران
بر همین عامه بزرگان است
از خلاصه هوا فصیح نوشت
گر بموزه رسد چو مشربول
نشو و پاک او بجز شستن
گفت آن شاه کشور خوشه
بعد با یک خاک واقع گشت
بر زمین اندیش اگر این خفت
نیز در بعضی نسخه است چنان
نیز شمس الانم گفت صحیح
زین فضل از دوشیخ عالم تر
از همه بهتر احتیاط بکر و
ان المتقین مع از گفت
در قما وے خوشتن تعیین
باطن ساق موزه کریست

[illegible]

از عرقش در آید آب نجس
بعد از آن آب بر کند سه بار
پس همین موزه نجاست ناک
آن نه بینی شود بساط نجس
بلند و آب گریخته بر می
آید چنان موزه خراسانی
گریخته است رسیده تحت
میکنند خشک باز در هر بار
غسل سازد همانند آن چندان
به همین نوع سه کرت شویند
این سخن هست اصح و بعمل
در فتاوی قاضی خان امام
آینه را الی آب نجس
او نیز و محمدیان حسن
نزد یوسف سعادت ناک
سرد باید بکرد در هر بار
طایرے در محل طبع بدیک
قول اجماع شور با کسی
یعنی در حال جوش اگر افتاد
بعد تسکین اگر گشت وقوع
بر غلط ریخت خل بگفت نه

موزه شویید به ست ماله کس
عصر کرد پس گرد و شوار
هم بجران آب گرد پاک
گرد جوئی نمند از آن پس
پاک میگرد و است شربت طی
نخا هر شش جلد غزل بادانی
سه کرت غسل می کنند بما
لیک در نزد بعض نیکو کار
تا شود منقطع تقاطع آن
حکم این موزه پاک میگویند
لیک احوط روایت اول
فصل سازد و بزرگان کرام
به آب چیت حکش پس
نشود پاک بعد از این آهین
سه کرت آمد و آب پاک
بعد از آن این جدید پاک شما
گشت واقع بر کونیک
توان خورد حکم بخشش گو
توان خورد نیز حکم فساد
خوردنش بعد شستش شرب
حکم آن دیگر را چه سازی امر

قاضی خان آن امام ہند رگوار
سرگزشت آن محی چین گمزد و پاک
گفت سہ مرتبہ بھوشان باز
میتوان کرد بعد با خود صرف
طبع شد گندے بخمر نجس
گندے را رسید خمر اگر
یعنی گشتند سہ کرت غسل آن
باز صاحب خلاصہ آفتاب
گشت گندم تغیر ز آب نجس
برقیاس کلام بو یوسف
آورد خمر اگر اصابت کرد
آن چنین نان بخمر گشت خمیر
در صلوة فقیہ سیکو ذات
جانے افتادہ را گرفت اگر
گرد بھرات سببہ سرافرا دست
نے توقف گرفت باقی پاک
در چین قول بعضے از راوی
گرد بھرات کو سفند نجس
میتوان باقی ماندہ را خوردن
گفت صاحب خلاصہ حامد
آن نجس را و بانہ کرد نجس

از قضاو اسے خویش کو نہ لکھا
لیک بویوسف سعادت ناک
یعنے ہر باب آب و انداز
لیک ماخوذ ہست ہذا الحرف
نشد پاک این چنین زان پس
حکم اور انوشہ اندوگر
اچنین خشک ساز و ہر باب
در قضاو اسی خویش تعیین کرد
گفت ہر ماشوی از آن پس
سد کرت شوے ساز نہ درخت
شد نجس نیست صلہ اسی مرد
نیست ہرگز پاکیش تدبیر
نجسہ او قضاوہ جہ جنرات
باقیش پاک گر بود ہر
حکم جنرات را در گردا است
در نہ مجموع او نجاست ناک
حکم نہ کور گفت در کاوے
افتد آن جاے را بگیرد پس
قول یعنی چنین بود فی ظن
نجس افتد بر و غدا حباد
گر بگیرد پاک شد نہ ان پس

با سر نجاست افکند سر جای
 تخته را بر کمر نهاده بیاض
 بود شاید خود در آن کمر نهاده
 نشسته بود بر طرف آن جای
 و اگر نه بانی ندارد استخوان
 خود را در وقت نشسته و نشسته
 بپوششی از برای آنکه چون
 که آب از او نریزد بر سر
 و بخند که از نریز بر سر
 و از نریز بر سر بر سر بعضی
 گفته اند که این حکم
 در جوت گاو است
 و یک کبک را از نریز بر سر
 آرد جوت گوسفندان
 آرد جوت پلایان گاو
 حکم است از نریز بر سر
 و از نجاست افتاده بر سر
 بپوشید از آفتاب
 خوردن و از نریز بر سر

پس چه بود دست حد بر بستن
 بگذرد و خطه اگر اے یاد
 گفت شیرین بهم چنین بود
 نیز اندر صلوة مسعودے
 جرم را داد و غن مردار
 نشود پاک بعد پاشتین
 لیک روغن بجرم مالد کس
 جرم آن دهن را بباطن پرد
 تا بر آید و آب را بباطن بس
 حکمش آنگه بظاہرش فرمود
 در معنی که عالمان سفندند
 ذکر کردیم نامہ بیش و کم

گر گیرند چپیزی از روغن
 آن محاش نمی شود هموار
 عالمیہ رفقة مسعودے
 علما سے عظام فرمودی
 بر دور باطن امی نکو کرد
 مینوشند این چنین فی ظن
 بعد از آن روغنی که بود نجس
 جرم را اندر آب باید کرد
 بعد سه شستہ عصر سازد کس
 در صلوة فقیہ دین مسعود
 در کتب یا نوشته و گفتند
 حق تعالی است اخبار و علم

در بیان و باغت پوستها

چو باغت کنند کل اہاب
 مگر شش جلد خوک یا آدم
 نشود جلد خوک پاک از آن
 جلد انسان که از کرامت است
 در کتاب نسایہ آورده
 ملکہ گفت جلد خود مرده
 نیست جائز نماز کس با او
 جلد حیوان کہ بہت نجس است

پاک کرد و بزد این اصحاب
 نشود پاک با د باغت جسم
 نجس العین ماست غیر گمان
 بد باغت نمیشود این پوست
 علما این چنین بیان کرده
 گر چه او را د باغتش کرده
 نیست تجویز استماع بگو
 یعنی خورده نمیشود چون کلب

درین مسکاتین
 نماز را درست و بیجا نه خواند
 بابت حکم نماز ای گذارد
 اوچتو که نجاست بعضی
 اور سجدہ است بعضی
 مشایخ فقہاء اگر کہ چنین
 جاست یکروزہ نماز
 را قضا کند اگر کہ سبب جاب
 است سه روزہ قضا کند
 قضا کند باغت فقہاء
 را باغت کرد و اگر کہ بہت
 سه روزہ نماز را قضا کند
 روایت کرد کہ امام عظیم
 پرہیز است تا بستان یکروزہ
 نماز را قضا کند و اگر کہ بہت
 زستان سه روزہ نماز را
 قضا کند و اگر خشک است
 زستان یکروزہ نماز را
 قضا کند و اگر خشک است
 زستان سه روزہ نماز
 را قضا کند و اگر خشک است
 مسعود

گرد باغت کنند نزد ما
 گفت طاهر نمی شود بیشک
 لیک در سائر سماع ازان
 نیز صاحب مدایه خوش قلب
 گفت صاحب نهایی زین گفتا
 بلکه در نزد آن خدا می پرست
 جلد این جمل باطن و طاهر
 در مدایه نوشته شد بیشک
 این سخن اختلاف هم دارد
 یعنی در قول شافعی حسن
 هم نه مبسوط فستل آورده
 گفت آن بنده خدا می طلب
 بد رستی است عین کلب حسن
 گفت اندر کتاب خود بیشک
 هم نه مبسوط شیخ الاسلام
 جلد سنگ که شود و باغت او
 قول طاهر بقول نا طاهر
 نیز در شرح بو الکرام هست
 بعد گفت آن فقیه بگزیده
 نزد ما هست عین کلب حسن
 جلد سنگ را بحسن بدان اما

می شود پاک شافعی اما
 گرد باغت کنند جلد سنگ
 در خلاصه نوشته اند قولان
 کرد اشارت خلاصه جلد کلب
 نیست تحفیه جلد سنگ در کا
 کل مایوکل اللجوم که هست
 بد باغت نمی شود و طاهر
 بحسن العین نیست یعنی سنگ
 چونکه اندر نهایی می آورد
 بحسن العین است سنگ لفظ
 اند بزرگان دین بیان کرده
 نزد ما هم صحیح از مذہب
 کرد اشارت محمد آن کس
 میت نبود بحسن چون خاک و سنگ
 کرد صاحب نهایی نقل بیان
 هست از اصحاب ما روایت دو
 قول نا طاهر می بود الظاهر
 یعنی در عین شک خلاصه است
 گشت قول صحیح بنشیند
 نیز از مضمرات گفت آنکس
 موی او پاک بر همین فتوای

ليک در نه سايه امام حسن
 هم چنانکه گفت شمس الدين
 نيز اندر نه سايه کرد خسر
 زان ترس که از درم سپيد زياد
 گردد اگر شود دباخت پوست
 جلده مار از درم دگشت زياد
 ليک طاس پر بود نميخسار
 آنچه حبله سباع از حيوان
 نيز با ذبح مے شود پاک او
 در مهاي و فسايد بالتعيين
 گرچه با اکل حکم اوست حرام
 يعني حکم و ساي اي سعادت ناک
 نقل کرد که در تحفه شمس الدين
 در نه سايه صحيح از قولان
 نيز اندر حلاله نبوشته
 تخم شش از قدر در هم است زياد
 آب کم ز اچنين کنند مردار
 گفت در کافي حکم لا ياكل
 و صحيح سخن بود مردار
 نزد بعضی امام شيرين کوست
 در نه سايه چنانچه کرد بيان

موبه او هم نجس بود بنظر
 يعني در شرح مختصر تعيين
 هر مکاني که سگ بگردد و تر
 جامه شخص را کند افساد
 در خزانده يا که قولي دوست
 گرچه ذبحش کنی نماز فساد
 در حلاله همين صحيح شمار
 دباخت که ميشود پاک آن
 هست در حکم او روايت دو
 نيز در بعضی شرح هاي اين
 منع او می کنند نماز تمام
 گرچه لم يוכל است گرد پاک
 پاکی حکم او صحيح تو بهين
 حکم او نزد ما نجس ميدان
 غير اناکول ذبح اگر گشته
 سهره کس نماز اوست فساد
 گفت اين قول را ابوالمختار
 گرچه سازند ذبح ابي اعمل
 همچنانکه گفت در اسرار
 ميشود باز کراهه طاس پر پوست
 گرچه ناپاک هست سوران

بوی طبع نجاست از آن پوست نمکند عود تا ابد بخشش نزد و خشک گشت گرد پاک پس بعود بخشش وایت دوست	چون دباغت از آلت امی است گرد دباغت بار و گردکش در دباغت کند نسیم شرخاک برسد باز آب بر این پوست
--	---

در بیان فوج و احکام او

باشد او سلم و سوی الادراک گفت در وقت فوج بسم الله بلکه در هر کتاب اهل دین در کتاب ذابیح آورده فوج سازد چو میت است نجس کرد عسل احرام نه اشباه نزد و اصحاب او دست بدان یعنی باشد درست فی الجبین گفت نبود بهر دو وجه درست نیز در ارسال باز جاجونیک در همه حال ترک تسمیه سخت فخر دین گفت خالف اجماع شاه را گفت مضطجع مباد خورد آنے و یا بگفت کلام می بود حکم آن ذبیحه حلال حکم این تسمیه تو ساقط دان	بسمی آنچه بدج گرد پاک با کتابی که بیشک و اشباه در شروح و قایم تعیین از بزرگان شرع پرورده یک مشرک و یا جوسی کس با مسلمان که ترک بسم الله تسمیه ترک کرد از نسیان شافعی گفت اے برادر عین یعنی مالک امام ملت درست نیز بر آن خلاف و آن بیشک یا که شخصی بصید تیر انداخت سخن شافعی درین انواع ازینا بیج شارح او را د تسمیه یاد کرد آن هنگام بعد از آن فوج کرد و انحال شده باشد طویل مکث آن
---	--

مسئله
یا شتری یا بند در معرود
حلقوم دگر و دگر
باید و نمیدانند که گوشت است
شاید که بخورند گوشت
او را حکم شمس بر طاهر است
ذبیحه الفقه را
پیشتر ساجوانی خائید
فوج نماند دست
بسمی کسند احرام
نیز که اختیار محل فوج
از میان را خائید
بسمی کسند حلال بود
شرح مختصر

کل خلق است چون محسن کوه
نیز در این کتاب شد منطوق
یعنی حلقوم و مری و جان
این بنزد امام بزرگ تر
قول بو یوسف اول بود این
شرط کردست قطع حلقوم آن
قول ملک سلوة مسعودی
گفت هم بو المکارم مرحوم
مری مجری الطعام نیز شد اب
در نه ای که هست عکس این
دو جان یعنی آن دو سهزگو
فوق عقده و یک ذبح مساند
بو المکارم بزرگ نیکو خو
یعنی باین بسته حسین
بهر آنچه که حادی دارد
کار دیاسنگ تیز باشد و
خلص اینکه هر آنچه باشد تیز
رنید و شش خون آن بدیر بد
لیک با ناخن و بزند آن کس
بخدا گشته ناخن و نند آن
شافعی گفته است با این دو

اینچه بیست از رسول کرد آیه
میکند ذبح از چهار عروق
قطع سه هم بجای سه چهار جان
چون که باشد مقام کل اکثر
احد ازین قول گشت تعیین
قطع مری هم یک دو جان
قطع هر چارند نفس فرمود
یعنی مجری نفس بو حلقوم
میکند نقل او چنین است
سه و کاتب بو دست انقیاد
سه بود در دو طرف حلقوم او
گفت و در مختصر بعضی سیر جوان
گفت قولیست نه جوان او
شد روایت ز سید کونین
سه شود پاک ذبح اگر کرد
یا بود چوب تیز یا چون نی
قطع او داج میکند آن چیز
پاک دان آن ذبیحه الی نفس
ذبح سازد در اشتهار خمس
هست جائز ولی اگر این
مطلقاً نیست است نزد او

ذبح شاة یا غنم عقد الحلقوم
یعنی العبد یوکل ام لا
فقال قوی القول العلوم
الناکس لم یوکل و لیس
هو المیشرب و یوکل و لیس
الواس آة علیة العبد
لان المیشرب عند الذبیحة
والذبح قطع اکثر الاداج
فقد وجد ان قطع
میشرب و یوکل و لیس
تصل آن قاضی

سخن بزرگان را ۵ ثلث
 و پنج زن بهم رواست همچون مرد
 که و کاتیکه عقیق را از پیش
 هم و بیجا گنگ اگر دانی
 و پنج سازند گو سفید بقر
 گفت در مختصر چنین مذکور
 و پنج آشتر و شتر و شاة و بقر
 بلکه و پنج شتر و شتر و
 که الشح و رو قاید بود
 یعنی مکروه می شود بطن
 فارسیش حرام مغز بود
 کار و را بیشتر ز خوا باندن
 کار و را تیر کردن انسان
 نشده و اضطراب خود تسکین
 انچه بی فائده بود تعذیب
 مثل کسر عقیق که قبل از برد
 یا کند و پنج از قفاس آن
 و انچه بی فائده غذای که کرد
 از سر اجیه شارح او را و
 روی بر غیر قبله و پنج آن
 در ضلوة فقیه مسعودی

و پنج اقلاب رواست چون میون
 شرطایش اگر تواند کرد
 سنج در و اش شرط و پنج دانندش
 او صلال است در مسلمان
 مر ابل شمر کرده اند خبیر
 قاضی خان گفت از سنن محسوبا
 کرده فرموده اند ابل خبیر
 نزد مالک حلال نبود و
 شارحش معنیش چنین فرمود
 و پنج را با تنجاع برساندن
 و انش مسئله چه فقر بود
 نیز کردن او ب بود بطن
 بعد از اماندنش که است و ان
 پوست گندیدن و را که است و ان
 کرده گفتند عالمان کبیر
 بوالکرام چنانچه تعیین کرد
 یا کند قطع سر که است و ان
 مثل اینها اگر بدان ای مرد
 گفت ر و سوی قبله افضل باد
 از ظمیریه گفت مکروه دان
 علمای عظام فرمودی

گفت او زنده بود حیوانی
 لیک طپید و خون گشت روان
 گفت طپیده است شاید خورد
 یعنی بر که بود چو خورده شود
 تجربه ساخت مردم چون
 گر سبای غی بزور حیوانی
 خون او رفت لیک او نه طپید
 قول ظاهر نمی توان خوردن
 قول بعضی ست پای کرد دراز
 پاهای اگر کرد کرد آکل روا
 چشم اگر باز کرد و نتوان خورد
 موی ساز و درشت شاید خورد
 گر بر آرد شکم بود مردار
 این همه قول بعضی از علما
 که رود و خون بیشتر شاید خورد
 قطع کردند گوشت بقر
 از درویش برآمدست چنین
 آن چنین فرد درون او مرده
 هم بقول زعفران و ابن زیاد
 می توان خورد قول دوره ط
 سخن شافعی هم او باشد

کرد و بسمل و را مسلماست
 جستجو ساختند از لقمان
 زمین سبب لحم او نباید خورد
 خون او در بدن فشرده شود
 هم چنانیکه گفته شد بیرون
 کرد و بسمل و را مسلماست
 حکم او را چگونگی باید دید
 چونکه از مرده خون روایی ظن
 خوردن او نبوده است حوا
 نیز بر قول بعضی از علما
 چشم اگر پوشدش نباید خورد
 نرم اگر ساخته نباید خورد
 گر نشانند فرو حلال شارب
 ظاهر قول بزرگان ما
 غیر مشرقه رود نباید خورد
 یا شتر سحر ساختند اگر
 غیر مؤمن بود و یا مؤمن
 نزد لقمان نمی شود خورده
 و بر هدایه نوشت آکل مباد
 بوده باشد تمام حلقه و
 احتیاط آن همه نکو باشد

در و قایه شرح وی زمین باب
 یعنی چون با نیست یا چون سگ
 بوده باشد اگر معلوم این
 مرسلش مسلم است بی شبهه
 بر شرطی که هست تعیین با
 سگ دیگر که هست حدیثی است
 یعنی آن سگ که تا معلوم هست
 یا سگی که رسید در این حال
 یا فرستاده سگ بلا شبهه
 همچنان سگ باینکه گشت انبار
 نکشد طول هم توقف آن
 که توقف کرده است و باز
 عادت سگ خلاف مزبور است
 وحشی آنکه بود اگر پرنده
 وحشی که موافقت کرده
 وحشی که فتاده اندر چاه
 یا شود صید از دو پلک است
 یو الکرام بزرگ شرح نشان
 جرح باطن شود و در خطا هر
 صید را اگر کسی به شیر انداخت
 باز تیر به بز و همین انسان

کشت وی محلب است یا وی ناب
 صید را اگر گرفت زینها یک
 جرح سازد و را علی تعیین
 یا کتاب است گفته بسم الله
 صید را گفت آنکه دوست روا
 نبود این باز و آن محکم محلب
 یا سگ مشرک است تا اگر است
 نشده از برای صید از سال
 عادت کرده ترک بسم الله
 خوردن او نبوده است حیوان
 بعد از سال سگ هلاک آن
 بعد از آن رفت گشت نیست حیوان
 چونکه او سبع جمله آید است
 از بهائم و یا از پرنده
 بجرحت نمی شود خورده
 یا اگر قتل او شد تا گاه
 خوردن او بخرم نیست است
 نقل کرد از کتاب کفای خان
 خوردن او نمی شود طاهر
 از دو پلک و را ملائم ساخت
 مرد اکنون حلال نبود آن

گوی تعلیم باز و سگ را چیت
 نخور و صید خویش را پیشک
 علم باز است مثل اوس بے ظن
 باز اگر خورده است شاید خورد
 سگ که از صید خود خورد و تلبار
 بعد ازین صید او مگو بے جواز
 و آنچه صید یک پیش ازین کرده
 لیک باقی به ملک صیاد است
 مؤمن صید می کند هر گاه
 از شر و طحالی این باشد
 مؤمن صید را به تیر انداخت
 و طلب کردن همان ایشافت
 گرنه بنشسته از طلب این مرد
 گرنشسته از طلب کردن
 بود انکارم توشت آن نائب
 نشد از حیث جو بے اوزاکی
 اکل او می کند در استخوان
 و احتمالی که گفت ایل خبر
 و شر را به تیر اندازد
 مع قدرت شناخت و کج این
 زو بمقراض صید انسانی

و رو قایه و شرح او مرویست
 سگ کثرت این بود معلم سگ
 گشته آید اگر به طلبیدن
 گر خورد سگ از و نباید خورد
 خور و انگاه صیدا و مردار
 تا که گردد معلم این سگ باز
 بدستی نمی شود خورد و
 علما این چنین خبر دادست
 تیر اندازش به بسم الله
 جرح کردن هم اینچنین باشد
 زنده اش را ز چشم غائب است
 بعد از آن صید را که مرده یافت
 حکم او را حلال باید کرد
 بدستی حرام دان بے ظن
 صید زخمی ز چشم غائب
 یافتی بعد مردن اے سائل
 وز قیاس سخن حلال بدان
 مرده باشد باعث دیگر
 یافتی زنده ذبح می سازد
 گفت یا شد حرام بالتعین
 مرو باو بے حرام می دانی

ذکر کرد و مدبرگان سبیل
 بند قه گریح حیاتے دارد
 از همین احتمال اسره طو
 اصل این مسئله سازی شمع
 جانب حرمت است راجح بین
 اینکه انداخت صید را صیاد
 یا فتادست بر ورخت جیل
 بعد بر عرض او فتاد و مرد
 یا و افتاد بر خیزد ه ن
 یا که بر طرفی خشت چخته فتاد
 را حتمال که مردن این صید
 یک واقع نگشت بر اض این
 شارح پاک دین بیان کرده
 نقل سازد و قاضی خان بشک
 سب مذکور و همین اریال
 اینچنین که بصید تیر انداخت
 نیز ازین صید هم گذشت اگر
 نزد ما پاک هر دو بیدانی
 صید را زخم کس زده بود
 زخم زد و گیره که گشت هلاک
 از دویدن گشته باشد دست

صید را زود به بند قاء ثقیل
 مرد پاوسے حرام بشمارد
 مرد باشد مگر بتقل و سنه
 و سخن شد بخت حرمت جمع
 احتیاط این بود علی التتیین
 صید بر سطح پا و آب فتاد
 یا که در حایط فتاد اول
 گفت این صید را نباید خورد
 یا که بر سج منسوب آید و
 بعد از آن مرد گفت اکل مباح
 بوده باشد بغیر می ای زید
 ابتدا فتاد او بر زمین
 در همین نوع می شود خورده
 تمسیه گفت کرد و راسته شک
 صید با اگر رفت گفت حلال
 تیر با این رسید ملک خست
 تا که آندم رسد بصید و گر
 نزد ملک حلال نه ثانی
 از دویدن فرو شده بود
 هئامن است اینکه صید نبو و پاک
 صید از دو هم است اکل و دست

<p>پاک لحم یا بظیر این یعنی از بهر جلد موسی پر از میایع گفت کثر عباد تسمیه بعد رے یا ارسال از برایه چنین روایت ساخت اول بصید رے روان بگرداگر گفت بد تیرے تسمیه مردی بهین تیر صید اگر خرده موسے که بصید تیر انداخت آن جدا گشته را نباید خورد باسبب مرده است اگر ماهی باسبب خرده است پاک بدین</p>	<p>سیتوان صید کرد بالتیقین رے توان احم ز بهر دفع ضرر تزد ارسال رمی تسمیه باد گفته باشند جبریمیت جمال تسمیه گفت مرد تیر انداخت پاک باشد رسد بصید وگر تیر دیگر و رے رها کرد گفت این را نمی شود خورد پاره از عضو او جدا بر ساخت از خود صید گفت باید خورد نخوری لحم او را آگاست هست در تحفه الملوک چنان</p>
<p>در بیان احکام سباع بهائم و طیور او حرام است ای خدای پرست مختصر لا حرام شد مذکور خرایه و بغل ای خوش ذات اسب در نزد حضرت لغمان نتوان خورد و ای سعادت یار گفت باشد حرام غیر مسک ماهی آن ماهی که لم تلف است خور و شش بے زکوة هست را</p>	<p>مسک ذی ناب آن سباع که هست مسک ذی ناب سباع طیور هم نباشد ملالی حشرات ضلع یر بوع را حرامش دان وانع پیشه که می خورد و در کُل حیوان آبی را بے شک انچه لول الله سلف است تلخ و نوعها سے ماهی را</p>

هم حلال آمده عزاب و برع
 بوالکرم که کرد اینجا عرض
 ذکر کرد دست شایع او را و
 معنی الهدام این باشد
 چون کلاس است خارشیت موش
 عقرب و سام ابرص و بارست
 موش و شتی حیره گفتار
 خلاص این سخن سیب باع بود
 چون سیلان ندارد آنچه پس
 قلمه است که زین تمشیل
 بوالکرم که علم کردی کسب
 کره سحریم نزد لغمان است
 از عبادیه کرده است عیان
 از فتا و اسے کافی کرد اعلام
 کره بنزیه نزد او بوده
 اندک فایاسے بهیقی گفت او
 بو حنیفه امام خاص و عام
 گشت از حرمت لحوم او
 گفت از دو کتاب کثر عباد
 خوردن عکّه را نوشت چنان
 سامع این سخن اگر با شے

میز خرگوش عفتی اندر شرع
 حشرات آن بود هوام الارض
 از سراجیه و زفانیه یاد
 سکین ابوک در زمین باشد
 همه باشد حرام بجز خرگوش
 خوردن این جمیع مودارست
 مثل این جمله را حرام شمار
 به یقین دان که بود حرام
 مثل بنور پشته است و مکس
 اکل اینها حرام دان بی قیل
 گفت در اختلاف لحم اسب
 از بایه اصح نوشت آلت
 یعنی این قول را صحیح بدان
 یعنی در نزد یوحسینیه امام
 بزبان صحیح فرموده
 هست قول بزرگان مگو
 قیل از مردوش بسته ایام
 ذکر کرد دست موش بر این گو
 در صحیح سخن گرا هست باد
 نزد یوسف از گرا هست دان
 در گرا هست به سمر تاشے

نزد تمام امام عالی نسب
چونکہ گفتہ علی تقدس سید
گفت آن دو امام لحم فہرس
چونکہ گفت او بعد از حضرت
گفت در این کتاب ہمین
زان روایت کہ گفتہ شد ای کس
گفت در تحفہ ملوک اسی یار
حکم او چون کلاغ بیشہ دان
خور و غیر داندہ نوسے و و
نے خور و اینکہ دائرہ ہم خور
ہم در ان نسخہ از حلال و حرام
مین بجا رہ از ضعیف حال
ہر کرا و تنش آرزو باشد
پاسکے جاسے ثوب تن اسی یار
بس پاسکے خلق بر ہر حال
پاسکے خلق اسے خدای پرست
ہر عبادت کہ مست سحر قرب
ترک یک دوزخ سستہ نزد آن
در شبہ آوری ہزار سجود
روز با بگذر و برنج خصیام
آتش اہرہ بان خود کردن

کہہ تحریم اصح لحم اس
انہ حرم لحم الخیل
غیر مکروہ دان بقول اس
لحم او خور و ایم سبب بہت
بعد نسخ گشت از خوردن
نہی کہ گشتہ از لحم فہرس
زاغ اسود کہ می خور و خور
زاغ اسود کہ بودہ است کلان
خوردن لحم او حلال بگو
در حلالیش اختلاف شمار
یک بیک ذکر کردہ است تمام
مختصر ساختم علی الاجمال
ما ظر آن کتاب او باشد
فرض عین است بانماز گذار
فرض عین است بانسا و جال
بلکہ او اعظم فرائض است
سبب قوت است اکل و شرب
بہتر از بندگی انس و جان
لقمہ ات باشد از حرام چہ بود
حیف ازین ریخ لقمہ است حرام
بکہ ارمنی خدا کردن

چونکه تخریق آتش فاسنے
لیک آن آتشی که تهر خدات
سوخن هست بعد مردن فی
سوزش آتش جمیع چنان
گر یک انگشت آتش دوزخ
کوه هاسے شود هماندم آب
ترک یک ذره شبیه در محشر

بر داز جسم انتها جانے
صفت اول بشر تا ید راست
بهره از حیات بردن سنے
نیست مقدار ذره سوزش آن
بهند فوق کو هاسے شخ
وای اسے جان جان مشت تراب
بر صد حج بگفت پیغمبر

حکایت

بابو حفص آن امام کبیر
گفت از دے مشورت ناجفت
زن وے باتاطف بسیار
قبل ازین هیچ وقت از یک شمر
گفت در کودکی که می گشتم
خویش را با سر اسے او بردم
چون تو گفستی رسید بر خاطر
گفت تا برگ کند تا بر بست
خواجہ ماسوی آن امر اشتافت
خواجہ با او بگفت عرض دل
گفت خواجہ فروش برگ مرا
گفت فردا جواب خواجہم گفت
صورت حال را که عرض نمود

په سچار که شد اجازت و پیر
یعنی بر خلق وعظ باید گفت
عرض کرد اسے امام بزرگوار
خوردہ بے رضای صاحب و
کوی آتش پرستی بگذاشتم
زو کیے برگ کند تا خوروم
غیر ازین نیست چیزے در خاطر
نفس تو بخلق باشد شست
صاحب برگ کند تا ریافت
صاحب برگ کند تا مکر و جمل
تا که بر صد درم رساند و را
آن مجوسے برفت پیش جفت
جست از جای خویش جفتش زد و

اینکه در این کتاب
امرو و مانند آن
صالح است و چون
از دست و پا بگفت
ست و طاعت او
بسیار است و این
میر و پیران و بزرگان
فانده و طاعت او
نیست اگر بگذارد
صالح می شود و بگوید
با سکه نیست و سکه
در میان دولت و
رفت و چهره و متوال
کردار می دارد که
چون او فرزند او شود
نیاید و یک ندارد
خود و او و ۱۲
چون او و او را

دین اور اگر زمین کہ کار این است اینقدر روست خوش سازد و زرد گشت عالم بحشم شان روشن دین آئین پاک بگزیدند یک محوسی نماند در آن شهر	آئین او رفته است حق و نیست گفت بابرگ کند تا آن مرد چون برآمد خروش زان دوش همه اتباع او که بشنیدند بسبب ترس آن بزرگ وهر
---	--

حکایت

روزی که دین مکتب رد کرد بعد از آن آمد آن بزرگ بحال گفت آن شاه باز شکو بخت قبل ازین در مقام می گشتم روستای خود را بسوی او کردم روز محشر که حضرت قهار در جهان لاف بندگی کردی من شرمند میدم چه جواب چه خطا بود اینک من کردم بهر بودن ریاسینه واسه بر جان ماسیه رویان روز سختی که باو غم خیزد جمع کردند آفتاب و ماه بچنین محکمی که داشت ز چشم آسمان بدین بزرگی و صاف	در محلی نماز رفت از خویش خلق ازین حال ساختند سوال خاطر من را رسید جرم سخت تا که از تر و دماغ بگذاشتم از ریاضین بارغ بودم پرسد از این کثیف بد کردار بهره از ملک غیر چون بردی نزد پرورگار سخت عقاب ظلم بر جان خویشان کردم چه پشیمانی است سبب آه بر حال ناتبه خویان از شدیدی ستار مار یزد بچنین فورمی شودند سیاه کوه های زمین شود چون ششم شود از هول او شکاف شکاف
--	--

<p>کو دوکان نمی شوند از غم پیچ مثل پروانه اند سرگردان مانده در زیر بار خود باشند بر زمین مهر دست در سخن است بگوای زبان شود اجل سود نبود در و پشیمانی نیز میزان عدم داد حصار پرسد از مشبه حلال و حرام آن گنه ساختی که این کردی امر نمی که بر تو فرمودم در محله که می توانستی وای آن دم بجان قطره آب پرده عفو برگزیده ما روسیا به مستحق عتاب</p>	<p>روز سختی که خلق راست پذیر کانه بین روز که زن و مردان همه حیران کار خود باشند قهر و بر کدام جان و تن است تزوید و رگاز چو و کل بوالعجب روز سخت حیران آتشکار شود بهشت و نار حضرت ذوالجلال و الاکرام پرسد از ماجله چنین کردی تو که عبدی و من که معبودم حد خود را چه انداختی غیر شرمندگی چه روی جواب مگر آنکه گشت آنکه ما گریه بخشد مقدور و تاب</p>
--	---

کتاب الصلوة در بیان فرضیت و مهلتها

<p>وقت فرض است بخلاف نفل اولی از صبح تا نعلی دان شرح سازد بنا به بالتقیین بیقین دان که صبح باشد دو اوسفیدی است چون دم سلطان از تقاب سیاهی گیر و باز</p>	<p>بعد پاکی جا به جامه تن که بود وقت با مداوی جان سخنان هدایه را به یقین صبح ثانی بگفته اند از و اولش کاذب است یعنی آن می بر آید بسوی چرخ دراز</p>
---	--

هشت نیمجه بدو میداست
 نیم شش حوت چار نیم حل
 سایه باشد دو تیم در جزا
 غیر اصله برابر قد هم
 بگذرد چون بطل اصله بطل
 هست اندر کس زوال ای یار
 ما باندازه مجال خویش
 غیر اصلی که بطل و چندان شد
 می شود قرص آفتاب فرو
 غیر اصله که گشت یک چندان
 یک ماخوذ نیست چونکه این
 ظاهر قول از دو چندان است
 در صلوة نفیحه مسعودی
 چون فرو رفت آفتاب تمام
 نیز تا غیبت شفق شام است
 سخن شافعی بنکو ذات
 وقت مغرب بود همین مقدار
 چونکه جبریل در نماز شام
 در یک وقت خواند هر دو بار
 وجه اصحاب باز این عمر
 تا که نور شفق شود و غائب

هست در شرح نموده کید است
 نیم شش نور گفت اهل عمل
 یا دیگر ند بندگان خدا
 آدمی راست سایه هفت قدم
 می شود وقت ظهر فی الحاصل
 در کتب از علامت بسیار
 نظم کردیم از کم و از بیش
 وقت عصر است جمله بر آن شد
 یک قبل از تغیری که او
 وقت عصر است نزد شاگردان
 در دخولش شکاست به یقین
 در نهانه چنانچه اعیان است
 این سخن را صحیح فرموده
 می شود به خلاف وقت شام
 این سخن قول به نگو نام است
 می گذارد اندانچه سه رکعات
 یعنی در نزو آن نگو کردار
 گشت با مصطفی و دو بار امام
 بخلاف دیگر نماز اسی یار
 نقل سازند او را پیغمبر
 وقت شام است وقت اعیان

در کتب از علامت بسیار
 نظم کردیم از کم و از بیش
 وقت عصر است جمله بر آن شد
 یک قبل از تغیری که او
 وقت عصر است نزد شاگردان
 در دخولش شکاست به یقین
 در نهانه چنانچه اعیان است
 این سخن را صحیح فرموده
 می شود به خلاف وقت شام
 این سخن قول به نگو نام است
 می گذارد اندانچه سه رکعات
 یعنی در نزو آن نگو کردار
 گشت با مصطفی و دو بار امام
 بخلاف دیگر نماز اسی یار
 نقل سازند او را پیغمبر
 وقت شام است وقت اعیان

یعنی از غیبت بیاض اول
افضل آن باشد که بخواند
بوالکرام که کرده است بیان
بهست سرخی شفق به قولها
اینکه غائب شود و شفق زینما
گفت ظاهر روایت از نعمان
لیک یک و نیمیکه میشود بیرون
در کتاب منسایه می آرد
انچه بر قول عالمان ماست
در یک قول شافعی آما
قول دیگر در وقت شب بگفته
مگر آنکه بگوید سافرس
انچه بر قول شافعی است لیل
و چه اصحاب بار رسول خدا
نیز از بزرگان نعمانی
جبریل آن امین و محی حرب
لیک تاخیر دان محل کردن
در وقت جبریل سدره سریر
و تریعه از عشا است تا دانی

خواند احسن از بقول و در کمال
واحد از غیبت سفیدی پس
لیک وایت شدت از نعمان
بعد بنوشت آن فقیه آما
میشود بی خلاف وقت عشا
بعد سرخی شفق سفیدی آن
کرده اند اختلاف گو اکنون
اندرین جا و پس لها دارد
یعنی تا وقت فجر وقت عشا
که در وقت شب گذشت عشا
وقت خفتن بجرم بیرون
هست تا فجر ثانی و قشش پس
حجت او امامت خبر لیل
گفت تا وقت فجر وقت عشا
شد روایت که در شب ثانی
کرد تاخیر تا میان شب
بهست مکرده در کتب بی ظن
زان مکرده او انصف اخیر
آما همان خبر که بود شامی

در بیان اوقات مستحبه

وقت اسفار خجسته را خوانی

کره اوقات مستحب دانی

تخم معنی که عالمان گشتند
 ایک تاخیر آنقد در نما
 چونکه در این بود نما نماز
 بلکه تاخیر است آن وقت دار
 که چهل آیت و یا اکتش
 چون شد از نماز فارغ او
 باز سازد وضو نماز او
 میکند یعنی آنقد تاخیر
 باشد این وقت وقت ترجیبا
 بود اگر چه بزرگ نیکو فکر
 نیز در باره کتب منبر بود
 میکند از در چنانچه خوانده است
 آنچه کرده و دید از طحاوی سمع
 که گشت وقت غلغله نماز او
 بلکه در نماز او است اولی باز
 خواندن ظهر در محل شتا
 که تاخیر یک اندر صیفت
 در کتاب نهایه تعیین است
 چونکه در وقت اختلاف آن
 نزد یک باره بکره جواز
 حصر را میکن آنقد تاخیر

در کتاب نهایه نوشتند
 تا شود شک و طلوع و کما
 بعدگی خدای بیشک ساز
 است را اگر کنند در نماز
 هم تیر تیر خوانند مترتبه
 گشت ظاهر با وضو وضو
 بکنند پیش از طلوع و کما
 دارد امکان اگر با سبق تقدیر
 نیست تاخیر از آن محل آداب
 کرده اند نوشتند خود نوکر
 آن نمازی که او اعاده نمود
 یک در باره کتب مطلق
 غلغله نماز بکره و جمع
 او بود و نزدش افعی اولی
 اول وقت در جمیع نماز
 عجلت او با تفارق اولی
 نزد بر اختلاف بر هر یک
 در نماز و غیره این است
 نزد یک باره جواز بدان
 بگذاری تو بر خلاف نماز
 نزد و با قرص شمس تغییر

چونکه وقت تقصیر کرده بدان
مستحب و تغییر قریش مسلمانی بود
یعنی در گذردن نگه عیسان
در مدایه چنانچه تعیین است
نزدیک پاره و رضای آن
نزدیک پاره تقصیر بگو
اول وقت خوان نماز شام
چونکه مکروهی است و تاخیر
این که از آن سبب فرمود
بدلیل همین سخن بنگر
تا که از آن بزرگ نیکو نام
تا که آن دم ستاره روداد
چون عمر وید از ستاره دو
که دوه بنده بهر او آزاد
رضی الله عنهما این کار
در حق عمر این عدالت گشت
بچنین قرب ترسد آن چندان
در عشا آنچه مستحب باشد
لیک اندر کتاب قاضی خان
بعد تاخیر در شتاب زمین
تیر اندر نمایه گفت اینجا

در زمستان هوا تابستان
که بقصرش نظر تواند کرد
نشود خیر این صحیح بدان
در کتاب نمایه هم این است
شاید تغییر آنکه هست در حدیث
گفت از نیزه باند یا از و
اتفاق آنکه هست تمام
در مدایه نوشته است آن پر
چونکه تاخیر اوست شب به پیوسته
در نمایه نوشت این سخن
که تاخیر در نماز شام
که در زمین وجه بنده آزاد
یعنی قبل از ادای مغرب او
رحمت حق بروج ایشان با
که در ترس واحد القمار
شد بشارت از مصطفی پیش
در حق ما و تو بود پس آن
ما هاندم که ثلث شب بشت
گفت تقصیل به بتابستان
مصطفی با معاف گفت چنین
یعنی در نزد عالمان ما

گفت در صیفت به بود تعجیل
 بعد تا نصف شب بپا است او
 در بیداری بود و لیل آن
 هست تا نصف شب بپا است او
 نه چنان کس که خفت اول بار
 در مملوقه فقیه مسعود است
 گفت در روز نوح است درین
 هر که خفتن بخواند سازد خواب
 هست بیدار نه و راخ الموت
 نیز این آدمی گنگار است
 صیفت اندر نماز و تراویح
 به تمام شب عباد و رست
 علما گفتند اندر روز ابر
 هست تا غیر از نیکه امر خدا
 روز ابری که شمس نماید
 نماید وقت بوقت کرده نماز
 زین سبب در عشا بود تعجیل
 که در صامب بیداری با عقل
 روز اگر ابر بهست گفت آن
 چونکه گر بگذرد وقت ادا
 اوقت آماز وقت پیش نماز

در بیداری بود و تعجیل
 لیل تا نصف شب بپا است او
 در خواشی اوست ضد چندان
 باشد این آدمی به بیداری
 خواند و نصف شب شده بیدار
 بهترین امام فرمود است
 طرفه تلخ و سیاه بد چنان
 کانه در آن بحر میکنند عذاب
 میشده باشد از جماعت فوت
 گر چه تا نصف لیل بیدار است
 بکنه اعتماد آخ شب
 بی توقف پس از عشا اولی
 غیر عصر عشا بخوان با صبر
 نشسته و پیشتر از وقت ادا
 گفت تعجیل عصر زمان باید
 اول وقت چونکه هست جواب
 تا لکه در جمعیت تعجیل
 یک سخن از امام محمد نقل
 در جمیع نماز به چنین
 پس سجای ادا می و دست قضا
 نه ادا نه قضای اوست جواب

در بیان اوقات مکروهه

<p>در کتاب وقایه کردیم علما گفت در سه وقت نماز هم نماز مبتلازه در تجویز یعنی نزد طلوع شمس ای خوب در کتاب نهایه زمین معنی اینکه تجویز نیست وقت طلوع و در یکس مج گفت یا محمدین آن روایت بود روایت سهل شخصی با قرص شمس کرد و نظر کا ندین دم مباح نیست نماز میکند شارح وقایف نقل شخصی پیش از غروب بخت حرم رفت آنوقت آفتاب فرو آخر وقت عصر چون که این آخر وقت این درین انسان پیش از اتمام آفتاب نیست چونکه در وقت ناقص او سر کرد یک در وقت فجر کل آن پس قبل از طلوع فی الاقوال پیش از اتمام شمس اگر رود او</p>	<p>ایچنین در کتب بهای می گرد نبود غیر عصر یوم جواز نبود سجده تلاوت نیز نیز نزد قیام و می از غروب که در تفصیل این سخن پیش چه قدر بگذرد شود مشروح سوی گردون اگر بر آید عین لیک گفت این فصل در این فصل دارد او بر نگاه قدرت اگر در طلوع است آفتاب طهارت یعنی صدر الشریعه به نقل ساخته بود نصف عصر تمام جائز است اینکه باقی مانده او وقت ناقص بود علی التبعین هست وجوب با وضع نقصان نیست فاسد نماز جائز است ایچنین ناقص او با بر کرد وقت کامل بود و بر نقصان و پیش بود و بعد کمال این نماز مستحب است فساد</p>
--	--

چونکه اینجا عبادت مقصود
 کاندیشی دلیل چند است
 بوجسیفه امام حق است
 طریق شرع که شناخته اند
 رحمت حق بروج ایشان
 از محبت است نقل کفر عباد
 شمس شد در ضلال عصر غروب
 آنچه بعد از غروب بگذارد
 این روایت که در کتب میم
 گفتن این ادرین ماست
 نیز نوشت شارح او را
 شخصی قائم بشد در اول عصر
 با وجودیکه ظهر اندر یابد
 تا که گردید آفتاب منور
 نقل بسیار داین صحیح کتاب
 شش نفر میکند فرض عصر او
 شخصی دیگر پس از غروب آن
 چونکه اینجا مودعی است امام
 در مسئله فقیه مسعودی
 شارح و زوایای شرعی
 بکسی نزد عصر آمد یابد

نه ادا شد چنانچه واجب بود
 از همه بدو دلیل ما است
 مع جمیع ائمه ماست
 اینچنین اجتهاد ساخته اند
 کردند آسان باب ایشان
 ناسطه کرد در کتابش این
 آنچه خواندست از او محبوب
 که درونیت قضا آرد
 از فقیهان عصر رسیدم
 قصده ردل کنند بزبان
 در حلاصه چنین روایت او
 در قراءت دراز کرده قصه
 بود یعنی قضای وی میباید
 نیست تجویز نیز عصر او
 در بیان امامت و زکات
 در میان نماز رفت و کا
 اقتدا میکند در دست بدن
 او بود قاضی آنچه گشت تمام
 همدرخیا بواز فرمودی
 میکند نقل از سر راهی
 قبل مشین او قضا افتاد

نهایت ظلم را اگر خواند
 باد بروی قضاش بگذارد
 در قضا و ای کافی بی تکذیب
 نیز بعد از شروع عصر اینست
 شود آن وقت مستقل بقضا
 نزد و همچنین قطع عصر آرد
 بعد سازد ادای عصر این تن
 گوید او بگذرد بعصر این کس
 هست اندر هدایه مشهور
 در بنانه که سجده قرآن
 کرد او اشک کنند جانز گو
 در بنسایه بود فریضه نماز
 در حق تا فسد چنان فرمود
 واجب ست این بر که قطع آرد
 هست در ظاهر الروایه این
 در سه وقت عیان جمیع نماز
 غیر اینهاست چند موضع باز
 یعنی بعد از طلوع فجر است این
 اینچنین از نماز دیگر است
 نزد خطبه جمعه هم ای قوم
 نیز مکرر گفته اند عیان

عصر با احرام میباید
 وقت مکرر و ادای عصر آرد
 در میان فوائت ترتیب
 یا و آید قضا می پیشین است
 می شود عصر وقت کرده ادا
 فوت پیشین خویش بگذارد
 بخلاف محمد ابن حسن
 ظهر را از غروب بر چنان پس
 کاندین سله زمان که شد مکرر
 منع کردند از کراهت آن
 از وجوب حضور این هر دو
 نیست جز یوم عصر اجل جوان
 کاندین وقتها شروع نمود
 وقت دیگر قضاش بگذارد
 نیز در باره کتب تقیین
 بنویسند عصر یوم جوان
 کرده بنوشته اند فصل نماز
 تا طلوع نو کا علی التقیین
 تا سازد ادای غیر پس
 نزد عند الاقامت آن یوم
 اینچنین نزد خطبه عیدان

نزد آن خطیب که شوق بر پا
 همدین وقت است اگر دانی
 بعد ازین در هدایه آورد
 روز عید اول نماز عید
 همدین فصل صاحب کافی
 مصطفی با وجود حرص نماز
 در مصلحت خوابه غیر آن
 بزرگ وقت شایع او را در
 پنج رکعت بخواند عصر که
 پنجم رکعت و گره راه
 چونکه از بعد عصر غسل نماز
 کنند سه روز هم درین معنی
 و محمد را امام شیرین گو
 پیشوایان که زیر پرچم نشینند
 چونکه این را باختیار نکرد
 انجمن خوانده بود یک رکعت
 باشد افضل تمام کردن آن
 کس دو گانه بظن شب خواند
 بعضی نوشته اند در این باب
 لیک قول صحیح بدان محسوب
 پس همین شایع مطلب اجر

یعنی اندر کسوف استسقا
 هست مکروه نافله خوانی
 باب عیدین را بیان کرده
 نافله خوانده کرده باید دید
 نقل کرده اند از ائمه وافی
 یعنی این فصل انکروا و باز
 نزد جمهور بر گرا هست و آن
 کروا اندر سجود سهوا و یاد
 در چهارم نشسته بود بے
 نزدیک چندانام شریع پناه
 هست مکروه فعل کرده بسیار
 نشاء تمام نقل او یعنی
 میکند رکعتی احسانه بار
 و علیہ اعطاء و نوشتند
 نیست مکروه خواندن این مرد
 بعد از آن صبح گشت شبی است
 نقل شایع از خانیہ میدان
 صبح بود ست بعد از آن اند
 سنت بادر او گشت جناب
 در همه کار احتیاطش خوب
 گفت این را از باب سنت فخر

وقت ساری نازت در حال
 یک توبه زجره مگذشته
 آن رسولی که لایزال است
 شاهد است و بدشهرت و ذمیر
 مهربانی که شفیع است
 عجلوا بالصلوة قبل الفوت
 عجب توبه پیشه اهل است
 مرتزاق وقت مرگ تعیین نیست
 ملک الموت هست آماده
 نقشند او با مر سحانه
 مرگ نزدیکتر ز ابرو است
 ملک الموت پیش پشیمان
 مرگ و فرقی هر کشیده تیغ
 مرگ و فرقت شام و صبح
 غم اشغال و بیوی تا که
 فخر است شفیع روز حساب
 بخت بد بگزیده از وراج
 گفت پشت حبیب حی و هو
 جسم پاک و می از تحرک ماند
 با وجودیکه سخت شد و روم
 آن رسالت پناه جنت خفت

گفته شد چند بیت در مجال
 همه اوقات وقت او گشته
 حشمت و اعیان الی الله است
 رحمت عالمین سراج منیر
 گفت آن سرور خلقت است
 بشتاید توبه پیش از موت
 مهلت او نشانه جمل است
 عجب آنکس که در غم دین نیست
 دیده بر سینه توبه نهاده
 تار باید ز جسم تو جاسنه
 آبروی تو فکر است اویت
 نیست معلوم دم زنی یا پنه
 ترازو و فاسلی و یلغ و یلغ
 ترازو و فاسلی چو تیغ و چو تیغ
 بسک نفس پیروی تا که
 بهر ما و تو رفت اندک باب
 همه ماه لیلة المعراج
 احسن وقت در کنارم بود
 لیک لبهای لعل می جنبانند
 گوشش خود را بلعل او کردیم
 امتی یارب امتی میگفت

<p>او بگوید این چنین و صیبتما او چنان بادشاه و ریادل و اداسی نفس بد ز دستت و تسا فله کوچ کرد با اجاب پیشوایان که پیش چشمت بود تو درین دیز که پنهانی همه بان تو رخت بر بستند تو هنوز از شراب غفلت کین چشم کبشامی از برای خدا تا نه افندی بعید از مردان</p>	<p>اقتانست در چه نیت با او چنان هربان چنان قافل چشم کبش که زین شراب آباد تو درین گلخن هنوز بخواب همه رفتند کسب مقصود خفت با هزار رسوائی در سوال و جواب خود میفتند حیف ازین عمر بی حضور چه پ تا نمانی ز بعضی غیر جدا در بیابان حشر سرگردان</p>
--	--

و رسیان اذان و حکام او

<p>در کتاب بود ای مشهور بنما از ارض است اذان می بود سنت رسول الله در رفت او می قاضی خان مذکور سنت مقتطفی است بهتین انتعاج اذان کنند هر شهر جبر سازد امام دین پرورد در نهامیه روایت مذکور از ابو یوسف صفت آنچه شد مروی از وقایع و غیره است بیان</p>	<p>این چنین در کتابها مذکور بتواتر رسیده نقل آن نیت در این سخن شک و شبهه نیز در دست نسخ مشهور نیز جمیع امت است برین فشریه یا محله دین بهر همه بگویند قتل باید کرد و محمد بود چنین مسطور جبر ضرب است ایک گشتن نیز در شرح او نوشت چنان</p>
---	---

نیز در وقت فرض سنت آن
از ابو یوسف است بانگ نماز
هر جگاست اذان گوید مرد
در اذان سخن را که است و آن
مردی آمد به پیش ابن عمر
بدرستی بجان قلب ترا
گفت ابن عمر تو نمی دشمن
گفت از بهر چه گفت او باز
سخن فی القدره گفتن
گفت صدر الشریعه جمله آن
ما خدا و زناستان باشد
در فتاوی شرح شمس الدین
گفت یعنی ائمه اسلام
خار سیدش سرود گفتن است
او کبیره است در همه اویان
که دو اند این موزنان جهول
در نسیایه نوشت اهل کرم
سنت آنکه موزن اسلام
صالح متقی نیک نسا و
هم بود عالم باوقات او
نیک کیفیت اذان داند

پیش اگر گفت با و عاده آن
باشد از نصف شب بغیر حواز
سخن تر ضیعی بهم نیاورد
در فتاوی کافی که بیان
گفت ای همنشین چنین
دارش دوست در دنیا و آخرت
در رضای خدا می نزد من
میکنی سخن در اذان نماز
طلب با تر نعم سبب نطق
اخذ از احسان از غانی و آن
چه تسبیح است در اذان باشد
در کتاب الکرامه است تقیین
نیست شک که بود غنا و هم
نفع لعب حرام فی کلین است
تیر و چند نغمه ای کلان
مدب به جا که از چه حاجی حصول
اینچنین است در مقدمه هم
رجل مانع نکو انجام
اینچنین اعلم بسنت با و
نیز و ربین مومنان حق گو
تا که بی سخن بی خطا خوانند

در اذان چنانچه چیده جای باشد	مدا و فاحش خطا باشد
مثل آنکه به سه سوره باشد	بادر اگر کشید مد ناگاه
صاحب کاف می کند تقریر	یعنی در وصف اولین تکبیر
معینش فاحش خطا باشد	مثل اینها بهر کجا باشد
گر بعد از گفت ای سالک	ای برادر نفوذ من و ملک
هست شرح و قایم را اندک	اینچنین در کتابها مشهور
آنچنان گو اذان که حرفی کم	نشود یا زیاده از دهنی هم
بیشتری در کیفیات حروف	نشود کم زیاده از موصوف
مثل ترات اوست یا حرکات	مثل تشدید اوست یا سکات
لیک این جمله هیچ کم و زیاد	بهر تخمین صوت هیچ مباد
لیک تخمین صوت تنها او	گر بود بی تغیر لفظ نمک
سنت نیست در اذان صحیح	هست لفظ زیاد بعد صلاح
یعنی این لفظ اصل سوره غیر	یا من النعم و ذکر ت نه غیر
هم اقامت بود مثل اذان	در اقامت زیادتی میدان
یعنی قد قامت الصلوة و و یا	بعد حمدی علی الفلاح ای یا
بترسل کنند اذان را یاد	در اقامت ولیک سرعت باد
آنچه قول است دین است	در کتاب منایه تعیین است
بهر رافع کنند و هر دو	لیک زوپیست ترا قامت او
بهر رافع که گفته اند اذان	نشود و نیز فوق طاقت آن
در اذان که بود ترسل نیک	غیر تطریب گفته اند ولیک
که در اوقات ترک شد اذان	باز سنت بود اعاده آن

اور اذان اقامت از ترتیب
 و اذان نیز و اقامت مر
 غیر قبله گفت با یک نواز
 چون صلوة مسلح بر خواند
 لیک بنوشته است شمس الدین
 و صلوة فلاح اسی با قدر
 گفت صدر شد بعد از یقین
 شخص در منده اذان خواند
 با وجودیکه ثابت است اقدام
 این مؤذن درین زمان فی الفور
 سر برارد ز کوه سیل
 بعد اذان میرود بسوی در
 قبل جمعی علیٰ الصلح تمام
 چهارین فصل شارح اوراد
 قول بعضی است کس بود نما
 لیک قول صحیح فی الاقوال
 ناگفتند و سے گردانند
 گر مؤذن بگفت اذان قاعد
 نیز صاحب بنایه آن شهرو
 بود گفتن اذان نکو
 بهر آنکه مؤذن با جوش

ترک کرد و عاده استنای دیب
روی بر روی تپنده باید کرد
یا قامت بود بکبره چو اژدر
یکسره ز پسته روی گردان
یعنی در شمع مظهر تعین
روی گردانند ست نه با صبر
یعنی در شمشیر آن بزرگ زمین
روست خور را اگر نگرداند
لیکست باطل نمیشود اعلام
عجب در دور و دور شده دور
و اوخی علی ایمن سلوتمند
هم ز سوراخ چپ بر آید کمر
میکنند نیز از برای اسلام
از کتاب تحسین طراز و یاد
نیست تحویل روی در اینها
هست تحویل در هیچ حال
بهره یزدان که اذان خواند
کره باشد ز شسته باسد
و رفتادی خویش تعین کرد
و مناره و یا سحابی علو
بند صعبین باد و کوشش

لا اذ ان في حقى بالى كل
حاصل قالوا لى الذس
ليكون لى كولو ولسه
يكون لى كولو ولسه
عسى عاين من الكلى
سسه عاين من الكلى

چیت تثنویہ گفتہ اند حسن
 در ہدایہ سخن بکبر و جہدا
 یثیہ علی الصلوٰۃ و السلام
 ایک تثنویہ سائر صلوات
 مننے اوست اسی نامہ انجام
 نیز در این کتاب مشہور مذکور
 بعد از صحابہ دین زریب
 ہم ز شاخین بزرگان باو
 نیز صاحب ہدایہ در اینجا
 اینکه صاحب ہدایہ کرد اثبات
 شمرہ زان ولیاماسے خوب
 در شمس علی عالم زریب
 امر فرمود آن خلافت تاج
 نشود واقع اندرین مسجد
 نیز نقل از صاحب دہول طہر
 یکے مسجدے شد موفیل
 تاکہ ابن عمر شہیدان
 در غنیمت گشت گفت او بر غیر
 گفت آنکہ نبود آن تثنویہ
 ہم فہشت سہ شایع اوراد
 نیز از صاحب الصغیر خان

در دستایہ و غیر او بے نظیر
 انجہ باشد حسن بن عبد اللہ
 و مکرر بعد از اذان صبح
 کردہ بنوشت آن شریف اوقات
 بعد از اعلام عود با اعلام
 علامے کہ کوئی کی بودند
 یعنی احداث کردن این تثنویہ
 نیک دیدند و حبیب بن ہارون
 کرد و حبیب بن ولید انشا
 کردہ فی السواثر الصالحات
 و حبیب سادیم ماورین مکتوبہ
 دید گفتہ موفیل تثنویہ
 یعنی این مستبدع شود خارج
 اہل سنت باہل بدعت مذکور
 گفت یک روز باو اسی طہر
 ہمزہ ابن عمر ساول دل
 گفت تثنویہ چون موزون آن
 نزد این مستبدع نباشی نیز
 یعنی جز خیر در زمان حبیب
 رحمت حق تعالی بر وی باد
 گفت چون حضرت بلال چنان

یعنی پنجشنبه را مکرر و حبیب
آنکه اندر در ایست تعیین
کرد و اشارت پس از اذان صبح
به نفاق همین سخن اجزا
انچه تنوید اول اندر فجر
لفظ ثانی اینست الصلوة غیر
نیز در جامع الصغیر همان
لفظ تنوید الصلوة غیر
پس همین لفظ که بشد مکتوب
نیز بعضی امام فرموده
لیک قول اصح بعد اذان
اینکه صاحب در ایست
نیز صاحب نهایی شرح این
عرف هر شهر بهر آگاهی
الصلوة الصلوة که بدخوا
عرف با هر کدام لفظ کلام
چون متاخرین بزرگان باز
نیز صاحب نهایی برین معنی
گفت احداث بعد احداث
پس که تنوید اصل بعد صلاح
باز بعد از اذان بلفظ اصل

در عشا سنی کرد و از تنوید
یعنی احداث کرد و کوفین
قول حی علی الصلوة صلاح
در نهایی نوشت در این فصل
بود و بعد از اذان زهره
با من النعم و کرت غفر
غفر الله له من نقصان
با من النعم بدست دیم غیر
از ایست و سفت و جا است خوب
یعنی در نفس این اذان بود
بود و در خبر انچه گشت بیان
حسب ما تقاروا بنوشت
میکند در کتاب خود تعیین
پس پنجشنبه و در خواست
با قیامت همین و در آگاه
بوده باشد با و و در اعلام
نیک دیدند و جمیع نماز
گفت اندر کتاب خود یعنی
همچون آنکه تعامل ناست
در اذان بود و در نماز صبح
بود و در فجر ای ملاحظه وصل

یعنی تکبیر را سینه گویند
شخصی بعد از فراغ بخت احرام
چونکه باشد سخن در استحباب
گرفتار باشد درون مسجد امام
نگذرد تا از هر صفت این اشرف
در خلاصه بود واجب الی
خیر و آن دم امام قوم تمام
گفت قد قامت الصلوة چو او
اسمیه در این کتاب یقین است
بوالکارم بزرگ نیکوختل
عند قد قامت الصلوة شروع
یعنی شمس الائمہ پاک یقین
در اقامت مؤذنان سجد
خواه در آن محل ادایش سازد
این مؤذن خودش امام بود
در اقامت اذان و ان گشتن
از و خیمه مشرح اوراد
کرد و شخصه اگر اذان خوانی
گر مؤذن بود ازینجا غیب
یا خودش حاجرت رخصت کرد
شارح و ردوایان کرده

این جماعت که راه دین پویند
نبود باس نزد آن دو امام
نه سخن در جواز و این باب
یا که خود گفت امام این اعلام
برنجینزندم دم آن صف
چون موزن فلاح گوید و
یعنی عند افلاک بهر قیام
لفظ تلبس اول آن دم گو
گفت قول اصرح که هست نیست
از کتاب محیط ساز و فصل
گفت آن عالم اصول فروع
ذکر کرده صحیح باشد این
بخون به قد قامت الصلوة رسید
خواه گرد و روان سجای نماز
یا نباشد همین کلام بود
هست در قاضی خان منبع سخن
یا که دست رحمت حق یاد
غیر گوید اقامتش یانی
میتوان گفت اقامتش بی رب
میتوان گفت در نه فی اسی مرد
ارفتا و سه حجه آورده

[illegible]

گفت نزد اقامت آید کس هست مکرده اگر چنین سازد گفت اذان را کسی بغیر وضو اگر اقامت بلا وضو خواند قول دیگر بلا طهارت آن یک نبوده اعادة این دو کرد صاحب خلاصه اینها یاد یک دیوانه جنب یا مست اینچنین زن اگر بگفت اذان در کتاب نهاده که در جنب بر زمان اصل این اذان نبوده چونکه عورت بود بر زن آواز هم اذان همه اعادة باز در اقامت اعادة نبوده اصل گشت شروع در اذان تکرار گفت صاحب وقایع ره طی از براسه قضا اذان نماز گر کسی را فوائت بسیار گوید اول اذان اقامت کس گر بخوانند در جمیع او شیخ علامه شارح او را	تماما منتظر نباشند پس بلکه اندک نشیند و خازد کرد ترک ادب جواز است او آنکس اندک است ماند اگر اذان گفت بر که هست دان که چه گفت بود بغیر وضو بعد نوشت شارح او را اگر اذان گفت اعادة وحی است هست مکرده با اعادة آن این چنین در کتابهاست و اگر هم اقامت باین زمان نبوده بجماعت ادا کنند نماز همچنانکه گفت در او را چونکه قول است خوش وصل در اقامت نکشت جز یکبار نیز نوشته است شارح وی گوید آن شخص هم اقامت باز بوده باشد ادا کنند یکبار باقی را بود اقامت پس هم اذان اقامت او نیکی کرد از چند نسخه خوش یاد
---	---

مسک
بغل و غل
المسک المقتین
ان یوسف
ولا یکره
منه
و در اذان
و اقامت
و در جمیع او

در زمانه چنانچه یقین کرد
 رفتگانی که زیر سر شستند
 گرچه آنجا بجمیعت خوانند
 از ابو یوسف نقابت جفت
 از فتاویٰ جامع الکفرخی
 یعنی در آن کتاب بیوشت او
 گوید صدر الشریعه النورباد
 گفت در قریه یا که مسجدی
 مسجدی که اگر ندارد او
 یعنی حکم اذان فدر آن
 نیز حکم اقامت این کس
 شارح در دو پاس علامه
 چون ندای اذان مؤذن داد
 گرچه بود دست در جنابت آن
 منوط اگر شستند ایجاب
 یک آنکس پس از فراغ آن
 سخن عالمان پاک از وراج
 نیز در فحبه الصلوة خیر
 چون جوابی که با اذان گوئی
 کل حے علی شؤن طاهر
 چونکه حی علی الصلوة ای یارب

گفت لها از ائمہ دین کرد
 در تقارین که چه بیوشتند
 گویند بخت بد هر دو را نمانند
 یک اساءت برک ذکاک گفت
 یک روایت نوشته اند اخ
 نیست خصیت تبرک یکین بود
 کرد در شرح با معنایش یاد
 بوده باشد جو مصر باشد و
 در اذان حکم او مسافر گو
 میگذارد کس که در خانه
 چون مسافر بود در اینجا
 ذکر کرد است آن شکر خامه
 شنونده کند جوابش یاد
 چونکه واجب بود جواب اذان
 آن جوابش کند تقلید او
 میداد آن جواب را بنیان
 غیر حے علی الصلوة فلاح
 یا من النوم ای محب سید
 هر چه گوید مؤذن آن گوئی
 گر تو لا حول را اے آخر
 معنی اسرع علی الصلوة شمار

بس جوابی که هست در این قول	می شود راست گفتن لا حول
چون گفت الصلوة خیر او	بس تو صدقت و برت گو
خی ترغیب الصلوة موزن بانگ نماز گوید بجواب او مشغول شود استخاره موزن گوید او همان بگوید چون موزن نمی کند علیه الصلوة رسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون یکی علی الفلاح رسد بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشاء کلم یکن گوید این صحیح است کذا فی شرح او را و در صلوة مسعودی آورده است که چون موزن گوید الصلوة خیر من النوم جواب بگوید صدقت و برت و چون بار دوم گوید این دعا بگوید اللهم بنهنا من نوم انفس فلین کذا و در شرح او را و	
در شنود اذان گوئی سخن	اینچنین در اقامت سخن گفتن
جزا جابت بخیر از اعمال	نشود شغل درین دو حال
مصلحتی که شفیع باشد	گفت ترک در اجفا باشد
هر که چون گفته موزن گفت	مغفرت کرد خالق بی جفت
هست در ترک او و عید سخت	کمی ترک اسی سعادت نجت
آن و عیدی که در العجب می است	در نوشت کفایه شعبه است
فی کفایه الشعبی فی الاختیار ان من سمع الاذان ولم یقل مثل ما قال المودون فانه یتقیل علیه سنا ینکته الشهادة عند الترفع فمن لم یقل مثل ما قال المودون فی الإقامة ینزع من السجود و یوم القيمة اذا سجد المومنون انشد تعالی نیشتر اندر صلوة مسعودی	
گفت آن مهربان وجه حسن	نقل کرد از رسول محبوب هر که وقت اذان بگوید

بجای که در جواب است
چون نماز بخیزند و اذان
چون چوب باشد جواب
است که اگر موزن
است و وقت کند و وقت
است علیه الصلوة و می
افضل من غلبه لا حول
ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و در صلوة
مسعودی و در شرح او
را و در شرح او را و

الامانة انست که گفتن
و گفتن بنیان از نصیحت
دوست نیست بر طاعت
خدا و اندک سزد و بل بگوئی
خدا و اندک سزد و بل بگوئی
که انچه علیه و سلم فرموده اند
که انچه موزن گوید در وقت
و در وقت که میگوید
قال یا ایتی علیه السلام من
قل علی ما قال المودون

مردی است اندوالت ایمان خوف
 شخصی اندر قراست قرآن
 بود در خانه اش همین قاری
 یکبار در مسجدش اگر خواند
 بود این قول شایع او را
 گفت اگر قاری شنید اذان
 یعنی بشنید اذان یکبار
 اگر نباشد اذان مسجد خودش
 اگر چه آن قاریست در خانه
 در ضلوة فقیه مسجد
 می شنیدی اذان مسجد
 نیز بشنید اذان مسجد
 جواب اذان مسجد خویش
 چونکه بوده جواب اول یاد
 ذکر کردست شایع او را
 شخصی در مسجدت حین اذان
 در کتاب نهایه یقین است
 که دو گویته اذان را یاد
 چونکه او مسلم نکو داند
 مستحکم باد بین آدمیان
 مستطیع که بجا آید او را

این سخن نیست چون بانسان
 بود در آن زمان شنید اذان
 ماند او را در جواب آری
 از قراست هم او نمی ماند
 یکبار در نماز ساقی یاد
 باشد اذنی کند توقف آن
 چونکه وارسته اش را
 نکند ترک آن نکو داند
 یکبار ماند در مسجد
 علمای عظام فرمودند
 می گفت جواب فردی
 ترک سازد جواب اول
 میکند اشتغال آن در پیش
 یکبار این واجب است ترک سباده
 باز در چند نسخه خوش باد
 هست واجب جواب او بر آن
 نیز در چند نسخه چون نیست
 صالح عالم بیست باد
 بوفات سخن اذان خواند
 چونکه فکر مسلم است اذان
 گفت نیکو است آن مرد

<p>اچنین گفت رهنما سے ما ای مؤذن چو آکر شد بهت با وجودیکه عالمان هستند گرچه در مجتهد علم می جوشند نقل کرد از عواید شایبانی بس بیکر و بیش روایت داد عالم وقت گر نباشد آن</p>	<p>لیک در بعضی جمله های ما کهن خوانان نبوده است شیخ با مان در این بیان هستند ندائیم از چه خاموشند فاسقی گر کند از آن خوانی لیک فرموده که اعاده مسأله سبب غلط گفت تا معنی مان</p>
---	--

در بیان ستر عورت

<p>ستر عورت بنحیه احوال چیت عورت بگو بیان آن در هدایه و عیسر با یقین عورت را هر روز دوست خوشنود شافعی گفته است صورت چنان احتیاط اینک هر دو را پوشند مرزن عورت را ستر تا پاست در وقایع و بعضی مشهور لیک در بعضی نسخه گفت رو در کتاب هدایه این مروی است لیک اندر کتاب قاضیان فرا تفسیر انکشاف ریح قدیم است و در این کتاب یقین است</p>	<p>فرض عین است بانسا و رجال چون که لازم بود بهر انسان در جمیع کتاب اهل دین باشد از زنا و ماسخره زنانه لیک در زنا و زکرده است خلاف اتفاق ائمه را کوشند لیک زو چند موضع هستند قدم گفت روسی هستند نیست از وی زیاده ای خوش قدم زن اصح ز عورت نیست هست در سفید نماز عیسان منع سازد و نماز را ادا هم در کتاب سنیه هم نیست</p>
---	---

نیز صاحب بنایه فاخر
 یعنی در حق اجنبیه نماز
 چونکه اندر نماز اسے نیکو
 عمل مرد زن بسر تو لے
 کف که باشد بجز مستثنا
 کف باشد مشیر این معنی
 یک در بعضی نسخهای سلف
 در کتاب خلاصه الفتوے
 آن زمان که به بندگی کو خند
 پشت دست قدم اگر بر زن
 لیک پرستی او چه گمان
 آنچه عورت که هست بر مردان
 ربع عضو عورت زن مرد
 ربع ساق زن اگر کشاده شود
 اینچنین شرع بطن زن او
 یعنی هر یک طلعه نیرینسا
 شعر یعنی نوشه نائل دان
 نیز اندر خلاصه فرموده
 آنکه شرع که هست در زن
 آنچه کمتر از بیا در است بیان
 پیشش عورت بود به تنهایی

نقل بسیار کرد گفت آخر
 واجب ستر دان قدم را باز
 ستر اصابع واجب است بر او
 بنفاق اسه نیست او لے
 در نهایی نوشته اند اما
 عورت است پشت کف زن یعنی
 پشت کف بوده است تابع کف
 بطن کف را بگیرد استثنا
 احتیاط اینکه دست و پا پوشند
 نبود عورت اسے برادر زن
 یعنی اندر نماز پوشش آن
 مع پشت شکم برادر است آن
 شد کشاده اعاده باید کرد
 آن نماز که که خوانده اند اعاده نشود
 اگر شو و کشف ربع مانع کو
 اگر شو و کشف ربع نیست و ا
 در هدایه صحیح باشد آن
 گفت این قول را اصح بوده
 گفت در عورت او چه سخن
 گفت از جامع الصغیر می خان
 پس اورا چه پیش فرمائی

نیز عضو علحدّه است ذکر
گفت اصح جامع الصغیر فی خوان
در کتاب نسایه آورده
ز انو عورت بود تابع بران
عضو عضو علحدّه خوانند
مگر چه قول اصح علحدّه نیست
ربیع یک گوش زن که گشت کشاد
شارح در دهای صاحب عقل
گفت از نامت تابعانیه که هست
در همین فصل از کتاب صاحب
عورت شخص در نماز کشاد
پس با جماع آن نماز این
کود کن کشاده همراه آن
رکنه نکشوت اگر ادا نمود
نزد بویوسف آن نماز فساد
در کتاب خلاصه فرمودی
هست پستان زن که آویزان
لیک پستان که هست چسبیده
شارح در دهای شرعیه
بوده در حای اومی عریان
طلبه جامه گرفته بد بد کس

هم بود خصیتین عضو دیگر
در دهای صحیح باشد آن
از بزرگان دین بیان کرده
یا چو عضو علحدّه هست آن
عضو تابع بفتحه میدانند
از همه احتیاط اولی نیست
در منیه هوا تصحیح فساد
او ز بر بانیه بساز و نقل
هست یک عضوی خدای است
میکنند نقل آن مسلم عمر
سز بر او بلاد و رنگ نهاد
گفت جائز بود علی التبتین
هم با جماع قول فاسد دان
لیک مقدار رکن خواندن بود
وز محمد سخن فساد و بساد
ایشین در صلو و تسبیح
نیز عضو علحدّه میدان
تابع سینه عالمان دیده
میکنند نقل از سراجیه
جامه دار پست و در عضو آن
بگذارد نماز مجزایان پس

در میان نمازی قامت اگر
 اصل پوشش نیاید انسانی
 در بدایه نوشت از اینها
 به نشنید کند نماز ادا
 هر چنگا به صحابه لج مانند
 قسا نماگر ادا بگرد و ا
 در بدایه نوشت بی شبیه
 اگر از سر صنی رکوع سجود
 جامه شخص شد نجس بیطن
 ربع جامه اگر بود طاهر
 در همان جامه کن ادا می نماز
 کمتر از ربع پاک باشد آن
 هست مختار رزود و اکمل
 اندرین فصل شارح اوراد
 که بساط حصیر باید آن
 در با و راق فالوست کدو
 یعنی امکان ستر با اینها
 از سر اجیه تنگتر خامه
 اگر گذارد نماز ایستاده
 در نشنید تمام می پوشد
 شد بزن چیز می انگشاف از مو

میگذارد نماز را از سر
 چون گذارد و نشا حقیقی
 بدلیل تمام تعیینها
 هم رکوع و سجود با ایما
 وقت عریان باین روش خوانند
 یک نشسته خواندنش اولی
 گفت فرصت پوشش عورت
 اندرین جا دلیما فرمود
 نیست چیزه از الیه اش کون
 باقی او نجس بود طاهر
 اگر ادا کرد لج گوئی جواز
 نیز نزد محمد است چنان
 یک در جامه خواندنش فضل
 از منافع می بسیار دیاد
 میگذارد نماز را عریان
 یا بود از حیث پوشش او
 اگر شود عا ربان نماز ادا
 مرز نیز است آنگاه جامه
 میشود ربع ساق بکشاده
 بنمازش نشسته میکوشد
 چیزی از ساق او و پشت او

گر کنی جسمع این کشتاد و پسا
نیست جای نماند ز مذکور
بعد رین فصل شرح ساز لیب
گر بود جامه تنگ بر زن
یا تنگ هست مقنعت او
بهین پوششی که باریک است
میگذارد و نماز نیست روا
در فتاویٰ شرع می آورد
می نماید ز تحت ثوب بدن
غیر آورد از زن بود عورت
گر محکم با جنب نبی سازد
در خانه چنانچه راوی گفت
گر بود حاجت سخن بر زن
هست قول خضوع بر وی طعن
گفت صاحب خلاصه آن شهرد
اجنبیه بود زمان جوان
و ده آنها اگر سلام ببرد
مرد در نفس خود جواب داند
منع باشد سلام شتاب زن
در خلاصه چنانچه کردی یاد
در فتاویٰ شرعیه الاسلام

ربع واحد شود از این اعضا
چون که زن عورت است مستوره
نقل کرد از فتاویٰ و سبب
نماید چنانکه از وی تن
منع نماید چنانکه از وی تن
رفت جایی اگر چه تار یک است
گر چه در آن محل بود تنها
زن اگر جامه تنگ و ازو
موجب لعنت است بر آن زن
بنود رفع صوت را از خصمت
خویش را با جنایت اندازد
بعد در حیره الفتاویٰ گفت
درستی کسند ببرد سخن
چونکه فرمود حق فلا تخضعن
در کتاب الکراهیه است آورد
منع باشد سلام از مردان
یا پس از عطیه حمد او آورد
گر بود زن مجوزه جهر آباد
در سخنها سبب دنیوی چه سخن
هم نوشت است شایع آورد
نقل کرد است از رسول امام

گر گفت ز فردا اگر بزدل سخن
پس بهر یک کلام سال هزار
الغز ام حرام سوی زن
گفت پنجه بر بشیر و نذیر
بعد فرمان شود بوسه نار
بهست معلوم جمیع انسان
پس بدو نرخ که بدترین حالت
آن سخن که بروی شایه زن
لیک این مسئله که شد تعیین
بود اندر زمانه اینها
در نهاییست بزرگان ما
روی بکشادن زمان جوان
بلکه اندر روایت دیگر
انچه در این کتاب تعیین است
اخذ بولیت گفت لا فتوی
گر بشهوت نظر بسوسه زن
ببلاغت رسید چون بی ریش
ذکر کرده در آن شریف کتاب
نبود آن بشفه اگر خوشش بود
آن بشهر خوب بود و دانا
نیز بوسه آن صبیح پسر

یفی آن کس با جنبیه زن
یشود حبس در میان نار
گر بسازد درین جهان هوش
مع شیطان کند در زنجیر
یعنی با آن حسین بد کردار
دشمن بدترین بود شیطان
مع شیطان شدن چه رسواییست
غیر شهوت نظر و آن کردن
گفت در شرح خویش شمس الدین
منع کردند در زمانه ما
نیز گفتند در زمان ما
منع شد در میان مردان
گفت بر عورتی اوست خبر
اخذ بولیت گفت بر این است
ترس باید به بندگان خدا
میکند در حرابش چه سخن
حکم او را چگونه داری پیش
کرد که از بهر اخطاب اصاب
حکم مرد است نیز حکم او
مثل زن عورت است ستر با
چون بشهوت حلال نیست نظر

در کف سایه شعبه آورده
بعد دیدن بزم شد در خواب
نیز پسیده شد از وزان حال
امروزی را بدیدش در حی
زان سبب دی من در آتش سخت
بهم در اجبار است ابن عمر
امروزی نیک روی آمد پیش
پس در آن دم که خلق گفت گذشت
گفت و شد این عمل بکردی خویش
بس بشنیدم اندر رسول انام
ایچنین دان محاسن آنان
بهره هر زن ست و دشیدان
امروزی که صبیح رو باشد
کرداراده برون شدن ز دیار
محبوب تاس را بغیر ضرور
بود خوش رو محمد ابن حسن
بوجیفه طالب نکردی پیش
یا ز پشت ستون بگفتی درس
او بچندین شرافت دارین
انچه بنوشته است شمس الدین
گفت برامردان سلام

یکه از عالمان دین مرده
شده رویش سیاه حال خراب
و او عالم با جواب سوال
پس نظر ساختیم با بروی
و دیده عانه بباید و خست
روزی بنشسته بود پیش پدر
رفت ابن عمر بخانه خویش
بعد از وار خویش بیرون گشت
یا شنیدی ز مصطفی زین پیش
سوی آنها بود نگاه حرام
مع آنان بود کلام چنان
مع هر امر دست مهرده آن
طلب علم هم بر او باشد
مر پدر را است منع او ای یار
سازد از صحبت امارد دور
چون بر رفتی بمجلس خواندن
می نشاندی بسوی پشت خویش
تا زافته و دیده حق ترس
خوف میکرد از خیانت عین
یعنی در شرح مختصر قیامین
آن نظر خیر شهوت است اگر

نبودن پاک چونکه در این باب
 گرچه لایاس گفته اند و لیکن
 چونکه از خوف امام بزرگتر
 در کتاب خلاصه مشهور
 اینچنین بس با جنبه زن
 چون که باشد حرام مس او
 چون که در مس او ضرورت نیست
 در عجب از مصافحه اما
 یک باشد حرام استمتاع
 اینچنین خلوتش بکل حال
 افقه وقت خویش شمس الدین
 بعد از آن در مصافحه مجوز
 یک اندر روایتی آورد
 هم بود غیر شتمات این زن
 در کتاب فتنه آورده
 نزد پیره زن بلا محرم
 نیز خلوت نمی تواند کرد
 هست مذکور در کتاب انصاب
 مع سره در التلام فقه
 عباد او یا رجال دیگر است
 اینچنین بسته را بجان زن

امر بر وی نکرده اند نقاب
 اصل بروی نظر نکردن یک
 روی شاگرد را نکردن خطبه
 در کتاب الکراهیه مذکور
 نیست جائز مصافحه کردن
 گرچه متنب گفت است مس او
 نیست خصت اگر چه عورت نیست
 علما گفته اند هست روا
 همه حال کاندین انواع
 هست بیشک حرام است حلال
 در همین باب میکنند تعیین
 گر بود غیر شتمات مجوز
 هم بود غیر شتمات این مرد
 بعد جاز مصافحه کردن
 از بزرگان شرع پرورده
 بفسد قول مجسم اکرم
 مجوز از چه پیر باشد مرد
 باشد از بهر احتساب کتاب
 هست مجوب یا خصی یا نر
 پس بنا محرمی برابر هست
 غیر جائز بود در آوردن

چون که در بنده خوف غنیمت کار
هم نوشته است آن بزرگ دین
گر چه باشد خصی رسیده غلام
نیز نوشته اند در ترغیب
هست نقل از پیشتر مبعوث
نیز این مکرر نیکو
هر چکا هستی بمرود گوید زن
پوشم آسایار جامه رنگین
بهین با اگر دود دستور
یا بگوید بمرود خود زنسا
مرد اگر بمراد زن آید
یا غلام رسیده پیش زن
انچه دیوث گفت این باشد
چون زیارات قبر بابریال
میکنند ذکر شارج او را و
از درازا بجهت کرد اسلام
هم نوشت از کفای شعبه
آن روایت بود این مضمون
انچه باشد ملائکه بهین
بهیئت کنند بر آن زن
میر و راه آن زن بد حال

اکثر است از اجانب اسرار
یعنی در شریع خویش شمس الدین
در مردم خادمی دوست حرام
در بهین باب عالمان لیب
در نیاید بهشت زادیوث
وصف دیوث را بیان کرد او
روم از خانه اینکه چه زن
مرد را رضی شود و اگر بر این
هست دیوث مرد که نه کور
سوسکه کوچه در شب بکشا
از سومی او و بچه بکشاید
بگذار و بگفت اهل سخن
وای بر جان کس چنین باشد
مستحب است بر همه اقوال
رحمت حق تعالی بروی باد
به زنان این زیارت است حرام
اندرین فن روایتی صحیح
زن شود سومی مقبره بیرون
یعنی در بهشت آسمان زمین
غرق بعثت شود درین جن زن
نیز در لعنت خدا لے تعالی

در نصاب الاحتساب آورد
 هر زنی شد بمیت و عوت
 پس آن زن ندانست و کرم
 آن نه بینی که هست در اخبار
 رجلی را بدید همسر زن
 پس همان فرق ساز نیک بد
 گفت آن مرد آن زن من بود
 گزشت باشد اسی خلان اندیش
 تا بگشتی تو متهم در راه
 و اسی بر مردک حمیت هست
 بنجانه که هست در ترغیب
 زن خود گر بر ند معر که با
 هر دو در لعنت خداوند است
 زن چنان مرد و خبر بود بهتر
 بعزای پر سی عیادت غیر
 نتوان رفت بهم همانه
 که باینه اگر گزار و مشو
 بزایارات محبان زن
 مرد از محرابان که میدانی
 گفت در شرح مختصر پیشین
 جز پدر مادر است محرم حاک

از بزرگان دین که تعیین کرد
 نیز آید نه خانه به بهشت
 میداد اجسد حج عمره هم
 یعنی حضرت عمر عدالت یار
 نمی بگرد در طریق سخن
 آن زن و مرد را بدیده زد
 پس با حضرت عمر فرمود
 چون نه بگذشتی بخانه خویش
 نزدیک کس زبندگان که
 زن زنا محرابان ندارد است
 ذکر کرد و ند عالسان لبیب
 یا بحال خود بش و هند را
 هر دو در دام دیو در بند است
 چونکه زو به بود حمیت شر
 نتوان رفت زن که باشد خیر
 نیست بجویز و در مسلمان
 عاصی عاصیت شوند هر دو
 علما گفت میتوان رفتن
 میتوان منع نشا ختن یانی
 شارح نیک عقل فخر الدین
 نتوان منع ساخت و در هر سال

سکک زنان
 منقین از
 سر قادیان
 امامان و زمان
 نشین و حکام
 از دیدن و سخن
 کردن و کار
 ز مردان و عیادت
 قال فی کتاب
 ادره الامری
 سخن و افق
 و اشیای و رایت
 علی القاصی
 عیادت

این صحیح است بر همین فتوی
 کرد و ترغیب الصلوة خبر
 پدر و مادرش بود بیمار
 بهر بیمار کردن آن دو
 یا زنی که بشخص وارد قرض
 یا بزن شخص قرض اگر دارد
 بهر این دو ضرر از خانه
 یکسانند و هم سخن کردن
 چون نه بیند هر آنچه مرد از مرد
 پیش از نامت زیر دافون زن
 گر چه باشند مادر و دختر
 یکسان جمله زان زن شوهر
 جاس مخصوص را که میدانی
 در صلوة فقیه مسعودی
 عائشه گفت می توان دیدن
 گفت ابن عمر نظر شاید
 چه شود حق تعالی فرمود
 غیر شورش ز محرمان زن
 سخن عالمان به یک نه
 جاس خلخال تا بنقص دم
 آنچه باید بدید شاید شود

گر چه هست اختلاف از علما
 اینست بین دو کتابها دیگر
 کس شان نیست که کند بیمار
 میرود و گر چه نیست رخصت شو
 کس ندارد با و بسیار و قرض
 کس ندارد که قرض بگذارد
 می بر آید به پیش بیگانه
 پدرش بی کسند سخن
 زن هم از زن نظر نماند کرد
 زن دیگر نمی توان دیدن
 این چنین بی بی است و اه اگر
 میتوان دیدنش بیکدیگر
 میتوان دید شوی زن یعنی
 علما عظام فرموده
 یکسان بود ادب چنان دیدن
 تا از نور خیمه پدید آید
 بدو موئی خرد مندر
 موضع زینتش توان دیدن
 زینتش از سرست تا سینه
 موضع زینتش بود آن هم
 در حق محرمان او فرمود

زن بیگانه را بر دے گفت
مگر آنکه مجوزہ باشد زن
بلکہ نبوشہ است شمس الدین
یعنی در حالت شرار و اہ
مرد از مرد انچه شاید دید
موضع کہ نمے توان دیدن
فوق ثوب کثیف مالہ کس
پارہ گفتہ اند بایں بدان
خا و مانے کہ بہت در حمام
در صلوٰۃ فقیہ مسعودست
چار سالہ اگر بود بچگان
قاضی در وقت حکم بر کردن
دیدن زن درین ضرورت بہت
مے در آرد و زنی بحد خویش
میخورد یا کنیز کی را مرد
ہم در آنجا نگاہ خصمت بہت
واجب ستر بود موضع زن
ایچنینست از رجال اگر
اصح قول غیبر جائز دان
یا تراشید موسی زیر ناف
بعد مردن با ستخوان زن

سودن او حرام گفت سلف
ہست جائز مصافحہ کردن
در کتاب الکراہیہست یقین
نہ توان سودنش بلا اشتباہ
موضع دید میتوان مالید
مے نشاید بشخص مالیدن
موضع ستر را چگونہی پس
لیک بہت احتیاط ترک آن
گر ہمالہ بر ہنہ اوست حرام
علمائے کرام فرمودست
مے نشاید بر ہنہ دیدن آن
یا گواہی کسے دہد بر زن
گرچہ اینجا خطر ز شہوت بہت
میتوان دید مرد از آن پیش
شاید آنکس نگاہ برین کرد
گرچہ اینجا خطر ز شہوت بہت
شد جدا اختلاف از دیدن
شد بریدہ ز خصیتین ذکر
در نہایہ بود و غیبر آن
ویدنش از ائمہ بہت خلاف
نیست جائز نگاہ بر کردن

و ترسیده چنانچه فرموده
 جای پنهان جریح گشت اگر
 جای پنهان مرد مجروح است
 زن جسد را نه مانند دارو
 دارو کردن اگر نشاند مرد
 هست امکان عقد اگر بر او
 نیست سامان عقد اگر امکان
 گشت مجروح زن علی التیقین
 حاجت علم اگر بود بر زن
 بضر در از برای او کوشد
 میکند چادر درست بر سر
 هم یک چشم خویش باید بست
 پشت خود را دو تا کند آنگاه
 گر چه با علم او بردن آید
 آن شنیدی که هست بالتیقین
 مرد داخل شود نزدیک و شهر
 هر که آید به پیش قتل آرد
 گر چه در وی نه عالمان هستند
 بهین نوع گشته از کیسر
 زنی اندر میان مردان
 بس گناه همین زن بد دل

بعد ازین در صلوة مسجود
 قدر حاجت کند طبیب نظر
 بطبابت زنی ندارد دوست
 نیک تعلیم میکند یا او
 حیل که او چگونگی باید کرد
 عقد باید میسانه این دو
 می نشاند بقدر حاجت آن
 مرد جراح حیل است همین
 کس ندارد بیان او کردن
 سوز که منتهی به پا پوشد
 نیز که منتهی به کلیم بر چادر
 گیر و آنکه عصای اندر دست
 چون عجزه در آید اندر راه
 خویش را چون زمان نیاراید
 در صحیفه تنبه الضالین
 او که شمشیر کند از قهر
 نکند جسم هیچ نگذارد
 شیخ و سادات در میان هستند
 رود از شهر از دره دیگر
 کند آراسته خودش را آن
 بیشتر از گناه آن قاتل

زن جهان زن بود ستر نعل
زوجه پیش از دست بر نعل
نشو و پنجه یکس صدای وی
بلکه هسایگان بر نعل گمان
مرد هم آن چنان بغیرت باد
غیر چون دید جامه زن خوش
چون که مردی غیور را آتری
آسمان برده سر نشیب کنند
پاره پاره کنند سرتابان
سه صد و شصت رگ کشند از تن
این همه به از آن بر خیزد
زن فرمان پذیرا نمی چشم
زن خانه نشین چهره شب
زن که از چشم غم مسوَرست
گرچه داه غم نام زاده بود
زن که منظر غم اگر باشد
زن که از خانه شد برون یاده
گرچه بنیست امیر و سلطان است
باید از آنچنان حذر کرد
او که ناقابل است نادان است
زن که نه بد و نه علاحیت و زرد

نمیاید بغیرت الا بعل
کس نه بیسند مگر محارم او
بلکه آواز کفش پایی وی
این رنگ نده است یابجان
راضی گرد و خدایم بر شاد
مرد راضی شود و برون خویش
روز سه صد مرتبه گرد واری
سهر زبان کاسه کاسه زهر دهند
سیخ آهن زنند بر نانش
کو بهار را نشتد برگردن
بزن و سه فتنه نگاه خیزد
بهر از صد جیب بد چشم
به زهر برون برای رخ کو کینه
گرچه بد در دترین بود و درست
اوز صد با نسیب یاده بود
گرچه ما هست ما چه حرا باشد
بے ضرورت بود جدائی به
در جمال آفتاب تابان است
گرچه مهرین دوست برگردن
مرگ بهتر از صحبت آنست
جان شیرین فدای کنی از زو

سرخی روی زن ز پنهانی است
 دولت او حیا و تمکین است
 شرم رخساره اش جوهر است
 آینه خان زن اگر شود موجود
 یحشین زن اگر نشد پیدا
 زن بد و زرخ بهین دار است
 دامن صبر اگر بدست آردی
 بخت ابودن ز خود دوری
 شب که سازد و دانه زانو
 آه در این زمان فتنه نهاد
 بعضی از فرقه مضل ضال
 تخم تند ویر و بغل چیدند
 چونکه دارند شیخ صوفی نام
 سازند شیخ مادم سر وی
 نیز آن ناقصان بد اختر
 چند از غفس کز دمان آرند
 گاه بر روی شان دم اندازند
 شیخ عشق ابو الحسن آن مرد
 فتنه آینه بین مضل ضال
 چونکه فتنه دوست روزی کم
 فتنه این بعید می ماند

سرفرازی او مسلمانی است
 نعمت او زبان شیرین است
 گوهر او رضای شوهر است
 رحمت حق تعالی خواهد بود
 سرفروده به بندگی خدا
 عاقل از این عذاب بیزار است
 به ز مشغول گرفتاری
 به که اندر افضل کنی حوری
 به نه هم خوابی با نوحا
 شده است اعتقاد خلق فساد
 شده موجود در جهان الحال
 خویشان را بزرگ نامیدند
 برد آسنا خیال خویش عوام
 تا شود دفع علت و روی
 حلقه گیسو بند بزرگ دختر
 صوتهای بلند بردارند
 گاه بر پشت مانده سازند
 در ساله خویش قیدین کرد
 بود اکثر ز فتنه و جال
 میزند عیسی نبی بر هم
 ضال دیگر طریق حق خواند

ظاہرہ ہست چونکہ محبت آن
افقہ وقت خویش شمس الدین
میتھے مکروہ گفتہ اندز ناس
پس صحیح اینہمہ حلال نہ است
در کتابی کہ نام اوست نصاب
جامہ گر بود حسد یرای یار
رہلہ جامہ حسد یر بہ ہر
گشت معلوم ز اینچنان گفتن
نوب و بیاج یا حسد یر بے
بس سزاوار این بود ہر تن
نشود ہم بروی او مندان
در کتاب قسبہ آوردہ
باب اس بود حسد یر علم
نزد یکپارہ ز اہل خبر
میکنند شش قیاس از این رو
نزد بعضے ست ضم نہ کل ضم
نزد یکپارہ ز اہل شرف
در کتاب خلاصہ اکثر ہم
اصل در باب این خیر علم
بعضے بشمرده است کہ امی دوست
و چہ شخصے کہ گفت کردست آن

بس سدا میشود در و پنهان
میکند در کتاب خود تعیین
کہ کند جلد کس حسد یر ساس
گر چہ با جلد افعال نہ است
کردن از بہر احتساب کتاب
چون عمر گفت لبس اہل کتاب
داشت آن جامہ را کشاند عمر
مثل قول عمر توان گفتن
در بر خویش کردہ است کہ
بیند اورا سنے کنند سخن
بلکہ تقریض میکند از ان
اختلافات را بیان کردہ
باک نے قدر چار اصبع ضم
چار اصبع ز اصبع اسے عمر
قدر شیر است رخصت انداو
نشر او کل نشر نبود ہم
اصبع خود نہ اصبعای سلف
معتبر با چار اصبع ضم
شدہ است اختلاف ز اہل کرم
لیک ما خود در سباح اوست
یاد کردہ فقیہ در بستان

من
انتہای از حدی
بسیع علیا جہتہ
نقطۃ دیدہ
فی تحت الکف
و پیشہ زین باد
الامحاض فی رستم
ساجد و باہر کبریا
تیبان ثون
در الصلوۃ مع ہر
اندی من غیر
عند الوسا
و النقطۃ کردہ
من الصلوۃ
و اما الصلوۃ
اذا کان لابس
شفۃ او رتب
الذی یمن فدا
نہر شد الوسا
و النقطۃ جاری
من غیر اللوایۃ
من فدا
شرح اواد

نیز حکم قانسوه چون دوست
 این چنین کیسه که آورند
 شخصی دیباچ را افزائش کرد
 اینکه گفتند بر کرامت دان
 ذکر کرد است تحفه الاخبار
 ثوب زر بخت نیز تکست زر
 و آنچه اسباب نیست مست تمام
 یک پوشیدن بریشم زر
 هم نه پوشیدن دی است و نه
 نیز صدر الشریعه فرموده
 برسد کوفه کان بریشم زر
 همچنانکه حرام خوردن می
 در صحیفه و تحفه الاخبار
 چند چیز است بزرگ مردان
 کاسه چمچ و دو است سیل
 زاین و از برج زن یا مرد
 یعنی چون دست مایه از اینها
 نیز باشد حرام بر زن مرد
 نیز در شرح بوالککرم است
 یک انگشتر بنقره مرد
 آنکه سلطان و قاضی نیست اگر

گرچه زیر عمامه است ای دوست
 گر بود از حسد بر پیر پیزند
 اختلاف از کبار راه نورد
 و به فایده است در بستان
 اینچنین در کتاب بسیار
 نیز انگشتری زر است اگر
 باشد از زر بود بمرد و حرام
 مرزبان را سیاح گشت خبر
 چونکه ماضی او بود عوای
 از کتاب الکرامه است بوده
 کره باشد گنی لباس اگر
 هم حرامش بود خوردن می
 نقل کرده از عالمان کبار
 زر و نقره حرام باشد آن
 سرمه و آن و خلایق تمشیل
 رفت اسباب نیست خود کرد
 یا چو انگشتری غیره بها
 زینهار این چنین نباید کرد
 گفت آن بنده خدای پرست
 علما گفت می تواند کرد
 ترک انگشتری کهنه بهتر

چون که اوزینست ترکش نیک
 بلکه بعضی گفت جسته سلطان
 نزد عمامه بکل مردان باز
 مهر سازد اگر چه صغیر جدید
 مهر آهین رسول محبوب دس
 داشت مهر برنج دیگر دس
 حلقه اش نقره خاتمش عقیق
 خاتم از سنگ شیب کرد اگر
 حلقه منطبق بود و زجب
 بعد از آن در کتابها منقول
 گفت آن رهنمای افس و جان
 که بود رنگ جامه از مصفر
 کرده فرموده است در پستان
 هر لباس از خلاف سنت است
 پس موافق سنت معروف است
 گفت بامرد طول پیراهین
 بعد از آن گفت آستین آن
 و این آستین و جب باید
 یک بر قول تحفة الانبیاء
 بود تا بند دستها و شان
 مرتفع جامه دراز خسید

حاجت قاضی است سلطان یک
 کرده باشد بدست کردن آن
 است انگشتی نقره جواز
 بد رستی که کرده باید دید
 قبل از اهل ناز فرموده
 گفت می آید از تو بوسی صنم
 نیز باشد جواز با تحقیق
 نبود باس در هیچ خبر
 از قنیه که باید دید
 منع کردی ز ثوب سرخ رسول
 جامه سرخ زینت شیطان
 یا بود از در سس و یازعفر
 گفت در شریعت معتد به زنان
 گفت و شمس الدین که است
 باشد از پنجه یا کتان یا صوف
 بود تا نصف ساق او و آن
 غناییش رؤس انگشتان
 تا بسنت موافقت آید
 آستین با سه سید ابرار
 یک دایت بنوک انگشتان
 آستینش ز بند دست برید

یا برادر بنوک انگشتان
 آنچه نوشته است در او را
 پس ثیاب فقیر اسی بول عادت
 کونش پاکتر بود سبیل
 نیز ایدار نو کشتن بر او
 یک ایزار زن در آن بدان
 صاحب ستر میکت تخمین
 بخصه من اندر و بود صورت
 گفت و گفافی کرده می بین
 به بریشم که چانه و دوزنانش
 در صاوق فقیه مسعود است
 آن قمیص که پیش چسب بود
 هم که این را بول جفت
 یا ایزار فرباخ پای کرد
 مرد خود را بزن کند مانند
 گشت مانند مرد زن خود نیز
 باز شد ع می کند تقیین
 مان که از رنگها ثیاب سفید
 سبز هم شست رسول الله
 هست سنت درست پوشیدن
 سنت قمیص از ایزار

گر بود بر دستمین آن
 لباس دو کند بر غیب باید
 دور باشد ز زینت اصراف
 نرسد یا بکس بولوب طویل
 گفت تا تنگ ساق باید کرد
 باشد و ستر بشت پاسبان
 هم پوشند جامه نقشین
 هست مکره و بیشک و شبست
 یعنی مانند حامل صنم او است
 گفت و شد ع نیم پوشش
 گویم آنچه فقیه فرمود است
 پوشش او بهر عیب بود
 بدترین تعال گفت گفت
 بدترین تعال گفت ای مرد
 گفت تعال کند و اخاوند
 گفت تعال کند فدا ع عزیز
 اینچنین در کتاب شمس الدین
 دوست ترنگتر بیاید
 مستحب هم نوشته اند سیاه
 سنت انبیا است پیراهن
 بیشتر بوده است و اختیار

نیز پوشیدن سر او را
 او است پوشند ترز جمله ثیاب
 اولین مرتبه خلیل الله
 نینسز با جامه دوختن دریم
 آن شنیدی که هست در اخبار
 آن زمانکه خلیفه بود عمر
 یعنی در بنی نجرم دوخته بود
 شستن جامه نیز منت دان
 نیز در وقت جامه پوشیدن
 نیز در کفش موزه پوشیده
 عالمانی که در معنی سفت
 موزه را که ز پانسی اندازند
 جامه را هم ز سوی چپ بیرون
 این شنیدی یکی ز اهل کرم
 ناگهان آن بزرگ قلس سفید
 از برای کفارت آن شه مرد
 میشود که گردانی نیک
 سنگ آن من من سمرقند است
 از یک آستین جامه که هست
 نیک کتف فوطه اندازد
 پس ساز و بهر و کتفش بل

به نثار و رجا سست گو
 هست مذکور شرع در این باب
 لبس ایزار کو و بی اشباه
 لعنت است اوز جامه نر به
 در صحیفه و تحفته الاخبار
 ثوب ما در به او بداشت به بر
 بود خود در عبادت مجود
 بسبب دور می غم است همان
 ابتدا از زمین کذب بطن
 ابتدا ایستد ز رست بیجا
 موزه را کس نشسته پوشد گفت
 گفت بیرون ز پامی چپ بازند
 میکنند مونسان عقل افزون
 نام او بود احسب ارقم
 موزه اول بیامی چپ پوشید
 که گندم تصدق کرد
 بصدوی و پنج من نزدیک
 این حکایت بما و تو پند است
 نرویس بیرون نکرده دست
 نه روانی خود اینچنین سازد
 غیر این بدعت است ای اعل

<p>نزد و راه کج بیاس و گر هست سست تو اصفافند نیز باشد سیاه او سست لبس کردی سفید را اما مان اول افشاند و پوشد پس اول افشاند بعد از آن پوشد کنند را با فقیه پوشد نیز پیچیده مان که هست خبر بهره گیرند گریه چید آن قسمیه گفته بعد از آن پوشند بزبان خود این ثنا خوانند</p>	<p>بیکی پاسه موزه کرد اگر هر دو پاسه برهنه رفتن گاه موزه چون سست است بی شربت خفت فرعون بود سرخ آن هر جگا هست که موزه پوشد کس نیز با لبس جامه گر پوشد مصلطفه ثوب نو که پوشد هر جگا هست کشتی تو جامه زبر جنیان از ثیاب آوسیان بس بلبس ثیاب اگر پوشد سمه حق را و گر بجا آید</p>
<p>الحمد لله الذی کسافی بذل الثوب و زرقته من غیر حول منی ولا قوه در خبر است که هر گاه جامه نو پوشد بگوید الحمد لله الذی کسافی الی آخره گناهان پیشین و پسین او آمرزیده شود و گناهان کسسه که بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی طعمنی بذل الطعام و زرقته من غیر حول منی و لا قوه کذا فی تحفة الانجب</p>	<p>هم فراش رسول که بروی گفت تحفه زجرم بود همان طول او بوده است بر دو گز عرض او یک گز بدست بدان داشتی یک گلیچه آن شاه</p>
<p>خواب میکرد آن حبیب حی لیف خرم است در درون آن بود او یا قریب یا دور گز یا چنان بود یا قریب آن هر کجا رفتی ساختی دو تاه</p>	<p>هم فراش رسول که بروی گفت تحفه زجرم بود همان طول او بوده است بر دو گز عرض او یک گز بدست بدان داشتی یک گلیچه آن شاه</p>

در خبر است که هر گاه جامه نو پوشد بگوید الحمد لله الذی کسافی الی آخره گناهان پیشین و پسین او آمرزیده شود و گناهان کسسه که بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی طعمنی بذل الطعام و زرقته من غیر حول منی و لا قوه کذا فی تحفة الانجب

پیغمبر آنرا دو ماه گرمی ساخت
 گماه بردوی بوری یا میخفت
 هست سنت زیستید ابرار
 نیز دستش بلاشبست
 اول آنکه سفید خاص باد
 نیز بر قول تحفته الماخبار
 چونکه بود دست از برای فن
 چونکه گفت آن سول حی مجید
 زنده با هم سفید را پوشید
 در باس سفید و صفت کثیر
 و دوم آنکه در از باید آن
 سوم آنکه بزرگ می باید
 هم که دفع شدت سرا
 طول دستار افضل موجود
 آنچه در روز جمعه عید آن
 کرد نقیبین آن گز دستار
 کمتر از هفت گز عمامه پیچ
 دست ثوب طول دستار او
 چون چهارم همان عمامه است
 پنجم آنکه بر بیدین دستار
 سنت ششم آنکه در هر عقد

زیر پای شرافت می انداخت
 عرض است بگرمی سیگفت
 بس تحقیق بخت دستار
 همچنان بوده است ده سنت
 گفت در شرع بسته است سواد
 بسته بود و سیاه را یکبار
 وضع دستار ای برادر من
 کفن مرده با کفید سفید
 زمین سبب با سفید میگوشتند
 گشت مذکور از بشیر و نذیر
 تا بهر عقد اول ثواب بدان
 همچنان که با کفش شاید
 این چنین دفع شدت گریا
 در میان هفت هفت گز پیو
 بسته بودی دو از ده گز آن
 هم ز انگشتهاست بست چهار
 که ساز واداسه سنت پیچ
 فقها این نوشته اند که
 بهلارت در اباید بست
 روسه خود را بسوی قبله
 صلوة رسول گوید نقد

فی ترتیب الصلوة
 ایام طهرین حسن احوال
 در کتاب سیر در باب احوال
 آورده است که دستار نشسته
 نشاید است که در خرابه است
 که رسول گفت سینه را بپوشید
 این من بوجبات الفقه
 بپوشید و در روز عید
 دستار نشسته و در روز عید
 با سینه و در روز عید
 دستار نشسته و در روز عید
 از دار استاده

به شتم استاده بستان او دوان
 خبیثه لبس کردن ایزار
 به شتم اندر کثافتش باید
 بس کثافت چه بسته دستار
 سنت گفتش ز بستان بس
 یا نطفه کاندرا آب اندازد
 سنت دهم است بردستار
 نقل تخم که از سطر شده است
 دعه درفش گذاشتن بود
 گفت دور گفته نماز آن
 نیز مذکور در حدیث دیگر
 بد رستی و راستی شیطان
 نیست از با گفت کس خود را
 متعطف با جمیع صاحب قدر
 حضرت ذوالجلال والا کرام
 امر کرده از فرشته های کبار
 همه بودند با عمامه صاف
 آن رسالت پناه سدره طی
 پس با صاحب خویشدن وانگه
 خویش را است سعادت مند
 دیو ملعون که دشمن است صریح

فقر آروشنه بستان آن
 موجب فقر گفت در اخبار
 نیز کس عفت عفت بکشاید
 نه مرد بر زمین یکبار
 سناز و نگه در آینه کس
 بسته خویش است یا سازد
 فش ز زیر عمامه است بگذار
 گفتش سنت مود که است
 هم بترکش و عید فیه موده
 چون ز بهفتاد رکعت افضل آن
 فش نمایند گفت پیغمبر
 متعطف گفت فش نمایند آن
 چون مشایخ گفت بغیر ما
 بود در حال سخت روز بدر
 همه ایداد مردم اسلام
 عدو آن فرشته پنج هزار
 همه با شش میانه اکانات
 کرد این حال را مشاهده می
 کرد امر بسوئو آن شه
 به بنی ملک کند مانند
 بس بمانند او شدن چه قبیح

هست در بعضی نسخ و گشت
 اعلم وقت خویش باقی خان
 او که در عصر علم اتومی داشت
 در زمانش چه شرع آرا بود
 آن شد یعت پناه راه نورد
 در کتابی که مستحب فرمود
 بین دو کتف ماندن از ادب است
 چونکه چندی که راه دین پویند
 خود فاش سنت موکده است
 چونکه فاش بیگذاشتی آن خیر
 سنت فعلیست قوسه نیز
 بهر دو عده و عید بکرد
 در محیف و تحفه الاخبار
 نقل سازد ز شارس مشکوه
 نیز تا ظهر بسم سخن زان است
 دوم اوست با توسط آن
 از خدانه فتاوی مختار
 گفت او دانش یک بهت پس
 گفت تا موضع جلوس اعلاش
 گفت از جامع الصغیر خان
 تا بجای نشست در مفتی

مستحب بین کتف ماندن فاش
 غفر الله له من التقصان
 صبر محکم درست اتومی داشت
 در نقا هست سید بخارا بود
 نیک تطبیق این سخن میکرد
 در خود فاش سخن سخا بود
 مستحب گفتنش ازین سبب است
 در پس گوش چپ ادب گویند
 بین کتفین مستحب شده است
 در همه حالها مگر در سیر
 ضبط هم ساخته رسول عزیز
 چون نباشد موکده اجماع
 شذر مقدار فاش سخن بسیار
 قبضه یا قبضتین یا قبضات
 اولش مر ضعیف الایمان است
 ثالث او بکمال الایمان
 نقل کرد از صحیفه بسیار
 متوسط بیان پشت کس
 کمتر از وضع بدست مباحش
 یک وجب را تو بر عوام بدان
 طالب العلم تا میان گفتی

در بیان فرضیت نیت نماز

<p>بنماز نیت نیز نیت فرض ذکر کرد و بعد بزرگان دین یک با هم زبان او را بر عمل باشد از اراده و نیت نشو و چینه در میان حاصل آنچه نقل از ائمه دین کرد دست بار خدایکترین باد گفت لابد می ست ذکر زبان غیر جائز بود بلا شبهه اگر فریضه و واجب ست نماز بعد گوید صلوٰه مسعوده عصر شام عشاءت بالتعین میکند هر کدام را بالتعین هم قضا را قصداً کند نیت گفت یعنی امام عبد الله روی بر سوئے قبله آوردن این سخن در صلوٰه مسعوده این سخن در نهایه تعیین است لیک اندر حلاصه فرموده از مراجعیه شد اصح تصریح</p>	<p>فرضی ستر را بکروم عرض در پدایه و غیره با یقین فرض او قلبی ست نه قولی معنی نیت ست اراده کس بین تحریمیه و به نیت دل در کتاب نهایه تعیین کرد دل به نیت زبان شود یا یاد شافعی در محل نیت آن بعد تحریکه اگر کند نیت شرط گردیده است تعیین باز در وقایه چنانچه فرموده فجر افجری کند تعیین جمعه و وتر عید را چون این هم او را او کند نیت شیخ جرجانی آن محبت الله همچنانکه که فرض شد بظن نیتش نیز فرض فرموده از ابو بکر فضل امام این ست قول ترغیب بچنین بوده نیت کعبه شرط نیست صحیح</p>
---	--

در هدایه نهضت چنان این است
قول این نسخها درین معنی
اینکه بر کعبه روزه آورده
نیت کعبه کن هر وقت دیر
است در فضیلت سخن برین
جمله کعبه است قبل از سن
نزد و این کعبه مستحب بود است
نیت قبل از آنچه در این است
نیت و نیتش بلا استشباح
آنچه قولی ایستاده وین است
نیت وقت را چنانکه آموز
فرض این وقت هم بگفت چون
فجر را ظهر کرد نیت کس
نزد و بعضی نبود است جواز
نیت مشغول کرد وقت نکرد
واجب است اینکه بر زن و مرد
لیک تعیین بکردن اعداد
شک بود در خسران وقت اگر
ظهر آمد زحی کنند نیت
آن بزرگ که راه دین پویند
گفته است خروج وقت اگر

بر آن صحیح تعیین است
نیت کعبه شرط است یعنی
فرض او را از خود او اگر و
احتمال است قول چندین پیر
باز در تحقیقش چنان سخن
شافعی شرط گفت این گفتن
نیز این در صلوة مسعود است
آنچه در باب قبله تعیین است
باشد البتة خالصا لله
در کتاب هدایه تعیین است
ظهر این وقت گوی یا امروز
مثل تعیین با مرد و زن
نیت ظهر وقت نه شد پس
نزد و بعضی بود درست نماز
نبود کافی نیت آن مسدود
نیت مشغول وقت باید کرد
نبود شرط بلکه جایز بود
فخرج مرد و با بکر و خسر
در همه وقت شک بلا شکیست
یعنی صاحب هدایه می گویند
بصله چنانچه نیت خسر

آن زمان فرض وقت نیت کرد
 ظهر ارموز کرد نیت کس
 خواه باشد خروج وقت نماز
 آنچه در این کتاب تعیین است
 قاضی خان همچنان بقیه بودی
 نیز تا نماز خان راست خب
 آشته باشد خروج وقت نماز
 از فتاویٰ نوشت آن دل مهر
 نیت ظهر وقت کرد آن یار
 جمعه را فرض وقت نیت کرد
 این سخن در خلاصه تعیین است
 نیت جمعه عالمان لایب
 آنچه در این کتاب تعیین است

لا ینجزیست نیت آن مرد
 جائزست آن نماز نیت کس
 وقت اگر باقی است نیست جواز
 در کتاب خلاصه هم این است
 ایتیم بن و در مایه سیدی
 کس کند فرض وقت نیت اگر
 از غم یا محسوس نیست جواز
 شک بود در خروج وقت ظهر
 جائزست آن نماز احتیاط
 از صحیح است نیت آن مرد
 و اند آنکس که در غم زمین است
 آنچه نوشته اند در ترغیب
 گوش بر کن که راه دین این است

بفرض ترغیب الصلوة نیت جمعه را چنین باید کرد که نیت ان اسقط
 فرض نذر الوقت باد از رکعتی اجمعه اقامت به نذر الامام شریح او را د
 نیت پاک پنج وقت نماز
 نیت کرد و رکعت نماز باید فریضه این وقت روی
 آورد و بقبله قبله من هست کعبه خالصا لله تعالی الله اکبر گوید اگر
 مقتدی باشد راقا کرد و من باین امام گوید اگر اقامت کرد و من باسلام
 گوید و ابود بدین امام گوید بهتر باشد در همه نمازهای پنج وقتی
 همچنین نیت کند شریح او را د

در این کتاب
 تعیین است
 قاضی خان
 همچنان
 بقیه بودی
 نیز تا نماز
 خان راست
 خب
 آشته باشد
 خروج وقت
 نماز
 از فتاویٰ
 نوشت آن
 دل مهر
 نیت ظهر
 وقت کرد
 آن یار
 جمعه را
 فرض وقت
 نیت کرد
 این سخن
 در خلاصه
 تعیین است
 نیت جمعه
 عالمان
 لایب
 آنچه در
 این کتاب
 تعیین است

هست کس را فوائده بسیار
میگفت مثل عصر یا پیشین
نظر روز که از هم او گوید
اولین نظر قصد سازد این
این سخن قاضی خان بکرده یار
از کسی بی بکر و غفلت ایضا
اولین نظر که بود بر او
اینچنین با قضای جمله نماز
هم را زده بنظر دیگر کرد
چونکه اول قضای خود را خواند
سخن این کتاب مطلق بود
در بنایه بود و غیر آن
نیست آن نماز باید کرد
اقتدا با امام خود یعنی
نیست اقتدا کند اگر مسرود
اقتدایش نبوده است جواز
این روایت بود از قاضی خان
اقتدا کرد شخصی با انجم
می ندانند لیک بالتعین
آن نماز همان به تبعیت
نیست اقتدا بکر و تسام

بقصد اشتغال شو و آن یار
یعنی در نیت قصد تعیین
لیک تسهیل امر اگر جوید
یا نیت قصد آخر پیشین
بعد بنوشته شایع آورلو
کس کند فوتهای غولش قضا
نیست آن نماز سازد کو
نیز از اولین کند آغاز
میگفت قصد اولین ای فرد
دویش اولش بگشته ماند
از سر اجیت مستحب فرود
می بود مقتدی اگر انسان
نیز قصد متابعت آن فرد
میگفت مقتدی بهر سه
لیک تعیین آن نماز نکرد
نزد بعضی بود و درست نماز
نیز بنوشته در کتاب او آن
هم کند نیت نماز اسام
میگذازد چه جمعه یا پیشین
گفت جائز بود و همان نیت
نکند نیت نماز اسام

<p>نیت نمیکرد و یک آنکس غیب جانی بود و نم از آن عالم انیکه زیر سر خشتند باشد اکنون تو نیت حسن</p>	<p>جمع بود و دست و اندیش زن پس باشد این قول هم ز قاضی خان نیز در آن کتاب بنویشتند یعنی موقت ری برادر من</p>
<p>و فی القاضی خان والاسن ان یقول نیت ان اصلی مع الامام و بالصلیه الامام متوجه الی جبهه الکعبه کذا فی النسخه و غیب و اگر دست شارح او را و گرفت و اما منتهی زنان نیت نیت امامت آن شخص می کرد ادای ظهر اگر آن مادرش نماز پیشین است کرد نیت بدل نماز ادا انچه در اول بود همان باشد در همه کار و همه منزل شخص ساز و شروع نقل نماز نیز چون نقل در صحیح بخاری لیک در قاضی خان شیرین گو نیت آن نماز را بی ظن گرفت نیت نماز و پس نیت نیت سخن گفت یا نماز متابعت بر رسول</p>	<p>نیز در چند نسخ زهرش یاد شرط شد نیت امامت آن نبود جائز اقامت نماز آن بزبانش رود نماز و اگر در جمیع نماز چون ایست بزبانش و یک رفت قضا عکس او نیز تحپان باشد بوده است اعتبار نیت اول نیت مطلق نماز چنانچه در هدایه جواز گفت سخن گفت در نیت تراویح او اینچنین نیت جمیع سخن نیت جائز بود صحیح ای کس این بود احتیاط به شهادت گر بود نیت چنین مقبول</p>

انچه کرده ایست وین یاد
 حد قبله چو در بلا و مسا
 یعنی روز و رات تابلستان
 روز کوتاه تر زمستان او
 در میان همین دور آورد
 از دو مغرب اگر برون شد او
 قبله مستحب که در آنجاست
 نیز یک حصه را از جانب چپ
 و مسلوقة فقیه مسعودی
 یک نشانه بود ستاره قطر
 بر بنا گوشش قطر را از سه
 قبله را اشتباه سازد کس
 علی انچه در کتب آورد
 دل بیک جانب گرفت قرار
 این سخن در هدایت تعیین
 لیک فوق از تخریست خبر
 حضرت قاضی خان شرح شناخت
 رحلی اشتباه قبله کرد
 لیک را می مصله سوئے دگر
 اهل آن موضع است آن دو مرد
 نیست جائز خلاف قولی شان

ذکر کردست شارح او را و
 در میان دو مغرب است روا
 چون فیه و گرد و آفتاب جهان
 شود و آنجا که آفتاب فیه
 هست جائز نیست از هر زن و مرد
 گشت فاسد همان نماز او
 پس دو حصه همان بجانب راست
 ترک کن این بود طریق اوی
 این نشانه بقبله فیه مودی
 و در دو شب بکن قطره قطر
 قبله آنست هوش اگر داری
 نیست شخصی که پرسد از وی پس
 لیک آنجا تخری باید کرد
 بعد از آن روی خود بآن نماز
 در نهاییه نداشت بعد از این
 اهل آن موضع است مخیر اگر
 و رفتادی خویش تعیین ساخت
 قبله این جانب است گفت دو مرد
 گفت در حال آن دو مرد تکر
 قول آنها قبول باید کرد
 چونکه عارف بقبله اند ایشان

هست و مختصر علی التبعین
 اصل در اشتباه و شبهه است
 قبله در حق و سه تخمین بود
 ذکر کرده است شارج اوزار
 چنانچه باشد پس چنانچه در اصل
 به شرحی که ساز کرد و ادا
 با و اعاد و نماز و بی نظیر
 اگر پیشین شود و زیاده نماز
 و کتاب بنما بر سه آرد
 شرح او اینکه شریف از عدوان
 خویش متن را اگر بخت یابد
 که نماز شش گناه شسته ادا
 یکت به خط طبع او است نماز
 یا هر یکنه که بی علاج است او
 هر کس نیست رویش کرد اند
 اینچنین گشتی اگر به شکست
 بوی قبله اگر بسیار و رو
 رو به سو کند او است نماز
 یعنی کنز العباد و بنوشتی
 رو بقبله کند شروع نماز
 اگر به گشتی است روی بر هر سو

نیز بنوشت شارجان این
 بی تحریری شروع نیست و است
 گشت اینها تحریرش مفتوح و
 میگوید در کتاب خانبه یار
 نیست محراب قبله اش متمشک
 بعد دانست قبله است خطا
 چونکه قاهر بود به هر سیمین
 روست بر قبله بود و است چنان
 آن سیکه خوفی صاحب اگر اورد
 یا در خمیر عد و شود و پنهان
 خوف دارد که دشمنش داند
 یا کند او چو قسا نما یا یسا
 رو به سو بود نماز جواز
 نتواند بقبله کردن رو
 روی بر هر طرف بود خواند
 شش نفس بالاس تخمه پشت
 خوف دارد بآب افتاد
 هست در این صورت نماز جواز
 آنکه خواند نماز در گشتی
 گرد او و رو بقبله گرد باز
 غیر جائز بود نماز او

در صلوة المريض وركاسته	گفت ذکر التمسع واسنة
انكه كشتى ست خيز وركاست	سر او كشته نه تواند خواست
می نشیند بقول جمله امام	رکوع بر قبله می کند احرام
غیر دوران سر اگر نشست	در سفینه در و تخلف هست
لیک سر بوط اگر بود کشتی	نیز در این کتاب بنوشتی
قاعد اگر ادا نکرد نماز	قول جمله التمسع نیست جواز
مطوع است اندرو باجما	مع قدرت با ماش نیست روا
از سفینه کسی که بتواند	پیکه از وسع برون شده خواند
ازینا بیج شارح اوراد	میکنند در میان قبله یاد
بود بیرون مصدق انسانی	را کجا کرد تا فاصله خوانی
مرکش پیش می رود یا پس	جائزست آن تطوع آنکس
قول بعضی التمسع عامل	می کند امتناع استقبال
بعد مرکب بهر طرف راند	نقل جائز باین روش خواند
زین مخفا اگر بخوابد	در صلوة المريض آید و سه

این من کان تابع الفریقین
علی و ابی طالب و حقیر و ابی طالب
الماء و الماء و یان عن کان علی
علی و ابی طالب و حقیر و ابی طالب
کان یحرم و لا یحرم و لا یحرم
وجه شد و السوف و اولی الفریقین
سیرات الانسان اذا کان فی الحرام
تیمم علی الارض یا علی
الصلوة علی الارض یا علی
النقل و لا یحرم و لا یحرم
احوال کان کان فی الحرام
بهر نعمتی الضروری و لا یحرم
در بعضی از اینها و لا یحرم

فی المناجات

ای کرمی که در جهان داری	خلق کردی غریزی و خواری
طوف بیته که فرض فرمودی	قبله اهل ارض فرمودی
مخلصی که در آن بنا کردی	
حیث او و حرمت مروان	جبرۀ او نصیب ما گردان
کور چشم و دست کوتا بهم	پای لنگ کناره از راهیم
در میان جزیره صحرائی	خفته با صد هزار رسوائی

<p>ما کجا و جمال کعبه کجا بی نشان از سوا و قافله ایم پشته را پیشتر بری ز عقاب در دل ما محبت آن کوست آگهی از حقیقت دسه ده</p>	<p>گر نیاست ز رحمت تو رحیا گر چه محرم زاد و راحله ایم چه غائب ز رحمت چه عجباب بچنانکه نبوشش بار و دست فیض آن خانه در دل مانه</p>
<p>گفته شد قبل ای ذوی الاوال نیز بنوشته ایم به شہرت گفته شد و محفل خود یک بست تکبیر او کین گفتن هم قرائت بقول جمله امام هم بود فرض قصده آخر فرض باشد بقول تعالی یقین زواجبات شمار بفواصل اگر بخوابد آن</p>	<p>فرضی آب جاسه جامه پاک فرضی وقت قبله تبت وصف این شش قرینه بیشک شش دیگر که نیست در وی ظن هم قرینه است در نماز قیام هم رکوع و سجود اے فاخر هم سر و ج بصر را دانی لیک در مذہب و شرح شاعر وصف هر فرض را کنیم بیان</p>
<p>فرض عین است بخلاف ظنون در بنایه و غیر اوست تبع شاقعی هر کین گفته است اما علمای عظام فرمودی در مذہب و فرضش چه شکایان</p>	<p>آنکه کبیر تحریریه گفتن به کلام حسدیت با اجماع شرط گفتند عالمان ما اینچنین و صلوة مسعودی شد تخلف بشرط رکنه آن</p>

در بیان فرضیت قیام و احکام او

در فرض قبول جمله امام انچه در جامع البسائین است هست و شرع راست گشتن آن باشد اصل قیام رکن تمام لیک بهر قدرت قرآن آن نه بینی که مقتدی انسان نشود واجب است ادبا و گفت و شرع شمس وین چون این لیک با کنگ اُمی بی شبیهت لیک قدر قرات ای صادق این روایت ز شافعی خوشگو ایکه لفظ قیام شد مطلق از برای نماز کس برخاست یا خمیز و با صیغای دو یا	پس هر رکعت است فرض قیام گفت تفصیل این سخن نیست شق بالا و هم شستن پایان در شریعت نه امتداد قیام است و قیام واجب دان پایه اندر رکوع اما شستن آن چونکه ساقط شود قرات از و باز و جامع البسائین بین گشت تقدیر بهر آیت نیست وقت پرورد حق لاحق از کتاب دگر خلاف او زین سبب گفته اند ابل حق اگر بدو یا شستن باست راست جائز است آن نماز قوی لا
---	--

در بیان فرضیت قرات و احکام او

چهار گانه بود و مسأله اگر فرض باشد قرات اندر دو بوده باشد نماز دو رکعت شافعی گفت در همه رکعات در قرات خصوص فاتحه نیز	مثل ظهر و عشاء یا دیگر نیز در شام در دو رکعت او فرض باشد بهر دو بی شبیهت فرض باشد قرات ای خوش فان فرض گفته است آن درست نیست
--	---

مسکات المفین
کتاب فی التفسیر
قدیمه و المجلد
لا نه القرب الی
عن الیهم الوسی
یاد و بین التفسیر
اصول قراتهم
و المفسرین فان
الصلوة فی
سنة رسول الله
سنة عن التفسیر
قوت القلوب و
لیقروا فی اعوذ
قبل من الله
بیت المذبح

نزد اصحاب ما تحت زن با هر دو
 یک در باقی رکعت مشبوت
 نزد اصحاب ما نماز خوانست
 هم حسن آن امام صاحب عقل
 فاتحه در نماز مکتوبات
 یا چون به الصلوة چنان
 نزد ایشان اسلام وین برقی
 کر که گفتن باین مکرر
 گفت یک آیت قول و بار
 دو انگارم بزرگ با تقوی
 حسن این زیاده آن شد مرد
 یعنی او نای خواندن از قرآن
 با و سه آیت آن سه آیت اگر
 آیت خواند یا و آیت اگر
 لم یحکم گفت انه غرمدی
 یک و سه نقل فرض اثبات
 در تطوع از آن سبب شده است
 نیز در و تراحت یا این است
 گویم آنچه ائمه و مین گفت
 بود اندر نماز زن یا هر دو
 هست جائز بنزد بعضی یار

و در دو رکعت اگر قسرات کرد
 گفت تسبیح یا بکر و سکوت
 یک گفتند فاتحه اولی است
 می کنند از امام اعظم نقل
 هست واجب بجهت رکعات
 یعنی او نای خواندن قرآن
 فرض باشد یک آیت مطلق
 نزد او شد گناهار این هر دو
 یا سه آیت که باشد از قصار
 گفت در شرح خود به یفتا
 او روایت نزد بنی فیه کرد
 یا چون به الصلوة چنان
 باشد او مثل سوره قصص
 می شود مثل سوره قصص
 از ذخیره نوشت بر جندی
 شد قرات چو در همه رکعات
 چون که هر شفع وی علحده است
 و اندکس که در قسم وین است
 یعنی در جامع البساتین گفت
 خواب برده اگر قرات کرد
 یک اعاده کند بهو اختار

یعنی او نای خواندن قرآن
 فرض باشد یک آیت مطلق
 نزد او شد گناهار این هر دو
 یا سه آیت که باشد از قصار
 گفت در شرح خود به یفتا
 او روایت نزد بنی فیه کرد
 یا چون به الصلوة چنان
 باشد او مثل سوره قصص
 می شود مثل سوره قصص
 از ذخیره نوشت بر جندی
 شد قرات چو در همه رکعات
 چون که هر شفع وی علحده است
 و اندکس که در قسم وین است
 یعنی در جامع البساتین گفت
 خواب برده اگر قرات کرد
 یک اعاده کند بهو اختار

و مندر اختلاف الحقیقه
 اسلام از نماز انفرادی
 با کس عده نماز لا اله الا الله
 لا اله الا الله و لا اله الا الله
 قرآن یقیناً هر کس که قرآن را
 تلاوت کند و در هر رکعت
 آن را از هر یک از اینها
 یکی از اینها را بخواند

دال یقین طسریق لایت روی
 از قرائت سبعة از هر یک
 چون ترجمید شارح اوراد
 چونکه گفت رسول انس و جان
 گشت بر هفت احرف او نازل
 هست کافی و شافی این هفت
 از همین هفت با یکے منکر
 چه بود حکم ماعدای هفت
 گرچه روایت از رسول جهان
 متواتر نبوده اخبارش
 لیک باشد روایت معروف
 نیز شارح نوشت از تجبید
 شاذ باشد اگر روایت آن
 انجمن شخص از قسرات شاذ
 هفت قاری که نورائاتند
 نام آن هفت قاری رافع
 قاری که بود ابن کشیر
 انجمن ابن عامر اندر شام
 عاصم و حمزه و کانی نیز
 هر یک پیشوا وین بودند
 نزد هر قاری بود و راوی

شده ایساع اُمت نبوس
 خوانده باشد درست دال بیلیک
 کرد و شرح خویش تن او یار
 بدستی و رستی قرآن
 یعنی بر هفت قرات مقبل
 متواتر بود خلاف زفت
 بشود هر که می شود کافر
 بعض قاری چنانچه باورفت
 متواتر نبوده نقل آن
 زین سبب کفر نیست انکارش
 یعنی از غیر سبعة موصوف
 منکرش زایل فسق باید و یا
 منکرش زایل فسق بدان
 خوانده باشد درست نیست غار
 بقرائت سبعة می خوانند
 در مدینه امام دین نافع
 هم در حرم علم ماه منیر
 بود ابو عسمر هم به بصره امام
 بود در کوفه این سه پاک تمیز
 بهر کشور یقین بودند
 علت جمل را به و او می

الحسن عاصم امام
 نقول لقراءة فیل و فی
 فی قریة فی الفی فی
 علی کفر و کفر البیاد
 البصر فی القراءات
 افضل من التلیل فی
 زانما ۱۲ من
 سنة ابدان و الاصل
 الیام من الاصل
 علی کفر و کفر
 فی کفر و کفر
 فی کفر و کفر
 فی کفر و کفر
 فی کفر و کفر

راوی ابن عامر سعد هشام
 راوی نافع آن امام طبرستان
 بعد ازین راویان ابن کشیر
 مر ابو عمر و راوی کیست
 راوی عاصم آن امام دین
 راوی حمزه چون خاف شد یاو
 راویان کسانی آن دو عزیز
 آنچه و شاطبی که هست این است
 هست در کشف المعانی هم
 چون الف را تو رمز نافع دان
 دال و بن کشیر دان ای گل
 مر ابو عمر جاد و ریحی طا
 کاف را رمز ابن عامر گو
 لون بود رمز عاصم دین بین
 قابو در رمز همزه و صاف
 گفت رمز کسانی باشد را
 کاتبان و که اسمی مانند
 هم در خیاست رمزهای دیگر
 شاطبی را نموده شرح و
 علامه قرآن بود و فیضیه عین
 تا خواست به سلم قرآن

مع و کوان انچه کرد و اعلام
 بود قانون نورشش با تحقیق
 بزی قبیل است آن دو پیر
 بقیع دان که دوری سوخت
 بود ابو بکر و حفص با تمییز
 می بود راوست و گزید
 یعنی و الحارث سینه و وری نیز
 رمز بر هر بزرگ تمیز است
 رمز این بزرگان اهل کرم
 با و جیم است رمز شاگردان
 با و را رمز جندی و هم قبیل
 رمز سوسی شد است اینجا یا
 لام میم است رمز راوی او
 مر ابو بکر و حفص مسا و عین
 مرد و شاگرد او است صاد و قاف
 مرد و راوی او است سین و نا
 رمز این بزرگان چنین دانند
 می کشید طول و کرسا و هم اگر
 تابری از خصوص آنهاست
 سرخی روست بده و کونین
 از خصوصیتش کجا و است

ذکر کرده و در اول تفسیر
از رسول خدای تعالیه است
بزمینش نهند چون آن را
مخوری ای زمین تو لطمه
چون کلام تو هست و چون
مرد قاری ازین حدیث شریف
مثل فرموده که خداوند
لکمه این خواند ان افنت و ام

خواجہ یار ساولی کبیر
نیر و چند بخشہ ہم این است
بقین ہما ملان قہر آن را
و حق آید ز کردگار سے
عرض می سازد ارض از خوش
کسب را چو بیاہ خورد
قاری کا کہتے ہیں بے ریا خواند
نہیں قاری کہ سیکہ ایمان است

در بیان رکوع و تسبیح آن

فرض باشد که کعبه از میان
کرد و جامع البساتین
استخوان چسبیده پایدار
گردد و نام آنست
نقش با حالت کعبه
بقیام اتریب است
نقش همواره ساخته
از امان مایه سازد
نقش است خود اگر
خوف ناهنجاری او
کرد و شرح شصین
یعنی اقدام رکن است

ایچنین دیکه از ای انسان
بمنظر منشیان تعینش
نکته اوست انما ای فرد
نکته یکانه را و باشد
لیک از انسان رخ کوکب
نور و باشد و دست ساز
لیک از رخ کوکب ای شریف
بل و تعینش منشا رخ او را
در کوکبش کس ناز گذار
گر چه باجا پیش نموده است
چنانکه می کند در چرخ اگر
چون منشا فکری که پیشانش

[Faint handwritten notes in Urdu script at the bottom of the page.]

سخن بزرگان راه نسا
 هست از شافعی چنین موع
 سجده خویش را کند به ایما
 لیک در نزد عالمان سا
 سجده ساقط است از نماز قیام
 این سخن در صلوٰۃ مسعودی
 شخص قیام در نماز سجود
 به ایما در رکوع اراده کرد
 قاعدا می کند ایسا بسجود
 باقی این اگر بخواند نه
 سجده آری اگر بروی ارض
 به فرمان حق جبین پاک
 ساجده سجده کرد به هر چیز
 هم بگیرد سر را پیشانی
 یا ببالین پاک بر بستر
 سجده او جواز فرموده است
 سجده بر برف کرد اگر انسان
 سجده بالاسه ریگ آرد او
 شارع ورد پاکت تفسیر
 سجده بالای آن پیش که کرد
 حکم مخلوق حکم گاه قطن

می گذارد و نسا را به ایسا
 آرد آنکس بحج قیام و رکوع
 سخن شافعی چنین قیام
 می گذارد و ساقط است ایسا
 نیز ساقط شود در سجده تمام
 سختی در فصول فسر مودی
 قدرتش باقیام کردن بود
 قیاس میکند انما این فرد
 از فتاوی قاضی ذکر نمود
 در صلوٰۃ المریض آید و نه
 از همه نیک بانو گویم عرض
 چه سعادت نبی بروی خاک
 سختیش را اگر بنیاد نیز
 سجده جائز بود و الا نه
 سختی ارض یافت جبهه اگر
 این سخن در صلوٰۃ مسعود است
 بهین شرط جائز است بان
 جبهه گیر و سر را جائز او
 هست در مسجدی حشیش کشیر
 سختیش یا نمت جائز است ای مرد
 حکم آن جمله این بود بے ظن

لیک سختی او سیافت اگر
سجده بر پیش ازین را آورد
ناچاندی او از آن داست
سجده برگردم و جو آورده است
چونکه گیر و تسر ایشانش
لیک اندر صلوة مسعودی
و تفسرست یا جوال اینهاش
سجده جائز بود و الا نه
جائز سجده ز موضع قدان
گرفتند و خوش منصوب است
باشد اکثر از و جو ابر مسدود
انچه و جامع البساتین است
جائز سجده اگر ز جائز قدم
و محسوس جام جائز دان
نیست نوشته است آن کس
موضعی که گشت سجود بر او
رفعت او ز خشت راست زیاد
خشت خشت بخار یا نوشت
بوده باشد ز جام آدمیان
چیمه بر پشت آدمی مانند
انچه صدر است یقین کرد

غیر جائز نوشت اہل خبر
نہست جائز ہمان سجود کہ کرد
کہ تفسیر و قدر پینانے
حکم ہر جبائی او کردہ است
ایقدریں بود گفتیم بیش
بنوشت آن حسب معبودی
یعنی چون گرم است یا جوش
سعی کن احتیاط را دانستے
ہر جگاہ بلند تر بود آن
رضعت او سجود محسوب است
ذکر کردہ است شارح اوراد
نیز در بعض شعبہ چون انہست
باشد از نصف گز زیادہ ہم
لیک و غیر او چو از مدان
در متداولات عامہ بس
شد زجائے قدم بلند تر او
باشد آن سجودہ اش جو از ہوا
قدر ربع ذراع وان آن خشت
نہست جائے کہ سجودہ سازوان
اگر آفاکس نماز او خواند
بس درست است سجودہ آن مرد

[illegible]

لیک بر پشت آوسته دیگر
یا گذارنده نماز است آن
سجده بر پشت او مگوی روا
قولهای ائمه دین گفت
هم زبان مقاتل با عقل
شرط کرده است آن امام همام
این باین شرط سجده جائز گو
انجین از ائمه عالم
کرد مردی بر پشت مرو سجده
گفت صدرا القضاات جائز دان
قول دیگر او انیا بد فرض
از خلاصه نوشت آن شهباز
سجده بالای کس که هست روا
فرجه قدر سجده یافت اگر
گر شود منتظر همین انسان
کرد عبد الحلی چنین تعیین
فرجه یافت سجده بروی کرد
نیز در باب جمعه قاضی خان
سجده در پشت مرو در حال
نفل کرده است شایع او را
یا کتب بر زیاده جامه سجده

یعنی اندر نماز نیست اگر
او بخوابد نماز این انسان
در خلاصه وقایع خبرها
صاحب جامع البائین گفت
از کتاب تنسیه سازو نفل
سجده بر پشت مرد وقت زحام
گر بود در زمین دو زانو ای او
نفل ساز و زبوا المکارم هم
سجده او پشت دیگر بود
از کفایه کنند بیان آن
سجده ثانی نیست گر بر ارض
نبود در صحیح قول جواز
جای حشالی میا بد او احدا
غیر جائز بود بر پشت دیگر
تا که خیزند راست آدمیان
مستحب در کتاب مسالین
هم حاز است سجده ای مرو
گفت گوید حسن و عجب آن
کنند گفت آن شریف جمال
جبهه پنج عماسه را بنهاد
هست جائز بکره خواهد بود

بعض الثقلین
ابو القاسم الصفار
ان کانت ان کان لیساً
عن الثواب بکره
۱۲

از ابو یوسف قسم روی است
 سخن شافعی که هم بوده است
 سجده بر استین کند انسان
 یعنی ساز و زهر دفع ادا
 نبود اینچنین بکره جواز
 جائز سجده بخش بود اما
 سجده بالاس استین آورد
 وضع دوزانو وضع هر دو دست
 یک برارض ماندن قدین
 این سخن در هدایه تعیین کرد
 تا که آمد اصابع دو پا
 بود کارم که ناصر دین است
 قول وضع قدم که و اینجاست
 گرچه یک اصبع است وضع زمین
 بر زمین گریست و پشت قدم
 که مکانست تنگ جائز و ان
 یک قدم بر زمین که چون نهاد
 یک اندر صلوٰه مسعودی
 یک قدم بر زمین نهاد و اگر
 نیز اندر صلوٰه مسعودی
 نیز شافعی گفت و جوب

حرف برنا جواز است اولیست
 یعنی غسیب جواز فرموده است
 یا بود سنگ ریزه یا چون آن
 سجده ابو یوسف کرده ادا
 فعل مکروه بضر و ساز
 استین بین کرد در اینجا
 در خلاصه جواز نه اسه مرد
 نیز وقت سجده دست است
 باشد را در سجده فسخ العین
 شرح او را در محیط آورد
 رافع است از زمین گوی روا
 از ثقیه صحیح گفت این است
 گفت وضع قدم با صبهات
 در خلاصه بود چنین تعیین
 بر سر زمین اصابع هم
 در خلاصه بود بیان آن
 گفت تجویز شایع او را و
 در جوابش خلاف فرمود
 زیر آن قدم نهاد و اگر
 نارد و گفته حکم فرمودی
 وضع دو دست و زانو اندر خوب

الحمد لله
 علی بن یوسف
 سجده الاصله
 حتی لا یجد
 شیء یقع
 صبح الا بعد
 الجلسه
 للوضع کیفین
 اذ یکن
 صلوٰه فانه یجوز
 صلوٰه خلاف
 الزموا الشافعی
 لا یجوز به غیره

لیک قولی در بزرگان مسا بر زمین رکبتین اگر بنهاد سجده سه سجده قسرن هم بود و اخت یار بولیت این از ابو یوسف آمد است جواز لیک در چند نسخه بر تفسیر	گفت ابو نصر شاه با قوسه در سجودش بغیر صاحب باده ز و آید اگر بخواند آن این سخن در علم الفت و بی بین گفت این قول را روایت ساز ز و اصحاب ما بود و بخون
---	--

در بیان فعه آخر

فعه آخرت فرض عین گفت صاحب نهایی فعاخر نقل او از کتاب امر است تا بقدر کشته است قعود که خسر و ج بصنع را و است این خروج بصنع را و بار در عبادات حضرت باری هست مذکور فقه کید است انچه با فرضی است ثابت است اوست فرمان کردگار حق فاعلش را ثواب لاستحق منکر فرض می شود کافر انچه با واسجه بود اثبات فاعل واجبات راست ثواب	چون رکوع و سجود بر ما دین یعنی فرض فعه آخر فرض او از کتاب اخبار است فرض او را که محدث فرمود فرض باشد بتو ز نه است گفته یعنی ز واجبات شمار واجب است احتیاط آری اینچنین در شروع وی وانی بدستی و لیس وی قطعی است نبود هیچ شبهه در وس هست در ترک او عقوبت فرضش راست اتفاق اگر هست قطعی و لیس او بالذات تارک او بود و سزا می عقاب
--	---

عبدًا مثل فرض باشد آن
 کفر نبود چنانچه انکارش
 سنت آنکه شده است ضبط نمی
 ترک کردند یک کثرت یا دو
 فاعلش را ثواب بنوشتند
 یعنی این حکم بر مومنان است
 مستحب آنکه اگر و بیست
 سلف او را گرفت باشد و
 فاعلش را نوشته اند ثواب
 سنتی که بود و زوائد چیست
 فاعل او ثواب می یابد
 نیز چون این از شیخ او را است
 سنت که مومنان بوده است
 شخص بر سنت رسول ص
 کرد و از مسأله مسعودان
 متفق باشد اول و آخر
 است اختلاف اگر کردند
 باشد انکار اینچنین سنت
 در فصول عسا و تعیین کرد
 گفت شخصی با و م و گیس
 باشد بین سنت رسول الله

اعتقاد اولی چنانچه فرض بدان
 رتبه اش بعد فرض شمارش
 بر همان فصل چنانچه طلب
 نشود و تا چون فرض حکم او
 تارکش را عتاب بنوشتند
 در و باید نه این چنین شده است
 ترک کردند سوره دیگر
 گوش کن و کتب بیان است
 تارکش را بنوده است عتاب
 نیز بر تارکش عقوبت نیست
 عاقل از فضل روی کتاب
 از بزرگان چنین خبر داد است
 مصطفی کرده است فرموده است
 کرد و انکار چیست حکم و
 که صحابه علیهم السلام
 سنکر اینچنین سنن کافر
 آخر اتفاق آوردند
 بدستی و راستی بدعت
 در بیان کلام گفته و آورد
 ناخست کن قلم ترا شان سر
 گوید آنکس را جایست هرگاه

اگر چه سئو بود نماز من
 چونکه این رسم را ست
 او که بر وجه حجت رو گفته
 نیز در سائر سنین اینست
 مخصوص آن سنین ز سید پاک
 کرد و در موضع دیگر تعیین
 هم ز کسب العباد گویم باز
 حق یابند اگر کس او را اصل
 لیک حق دیده ترک او سازد
 آنچه قول صحیح است اینست
 فقه بولیت را غیر این
 و رفو بخش نماز با و رک
 خواه کس ساهیست یا قاصد
 ترک واجب که شد ز شخصی پس
 آن نماز ویست بر نقصان
 سهو باشد سجود سهو آورد
 ترک سئو اگر سازد آن
 سجده سهو هم نشد لازم
 نافله ترک کرد انسان
 لیک مانده است از فضیلت این
 در صلوة فقیه مسعودیست

کفر باشد همین قبیح سخن
 زین سبب قول کفر مردارست
 زین سبب بر قبیح بد گفته
 آنچه در آن کتاب تعیین است
 بتواند رسیده مثل سواک
 طعن سنت که نیست کفر است این
 کز سنیهاست پنج وقت نماز
 می شود و کافر انگه بدصل
 خویش را با گناه اندازد
 نیز در چند نسخه تعیین است
 هست در پنجا چنین تعیین
 کز شخصی فریضه گرد ترک
 بقین دان نماز او فاسد
 اگر بود عمد مجرم است آن کس
 مبتدع بود و است تارک آن
 نقص او این سجود دارد
 نیست فاسد نماز این انسان
 لیک بر عمد کرد ترک انثم
 تارکش را گنه نمی دانند
 در جمیع کتابها تعیین
 در کتابش فقیه مسعودیست

<p>گر بسیار و جو و سهواً نکس بزرگسیر و زبیر سگینه گناه نیز اندر شش روح و سه دانی سجده سهوی کنند آن پس در بیان نسیه اعمیدین که</p>	<p>ترک واجب بعد ساز و کس یعنی نقص نسیه از سهواً نیست مذکور نقشه گردان ترک واجب بعد ساز و کس ترک واجب که کرد زن یا مرد</p>
<p>در بیان واجبات نماز</p>	
<p>گر بخواند خدای بی انبار گفته شد در کتاب فرائض آن هست واجب بنزد بانی ملین فائده رافد ریشه کبر و اثبات نزد مالک بفرست این است می کنند از ابوحنیفه فصل هست واجب بجمعه رکعات یعنی آن واجب است آنهم قول واجب بنزد ما بوده از پنجشنبه شنبه او را یا سه آیت ز آیت کوتاه که با جماع قول واجب دان نیز در چند نسخه تعیین است هست واجب بر آیت ترتیب لیکن اندر بدایه اسبق</p>	<p>پس بگویم واجبات نماز پیش از قرار است قرآن که بخواند فائده خواندن شایسته و تمام رکعات آنچه در جامع البیان است هم خواند امام صاحب عقل فائده و نسیه مکتوبات سوره فائده بگردن ششم نزد مالک فریضه فرموده در نماز سه سجده ساز و دیار یک تریل آیت کلام الله هر سه فائده بخواندن آن نیز در شرح شریعین است گفت در مختصر بلا تکذیب مختصر مختصر و مطلق</p>

نیز در حین تسبیح خوشگو
پس هر اوقات اینچنین ترتیب
و زمانه نوشت به مشبوت
یعنی چون سجده که بود تکرار
سجده ثانی مانده است اگر
سجده ترک گشته وارو
یک گره مهر هم گشت آن یک
یک غنیه مکرر شروع
او چو بعد از سجده و طاعت
از همین باب بزرگ دانسته
هست تقدیم راست است و ثابت
هم رکوع است بر سجده نماز
اینچنین به حین تعیینش
نقل کرد از شروع بسبوط آن
هم شرح طحاوی سازد و در
ایک صدر الشریعه در تحریر
یعنی بر قعه است فرضه پس
در صلوٰۃ فقیه دین مسعود
چون تمام و رکوع نیست سجود
نیز ترتیب این فسر الضلّی
قعه اول از وجوب نماز

آخره فعلی بود مکرر او
باشد از واجبات به تکذیب
آن مکرر بود یک رکعت
در یک رکعت است او دوبار
نیست تا کس بر رکعت دیگر
اول آن سجده را قضا آرد
هست جائز نماز او بیشک
یعنی اندر نماز مثل رکوع
معتدابه به مذہب اجماع
بنوشت یعنی صاحب کافی
بر رکوع است فرض عین ای تن
فرض باشد در ترتیب این باز
کرد در جمیع بسا تینش
از نظیریه از محیط چنان
هست تقدیم آن مراتب فرض
گفت ترتیب اولین تکبیر
باقی ترتیب و اجابت ای کس
در سه ترتیب او قضا فرمود
حق تعالی به بند هافرمود
گفت فرض است بالفاق ای کس
در دو قعه تشهد او باز

در نماز یک چهار می خوانند
 در نماز سه بود قرائت پست
 هر جای مصلی تنها هست
 در حلاله فقیه مسعود است
 در نماز یک پست خواندن بود
 منفرد و در نماز چهار که هست
 نیرو بعضی نسخه چون این گفت
 منفرد و چهار که در اخفا
 بوالکارم که شمع پرورده است
 چه بود و چهار گفت آنکه خیر
 چیست ادنای پست در معنی
 گفت این قول را صیح شمار
 از ذخیره شریح او را و
 نشنود نفس خویش در اخفا
 بهین قول اعتماد شمار
 باقی این اگر بخواند
 نیز تعدیل کردن ارکان
 یک ابو یوسف و دست تمیز
 چیست تعدیل رکن که مشهور
 نیز در توجیه آراش
 قدر تسبیح چون گرفت آرام

چهارشن از واجبات می دانند
 پست خواندن در واجبات گناست
 او مخیر بود و چهار پست
 اگر مصلی که منفرد بود ده پست
 هم باین پست خواندنش فرمود
 خواه خواند بلند خواهی پست
 بعد در جامع البساتین گفت
 از محیط ست شد مسی اما
 در بیان تسرات آورده است
 باشد ادنای پوشیدن غیر
 باشد اسراع نفس خود یعنی
 هم اصح گفت هم بود المختار
 در صفات نماز سه و یاد
 الاصح آن نماز نیست روا
 این درست است هم بود المختار
 در بیان تسرات آید و
 هست واجب بزمه بپ طرکان
 فرض تسبیح موده شافعی هم نیز
 یعنی آرام در رکوع و سجود
 گفت تعدیل رکعتها ناشی
 گفت تعدیل رکعتها ناشی

وقت تکبیر دست بر سر بر
وقت تکبیر بجهت از نادان
زاهد نفس گفت آن دم اگر
او بجهت چو راکع مویست
شیخ الاسلام گفت اگر تقیام
لیک نزدیک تر بود بر کعبه
هر که مختص بود درین اوصاف
دست در استین نهان کرد
هر که در بندگی بیاض کرد
شمس دین گفت دست در کم
هر جگه که زن شروع کرد
در هدایه صحیح قول این است
بعد تکبیر و نیک اندیش
انچنین در صلوٰه مستعد است
دست ایمن بچپ نهد ابتدا
بیشتر بزرگان پاک نهاد
باطن کف راست تا دامن
حلقه گیر می بخند سر اهام
باقی انگشتهاش پشت ذراع
بوالکرام بزرگ پاک سرشت
در قیاسی که ذکر مسعودیست

نه که بر سوس دست آری سر
سر خود سوسه یکدند پایان
چون شو و یاز گفت او با سر
آن شروع که کرد و باز نیست
است نزدیک تر نماز تمام
آن شروع که کرد و نامش فرغ
نگذار و نماز خود مختلاف
وقت تقریه سنت است بر زن
عل فحس زن نخواهد کرد
گشت بدعت اگر شروع کرد
دستها تا دو کف بر دارد
بعد ازین در خلاصه تصدیق است
دست تا زیر ناف دارد و پیش
سنت جمله مرسلین بود است
در خلاصه ز و شیخ اخذ اولی
گفته اند ز وضع اخذ جمع بیاد
یعنی بر پشت کف چپ مانع
ریخته دست چپ بقول امام
جمع شد اخذ وضع زیر باطن
هم چنین نوع را صحیح نوشت
سنت اوست اعتماد دو دست

وقت تکبیر دست بر سر بر
وقت تکبیر بجهت از نادان
زاهد نفس گفت آن دم اگر
او بجهت چو راکع مویست
شیخ الاسلام گفت اگر تقیام
لیک نزدیک تر بود بر کعبه
هر که مختص بود درین اوصاف
دست در استین نهان کرد
هر که در بندگی بیاض کرد
شمس دین گفت دست در کم
هر جگه که زن شروع کرد
در هدایه صحیح قول این است
بعد تکبیر و نیک اندیش
انچنین در صلوٰه مستعد است
دست ایمن بچپ نهد ابتدا
بیشتر بزرگان پاک نهاد
باطن کف راست تا دامن
حلقه گیر می بخند سر اهام
باقی انگشتهاش پشت ذراع
بوالکرام بزرگ پاک سرشت
در قیاسی که ذکر مسعودیست

در دایه محبت تقیین است
 پس محمد امام منتهی شرف است
 تا که فارغ شود کس از تکبیر
 ایکه فارغ شد از شناختن او
 شایع او را و آن محبت عصر
 تا که اندر قیام گفت اکیال
 بعب تکبیر اولین که هست
 گفت جمله امام سبب کینه
 سر گذارند نه از تمام
 چشم بر سجده گاه خود دارد
 فرموده دار و سیاه و و قدم
 بر سینه مقتدا ای پیر
 از قیاس و حجت ترغیب
 گرامش با خیر اکبر
 بپوشش بر همین فتوی
 از کتب پابشعبه آوروست
 اصح قول را اگر دانست
 گفت تکبیر مقتدی اندم
 از حداصه چنین کند تقریر
 فضل تکبیر افتتاح یافت
 قول مختار را اگر دانست

در خلاصه اصح نوشتن نیست
 به تقیین سبب قرائت گفت
 گفت ایصال میکند آن پیر
 اعتنا و است به از آن سبب نشن
 می گفت عقل از کتاب عصر
 زین سبب گفت بعضی اهل کمال
 کند از سال بعد بند و دست
 زن بکند و دست بر سینه
 و را و است نماز وقت تمام
 چشم خود را از محصل نه بردارد
 یعنی مقتدا را چار اصعب ضم
 گوید شش در کدام دم تکبیر
 ذکر کرده است شرح ساز لیب
 برسد مقتدی بساز و سر
 بهم بود احتیاط هم تقوی
 فضل تکبیر را بیان کردست
 گرامم است در شنا خوانست
 فضل تکبیر را بسیار بهم
 در شنا بود امام گفت تکبیر
 با پیش پیش از و بیستافت
 یافت در وقت فاتحه خوانی

مقتدا را چار اصعب ضم
 گوید شش در کدام دم تکبیر
 ذکر کرده است شرح ساز لیب
 برسد مقتدی بساز و سر
 بهم بود احتیاط هم تقوی
 فضل تکبیر را بیان کردست
 گرامم است در شنا خوانست
 فضل تکبیر را بسیار بهم
 در شنا بود امام گفت تکبیر
 با پیش پیش از و بیستافت
 یافت در وقت فاتحه خوانی

می بساید ثواب آن تکبیر
از خمیسره نوشته است اما
گزاراش بر کعبه اول
فصل تکبیر اولین را از
هست در قاضی خان معنی شست
یک روایت شده است از یعقوب
پیشتر از اسم ساز و یاد
پس کلام گفت و سه حج
هرگز از آنکه است
پس نه گفت نشانش می خواند

احتیاطش کهن بر وقت بیرون
 یعنی گفتند بعضی از علما
 بایک شش هفتادی شرع عمل
 یافت از جمله احتیاط ککو
 بامش اگر برابر گفت
 نبود آن شروع او محسوب
 فی الاصح عندهم جواز مبارک
 گشت بے اختلاف بے شبهت
 بعد تکبیر دست چون بر بست
 آن شانزین بود لیکن ماند

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ

این شناس که در کتب شد یارو
در هدایه چنانچه این شد یارو
در محل قمرات آید کس
گرامش کند قرات پست
گرامش بلند می خواند
چونکه اینجاستین قرآن
ذکر کرده است فتویٰ بر اینست
گر بود در دوم رکوع امام
گفت تکبیر قائم آن کس
ترک سازد شناس علی التعمین

چیز سے ازوے نگردہ اند زیاد
بعد ہنوشت شارح اوراد
اقت اگر دبا ماش بس
خو اینش این شاکہ شست ہست
بقین خواندن شنا ماند
ہست لازم بقیت می انسان
نقل او از لصاب تعین ست
اقت اگر دستھے آن ہنگام
بے توقف کت رکوش بس
منتقل می شود بہ تسبیح این

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

غیر ترک و لو مجوی و ذکر
 علی سلسله شطابیل یفید صیغه
 مختلف الشیخ فیه اربع صیغه
 یسکان لغتی فی بعض الاما
 بالضم حروفی و اوقات
 قراءه و الا غیره ترک
 شست او را و در
 انصاف و الا و رک الامام
 الرکن فان کان بحال
 شتا فیه ترک الی
 و لا یستعمل فی شتا
 ان الشیخ استعمل
 الامام

این سخن را صحیح فرموده
 گریخته است منفرد و امام
 پس تَعَوُّذِ بزمِ سُنتِ است
 نبود تالیفِ شُنا پس آن
 در بدایینِ نسخه یقین است
 مقتدری را اعوذ سنتِ است
 لیک سُنتِ بود و بس و حق آن
 نزد یوسفِ طریقِ نما
 و حلاله تَعَوُّذِ و المختار
 گفتن این تَعَوُّذِ است احتفا
 گو تَعَوُّذِ در افتتاحِ نماز
 از دشمنای شارحِ اورا
 گر تَعَوُّذِ بساند از شیطان
 یعنی از بعد فاتحه خواندن
 چونکه تَعَوُّذِ بختِ بے شباه
 در سر فاتحه بهر رکعت
 بشنیدن و آنکه فتوے بر این است
 شافعی آنکه راه دین پوید
 راے اورفته است با این باز
 یک سخن که ز جزیقه خیر
 در قیقه نوشت از این باب

تقل او از تضایب می بود و
چون شناسی خدا که در تمام
چونکه این تالیف قرأت است
یعنی نزد مستعد و لغمان
در نهایت و کافی هم نیست
چونکه بر مقتضای قرأت است
چونکه لازم بود با قدری
این تعویذ بود تبعیه شناسی
صورتش این بود تو گوش بهار
اصل این واجب است نزد خطا
که بهر رکعتش اعداد و مساز
که درین نظم خوشی ارم یار
باز از آنکه رسد بخاطر آن
پس تعویذ بگوید او بی طن
بعد از آنکه است بسم الله
تسمیه گفت گشت بی شکست
هم بود احوط اینکه تعیین است
تسمیه جزو فاتحه گوید
نیت بی فاتحه نماز جواز
گفت در اول نماز بخیر
این سخن نیست اصل زیرین حجاب

الحمد لله رب العالمين

چرا خفا بخوانند قرآن
گفتن این اگر بخواند
چون قرائت کند بمقام
درین او اگر قرائت کرد
بلکه قولیت بر فساد نماز
نموده فسخه که کرد تمام
در نماز که نرم می خواند
آخر فسخه اگر چه شنود
گوید آمین بقول بوجوه
گوید آمین مفسد بر خفا
بس بناسد و عا بر خفا
نیز اندر هدایه کرد بیان
یک تشدید روی آن نیکو
بلکه صاحب جملاصه آن شهباز
نزد بویوسف است غیر فو
نوشته بر همین فستق
یک بنوشته شارح او را
گفت فاسد باتفاق نماز
چون قرائت تمام سازد کس
بعد الله اکبر او گویان
سرگت نزد انحن از قیام

از وجوب قرائت و ان
در بیان قرائت آید و
مقتدیه باشد و سکوت تمام
نزد باشد گناهکار این فرد
او صحابه و بزرگان طراز
گوید آمین چون مقتدی امام
نیست آمین بقتدی داند
این سخن در فتاوی مسعود
بوالکار هم چنانچه کرد خبر
چون که آیین بگفتن است اینجا
در هدایه و تفسیر با فسر و
بدقتصر اندر و بود و جهان
گفت باشد خطای فاحش او
گفت قولیت بر فساد نماز
که تشدید هم سازد و یاد
که سر او نیست گفت اما
بامامت اگر سازد و یاد
ناقل از نوشته است آن شهباز
می کند و قیام قطع نفس
می رود و بار کوع این انسان
نزد تسویه رکوع تمام

این بقول آیین قرائت و ان
تشدید آیین بامداد و ان
فاسد باتفاق نماز و ان
علی قول آیین بامداد و ان
نزد بویوسف است غیر فو
نوشته بر همین فستق
یک بنوشته شارح او را
گفت فاسد باتفاق نماز
چون قرائت تمام سازد کس
بعد الله اکبر او گویان
سرگت نزد انحن از قیام
شرح اول

گفت از صفات شمس الدین
 گردش باد و دست و وزانو
 گرد و زانو می او شود چو کمان
 نیز قوت است بدستش آن
 این سخن در صلوة مسعودی
 پشت خود را چنان کند هموار
 بهم سر خویش را نبردارد
 راست گیرد و بفتح خود بیند
 از تنغیه شارح او را و
 از متجاع است جای بنشین
 هست در شمس و نیز فلان
 این اشارت با و بود که زنان
 یک از زاهدی میان شایاد
 گفت دعای او اسم دو دست
 بل خود دستهایش کرده ضم
 متجافی نمی کند عضدان
 هر جایگاهی که کس رکوع آورد
 از خداوند عاظم عادل
 گفت ابوبکر یارسول الله
 گفت براو رسول خاص و عام
 بصر این مصطفی چون فروه

در صحیح روایت است همین
 نیک شرح باد اصابع او
 گفت در شمس دین که است و آن
 تا که بیرون رود خیمه و بران
 بعد ازین در خلاصه فرمودی
 قدح آب گیر و استقرار
 هم در آنجا فرو نهد و
 منع تکبیرش رفع زین معنی
 سے بسازد رکوع زن را یاد
 نیک پیدا سازد آمدن زن
 پس معتدلف زن نکر و سخن
 اندرین حکم هست چون مردان
 زن نمی سازد و بدجاش کشاد
 بر دوزانو زن خدای است
 می کند رکبستین خود را تخم
 یعنی زن در رکوع چون مردان
 چشم بر پشت پای خود دارد
 صفت فاشا که نشاند اول
 چپیت اینجا مشوع کن آگاه
 اینکه باشد مصطفی وقت قیام
 منتهایش بود بجای خود

اینچنین بار کوع در قدین
در محل سجود یا ارسل
نیز عند السلام اول دان
نزد تسلیم که بود ثانی
آن نمازیکه خاشعان خوانند
در مسلوقة فقیه مسعود است
هر کس این سخن بجا آرد
بهست در جامع البیاتین نیز
گفت که بعین خویش چنانند
هم بفرمانگشاده سوره دارد
این چنین در کتاب شمس الدین
بهست تسبیح در رکوع سوره بار
یعنی او ثانی تسبیحات این یار
گر زیاده کنند و سه فصل
لیک تسبیح را امسام طویل
لیک تسبیح در رکوع و سجود
بلکه در سجده تسبیح ای سالک
فرض گوید ابو مطیع صبیح
یعنی این ابو مطیع شیرین گو
نزد بعضی است اگر م
غیر جائز بود نماز آن

مصلحت گفت منتها عین
در محل قعود و سجود
باو تا کف راست چشم آن
چشم تا کف ایسرش دانند
گفت در کافی اینچنین دانند
گفت خیر الانام فرمود است
نور ایسان باو نگه دارد
که درین باب کرد تعیین نیز
یعنی اندر رکوع تا او است
نقل این راز زاهدی آرد
بهین نوع میکند تعیین
سخت ره بر عصار و کبار
کرد تفصیل شایع او را و
چون یا هفت گفت آن عمل
تکند تا شوم بقوم تفصیل
نزد بعضی امسام واجب بود
فرض باشد بحدیب مالک
در رکوع و سجود تسبیح
بود شگرد و حنیفه او
گفت تسبیح راز که کم
ده از دست احتیاط ایجان

قومه آنست راست گردان
 باد در قومه و ستمها رسال
 باز در قومه چون گرفت آرام
 بعد از آنکه بر او گویان
 گفت اندر سالوه سجود
 چون در قومه مصدق آگاه
 راسته اکبر که حرف آخر بود
 در خلاصه قومه این انسان
 نرود با سجود مثل غسل
 در غسل سجود باید او
 بعد دو دست در زمین مانی
 این سخن در سالوه مسجود
 نیز ضم ساز و بعد از آنست
 نرود گوش ای شریعت ط
 تا که از گوش او فتد یک چیز
 همه انگشت دست و پای که بود
 قرصه وضع کردن قدیان
 چشم خود را کشاده می دارد
 شکم از ران و ران ز راس جدا
 نیز صیغین مرد ابد اباد
 یک در شرح خویش شمس الدین

شقی بالا و هم شقی پایان
 سخن بزرگان شهید مقال
 آنچه در قومه بود کرد تمام
 میسر و با سجد و انگه آن
 شرح او را و نیز فرمودی
 سر بساز و چهارمده الله
 می کند ختم اینچنین بسجود
 می رود سجده راسته آن
 گفت این بدعت است آن عمل
 نهاد اول بدارض دوزانو
 بعد بین و بعد پیشانی
 شرح او را و نیز فرمودست
 سجده ساز و میان دو دست
 می شود با خدای دست و
 او فتد پشت دست او را نیز
 سوی قبله شود و محل سجود
 یک بیک کرده ایم پیش میان
 نیز بر پیشانی نظر آرد
 سجده می سازد از برای خدا
 هم دراع وی از زمین آزاد
 گفت از زاهدی علی التفتین

مقدمی و صفای برادر عین
سجده سازنده زن بود عین
نیز ابدائی کند صحنین
بلکه سپاند او شکم بران
در هدایه و شیر با و آن
چون میارے سجود خود برجا
یعنی او نای او بود سه بار
گر زیاده کند ز سه هرگاه
لیک تسبیح را اسام طویل
چون گرفتند در سجود آرام
باز الله اکبر او گوینان
در صلوة نقیه مسعووی
اولش از سجود آغاز و
بین دو سجده که نشست تمام
باز الله اکبر او گوینان
گفته از جمله هفت و الله
سجده ثانیه چو اقل دان
چون شدی فارغ از سجود چنان
اقل سرف از سجود آفتاز
تیزند صلوة مسعووی
سجده ثالثه که اداسازی

گفت ابدانمی کنند صبغین
فرش ساز و ذراع خود مین
نکند نصب اصابع قد بین
چونکه پوشیده تربو و بر آن
در همه شخصای نهاست
گوئی سبحان ربی الاغلی
ز ایدش راتو مستحب بشمار
طاق باید گفت یی اشباه
نکند تا شود بقوم تقییل
نیز تسبیح او که کرد تمام
سر جو بر وار داز سجود چنان
اینکه نگیر گفتنی بودی
ختم در حال جلسی سازد
قدر تسبیح برگرفت آرام
می رود با سجود شانه آن
ختم کن در سجود سپید اشباه
آر بر چاینا خپنه گشت بیان
خمیزه بکیر بر زبان گویان
آخرش در قیام ختم ساز
بسترین انا مفسر بود
ز و بهر قیام برخاستی

[illegible]

می نمود چشم برکتش آن
گفت از راهدے که شمس الدین
اندرین حال نزد دو زانو
در و قیام پدایه مشهور
گفت از سوی راست دو پازن
می نشیند بالی چپ او
هر گزارد نه ناز که هست
می بخواند تفسیر مشهور

گفت در کافه آنها بران
یعنی اطراف اصبعه این
می شود یعنی در قعر و او
اینچنین در کتابها مذکور
می بر آرند وقت بشنیدن
چونکه پوشیدگی باونیکو
یعنی بر کت و دم نمشت
این بود آن تشنه مذکور

التحيات لله والصلوات والطيبات
ورحمته الشريفة وبكافة التسليم
اشهد ان لا اله الا الله واشهد

وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
مُحَمَّدٌ أَعْبَدُوهُ وَرَسُولَهُ

بوده باشد نماز دو رکعت
 صلوات دعا بکرده تمام
 از دو رکعت بود نماز زیاد
 چونکه این قعده ثلثه اول است
 نیز به غیر کسب خیر و آن
 گوید از قعده همسر الله
 مابقی رکعت است چون ثانی
 خواندش پس دو فاتحه ای کس
 گستر رکعت بود نماز حشام
 چهار رکعت بود نماز اگر

چون تشہد بخواند بے پشت
سوے پنے چپ و ہند سلام
از تشہد زیادہ هیچ مباد
چون تشہد بخواند بایست
باز تکبیر بر زبان گوین
راے او در قیام بی شاہ
یک بے ضم سورہ می خوانی
ہم رکوع و سجود آرد بس
می تشہد کند نماز تمام
راست خیزد و برکت دیگر

الحق قال العلامة الفقيه
احكاميات بلداً من العبادات
القانونية قال المصنف في الاحكام
بجنته من العبادات
العبادات اللاتية قال المصنف في
نحو اسن فليات ارضه كرم
او على مثال من فليات
عقل بلوك فناء فليات بلوك

[illegible]

<p> می بخواند بر کعبه سووم از بزرگان که راه دین بپایند گفت تسبیح یا بکر و سکو است یک گفتند فاتحه اولی است شد قرات چو در همه رکعات چون که هر شفع وی غلط است دانند آنکس که پیرو دین است هم ز جیب بی آنچه تعیین است می کند از ابومسیبه نقل هست واجب بجز رکعات فاتحه را فسر رفته و اثبات هم رکوع و سجود باید کرد می کنند همچنانکه شده تعیین بنشیند بقعد که آخر صلوات رسول خواند کس شافع می کند احکامات صاحب کافی گفت بعد ازین فرض می گوید او شستن نیست و آنرا کس محبت دین باشد </p>	<p> چون بخیزد و رکعت چارم در وقت سجود و شرح او گویند شفع از شفع فاسد نه ثبوت نزد اصحاب ما نافذ و است یک در وتر نقل فرض اثبات در قطع از آن مذکور است نیز در وتر احتیاط این است نیز در جامع البسائین است حسن بن زباید صاحب عقل فاتحه در نماز و کتاب است شافع می در تمام رکعات چون می خواند اول فاتحه کرد هم رکوع و سجود یا جز این پس با خلاص باطن ظاهر آن نشنید که یا و شد زان پس هست سنت بنزد ماصلوات این سخن در هدایت تعیین همچنانکه آن درست تمیز صلوات رسول این باشد </p>
---	--

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل
 ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی

مِنْ شَرِّ قِسْمَةِ الْخِيَا وَالْمَنَاتِ وَأَحْوَذِ بَاسِ بْنِ شَرِّ قِسْمَةِ الْمَسْجِ الْخَبَالِ
 كَذَا فِي الْمَشْهُورَةِ دَرْخِلَا صَدِ آورده است که در بنای ایشان فی الدنیا حکمت و در
 الآخرة عِقَاب و تَنْبِيْهُ عَذَابِ بَشَّار و در شرح او را آورده است که در بنای
 الْاَنْزِلِغِ قُلُوبِنَا بَعْدَ اَفْرِغِ قِسْمًا قَسْبًا لَنْ مِّنْ كَذَلِكَ حُجَّةً اَنْتَ الْوَسْبُ

چون در دوزخ که گشت تمام بعد بر سوسه چوب سلام و بعد گفت در شرح خویش شمس الدین اولا روی خویشش گرداند	و در اول بسوسه راست سلام چشم خود را بکف خویش بند از حقائق چنانچه شد تعجب گفت ای کد سلام می خواند
---	---

یعنی السلام علیکم ورحمة الله و بکرم

می کند نیت او بدیل پیشک پیش هر آدمی که در آنجا است در همین باب صاحب کافی نیت آن ملائک حفظه پس بهر مومنی با هر خدا در شمار رسیدن ملائکه صاف یک خبر انجبین بود پیشک یک نوشته است کاتب حقیقت یکه تلقین کنند به انجیرات زان سیکه او که گویدش صلوات بنوشند بعضی از اخبار بعض اخبار چون بخت افتاد	و سلامش با دست و ملک ملک البسته بر گنایا است نیک تعیین کند ز دل صافی در سلامت کف روی رونده رود ملکان حافظان ما شده از مخبران پیش خلافت که بهر مومن است پنج ملک کاتب سیات او یکذرات یکه زود دفع می کند آفات می رساند با حمد خوش ذات و ملک بوده است با هر یار هم صد بخت کرد و بخت یاد
--	--

بر یقین دان همیشه بر هر یک
 عدد و شان نمی کنند تعیین
 نیت است آدمان امام بگو
 در حلاله صحیح قول نیت
 اگر او وقتندی بلاشبست
 اینچنین نیت اسلام کند
 اگر امام است سوی راست آن
 سوی سیر است در سلام پیش
 و رفتن ای امام هست این بار
 ایک در هدیه بخشد امام
 سخنی از امام وین غلضم
 هر کس که باک نیت فکر است آن
 کند نیتش علی التبعین
 منفرد در سلام خواهی خیر
 میکند نیت آنکه است امام
 ذکر کرده فقیه شمس الدین
 گفت اندر سلام آن شهر مرد
 می شود به نیاز زین تفصیل
 هم نوشت آن امام خوش رفتار
 یقین خسرین سلام خویش
 مقتدی میسد بدو وقت سلام

حفظه است بگمان بیشک
 که سزاوار قول باشد این
 می کند هر که باشدش مع او
 در همین باب آنچه تعیین است
 آنچه گفتیم می کند نیت
 در همان وقت که سلام کند
 نیتش در سلام اول دان
 می کند نیت آن خدای طلب
 تر و بودیوست اول یار
 نیت اول کند بهر دو سلام
 در هدیه است چون محمدیم
 در نماز و آنچه بن برتان
 در هدیه صحیح باشد این
 حفظه قصد می کند غیر
 در صحیح سخن بهر دو سلام
 از ابوالقاسم آن امام دین
 نیت بگوید ایل ایمان کرد
 این بود قول آن امام جمیل
 اینچنین در فتاوی مختار
 است تر بداد سلام پیش
 گفت بعد از امام خود و امام

در این باب آنچه تعیین است
 آنچه گفتیم می کند نیت
 در همان وقت که سلام کند
 نیتش در سلام اول دان
 می کند نیت آن خدای طلب
 تر و بودیوست اول یار
 نیت اول کند بهر دو سلام
 در هدیه است چون محمدیم
 در نماز و آنچه بن برتان
 در هدیه صحیح باشد این
 حفظه قصد می کند غیر
 در صحیح سخن بهر دو سلام
 از ابوالقاسم آن امام دین
 نیت بگوید ایل ایمان کرد
 این بود قول آن امام جمیل
 اینچنین در فتاوی مختار
 است تر بداد سلام پیش
 گفت بعد از امام خود و امام

دور روایت شد دست از نمان
یک روایت متناظر با امام
گفت ابو جعفر سلامت یار
از پینیش و پدر امام سلام
او که فارغ شده از سلام بسیار
نقہ بولیش راست یا تعیین
گفت انس از رسول خلق نواز
بگذارد و پدر خداے مجید
آن شهیدان کہ بے شک و شباه
محبستین و صابیرین باشند
و عده ہاے دیگر رسول خدا
باشند و اے براور ان اما
کر دس ترک سنت ای تنک
ترک ساز و ہتا و ناگر آن
ترک سنت چہ خصالت ثوست
پس توای ترک زاد کو پر عقل
مستی عامل ایکہ می گوئے
پنبہ غفلت است در گوشت
بندہ ہی بہت پایست
می گئی جمع خوشہ احسان
خرقہ طاسے کہ می دوزی

یک روایت چو قول شاکردان
مقتدی می کنند سلام تمام
ذکر کرده است مذهب مختار
مقتدی آن زمان دهند سلام
از ییادش دهند سلام این باب
می کنند نقل آن امام دین
در جماعت کسی که پنج نماز
که با واجبه هزار شهید
مرده باشند فی سبیل الله
آن همه غیر مدبرین باشند
گفت او که شود بگفتن ادا
بست اندر خلاصه الفتوی
که بجز دست هست معذور او
نیست مقبول فرض آن انسان
زان چنان اجر که محروم است
انچه سنت او بیا که کردی نقل
شرم دار از چنین سیه روی
ظلمت ماسوی است در گوشت
سگ نفس تو پیشوای است
می زنی آتش ریا بر آن
در بر خود نکرده می سوزی

[illegible]

عهد پائیک صبح بر بستی
 رشته توبه که بخود بست دی
 در توبه که اشرف شی هست
 کرد ناگاه نفس بد عهدی
 از خدا و مدعو و بسازی شرم
 بکدامین زمان کدامین روز
 مگر انگاه خدای بخشنده
 شیخ حق قطب دین فرید الدین
 فاسقه از گناه باز استخوان
 مدتی و غم نداشت بود
 باز نفس بدش تقاضا کرد
 سحری بود رفت از وی خواب
 باز از فصل خود پشیمان خورد
 خواست تا توبه کند آن مرد
 گر نبوی بود که آن حے
 با توبه گفت فاسقا پیش آی
 هست و ریای مغفرت در جوش
 قابل التوب بندگان ماییم
 گر چه عهد بار توبه بشکستی
 چون پشیمان شدی ز سوا لی
 چون ستیید آن مدای شفقت با

نشد و نیم روز بشکستی
 تار او را هزار جبا کند ی
 نور انسان مرضی دی هست
 بشکستی بنگ بد عهدی
 تو که باز از نفس داری گرم
 لاف عهدی زلی محضرت او
 خود بگوید بلفظ خود بده
 می کند در کتاب خود تعیین
 در توبه بروی خود یکشاد
 از گناه ساختن سلامت بود
 مثل احوال پیش رسوا کرد
 ریخت بروی محبت و آب
 غم فرو او فکرت جان خورد
 یک شرم از خدای خود می کرد
 زهره توبه ساختن درو
 مست بودی بحالت خویش آی
 نا امید می ساز برتر کوشش
 ما پذیرنده گناهانیم
 بگذراندی تو عمر دوستی
 اشتیاقی بسنده مالی
 کرد بر خویش گریبان چاک

این گزارنده یک تنه است
در پایمه صحیح باشد این
نیز اندر خلاصه الفتوسه
در نماز یک اول طهور است
شب بود و در پایمه فرزند
ذکر کرد از محو شمس الدین
نمود پاس در شب اما او
در نماز مخالفت از انسان
نمود و حکم جبر این خواندن
لیک در بعض نسخه ثقیین
بش تواند اگر به انسان
نسخه همین آن امام صاحبین
هر ساز و امام آن چنان
نکند هر وقت را اما
ثوق حاجت بود و اساتیدین
منفرد و نماز هر که هست
ناخن خواهد یار بعضی این
در کتاب باشد خلاصه ساز و یاد
در قسطنطین نوشته اند چنان
ما سبقه قسرات او داند
از کسبه و دو اول شخص

نیت مختار بلکه خواند است
می کند با ولیها ثقیین
گفت ضمنا بخواند این اخفا
روز باشد که قرار است
خواندش خواهد است خواه بلند
هر در نقل رو کرده است این
افضالش بین هر اخفا کو
بش نو یک و یاد کس قرآن
در خلاصه همین بود و ثقیین
همچنانیکه گفت شمس الدین
گفت اعلامی جبر باشد آن
کرد و شرح نویشتن ثقیین
که بقصد رسالعتان
یعنی بر فوق حاجت آنها
نشد این ذکر کرد شمس الدین
کرده بود و اختیار خواندن است
اقترا کرد و دیگر بعضین
فاخره جا میرا اعلا و یاد
اقترا کرد و بعد از آن جهان
گفت آنکس بدین می خواند
ترک گردید فاخره خواندن

اینست مختار بلکه خواند است
می کند با ولیها ثقیین
گفت ضمنا بخواند این اخفا
روز باشد که قرار است
خواندش خواهد است خواه بلند
هر در نقل رو کرده است این
افضالش بین هر اخفا کو
بش نو یک و یاد کس قرآن
در خلاصه همین بود و ثقیین
همچنانیکه گفت شمس الدین
گفت اعلامی جبر باشد آن
کرد و شرح نویشتن ثقیین
که بقصد رسالعتان
یعنی بر فوق حاجت آنها
نشد این ذکر کرد شمس الدین
کرده بود و اختیار خواندن است
اقترا کرد و دیگر بعضین
فاخره جا میرا اعلا و یاد
اقترا کرد و بعد از آن جهان
گفت آنکس بدین می خواند
ترک گردید فاخره خواندن

فاتحه را در آخرین عشا
 ترک شد سوره درودی اول
 هر سارو امام باشد این
 وجه بسیار گفت گفت و گ
 پس بقول صحیح بے اشباه
 یعنی قول محمد و ثمان
 آنچه فرض است واجب قرآن
 در نماز و واجبات نماز
 سوره با فاتحه که کردی ضم
 فرض واجب تمام گرد و صاف
 گوی اکنون تو مستحب را این
 پس همان کس که در سفر باشد
 سوره فاتحه که می خواند
 در سفر خمس را رسول خدا
 پس ازین فصل حضرت مولی
 اینکه گفتیم بیشک و اشباه
 یک اندر محکم امن قرار
 گفت چون سوره بروج اگر
 آنکه باشد مقیم بر احب
 یعنی از غیر فاتحه ای شاه
 نیز از غیر این روایت است

بدرستی نمی کنند قضا
 می بخواند و بعد فاتحه یک
 در هدایه بود چنین تعیین
 که بسازد قضا سوره اگر
 هر سارو و فاتحه همراه
 قول یعقوب برخلاف آن
 یعنی اندر نماز خواندن آن
 ش مفصل گفتیم اینجا باز
 یا سه آیت قصیر باشد هم
 هم نمی مانند از اندر خلاف
 در کتاب هدایه شده تعیین
 یعنی در خمس هم اگر باشد
 باز هر سوره که او داد اند
 کرد او با موقوفین ادا
 در سفر سوره ی قصیر اولی
 باشد آنکس بخلت اندر راه
 بوده باشد اگر مسافر یا
 چون قسرات کند با و بهتر
 خواند آنکس در دو رکعت فجر
 چهل آیت بگفت با پنجباه
 از چهل آیت خدا یا شمس

در هدایه چو فخر در پیشین
چونکه وقت همین دور و در وقت
یکه از اصل باد و درون از فجر
چونکه در وقت ظهر است شمال
سخن مختصر بود و بے ظن
بس طوالم مفصل اندر فجر
باد و ساط و عشا و عصر
نیز بشنو که قول مختصر است
بدستی ز سوره حجرات
انجین از یروج ای نیکو
بعد ازین سوره هست تا آخر
نیز در یاد او بے شبهت
بدستی در از من خواسته
لیک در ظهر هر دو رکعت آن
گفت اما محمد ابن حسن
رکعت اولی بسمیخ غار
اینکه در جامع البساتین است
از ذخیره کتاب معنی سفت
هم پنا تار خانه و اینجا
گفت در جمعه است یا میدان
گر بدو هم در اول رکعت

می بخواند امام بالتصیین
گر مساویت بدیشک و شبهت
یعنی در نظر قول آن با اجر
باد کمتر خسر ز از ملال
در حضر انچه هست مستحسن
نیز در ظهر بیش باشد اجر
شام را باد و سوره های قصر
این طوالم مفصل آن سورت
کرد تا سوره بروج اثبات
هست تا لم یکن زا و ساط او
کو قصار مفصل ای فاخر
در قراءت در اول رکعت
در هدایه ز رکعت ثانی
گو سادی بذهب شیخان
دوست تر آن بود بنزد من
در قراءت کند ز ثانی دلز
کامدین باب انچه تعیین است
فتویٰ بر مذهب محمد گفت
هو ما خود گفت للفقوه
یا اتفاق سخن مساوی دان
کرد و تطویل قدر سه آیت

در خلاصه نوشت محبت خلاف
 یکم کمتر بود و سه آیت
 چون قراءت کند بحکم امام
 فقه کید آنه نسخ مر غوب
 در کتاب هدایه تعیین است
 گر اما مثل که آیت تر غیب
 بشنود هم سکوت باشد این
 روز جمعه امام بر محبر
 گفت صاحب وقایع خوش بود
 اصح قول انچه شد مقبوت
 گفت انچه اصح که مذکوری
 لیک اندر کتاب قاضیخان
 زا اول خطبه تا باخر بس
 چه که هست استماع خطبه فرض
 چه که بعد از او ای او بطلن
 سوره بر نمازگر تعیین
 قولها که امس درین گفت
 خیر نگار سوره بی شبهت
 در دور کعت ز بزرگان ره
 در دور کعت دو سوره خوانند
 گفت مکروه پاره نما

گفت مکروه المء دل صاف
 نیست مکروه بیشک و بهت
 مقتدیهها شود سکوت تمام
 گفت الضات مقتدی زوجه
 در نهایت و غیرها این است
 خواندش یاکه آیت شریب
 استماع است فرض در آن حدین
 یعنی صلاوا علیه گفت اگر
 یعنی ستر اگوید او صلوات
 می کند قوم استماع سکوت
 هست اندر کتاب کافوری
 بزبان صحیح کرد بیان
 یعنی ساز و سکوت سلیس
 می کند از مشایخ ماعرض
 هست ممکن در و بر گفتن
 بکنند بوده است مکروه این
 صاحب جامع البساتین گفت
 هست مکروه در سیکر کعت
 شد تخلف اصح فلا بکره
 سوره در میان او ماند
 قول دیگر نوشته اند اما

طول گزشت سوره مابین
هست مکروه دریک رکعت
سوره خوانده شخصی از او
در خلاصه نوشته کرده است این
نیز بنوشته آن فقیه زمان
گرفته و در سنن فلاکیر
این کتاب است که گشت تمینها
لیک و رجال عذریالشیان
آنچه آثار خانی راست بیان
لازمیش صحیح باشد او
سوره الناس خواند انسانی
در خلاصه کتاب مشهوره
اختلاف است در آنکه مکروه
نبود نیک اینچنین کردن
هست اندر صلوة مسعودی
حضرت مصطفی درون نماز
قطع هم در میان سوره نیز
بلکه هر سوره که کرد آغاز
بلکه دو سوره دریک رکعت
لیک آنکس که ختم سازد
یا کند قطع در میان او

نیست مکروه ای برادر عین
نیست در این خلاف بهشت
فوق آن سوره خواند در آخری
گفت چون این شیخ شمس الدین
اینهمه در فریضه کرده بدان
نیز در چند نسخه کرد آنگه
هست در حال اختیار اینها
علما گفت غیر باش بدان
چون رعایات ترتیب قرآن
لیک یاسهوا و سجود بگو
نیز خواند بر رکعت ثانی
در دو رکعت بخواند یک سوره
اصح قول گفت لا یکره
گرکن لباس هم بگوید تن
نقل کرد از رسول مقبودی
ز آخر سوره نکره و آغاز
که نکره دست آن رسول عزیز
کرد آخر اگر چه بود و ران
که بخوانده است مشفق است
سوره از میان آفت زد
یا بیک رکعت از بخواند و

[illegible]

آنکه در این صورت که شد هر دو
 شارح و رواچین آورد
 هست کرده که جدا ماند
 اگر چه زان سوره ای گواندیش
 اگر میباید بگفت او سلف
 بعد از آنکه یک حکمت دیگر
 بعد هر که دن اولیقین داند
 نمک ترک پاکت این بار
 پاکت در حکمت دوم این مرد
 بعد و اند ز سوره دیگر
 در کتاب ذخیره المختار
 گشت گشته یکایت از قرآن
 در تفصیل بنسب کرده شمار

ختم سازنده را اگر است
 قصد یک سوره دعا که کرد
 بعد از آن سوره و اگر خواند
 آن مصلحت نکفت حرفش پیش
 خواند یک سوره از کلام خدا
 سوره دیگر به بکردی هر
 سوره در میان سلف ماند
 خواند این سوره را بهو اختار
 سوره اگر قرات کرد
 نیست پایان هست بالاتر
 نمک ترک بعد از این این بار
 خواندش در فایده کرده بدان
 از سلف اینچنین شده بسیار

و بیان قرات که حرف بر حرف
 سخن عالمان طایر هر طرف
 بوده باشد با دوی امکان
 یعنی چون طایر و گفتم
 یعنی اصالحات که شد یاد
 گشت فاسد ناز این انسان
 یکم ممکن اگر باشد فصل
 یعنی چون طایر بود مع الضاد او

حرفی خوانده شود میان حرف
 بی شفت جدا بکردن آن
 بی شفت جدا توان کردن
 طایر خواند که به جاسه صاو
 در فساد و ادویه شک چو گمان
 بین حرفین بی شفت فصل
 طایر القاصد بین سلف و ضاد او

و در این صورت که شد هر دو
 شارح و رواچین آورد
 هست کرده که جدا ماند
 اگر چه زان سوره ای گواندیش
 اگر میباید بگفت او سلف
 بعد از آنکه یک حکمت دیگر
 بعد هر که دن اولیقین داند
 نمک ترک پاکت این بار
 پاکت در حکمت دوم این مرد
 بعد و اند ز سوره دیگر
 در کتاب ذخیره المختار
 گشت گشته یکایت از قرآن
 در تفصیل بنسب کرده شمار

ختم سازنده را اگر است
 قصد یک سوره دعا که کرد
 بعد از آن سوره و اگر خواند
 آن مصلحت نکفت حرفش پیش
 خواند یک سوره از کلام خدا
 سوره دیگر به بکردی هر
 سوره در میان سلف ماند
 خواند این سوره را بهو اختار
 سوره اگر قرات کرد
 نیست پایان هست بالاتر
 نمک ترک بعد از این این بار
 خواندش در فایده کرده بدان
 از سلف اینچنین شده بسیار

و بیان قرات که حرف بر حرف
 سخن عالمان طایر هر طرف
 بوده باشد با دوی امکان
 یعنی چون طایر و گفتم
 یعنی اصالحات که شد یاد
 گشت فاسد ناز این انسان
 یکم ممکن اگر باشد فصل
 یعنی چون طایر بود مع الضاد او

حرفی خوانده شود میان حرف
 بی شفت جدا بکردن آن
 بی شفت جدا توان کردن
 طایر خواند که به جاسه صاو
 در فساد و ادویه شک چو گمان
 بین حرفین بی شفت فصل
 طایر القاصد بین سلف و ضاد او

و کتاب خلاصه تعیین است
بعضی کرد و حکم او بفساد
ما اضطررتم بزال یا باطلما
گفت از نسخه امام سعید
ظا بخواند که بجای ضاد
یا بخواند سین بجای ضاد
نزد بعضی از علمای فاسد
فاسد فاسد و را اما
یعنی چون ظا غیظ را با ضاد
ضاد منضوب را اگر با خطا
یا بخواند به را و یا با ذال
لیک در خواندن ولا الضالین
در خلاصه فساد نبود آن
در سراجیه هم بزال و ظا
شخص والعادیا یث ضحیا را
ناصره بضاد و را با خطا
ناظره با ضاد شد یا با ذال
ذلت ضاد شد نماز ضاد
زال اگر خواند ضاد فی تضلیل
لیک این ضاد ظا اگر گشت فساد
خواند از سک حکم و اظهر ظا

اختلافی اندک در این است
نزدیک پاره فساد و سبب
خوانده باشد نماز نیست روا
آن امام هم صدر شهید
یا شود و خدا و جاست قلم هم یاد
نزد عامه مشایخ است فساد
واجب است است یا طیر عابد
یک یک در خلاصه که جدا
یا بخواند بزال نماز فساد
خوانده باشد نماز نیست روا
گشت فاسد نماز او فی الحال
خوانده با ذال یا بظا اگر این
گفت فاسد بزال قاضی خان
قول عامه فساد گشت اینجا
گشت فاسد اگر بخواند خطا
خوانده باشد نماز است روا
نیست اینجا نماز نیست روا
ظا بخواند و سبب فساد و سبب
غیر فاسد بگفت اهل سبیل
نیز ظا و تظن گر دو ضاد
نیست فاسد بود بفساد اما

و در قرآن اذین بالظن
بایضا و بزال و فساد و سبب
اضالین بالظن و بزال و فساد
صلوة و المنضوب با و را و فساد
با و را و فساد
فی الخفا و فساد و را و فساد
بواللال و فساد و را و فساد
نیز با و را و فساد و را و فساد
عند ختم القرآن ثلاث و فساد
بعضی از علمای فاسد
در این نسخه بزال القرآن
و بزال الاضالین فساد است
لما و الاضالین فساد است
حسن الان سبب فساد و را و فساد
نزد بعضی از علمای فاسد
بسیار است فساد و را و فساد
اما بعضی از علمای فاسد
گشت فساد فساد و را و فساد
غیر فساد فساد و را و فساد
بسیار است فساد و را و فساد
الظن و المنضوب فساد و را و فساد
بعضی از علمای فاسد
بعضی از علمای فاسد

در بیان آنکه کلمه با کلمه متصل نشود یا تشدید ولی تشدید حکم او نیست
وصل شد حرف گریز یک کلمه
کاف ایاک بود از وزن فصل
مثل این هر گجا که شد مذکور
نمود و صحیح قول فساد
گر تشدید بود بی تشدید
هر گجا که بود تشدید او
گر نگرود و تفسیر معنی آن
چون ان الساعه خواند بی تشدید
لیک گرو و تفسیر در معنی
صورتش اینکه در بیت الناس
ترک تشدید کرد و در اینجا
عامه بزرگان پاک نهاد
علم قرآن فریضه عین است
چون که بی تشدید و تفسیر
یا که در خواندن هم العادین
گشت فاسد نماز خواننده
شخصه ایاک را بلا تشدید
غیر فاسد بود و علی المختار
مکه شد ترک حکم او کن یاو
یعنی چون راس سوره کوثر

[illegible]

آبرو سے جهان کو راین نور
 از ہمین نورای خدا سے احد
 در همین باب شارح اوراد
 خواند انعمت را بکسر تا
 نیز آیت که را بکسر کاف
 مؤمن و مؤمنه نه هر زن و مرد

خانه آخرت ازین معمور
 کنی دور و دور و کون لحد
 قول متقدمین بساز و یاد
 بدرستی نماز نیست ر و یا
 خواندش فاسد است برین
 احتیاط تمام باید کرد

در بیان آنکه کلمه یا کلمه تبدیل شود حکم او چیست

باز صاحب خلاصه اشهر مرد
 کلمه چونکه با و گر کلمه
 هر جگه که قریب بخایست
 مثل جاس که بعلم بودی
 انجیر البصیر شد یا او
 ما شود جاسه انم از فاجر
 تنگنه از سهو خواند و آیت
 نصبت را بمنزل نطحت
 بر قیاس امام ابو یوسف
 یک فاس بود و لیکن لهما
 کلماتیکه نیست در قرآن
 صورتش اینکه خواند تاییدین
 نزو بودی سبب آن نماز فساد
 گر نباشد قریب معنی آن

در فتاوی خویش تعیین کرد
 گشت تبدیل ای سالک ره
 نیست فاسد نماز بر جایست
 یعنی در خواندن الحکم شدی
 یا نشود السبح جائز بسگو
 نیست فاسد نمازی طاهر
 سطحت را بمنزل نصبت
 خلعت را بمنزل رفعت
 غیر فاسد بود درین احرف
 سه فرما و احتیاط نما
 ایک با شده قریب معنی آن
 یعنی خطا و جاسه و ابین
 نزو و و پیشوا فساد
 نزد جمله نماز فاسد وان

در بیان آنکه کلمه یا کلمه تبدیل شود حکم او چیست
 در فتاوی خویش تعیین کرد
 گشت تبدیل ای سالک ره
 نیست فاسد نماز بر جایست
 یعنی در خواندن الحکم شدی
 یا نشود السبح جائز بسگو
 نیست فاسد نمازی طاهر
 سطحت را بمنزل نصبت
 خلعت را بمنزل رفعت
 غیر فاسد بود درین احرف
 سه فرما و احتیاط نما
 ایک با شده قریب معنی آن
 یعنی خطا و جاسه و ابین
 نزو و و پیشوا فساد
 نزد جمله نماز فاسد وان

گرم سازد ز بهر در و عالم
گرمین گرمی است با آوار
و هدایه چنانچه کرده یاد
گرمی از بهر آخرت باشد
یا که در ذکر جنت ناریست
یا تنج بکر و سبب عذر او
هست این هم ز مقدمات نماز
عذر نبوی و نباشد از مضطر
بهر تخمین صوت اگر کردی
گشت ظاهر و در حرف هم اینجا
یعنی تخمین صوت نیست ضرور
گفت در شرح فقه کیدانی
که مصلحت و مید جاس سجود
در بیجا است هم بود مسموع
گفت مقصد سلام خدا آن
صفحه جامع البساتین بین
مطلقا مقصد است ر و سلام
هست مقصد سلام خدا خطاب
نیست مقصد سلام سهو و رین
این سلامیکه با فرموده است
لیکند بر سلام بر الشان

یا بود گرمی از مصیبت هم
هست بیشک ز مقدمات نماز
هم نوشته است شایع او را و
طلب عفو مغفرت باشد
نیست مقصد اگر چه بسیار است
حرف پیدا بگشت از دهن او
که درین باب احتیاط بسیار
در تنج چنانچه گشت خبر
در نمازش تنج کرده است
قاسد است آن نماز نزد ما
این سخن هم ز شایع مذکور
یعنی در باب کرده و دانی
تلیت مسموع کرده خواهد بود
هست مقصد نماز او ممنوع
نیز ر و سلام مقصد دان
سخن مختصر کنند تعیین
چونکه روشن بود خطاب کلام
ذکر گفتند سهو او و اصحاب
هست اندر کثرت تعیین
بس سلام نماز فرموده است
گر چه سهو خطاب مقصد دان

در فتاویٰ کافی گردید
 اگر کسی دهنده بیسوی سلام
 نیست فاسد نماز زمین معنی
 یک ناست بود اگر به نماز
 صحتش اینک شخصه از پیشین
 پس بدانت ادا بگشت نماز
 سجده سهو می کند زن این
 یک اندر گمان اوست اگر
 بدستی نماز شد ویران
 هست کنز العباد و انطوق
 ظن سهو و سلام امام
 بهین زن اگر سلام بداد
 یک سهوا اگر بداد سلام
 آن سلامی که گفت فسد او
 اینکه گفت السلام شد ویران
 خواهر و سلام گفتا هست
 یک اندر روایت دیگر
 آنچه در این کتاب شد تعیین
 و عبادات حضرت متعالی
 در کتابها خلاصه تعیین هست
 اگر تخلف ز عجز خود سازد

در بیان سجود سهو بیان
 بگمانیکه شد نماز تمام
 سجده سهو است کند سیئه
 فسد است آن نماز انجا باز
 بر سر و سلام داد چنین
 باقی او ادا سازد باز
 چونکه داده سلام سهو انگس
 هست این جمعه با نماز سفر
 چونکه کرده نماز خود نیاید
 یعنی در باب لاحق سهو بوق
 هست بروی مع امام سلام
 بدستی نماز اوست فساد
 می شود با سجود سهو تمام
 گشت و حایع الباقین یا
 اگر نایک گفت هم انسان
 یا اشارت بر سر بود یا دست
 نیست فسد اشارت بر سر
 مثل این ذکر کرش الدین
 واجب است احتیاط بر حال
 سخن بر رگان وین نیست
 یا استیفاء عجز نمسارو

در فتاویٰ کافی گردید
 اگر کسی دهنده بیسوی سلام
 نیست فاسد نماز زمین معنی
 یک ناست بود اگر به نماز
 صحتش اینک شخصه از پیشین
 پس بدانت ادا بگشت نماز
 سجده سهو می کند زن این
 یک اندر گمان اوست اگر
 بدستی نماز شد ویران
 هست کنز العباد و انطوق
 ظن سهو و سلام امام
 بهین زن اگر سلام بداد
 یک سهوا اگر بداد سلام
 آن سلامی که گفت فسد او
 اینکه گفت السلام شد ویران
 خواهر و سلام گفتا هست
 یک اندر روایت دیگر
 آنچه در این کتاب شد تعیین
 و عبادات حضرت متعالی
 در کتابها خلاصه تعیین هست
 اگر تخلف ز عجز خود سازد

در فتاویٰ کافی گردید
 اگر کسی دهنده بیسوی سلام
 نیست فاسد نماز زمین معنی
 یک ناست بود اگر به نماز
 صحتش اینک شخصه از پیشین
 پس بدانت ادا بگشت نماز
 سجده سهو می کند زن این
 یک اندر گمان اوست اگر
 بدستی نماز شد ویران
 هست کنز العباد و انطوق
 ظن سهو و سلام امام
 بهین زن اگر سلام بداد
 یک سهوا اگر بداد سلام
 آن سلامی که گفت فسد او
 اینکه گفت السلام شد ویران
 خواهر و سلام گفتا هست
 یک اندر روایت دیگر
 آنچه در این کتاب شد تعیین
 و عبادات حضرت متعالی
 در کتابها خلاصه تعیین هست
 اگر تخلف ز عجز خود سازد

<p>یا و در عطسه و در نماز چستان عفو گویند امسسه کامل گفت تقصیر آوست و اگر گریبان شخص را خطاب بکرد بیست و نسیب یا بی شریعت نیز در چند نسخه تعیین است که بود و در نماز نیست فساد یعنی و در عطسه و در نماز گفت احمد انداز انسان سخن هست هر فساد و نماز هر گوید پس از فراغ نماز هست آن سفید است استیضاح</p>	<p>بگویم از رخ باز عجز انسان بهین با حروف شد حاصل شخص عطسه زنده است اگر گشت فاسد نماز ثانی مرد یکبار ساز و خطاب خود را و باز و جامع الیه است حاضر از حد حق بسیار و یاد نیست تر آن بود سکت بسیار بلکه در عطسه گفته اند چنان یعنی از بود عیبه جان باز چون تو قول صحیح باشد یاد مقصد است نماز مستی از ادع</p>
<p>من بخوانم کلام ربانی چیست اینجا نماز او بر کو کرده باشد قراءت قرآن نیست فاسد نماز عند الکمل گشت فاسد نماز قانع مرد فتح سازد اگر نفسیر امام سخن این کتابها سلسل</p>	<p>در بر و در نماز انسان فتح سازد مسکن بر او اگر اراده ز فتح آن انسان در خلاصه زده روان سبل یک تعلیم او اراده کرد در و قایم هدایه که و اعلام گشت فاسد نماز او الحق</p>

نیز اندر خلاصہ کرد بیان
 مایچوز بہ الصلوٰۃ تمام
 نقل می شد بآیت دیگر
 فتح اور اگر رفت او یا نہ
 مایچوز بہ الصلوٰۃ اگر
 فتح اگر ساخت مقتدی سلیم
 گشت فاسد نماز فاتح مرد
 مایچوز بہ الصلوٰۃ بخواند
 پس توقف بکرو در آنجا
 اگر کند فسخ مقتدی آن آدم
 اصح اینجا تباه نیست نماز
 یعنی در جامع الصغیر شہید
 مایچوز بہ الصلوٰۃ امام
 گشت فاسد نماز این و آن
 این سخن آن در معانی صفت
 برہین نحو و فتاویٰ ہم
 از بہین قولہا کہ شد یقین
 کند با امام خود بی قیل
 خواندہ باشد امام نیک خبر
 نکند اخذ فسخ اورا بل
 یا کند انتقال در آنجا

ایچمین در کتابہ قاضیخان
 از قرات نحو اندہ بود امام
 مقتدی فسخ کرد آنہم اگر
 نیست فاسد نماز او داسے
 خواندہ کرد و ت نقل یا دیگر
 ہم ارادہ کند با و تسلیم
 ہم نمایند کہ کہ اخذ بکرو
 بعد از ان آن امام چون نماز
 چون کند انتقال با آنی
 شدہ است اسلاف اہل کرم
 یعنی بر فاتح بر آخرا باز
 یعنی صدر الشہید امام سعید
 از قرات کہ کردہ بود تمام
 فاتح آخذست ایشانان
 یقین دان با حفظ الالافت
 ذکر کردند نیز اہل کرم
 مقتدی را بود منرا و این
 یعنی بر فسخ ساختن تہجیل
 مایچوز بہ الصلوٰۃ اگر
 برو و بار کوع این اعل
 بدستی بآیت آخرے

ایچمین در کتابہ قاضیخان
 از قرات نحو اندہ بود امام
 مقتدی فسخ کرد آنہم اگر
 نیست فاسد نماز او داسے
 خواندہ کرد و ت نقل یا دیگر
 ہم ارادہ کند با و تسلیم
 ہم نمایند کہ کہ اخذ بکرو
 بعد از ان آن امام چون نماز
 چون کند انتقال با آنی
 شدہ است اسلاف اہل کرم
 یعنی بر فاتح بر آخرا باز
 یعنی صدر الشہید امام سعید
 از قرات کہ کردہ بود تمام
 فاتح آخذست ایشانان
 یقین دان با حفظ الالافت
 ذکر کردند نیز اہل کرم
 مقتدی را بود منرا و این
 یعنی بر فسخ ساختن تہجیل
 مایچوز بہ الصلوٰۃ اگر
 برو و بار کوع این اعل
 بدستی بآیت آخرے

اخبره رجامع البساتین است
 در خلاصه نوشته اند چنان
 رفته باشد اگر بخت در صف
 رفت در دو صف بد فتنه و حسد
 زنی بهر نماز رفته آورد
 خواه باشد شہوت ست و بی شہوت
 باشد شہوت ساس سازد آن
 آن یکدیگر ملک را اگر خاکید
 این سخن در خلاصه مشهور
 زنی بر بچه اش بنام لوبن
 گرد بن ماند بچه در بستان
 یک نازل شود در بستان شیر
 یک یک یک کرت یاد و
 گشت کسید شد بنظرین
 در خلاصه نوشته اند سلف
 کرده نیت امام هم آنجا
 همه گویند نماز مرده جواز
 یک کس ز راست نیم چپ یکس
 چون محافذ کنند است تبه
 هم ادا اگر گذارد این هر دو
 هم بود شرط استوار مکان

نیز در شرح شخص مین این است
 راه اگر رفت در نماز انسان
 غیبه فاسد نوشته اند سلف
 رفته باشد نماز او فاسد
 شوی آن زن گرفت بوسه کرد
 گفت فاسد نماز به شہوت
 نسزد گرد و نماز او بران
 او کثیریست می شود و نفی
 علما کرد این چنین مذکور
 گشت فاسد نماز او بیطن
 مادر او ست کار همه از آن
 نیز فاسد شود بفرقی تیر
 نیست نازل لبین تباہ مگو
 که در نازل گشته ست لبین
 زنی واقع شود میان صفت
 به یقین اما متنی
 یک سطر مرده را تباہ نماز
 هم کسے که بود حق اعیان
 در نماز یک همت مشترکه
 هم بود زن ز اهل شہوت و
 نبود حاکم میان شان

[illegible]

گر جسم نبود تپاه کرد بیان
مقتدی می بیشتر رفت ز نام
ترک نذر خود زنده ضمای
خواه عهد است خواه بر لبیان
مثلاً سبده گوی بجای گیس
در و تابه چنین خیمه تعیین کرد
با تپهای گیس گیس نهاد
زین سخنها چنانچه تعیین گشت
با سکه روزه قفسه گردانند
ستینه سپینه که گشت مهر و
اختصار سخن زنده ضمای
فرخنده نماز قبل ازین
اے معبد عبادت ست نماز
بدرستی ستون دین است
این چنین بندگی شد شاه
دل که گنج محبت آن است
آنجنان بارگاه صدق مقام
در صالوة نقش سجود است
آدمی زاد در گناه شود
نکند توبه کند دیگر
بسته تابر گناه برگردد

له
اول
المسجد
عن التقيين
من عرف
ذات
صالحه
نفسه

مست در جامع البساتین آن
مقتدی سبده سبده نماز تمام
گر شود آن نماز فاسد باز
چون شود ترک فرض بخشد آن
بکشد فاسد آن نماز کس
در حنای صبر و غیبه با آورد
با و در این صورت نماز فاسد
قبل در پاسه که مکان بگشت
عذر نبود تپاه شده اند
در فتاوی که لم غیبه و
ترک کرد و نماز نیست روا
یک بیک گفت را هم تعیین
بهترین عبادت ست نماز
سهر سحر و روزه تعیین است
بین که گرد و سپهر خیره تپاه
بارگاه شد این ایمان است
یشود رخسار قطره حرام
از تبررگان که نقل فرمودست
نقطه از لوش سیاه شود
آن سیاهی شود زیاده تر
آن سیاهی زیاده تر گردد

<p>عمل خیر او تباه شود روسی گردد و سیاه و راغری نزد خلوق آشکاره نهان آبرو با سبب بندگان ریزد چون ستاره چو ماه چون کوه حسد نقش گردد از سیاه چو شیخ او را چند ایامی اندک موی شفته نام بندگان آید خویش را از جهاد جدا سازد توبه تو مقبول او گردد کرده با آب غنوشست روز محشر میانه مردان توبه کردن بود کفایت</p>	<p>رفته رفته دامن سیاه شود دل که گردد سیاه و راغری اشپشته و ننگ گیت مرد و جهان کس بر و سیاه نرسد پاره مردم بر رویهای مقید روسیا با لفظ کفر کند از دور بعد از آن حال آن سیرین فکر الحال زنده که داری توبه باز گردان ساز می چه شود حال آنکه گردد هر سیاهی که در دل است بگشاید از غنیشد رخساران آن بهشتی که هست جنت</p>
--	--

در بیان حرکات نماز

<p>نیز و رشتند جای وی و آ ذکر سبازیم ما در اینجا باز گفت باشد محمد و بنین باشد از این قبل و درون نماز پس بنمای دعا است بر خطا به یقین دان شد است اخذ گردد تحویل بعضی دست حرکات</p>	<p>در فتاوی فقہ کسبانی ذکر کرده حرکات نماز تتمیم را بلند گفتن چهار کردن بلفظ آمین یا چونکه آمین گفتن است دعا شافی چهار کردن این و راست با چپ نظر در آن تکام</p>
--	---

<p>نگردد گر گوشه چشمان چونکه کرده بنوک چشم نظر هم نظر سوی آسمان کردن یکم کرده بغیر عذر نماز باشد این حکم در فرض چوب انحراف یقین گشت ثبوت نزد و نگب راست و رعین شافعی در رکوع رفع و ثبوت رفع انگشتها ز روی زمین و وقت دم از زمین شود آزار انچنین هر دو یا شش شست بازی کردن بجایه بیدار کرد سله مرتبه نماز تباه و کر کرد آن بزرگ علامه بش اهل حدیث اشارت کرد شافعی گفته است اشارت هم و جاس قنوت را بی ثن نبوشت از محسرات نماز شافعی در نماز فجر قنوت حنفی مذہب خدای طلب در نماز بگاہ نه شہت</p>	<p>بے گنجی و مسباح باشد آن که با صاحب خویش بیجا سر بس حرام است آن چنان کردن بگذارد و بود محرم باز در تطوع چشبین کن موجب نزد و نگب ایرتاج قنوت غیر از اینها حرام رفع یقین گفت نبود حرام نیکو است در رکوع سجود و نه چنین در سجود آن نماز او مست فساد در نماز از محسرات آب است کم ز سله بار او سدا هم ای تن کم ز سله بار او شده است گنا و تشدید کے بستاب گفت در نزد است نهی می یعنی با اصبح شهادت است تسبی و غیبه و تر بر خواند نیست و غیبه و تر با صبح خوان خواند نشد با کرده است ثبوت مقتدی شد بشافعی است نگند در قنوت نهیت</p>
---	--

السنن الاکبر
در تکبیر اول
بمیدارد
شش نماز
او فاسد است
یا شش نماز
اعلم شافعی
انطباق
و ان رفع
خدا رکوع
و مسجد
الصلوة
حاکم

نبود باس این مصلی تن
بر پشتش ایستاده بود
ایک از افضل ست تفتین
شخصی بر سوسه قیام کرده رو
و گری سوی پشت آن انسان
نگریه راز رسول چون نبشاند
ایک رویش سو نماز گزار
گفت ای جامع الصغیر خان
ایستاده روی فرد کرد نماز
پس تفتین مصلی آن عادل
بمصلی گفت در آن حال
فهم شد رو سو مصلی کس
یعنی از عالمان شرع شعا
تا برانند یا سخن گوینان
لیکن بزرگان است سبیل
قوم اگر میکند لب سخن
یا بود خوف بر نماز گزار
در نمازش بجنبند او ناگاه
گردین حال او شود بیدار
نبود این خوفنا اگر بر آن
پس همین قولها که کردم یاد

طلبید اذن این بود حسن
میگزارد نماز باس نبود
یا بخیر که رویشش بر زمین
سینه میکند نشسته او
میگزارد نماز باس بدان
و پس تکریم نماز بخواند
بوده باشد و اگر به شمار
روزی فاروق و دیگران
کرد ادب هر دو را بدیده باز
گفت شو سوی قبله مستقبل
میکنی سوی صوت استقبال
کردن اینجا سلام بوده پس
گفت نزد کسی نماز گزار
که زنی سب که است و آن
کرد نمی رسول را تا وصل
ترسد این شخص ز غلط کردن
صوتی ظاهر شود زانم یار
شود از خنده آن نماز بنابه
می شود و شرم دارانم یار
باس نبود نماز نشد شان
و اگر کرد دست شایع او را و

سبب
مسک التفتین
سبب
نماز باس
روزی
نماز باس
که این نماز باس
ببود باس مصلی
افکندن کرامت
و پشت انداختن
طریق مبتدا
نشاید کردن
مجموعه الفتاوی
۱۳

چون جماعت گرفت شد بر آنها
 سب و دیدند با محله و گ
 لیک انگیزد و چون مسجد گشت
 چون تختی بسیار اول کس
 هست در شمع و در دبی شبت
 گفت یا بیت خویش آید باز
 بوده باشد اگر سب و
 گر چه با دوست یک صبی عقل
 گفت از روضه چون ز مسجد
 خواه در مسجدش گذارد و
 خواه رفت مسجد و گ
 فضل این بر و راسا وی
 داخل مسجد ار شود این مرد
 لیک داخل گشت باشد کس
 شرح او را و نقل کرد از حضر
 مسجدی راست قوم معلومین
 بجماعت که شد ادای نماز
 بجماعت او اکند یاف
 باز تکرار این جماعت را
 شافیه جواز بشمارد
 و حسب باب که سید ابرآ

کرده تعلیمهای خود در پا
 بجماعت او اکند مگر
 داند اینکه جماعت ار گشت
 بر و دجای دیگری زان پس
 که ز مسجد گشت جمعیت
 مع ایش کنش ادای نماز
 غیبه جمعه بود جماعت او
 او جماعت بود بچیدن نقل
 اگر جماعت گشت باشد و
 از جماعت بماند باشد مرد
 بجماعت کند نماز اگر
 از سر اجیه گفت لیک خان
 که در اینجا ادایش باید کرد
 میشود و طالب جماعت پس
 ذکر کرده انتم وین نص
 هم امام موزن تعیین
 جمع و دیگر ز قوم آید باز
 اختلاف انکه شد وانی
 گفت نبود مباح نزد
 هر یک اینجا دلایها دارد
 رفت روزی میان انصار

۲۱
 امام زمان
 علی بن ابی طالب
 فاسد و ضعیف
 جابر و یوزار
 الفتن آنجا
 نفس بر ما بود
 و یونس
 زانکه از جماعت
 قصد باطل است
 مسجد
 از و چون امام
 جماعتی علیه
 فاضله فضل المرح
 فیه کی علیه السلام
 تکرار الحاق فیه
 یا ذان و انما
 عنده ما و عده
 بیاح و الالکار
 غیر الاذان ۶۰
 مباح بالجماع
 ۱۲ خلاصه

کرد اصلاح شان چو آمد باز
بخدمت رفت پس رسول الله
مع آنها نماز کرد ادا
وجه او اینیکه پنج وقت نماز
در روز و چو نه بعثت در ثانی
گویند غیب اهل مسجد باز
نیز چون مسجد شوارع بن
گردناشد ز اهل مسجد خویش
هست تکرار با اتفاق جواز
نیز از جامع الصغیر خان
مسجدی را چو مرد و دخل گشت
بی اذان اقامت اینجا کس
چونکه تکرار در یک مسجد
گر شمارے جوازے شہت
میشود قلت جماعت آن
شافعی آن امام شیع شعاع
در همین جامع الصغیر اینجا
این چنین از صحابہ نبوی
چون جماعت کنوت شد زنیان
از ابو یوسف سعادت بار
قوم بسیار گرد بود داسے

اہل مسجد گزاردند نماز
جمع کرد اہل خویش را نگاہ
این بود کردہ رسول خدا
بجماعت اداے آنها باز
چون مشرق نخت میداد
بجماعت ادا کنند نماز
اندرین نحو و جایشان
آن جماعت کہ خواندہ از پیش
گفت در مسجد شوارع باز
از ہمین باب کردہ است بیان
بجماعت نماز او بگذشت
واحدہ خواند از جماعت پس
نیست جائزہ جماعت اسی عا
کس تر سرد ز فوت جمعیت
این کہ است بودیقین آن
نبود باس گفت در تکرار
ذکر شد و الصحیح ما قلنا
نقل شد در طریق راست رو
سے بخوانند نماز را وحدان
در جماعت کہ کردہ شد تکرار
یعنی قوم جماعت شانے

داذا قانت قیام
عن وقت یسبح
ان یقرب من
بیش دل و نفسانی
الباب فی جماعت
تکرار الصلوۃ
فی حدیث ولایدر
این حدیث
فی حدیث صلوۃ بود تکرار
علامت کمال
الجماعۃ کمال
الجماعۃ قارعة
اطلاق و عن
الجماعۃ کمال
کمال جماعت
است یسبح
از کمال جماعت
بیش از کمال
کمال جماعت
کمال جماعت

اگر مساویست در پناه هر دو
 در مشرب بود بر هر جسم
 یک باشد نقیبه هر لیسان
 تا شود باعث آن سعادت یا
 بنود پیشوا اگر این مرد
 در کد امش که اصاحت نام
 در قسیم بود و ثوب کس
 شود آنرا اگر چه آن حالت
 اگر از فوت وقت خوفش است
 در وضو عضو پاکه شستن
 انیکه هر عضو را سه شوید کس
 به یک یک بشویش اعضا
 قول دیگر سه بار سه شوید
 شرح او را کرده است بیان
 که جمیع جماعت این بارش
 یک تاخیر ساختن وقت
 نیز در این کتاب شد مذکور
 پس همان کس شدت باران
 یا که بر جامه است خوف فساد
 هم حضور جماعت ای سوله
 می بیاید اگر چه فائده

برود و با مشرب منزل او
 پس مشرب بود و همین آدم
 بتقلیل الجحش و آن
 هم جماعت در و شود بسیار
 با امش نگاه باید کرد
 در پس او کند نماز تمام
 کشته از قدر در و هم شستن
 باشدش خوف فوت جمعیت
 مذکور وقت را از دست
 بقیین است سنت شستن
 باید از رکعت جماعت پس
 بایدش اول جماعت را
 از بزرگان که راه دین بود
 که کسی مخفی است از سلطان
 نیز آید مباح بشمارش
 نه مباح است بلکه باشد سخت
 منزل کس بود و مسجد دور
 خوف بر نفس خویش دارد آن
 سگزار و بماند باس مباد
 غیبه لازم نوشته بر آن
 نیست لازم اگر رود نیکو

سبب است از این
 ادا کان قال الحق
 من المسجد فانت على الطريق
 او حافظ الخروج الى المسجد
 غدا باس بان یضاه
 في السراجة لانهم حضرو
 الطاعة لا على وان
 قالوا وكونا التفت نظر
 البدر اصل عن خلاف
 وشرح المؤلف في الامتار
 على الشی ۳۲
 شرح در وقت
 عن السلطان باج کرام
 لا یحکم و لا یحکم
 من غیره انما هو
 شرح او را در

نبود در نماز قسار سے آن
 اینچنین اقتدا ای امی کس
 انحراف را اقتدا با می کرد
 قومی از امی قومی از قاری
 بو حیفه امام شریع نهاد
 در بدایه دلیل هر دو قول
 در بدایه و غیره با فسر مود
 که کفراقتدای اموی این
 مومی با مومی اقتدا کرد دست
 مگرش موقش بود قسا عد
 اندرین حال اقتدا ای امی
 نیست جائز امامت سرکاران
 کو دکه شد امام با کو دگ
 در کتاب خلاصه مذکور است
 گریختنای شکل هست انسان
 کرد امامت بشل خود خشتی
 بصبی مراهق اے درویش
 مقفل بمقرض شد امام
 مقرض گریختنای خواننده
 شخصه خوانده است فرض اگر
 گر کند اقتدا با کس این

نیز باینکه گفت قاضی خان
نا درست است گفت بانرس
گفت باشد درست تشنه
کرد بامی اقتدا یار سنی
گفت باشد نماز جماعت
گفت از لطف خالق ذو الطول
کس تواناست بار کوع و سجود
غیر جائز بود علی التعمین
اقتدایش درست آوردست
مطیع هست امام امی ساعده
غیر جائز بود علی التعمین
شرح او را در کرده است بیان
در هدایه جواز دان بیشک
نیز در چند نسخه مسطور است
جائز است که شود امام زمان
یا بعد از او نبوده است روا
جائز است اقتدایش خویش
غیر جائز بود بقول تمام
کرد امامت درست ای بنده
شخصی دیگر بود بفسد دگر
غیر جائز بود علی التعمین

[illegible]

ماسے موزہ گر بفاسل ہا
 ہم درین باب شارح اوراد
 اقتدای صحیح اینجا باز
 گردانند امام را تعین
 ور خلاصہ سے ہم نزقا ضیوان
 اقتدابر مقیم مسافر کرد
 گفت بعد از خروج وقت آما
 این سخن از ائمه دانی
 اقتدای مقیم مسافر را
 در صحیفای شرح اوراد دست
 خفے مذہب خدای طلب
 متعصب نباشدش آن یک
 نشود و محض فایز بقبلہ او
 نیز او تر را بلاشبہست
 یا کسندہ بود تعین او
 ہم نہ سازد و حضور اعلیٰ
 آب کہ قدر قستین بود
 زان چنان دان اگر وضو ناکرد
 بہین شدہ طہا کہ گشت بیان
 شک با بیان خویش کردہنیت
 گوید آن شخص کہ درین درگاہ

اگر امانت کند شد دست روا
زبان از صبح سازد یاد
هست بر ما سج جیره جواز
یا مقیم است یا سافر این
نبود و حکمت اقتداست آن
وقت اگر هست صحت است این
غیر جائز نوشته اند علما
بدلائل گفت در کافه
هست در وقت بعد وقت روا
خیبر از بزرگان دین دادست
مقتدی شد بشافعی مذنب
هم بایمان خود نارد شک
یعنی در مغربین باشد رو
نگذارند است یک رکعت
بعد خون قی و دالش وضو
یعنی آنکس ز باب مستعمل
اگر نجاست در وقوع شود
از خلاصه سه ابیه آورد
می توان کرد اقتدا بر آن
آنچه در این کتابها روایت
اناموسن الشارح اقتدا

[illegible]

میفرماید مومن از خدا خواهد
 قول مرغیب که زده پشت زین
 در کتاب هدایه تعیین است
 مقتدی گر یکی است چون بر شا
 یک نزد محمد آن شد مرد
 اصبعش نزد پاشنای امام
 یک قول دو بزرگ طاهر
 گر بود سوی چپ و یاد پس
 مقتدی هر جا که باشد دو
 از ابو یوسف آمدست بیان
 گفت صاحب هدایه آن عل
 و ریمان و مقتدی استاد
 گفت صاحب خلاصه طاهر
 شرح او را در ابو و شیک
 از زمین امام باید خواست
 زن اگر مقتدی است که و اعلا
 مقتدی یک زن است هم یک
 زن به پشت امام بسته زمین
 گر یک مرد یک جوی یک زن
 است از سوی راست بالغ کس
 هر جا که قوم باشد پیش

گر حسین گوید اقتدا شاید
 فی الاصح نادریست امام آن
 در نمایه و کافی هم نیست
 از زمین امام خیمه درست
 مقتدی هر جا که باشد فرد
 می نهد آن یک در آن هنگام
 خیر و از راستش بود ظاهر
 جائز اما پس بود آن کس
 پیش استند امام از این دو
 گفت استند بیان دو انسان
 پیش استند نش بود افضل
 گفت این فعل را میباشی یا
 پیش استند نزد و بود ظاهر
 گر بود مقتدی یک که بود
 مرد بالغ چنانچه خیر درست
 گفت می استند او به پشت امام
 مرد از سوی راست باید کرد
 این بود مذاهب استند زمین
 اقتدا می کنند چیست سخن
 از پندارش جوی زن از پس
 به تخلف امام استند پیش

در یحیی بسیار صفت شد امام
 اینچنین استند او میان صفت
 در یحیی امام یک کس بود
 افتد اگر در بعد دیگر یار
 اقتدر اگر در باز یک انسان
 در جمیع کتب اهل سنت
 صفت به بند اول و لامروان
 بعد صبیان بود و صفت نقشا
 اگر محاذی شود و ز سنی یار و
 پیش ازین گفته ایم با تفصیل
 صورت این مسائل مشهور
 بجماعت زمان که میدانی
 در پدایه بود و زمانه جوان
 بعجزه نفیسه خشن شام
 در جمیع نماز عند هبسا
 در فتا و امی کافی است عیان
 در همه وقت منع تعیین است
 در جمیع نماز پره زمان
 نیز در مجلسان و عظیمین
 نیز در شرح بو المکارم هم
 بدستی ازین سبب زیبا

او گنگار شد نماز تسام
 هم گنگار شد بقول ملت
 گشت شارح بطاعت مجدد
 است این آدمی بسوی بسیار
 تنقید تم شود امام آن
 قوم چون هر جگه بند و صفت
 بعد مردان بود و صفت صبیان
 بعد خشنی صفت آورند لسا
 هر یک را نماز فاسد کرد
 زان گروه درین مجلس تطویل
 در فتا و نماز شد مذکور
 یعنی حاضر شوند نشان یعنی
 گفت حاضر شوند که هستند و ان
 گفت رخصت بود و ز اعظم امام
 گفت لا با شش در عجز و نما
 نیز در چند نسخه است بیان
 گفت ای قوم قوی بر نیست
 بجماعت رو و در که است دان
 منع کردند بزرگان و دین
 فتوی برایین نوشت اهل کرم
 میگذرانند نماز را تناس

در یحیی بسیار صفت شد امام
 اینچنین استند او میان صفت
 در یحیی امام یک کس بود
 افتد اگر در بعد دیگر یار
 اقتدر اگر در باز یک انسان
 در جمیع کتب اهل سنت
 صفت به بند اول و لامروان
 بعد صبیان بود و صفت نقشا
 اگر محاذی شود و ز سنی یار و
 پیش ازین گفته ایم با تفصیل
 صورت این مسائل مشهور
 بجماعت زمان که میدانی
 در پدایه بود و زمانه جوان
 بعجزه نفیسه خشن شام
 در جمیع نماز عند هبسا
 در فتا و امی کافی است عیان
 در همه وقت منع تعیین است
 در جمیع نماز پره زمان
 نیز در مجلسان و عظیمین
 نیز در شرح بو المکارم هم
 بدستی ازین سبب زیبا

که راحت شوند زمان خود را
در خلاصه بود اسامی آن
بجاعت اگر کنند تمام
در کتاب هدایه آورده
عائشه با زنان گشت امام
شرح او را نقل کرد چنان
هست کرده افراد امام
گفت کرده زین بسبب صحاب
قوم اگر بر مکان اعلیٰ هست
از جمیع نوشت این خوش فای
نیز در طایفه هر دو آیه آن
ایشان مکرر گفته اند کبار
و کر کرده طحاوی آن شه مرد
قول دیگر زبیر گان نکو
قول دیگر بقدر گز آورد
چیت تنها درون طاق امام
پای در مسجد است یک سجود
این روایت در شایع او را در
در صلوة فقیه مسعودیست
بوده باشد مع امام شش تن
از طحاوی چو شایع او را در

باماست اگر کنند او را
در هدایه کراست مست چنان
قفت گیرند در میان امام
حضرت عائشه چنین کرده
گفت بود که در اول سلام
یعنی از جامع الصغیر خان
بمکان بلند از اقوام
او مشابه شود باهل کتاب
بوده باشد امام جای پست
یعنی اندر میان مکروهات
بخطاف طحاوی کرده بیان
بوده باشد بلند چه مقدار
او مقدار بود بقامت مرد
چون شود واقع امتیاز باو
بر همین اعتقاد باید کرد
کرده گفتند عالمان عظام
گشت در طاق بد نخواهد بود
در میان کراست شد یاد
در بلندی امام قوم به پست
کرده نبود با تفاسی سخن
کرد و در بابت امامست یاد

مانع اقتداست چند اشیا
 راه عامه و نیز جوئے کلام
 کس بسازد عبور ز واسطه نج
 یعنی سبب قطره مثل آن
 راه عامه چو عجله یا او بار
 منع گفتند بعضی اهل عمل
 هر جگاہ ازین بود کمتر
 در میان امام قوم اما
 فرجه باشد اگر بقدر دو صف
 قول دیگر بزرگان دین
 نبود امکان صف درو بستن
 در صلوٰۃ فقیه دین مسعود
 قدر یک صف کشاده است چنان
 هم در اینجا نوشته اند سلف
 بعد از آن قوم آن نماز بدید
 تا روا شد نماز صف میان
 شد نماز صف میان فساد
 یک سه شخص را از صف میان
 هست جائز نماز صف اخیر
 نیز در این کتاب شیرین گو
 از امام سه شخصی نیکو طبعی

نماز

میکند منع صف نام نما
 چیست جوی کلام بساز بیان
 غیر ممکن بود بغیر علاج
 نتواند عبور کرد انسان
 برود منع اقتدا بشمار
 اندران راه که برفت جل
 جائز است اقتدا کنند اگر
 فرجه مانده است در صحرا
 مانع اقتداست گفت سلف
 که در آن فرجه که شد تعیین
 هست جائز نماز ادبے ظن
 سخن عالمان ما این بود
 نزد ما اقتدا درست مدان
 بود اینجا امام با سه صف
 جامه های صف میان پلید
 هم نماز صف سوم ویران
 کو بیا قدر یک صف است کشاد
 گر بود جامی جامه پاک چنان
 اوست داننده تر از ما تقصیر
 مانع اقتدا بود آن جو
 گفت زور قهر رود درو سے

نبود جبائز اقتدا می این
 نگراندر نمازگاه و عید
 گفت در روز عید چون علما
 هم نوشتند عالمان سعید
 جماعت کنند فیض ادا
 بین یک صف که از صفوف دیگر
 غیر جائز نوشته اند سلف
 شخصی بر سطح مسجدی شد است
 و در مسجدی است اگر در بام
 شرح او را و اقتدا به آن
 نبود باز هم تمام
 حال او اشتباه شد بر این
 در کتاب خلاصه آورده
 خارج مسجد و دکانی هست
 خیشی در همان دکان مردی
 شد و او باشد اتصال صفوف
 گفت تکبیر مقتدی بامام
 گفت ابو جعفر سخن نافع
 مقتدی در رکوع اما مشیت
 از قضا و ای خانیه شد یاد
 چونکه تکبیر اولین اسے خیر

فتویٰ برایین بود علی التبعین
 هست جائز اگر چه هست بعید
 حکم مسجد بود محوطه
 خلق اگر در نمازگاه و عید
 حکم اومی کنند چون صحرا
 قدر گردون گذر بساند اگر
 اقتدای که کرده است اصحت
 اقتدا با امام مسجد خواست
 نشود اشتباه حال امام
 گفت فی قولهم درست بدان
 نبود اشتباه حال امام
 اقتدانا درست باتبعین
 در امامت چنین بیان کرده
 لیک بامیست او پیوست
 اقتدا با امام خود کرده
 متصل نبود اقتداموقوف
 بیشتر از امام کرد تمام
 الاصح عند هم نشد شارع
 گفت تکبیر اکفایشتافت
 آن شروعش بغیر جائز باد
 که محلتش قیام بود نه غیر

[illegible]

گفت در آخر اسلام امام	هم عالم گفت آن هنگام
آدمی اقتدار با و کرده	علما در کتاب آورده
نبود جبار اقتدار اکنون	اینکه گفت اسلام شد بیرون
لیک بهر سجد سهو سلام	داده است اقتدای اوست تمام
عده سهو سلام یا نیان	شود از بنده حکما کے آن
بنگر فصل مفسدات نماز	گفته بودم گفتیم اینجا باز
هر جگاہے مقیم باشد مرد	اقتدار بر کسے مسافر کرد
او در رکعت که خوانده داد سلام	دومی دیگر کند مقیم تمام
باقی مانده نماز خود را آن	مثل مسبوق ادا کند و جان
فی الاصح در دوئی اخیر این مرد	بے قرائت اداش باید کرد
این سخن در بدایه می آرد	نیز گمانے دیسها دارد
در بیان قرائت آور دست	بس همین کس که اقتدار دست
یافت چون اول نماز جهان	اندرین دوست لاحق این نسان
بس قرائت بلا حنّان کردن	اهل فتویٰ حرام گفت ای تن
گوئیادر پس امام ست آن	حرمت او ازین سبب میدان
قول بعضی ست مثل مسبوق او	پس قرائت کند چو در این دو
سجده سهو گشت لازم بس	مثل مسبوق میکنند آن کس
مثل مسبوق ازین سبب باشد	بس قرائت با و ادب باشد
چونکه فرض قرائت ای عمل	گشت ادا در دو رکعت اول
حکم شد بین حرمت مندوب	احتیاط این بود نکردن خوب
بشنو اکنون روایتی ست غریب	شرح اوراد گفت از ترغیب

به مقیمین مسافریں آدم
گردد او را سلام خوانده دو
انچه قوم مسافرند امام
یک قوم مقیم بے شبهت
کنند نیت امامت اگر
شفع ثمانی اگر بخواند او
در پس نافه گذارند
نبود جائز اقتدا می آن
گفت بعد از سلام اگر این تن
شفع ثمانی که ذمه را دارند
چونکه اینجاسفر بود به یقین
ما چه دانیم نیت آن یک
گرچه نسیان بخفته ست امام
به مقیم اقتدا مسافر کرد
دوی او با متابعت شد چار
گوش کن در صلوة مسعودی
به مقیم اقتدا مسافر کرد
یک بعد از خروج نیست و
واجب ست بر امام بر این فرض
چار رکعت نماز فسخی را

بوده باشد کسی مسافر امام
خیست بارکعت سوم چون او
گفت ساز و متابعت به امام
کنند با امام تبعیت
گشت در دو اذان از سفر
در حق اوست نافه این دو
اقتدا کرد و فسخ خوانند
می نشیند ازین سبب ایشان
کرد امام نیت اقامت من
خیست لاحتیانه بگذارند
شک بود نیت اقامت این
حکم ثابت نمی شود با شک
سازد این قوم خود نماز تمانه
چار خواند تبعیت این مرد
قطع در دو نمی کنند این یا
قولها عجیب فرموده
وقت اگر هست صحت است این
چونکه شد قعد اولین اینجا
زین سبب ناجواز کرده عرض
شفع اول مقیم کرد او

گر بخواند قنوت امام چنان
نیز تکبیرهای هر دو عیب
یا شود ترک قعدۀ اولی
آیت سجده را اگر خواند
انچنین کرده بود سهواً
سجده سهو هم بجا نورد
چند موضع بود امام اورا
سجده را اگر زیاد آورد
گفت تکبیر عید امام زیاد
از قساویل حضرت اصحاب
از اقاویل شان برآید وی
در نماز جنازه پنج کثرت
قعدۀ آخرش نشست امام
مقتدی در جملوسن نشیند
گر مقید بسجده دیگر
چون نشسته امام داد سلام
گر مقید بسجده گشت امام
گر نرسد نشست امام در چارم
بتشدد شود مقید این
گر مقید بسجده گشت امام
چند اشیاست که امام ساخت

قوم هم میسکانند ترک آن
ترک شد قوم ترک باید دید
قوم هم میسکانند ترک اورا
نکنند سجده قوم هم مانده
کرد آنجا نماز خویش تمام
قوم هم نیست ترک باید کرد
گر کند قوم راست ترک اورا
مقتدی تبعیت نباید کرد
مقتدی بهوش سامع باو
نه برآید به تبعیت در باب
نشود تابع این شریعت طی
گفت تکبیر نیست تبعیت
بعد از ان خجست سایه بقیام
یعنی آنجا امام را بیند
نشد آنوقت باز گشت اگر
همه او کند نماز تمام
مقتدی خود کند نماز تمام
خجست سهواً بر کعبت پنجم
باز بهر سلام با تعیین
گفت فاسد شود نماز تمام
مقتدی باید پیش باو پرداخت

مسکات الحقیقین
در باب سجده
فصل الامام الایمانه
المقتدی میسکانند ترک اورا
الایمانه فی صلواته
لا یجانبه المقتدی و زاد
لا یجانبه المقتدی
و یخرج عن قاعده الخ
و یخرج عن کعبه
الایمانه
بصرفه یا بعد از
صلواته یا بعد از
الایمانه
لا یجانبه المقتدی
ان لا یجانبه المقتدی
سجده و عاده و سلام
و اول مقتدی امام علی
و مقتدی امام علی
سایه او نشسته
و مقتدی امام علی
و مقتدی امام علی
و مقتدی امام علی

او به تکبیر افتتاح دو دست
 گر خواند ثنای سنت امام
 یک در فاتحه در سوره
 ترک تکبیر انتقال اذان
 ترک تسبیح گر بگرد امام
 سمع الله گر گوید آن
 التحيات اگر از ده نماند
 مانده باشد سلام اگر ز امام
 ترک تکبیر کرده در تشریق
 مقتدای دو دم رکوع بخورد
 کرد آندم امام رفع مهر
 بزرگ دهر شایع او را
 نزد یکچند عالمان عظام
 چونکه تسبیح گفتش سه بار
 یک قول صحیح این هنگام
 چونکه تسبیح ست مرت یقین
 نیز این شارح طریق نورد
 التحيات مقتدای می خواند
 چیست بار کعبت ثلاثه امام
 پنجین ست در خیمه نماز
 این تشهد کرده بود تمام

اگر نه بروشت مقتدای راست
 قوم یکن شاکستند تمام
 شده است اخلاص مشهور
 اگر شود گوید مقتدایان
 قوم تسبیح گوید آن هنگام
 می گوید و یک مقتدایان
 بدرستیکه قوم می خواند
 قوم قرآن محل دهنده سلام
 قوم می گوید با تحقیق
 یعنی تسبیح سه گفته بود
 مقتدای چون کند بسیار خبر
 کرد از خانیبه ذخیره یاد
 گفت تسبیح را کند تمام
 فرض باشد بنزد بعضی بار
 میکند او متابعت با امام
 هست واجب متابعت یقین
 از کبیر و خانیبه آورد
 پاره خواند پاره او مانده
 خیز و این مقتدای کرده تمام
 مقتدای بود در تشهد باز
 داد آندم امام خویش سلام

از این حدیث معلوم
 می شود که اگر کسی در نماز
 تسبیح گوید آن هنگام
 می گوید و یک مقتدایان
 بدرستیکه قوم می خواند
 قوم قرآن محل دهنده سلام
 قوم می گوید با تحقیق
 یعنی تسبیح سه گفته بود
 مقتدای چون کند بسیار خبر
 کرد از خانیبه ذخیره یاد
 گفت تسبیح را کند تمام
 فرض باشد بنزد بعضی بار
 میکند او متابعت با امام
 هست واجب متابعت یقین
 از کبیر و خانیبه آورد
 پاره خواند پاره او مانده
 خیز و این مقتدای کرده تمام
 مقتدای بود در تشهد باز
 داد آندم امام خویش سلام

بس ورا ساخت تشهد این
 گر کرده بود در دو قسم
 هم ز دعوات ماند چون نیست
 چون مؤذن اذان اقامت را
 بس تو با اذان اقامت بین
 گر مصیبت مقتدی ای که پیر
 بتفصیل و صفات نماز
 شفر دست با امام انسان
 سنت مستحب و غیر آن
 در بیان قنات آوریم
 در محل قنات آید کس
 اگر اما مش کند قنات پست
 و را اما مش بنبرای خواند
 چونکه اینجا شنیدن قنات آن
 فی الصلوة الخفاف یثنی
 گر بود در دوم رکوع امام
 گفت تکبیر قائم آن کس
 بس باند نشاء علی التیمین
 نقل کن العباد شد ز انصاف
 در صلوة فقیه دین مسعود
 اقتدا کرد و آدمی اینجا

نے گوید سلام بالتیمین
 یہاں ہر ہمراہ امام سلام
 پہلے تمام تیسین ست
 کے پیچھے امام قوم اینجا
 بتفصیل شد در دو تیسین
 گوید او در کدام دم تکبیر
 گفتہ بود دم نہ گفتہ اینجا باز
 فرض واجب ز خواندن قرآن
 واجبہ سکوت مقتدیان
 باز اینجا بیانش نے کر دیم
 اقتدا کرد با اما مش بس
 خواند این کس شاکہ سنت بہت
 یہ یقین خواندن نشاء ماند
 بہت لازم بہ مقتدی انسان
 بنوشتند بہمین فتوے
 اقتدا کرد شخصے آن ہنگام
 بے توقف کند رکوعش بس
 مشغل می شود بہ تسبیح این
 این سخن را صحیح کر و حساب
 در نماز سے امام را کہ بود
 گفت تکبیر نہم بگفتہ شد

هم نکرده رکوع آن هنگام
بس همین رکعتی که آمد آن
چونکه در این رکوع امی عباد
نیز کنیز العباد تعیین کرد
لیک اندر رکوع پشت این
گرچه تسبیح گفتند نتوانند
پیش آن دم امام رفع سر
پیش از تسویای پشت اگر
کرد آنکه رکوع بپوشد
در صلوٰۃ ثقیله مسعود است
در قعود و سجود بود امام
چون شارب بخواند او یانی
این قعود و سجود نه محسوب
نزدیک چند عاقلان عظام
از برای اقامت واجب
در محل قعود امام که هست
گر تشنه نساخته آغاز
التحیات کرده بود و سر
نزد بعضی متابعت سازد
چونکه ذکر است او درین هنگام
نزدیک پاره رعو و پاره

سر بر آورد اندر رکوع امام
نزد ما دریافت آن انسان
با ماش مشارکت نه قناد
از کتاب ذخیره نقل آورد
تسویه یافت گشت با تعیین
یافت این رکعت او چنین دانند
از رکوعش نکرده بود اگر
کرده باشد امام رفع سر
نزد هر سه نیافت آن رکعت
از آنکه چنانچه فرمود است
اقتدا کرد و تشنه آن هنگام
نزد بعضی آمده تادانے
که درین دم بخواندن او خوب
هست واجب متابعت امام
ترک سنت به است امی حاکم
اقتدا کرد آدمی پشت
پیشوا نیست او بخینه و باز
نجیست مرا بقی امام اگر
التحیات اگر چه آغاز
هست واجب متابعت امام
التحیات را بگرد تمام

هست يك ذكر چون تشديد
 هر كه دارد ز آخرت اندیش
 پیش برداشت سر اگر ز امام
 روز محشر كه او بر انگیزد
 زینهار اسه برادران زینهار
 سر كه فاضلترین اعضا نیست
 سر كه برداشت دید آن هنگام
 سخن عالمان عقیقی پیش
 چون خطا کرد بر خطا بودن
 نیز فرمود شایع او را و
 گر بسوا بود نماز او
 عذر او ساختن بود هرگاه
 آنچه گفتند بزرگان دین
 در خلاصه و غیر ما فرمود
 پیش برداشت راس خود ز امام
 بازگشتن ز جهت بیعت
 در صلوة فقیه مسعودیست
 گفت پیغمبر صغار و کبار
 هر یک را نصیب افتاد
 به یک پنجه است با یک بست
 هر یک پیچ نه ثواب بر این

کلف قطع ذکر اینجاکس
 سر بر دار و از امامش پیش
 گفته بے شبهه بهترین امام
 سر او چون حمار بر نیزد
 توبه سازید از همین کردار
 چون سر خردن چه رستوست
 سر بسجده بود هنوز امام
 باز بنهد بسجده راس خویش
 نیز آن هم خطا بود بے ظن
 سجده یاد و سجده کرد زیاد
 که با جماع غیر فاسد کو
 گفت نزد محمد است تباہ
 یعنی قول صحیح باشد این
 مقتدی از رکوع خواند سجود
 باز کرد و چنانچه گشت اعلام
 نشود در رکوع بے شبهت
 بسند ما حدیث فرمودست
 پنج انواع شد نماز گزارد
 هر یک را ثواب حق هفتاد
 شد یک یک ثواب را شایست
 کیست این شخصها بکن تعیین

مسالك التقيين
 راسه را بر سر خود نهاده
 و بر دار و از امامش پیش
 گرفته بے شبهه بهترین امام
 سر او چون حمار بر نیزد
 توبه سازید از همین کردار
 چون سر خردن چه رستوست
 سر بسجده بود هنوز امام
 باز بنهد بسجده راس خویش
 نیز آن هم خطا بود بے ظن
 سجده یاد و سجده کرد زیاد
 که با جماع غیر فاسد کو
 گفت نزد محمد است تباہ
 یعنی قول صحیح باشد این
 مقتدی از رکوع خواند سجود
 باز کرد و چنانچه گشت اعلام
 نشود در رکوع بے شبهت
 بسند ما حدیث فرمودست
 پنج انواع شد نماز گزارد
 هر یک را ثواب حق هفتاد
 شد یک یک ثواب را شایست
 کیست این شخصها بکن تعیین

این چنین در صلوة مسعودی
 چون نمازش امام برخواند
 کرد میان امام قوم اگر
 هر نماز سے کہ کس ادا سازد
 در دعا گفت شارح اورد
 در دعا هر دو دست بردارد
 و شہدائے خدا سے صدراورد
 قول بعضی رضا جان غل
 باطن گفت کند بسوے شما
 ہم دل خویش را کند حاضر
 موقتاً بالاجابتہ آنجا
 رو بسوے شما بناید کرد
 بین ہر خافت از این باد
 تبصرع دعا کند تکرار
 از دعا گشت فارغ ای خوش ذات
 در ذخیرہ کتاب استحسان
 نیز در فصل و ترشد تعیین
 در صفات نماز گفت آنجا
 نیز در کافی ست و عید ان
 این چنین در خذائے الفتین
 در کتب زین سخن بود بسیار

ز بن عبّاس نقل فرمودی
زود و سوسوے خلق گرداند
قوم با چیزے می کنند خبر
بعد فارغ شدن دعا سازد
در بیان دعا که کرده یاد
یعنی آن هر دو دست که دارد
قرئ تا تکبیر بر دارد
تا نماید پیش هر دو انگشت
ضمم با دست کرده با آخری
بین دو دست خود شو و خاطر
میکنند با خدای خویش دعا
تسمیه گوید و درود این مرد
می سازد دعا بر او رسد
اوسطش پنج انگشت هفت بار
باز گوید علی البی صلواة
گفت اصل دعا بود پنهان
بعد ازین در هدایه است چنین
چون دعائی بناست برخفا
گفت اصل دعا کند پنهان
آخریانی فصل سنت بین
عده او برون ز تحت شمار

[illegible]

از یوا قیست ہسم پیہ
 جماعت نماز مجبہ ادا
 گرد و رکعت و یا چار نماز
 گفت گرداندش حرام از نار
 غیر ازین وعدہ بود چندان
 ہر امانیکہ ہست اہل نیت
 تا کہ فضل امام بے شہادت
 شارح وردہ با نوشتہ او
 نگشت نیت امامت آن
 نیز یا بند فضل جمعیت
 ایک بے نیت امامت کس
 پس امام اعلم بہ سنت باد
 تا کہ احتیاطا ہے خوب
 این چنین در طریقہ عرفان
 آن شنیدی شنو کہ در ظلمات
 قصد آن آب جاودان سازی
 چون بہت میان خود ہستی
 چونکہ اول قدم کہ میانے
 سے برابر ہر طرف را ہے
 نیست حضری اگر دین واد
 نظر اگر پیشوا سے قافلہ است

شرح اوراد کردہ است خبر
 کرد بنشست تا طلوع و کما
 در رضا ہے خدای خواند باز
 بادشاہ ازل تن آن یار
 نیست این نسخہ را تحمل آن
 میکند نیت امامت نیت
 گفت باید امام ازین نیت
 اگر امامت کنے اما ما گو
 ہست جائز نماز مقتدیان
 کردہ باشد با قترانیت
 اور فضل امام یا بد بس
 اقرا و اورع بملت باد
 دین مستحب فروض و وجوب
 پیشوا باد افضل انسان
 آفریدہ خدا سے آب حیات
 اولین ہر ترک جان سازی
 دست خود در سپار بادستی
 بنو و عیسہ عمر حیرانے
 زیر ہر یک قدم بود چاہے
 پای ماندی بچاہ آفا وے
 گو ہر شب چرخ گیر و دست

<p>تافت آنکه چو محراب عالم تاب بعد از آن پاس پیشتر آید در مقصود تست اینجا باز همه رهنمون بود سوا که خضر انچه من گفته ام دیگر بکن یا بر او مطلق است میرساند ترا باب حیات نمود نقطه برون از مشیخ هرگز از غیب حق طلب کند طریق شریع کرده باشد کی در طریقت بود فنا که انجم پیشوای باغریبان داد صفت او بشرع ناپدید است باطنا و اصل مقام اصل سرور عارفان حبیب الله این همه در جبلت او بود عاریت حق بزرگ خاص انخاص رو به پیدا و حالت مستی دل خواسته میشدی ذاکر انتهاش خدا که داده پس مکرم بودی مشکو به کتاب</p>	<p>روشنائی گوهر نایاب حیث بر قدم تو دانی آید از هر جوی آواز لیک مردم رسدند اسفند غیب قدم خود نظر کنی ورنه در چاه مظلما افتی این چنین پیشوای خضر صفات میر آن باشد از اصل و فرع کار به سنت او بکن در چو مصطفی اندوه پی در شریعت چو آفتاب علم شکر چو بخت حق باز رهنمانی که قدرت است ظاهر افاضل فصول فصل حیث سنت رسول الله علی علم سلیم و سجود بود و بیک معرفت غرض بر اول باب که پیوسته چون اگر کنی دوست آن شاکر ابتدای پیش چو حسین بود ای کس آنچنان آفتاب عالم تاب</p>
---	---

بنیاد است حق از این بنده
در ظهور بتان و قاتل و حال
رحمتی بود غرق رحمت باو
سزاوارست از کمال چو د

صد هزاران قلوب شد زنده
رحمت بود از خدا ستم تعال
زین بسبب نقل آن درست نهاد
رحمت کرد کار حق فسر بود

در بیان اختلاف و بنا کردن

در مسایده و دشواری دگر
می رود می کند طاری باز
گر امام است او بجای خویش
خواه ساز و بنساز بجا
مقتدی یا می کشش گرد باز
شافعی گفته است بر هر حال
گر بخواند ساز را از سر
چونکه اندر نباشد رست خلافت
اینکه ساز و بنساز بهر باب
کلیه بخت غیر دگر
در صلوة نقیبه مسجودی
گر ساوی بود و حدث ایمر
بپس گر بود بنساز توان
خون بینی قه چری دمان
بپس آن بود دگر باره
پایک ساز عطف داد

در ساز و خورشید گستر
می تواند کند بنا به نماز
وقت رفتن کشد کس را پیش
خواه بر جایی اول آید او
گر نکرد دست امام ادا
می کند بانساز استقبال
نزد اصحاب ما بود بهتر
در میان آمده دل صاف
که بدوشه طاغوت اندر داد
هم حکم نکرده است اگر
این حادث را در نوع فرمود
بزد هر سه بنا تواند کرد
یعنی نزد محمد و لسان
حادث ناگهان ساوی دان
ناگهان زد و گشت خون جاری
تا که از دوسه پدید آمد با د

لطف از این
من صبح که امام امام است
سبزه لعلش می آید بتو
چونکه درون کعبه ایست
لا یصلح لعلیته و در کعبه ایست
الصلح را در کعبه ایست
احسن او را نقد می دان
از نقد بی نام است
والله می آید امام است
مستوبان فاشی می آید
رجل در کعبه ایست
منه المصلح را در کعبه ایست
از نقد و احسن می آید
بسم و فخر من است
نشدت صلبه القوم و عظیم
الاعادة لان الامانة فی الامر
حاصل نشی آنکه علی ذلک و کذا
بنساز و قاضی جان است
انانی امام اذ اقرانی صلوة
الصلوة بخت شمس علی او صلوة
لیکون هم اذ اقرانی صلوة
ذیله ایضا فی فصل الخامس عشر
رجل یصلی و دعه فی ارضه او قندی
بقدره و قاضی جان است
بقدره و قاضی جان است

<p> یابجرح کے رسید یک چیز یا بود یا کسی شخص آبلہ دار آبلہ چون کفید گشت روان اتفاق نہ کا ندرین علما خون بینے پدید شد اما کرد فطرت و یافت قوت آن چونکہ با فضل او روان گردید گر بر عدا حدث بود اینجا خون بینے کے شود موجو بر بنا رفت چون طهارت کرد جامہ خون شدہ کند بیرون گر یکے جامہ او بر دارد لیک خون کس است بر جامہ کہ درین حال ہم بنا نتوان آب بود سے درون مسجد چون رفت با عوض بود اینجا جو یا کہ این شد عہد بماند اگر پیش آمد کہے با پس باو نیز در این صورت اسے ما شخصے بہر بنا برہ افتاد آب جامہ کہ او وضو کردے </p>	<p> زین سبب خون روان گردید یافت در سوزہ آبلہ افشار بسیار اینچنین بود سے دان نتوان کرد با نسا ز بنا باو میرفت از بر اسے پنا مثل عدا حدث بود میدان مثل عدا حدث با پدید نتوان کرد با اتفاق بنا ہم ز خون جامہ ہای وی آلود کرد و جامہ بدارش اسے مرد پوشدش جامہ نمازی چون شوید آن جامہ و بنا آرد شست آن جامہ صیت درخا یعنے نزد محمد و لیمان با وجود ہمین رود بیرون یعنے نزد یک را بماند او رود و سے ہشتر عہد دیگر بس گرفت آب را نکرد و جنو گفت نتوان با اتفاق بنا دیگر سے آب جامہ بروی دا گر مسجد خوشش بردے </p>
--	--

علم شد کشید بے اشیاء
 یا که هر عضو در محل وضو
 بخاطر خواندنش اگر یافتم
 و بخواند درست این را بایم
 در قیامش حدیث رسد بایم
 خواند این آوے اگر قرآن
 چونکه رکن بلا طهارت خواند
 او که در وقت آمدن خواند
 چونکه رکن نماز این انسان
 آنچه در این کتاب تعیین است
 استنات افضل است نزد ما
 پس بکن استنات ای حال
 گفت ابو حفص امام باقری
 یک خود مانع کنیم عمل
 چنانچه شد ز احتلام چو او
 در هدایه و غیره با آورد
 قهقهه نیک زای شریعت طی
 نیز در قاضی خان شیرین گو
 ناظم از رکعت ساجد باز
 و گرا و متکی است مضطرب است
 هست این اضطجاع بر قویین

بد رستی نما و گشت تباہ
 گرد عا با س او بخواند او
 اتفاقاً بنشاش جائز نماند
 شده است اختلاف اهل کم
 از برای بنار و دزان پس
 گفت اینجا نماز او ویران
 از بنا ساختن ازین رواند
 نیز اینجا بناسانه بتواند
 میگذازد چنانچه راه روان
 در خلاصه و غیره نیست
 شافعی گفت اصل نیست روا
 چونکه کار بنا بود مشکل
 به بنا ساختن و هم فتوی
 در همه حال استنات افضل
 یا که خود خواب رفت از این کو
 نتواند بنا و را اینها کرد
 هست همچون کلام قاطع وی
 هست در باب ناقصات وضو
 خواب نبود حدیث درون نماز
 بو ضو این نیام متمنع است
 غالبه ساخت خواب بر عینین

این چنین در او انحراف این باب
در نماز حدیث رسید بزن
یک اندر مهارت ایشان
زاهد افشانه راه بنیاید
نعل هر عضو را که میگوید
دست در زیر جبهه اندازد
شیخ الاسلام یک یک میگوید
شویید شش پاهایش در اینها
گویند و بنا بر دست چنان
بزنان که بنیاست مشکل تر
قرن گمان بود که حدیث رسید
نیکو نشسته بود در جای نماز
گر ز جای نماز گشت جدا
قول بعضی موی عابد
طاهر قول خانه چون صحرست
نیز ز کور شد ز روی کتاب
سخن بزرگان صاحب فیض
بعد پاکی او شود معلوم
در کتاب هدایه جسد این
چون مصلی مکرده بود سلام
اندرین دم حدیث رسید باو

ذکر کرده در آن شریف کتاب
میتواند هم او بنا کردن
اختلاف است از عمل ایشان
قدر حاجت چو خدیه بکشاید
زود او را بشوید و پوشد
سر نه بکشاید مسح سر سازد
دست در آستین خود نشوید
زین سبب گفت آن نیکو کرد
تا نماز و کشاده عورت آن
نیک تر این که خواندش از سر
از همین وجه رو گه کرد ایند
گر بنا بر نماز کرد و جواز
نشان کرد و بر نماز بسیار
می بود حکم خانه چون مسجد
بس همین قول بزرگان ما
کرد تعیین در اول این باب
رو که کردند با گمان حیض
هست اینجا بنای او معدوم
در همین باب می کنند تعیین
النجاشات کرده بود و تمام
میکنند از برای سلام وضو

در این باب
اذا صليت فامسح بر راسك
على قول بعضی
این دست رو بر راسك
او بعضی در وقت سجده
و بعضی در وقت قیام
نست الذي
بیتجملت بغير فدا
و بعضی از اول و بعضی
اصطفا ان كنتم في
آية فاستحاف فاستحاف
و سادسهم و قال الرازي

در ده ثابته بجز ذلک
اذا كان حافظ القرآن
الا انه لم يثبت
خوف و انتفعت عليه
الشراء فاما ان لا يكون
بحيث لا يحفظ فله
استخلافه في الصلاة
و قال البيهقي لا بأس
بالحديث انك بل يتعدا غير
قوله كماله يوم اقامته
في الاستخلاف

فی اختلاف مال
 او اصرار بر تقدم بود
 لا یشیء له ان تقدم
 مان قدم لا یشیء
 له ان تقدم یکن
 تقدم غیره و ان
 تقدم یشیء له
 صلوة الاول
 فاذا تقدم
 التمسک بفرغ
 و یقدم بعد از
 اول الصلوة
 فمهرج
 شمس یقیم
 قضا و یقیم
 و یقیم
 و کان تقدم
 التمسک
 فتمت و احسن
 شعره و نظم
 اکمل و تیسر
 فتمت صلوة و
 تمسک بفرغ
 و یقیم

چونکه واجب بود سلام ای کس
 عاهد آن زمان بگفت سلام
 چونکه باقی نماز از ارکان
 چونکه واجب بود سلام ای کس
 گفته بود ویم قبل ازین ای کس
 یعنی نماز نماز این اوقات
 ایک قدر تشهد از پشت
 دست مسح با کس بر شید
 یافت نسیم ای از قرآن
 یا یصلی کس که موی بود
 یا قضاء پشت نفس از این پیش
 یا حدیث دید امام قاسم
 یا که در غیب بود زن یا مرد
 یا که در جمعه بود آن عامل
 یا مسج بر حبیره بود و کس
 یا بود و صاحبان عذران عین
 عذر چون مستحاضه زن یعنی
 آنچه در این صورت که کردم یاد
 بو حنیفه امام صاحب دل
 چون خروج بصرع را دانست
 این خروج بصرع است

بجای طهارت سلام نه پس
 خود گنگار شد نماز تمام
 ایک گفتند بزرگان جهان
 با طهارت سلام باید کرد
 ششم بود و نماز گزار
 آب بنید نماز شد ویران
 بعد از آن دید آب ظاهر گشت
 یا بفعل سبر موزه کشید
 یافت جامه اگر کس عریان
 قدرستی یافت بار کوع و سجود
 بر سکن زمان بنماط خویش
 اسم را بنحو خلیفه کرد
 آفتاب آن زمان طلوع کرد
 آن زمان وقت عصر شد و ظل
 از کوی حبیره افتد پس
 عذر او انقطاع شد بقیین
 یا کس که بود باین معنی
 یعنی بعد از تشهد او را داد
 گفت باشد نماز شان باطل
 فرض باشد بنور نعمانی
 بنود فرض واجب است آن

نیز مسبقاً ساهبا به امام
هم گمان برده است و گفته آن
نکر کرده است شایع اوراد
سجده سهواً امام اگر دارد
لیک گفته اند عالم ان عظام
گر بسازد متابعت ای مرد
گشت اینجا نماز او ویران
نیز مسبقاً کسی اگر به امام
حرف و دنیا نکرده است ای مرد
خواند باقی خود که می دانست
گر برابر سلام داد است آن
داود باشد سلام بعد امام
در خلاصه نوشت چون در شام
رکعت خواند نیت هم
احتیاج را ادا سازد
خواند این رکعت آن که نماز
این رکعت که بر تو شده تعیین
در سبک رکعتش اگر قرآن
کوست در هر رکعت متن دیگر
سوره با فاتحه بکرده هم
چون تشهد تمام کرد اگر

چون فراموش کرد و سلام
بعد تکبیر گفت آن انسان
می کند از چپ نشسته یا و
نیز مسبقاً تبعیت آورد
نکند او متابعت بسیار
هم چنان داندش که باید کرد
غیر جائز بود بناس آن
چون فراموش کرد و سلام
نیست فاسد بنا تو اند کرد
سهواً جیب شود با و یاسی
سجده سهو غیر واجب دان
واجب سهو گفته اند عظم
یافت مسبقاً رکعت به امام
احتیاج خواندن این آدم
زود بارکعت دیگر خسار و
نه نشیند کند نماز تمام
تیمم السببه قرات این
ترک کرده نماز در ویران
بیک رکعتش رسید اگر
رکعت خواند و نشیند هم
بیشینه و بر رکعت دیگر

در رکعت رکعت است امام
مسکات المتین
نیز مسبقاً ساهبا به امام
هم گمان برده است و گفته آن
نکر کرده است شایع اوراد
سجده سهواً امام اگر دارد
لیک گفته اند عالم ان عظام
گر بسازد متابعت ای مرد
گشت اینجا نماز او ویران
نیز مسبقاً کسی اگر به امام
حرف و دنیا نکرده است ای مرد
خواند باقی خود که می دانست
گر برابر سلام داد است آن
داود باشد سلام بعد امام
در خلاصه نوشت چون در شام
رکعت خواند نیت هم
احتیاج را ادا سازد
خواند این رکعت آن که نماز
این رکعت که بر تو شده تعیین
در سبک رکعتش اگر قرآن
کوست در هر رکعت متن دیگر
سوره با فاتحه بکرده هم
چون تشهد تمام کرد اگر

آنچه در این کتاب گردی یاد
 نقل کرد از ذخیره گرامام
 مسح سازد و دوست خود برود
 از فتاوی جمعه است تمام
 بر شیر و بیاتی مانند خوش
 در خلاصه خیزد او بقیام
 خوف دارد اگر کسی آگه
 صاحب چرخ سالی تمیز
 یا مصلح جمعه است اگر
 یا مصلح فخر به باشد کس
 یا مصلح کسی است در وعید
 از همین چید جا که تعیین است
 نشود و منتظر درین هنگام
 شرح او را در آمده است بیان
 ذکر کردند بزرگان که ام
 مرد مهبوق چون کند در آن
 چون تشنه ادا کند این مرد
 همدین جا بقول بعضی یا
 بنده ان صحیح گفت است
 در کتاب خلاصه نوشته
 تا امام آن زمان سلام کند

هم نوشته است شارح او را
 و ادب مهبوق اگر بسود سلام
 به یقین شد تبه نماز او
 تان به بد بجا بنین سلام
 یعنی مهبوق مرد نیک اندیش
 تا شود فارغ از سلام امام
 مدت مسح بگذرد و ناگه
 خالف است از خروج وقت او
 خالف است از خروج وقت اگر
 خالف است از طلوع بیضا پس
 نیز از فوت وقت او نرسید
 تا تشنه امام اگر نشسته
 یعنی مهبوق با فرغ امام
 یعنی در بابت تشنه آن
 قعدا آخرین نشست امام
 گفت از جامع بعضی چنان
 نزد بعضی سکوت باید کرد
 احتیاجات را کند تکرار
 خواند این آدمی در دو نما
 احتیاجات خواند آهسته
 احتیاجات این تمام کند

مسکات التقیین
 فی سبوق اگر بسود سلام
 به یقین شد تبه نماز او
 تان به بد بجا بنین سلام
 یعنی مهبوق مرد نیک اندیش
 تا شود فارغ از سلام امام
 مدت مسح بگذرد و ناگه
 خالف است از خروج وقت او
 خالف است از خروج وقت اگر
 خالف است از طلوع بیضا پس
 نیز از فوت وقت او نرسید
 تا تشنه امام اگر نشسته
 یعنی مهبوق با فرغ امام
 یعنی در بابت تشنه آن
 قعدا آخرین نشست امام
 گفت از جامع بعضی چنان
 نزد بعضی سکوت باید کرد
 احتیاجات را کند تکرار
 خواند این آدمی در دو نما
 احتیاجات خواند آهسته
 احتیاجات این تمام کند

ہندوستان کے کتاب را بنوشت
 زمین کتاب از ان کتاب او
 فرست گشت با سلمان
 در جهان کہ کتاب بہت امر دوست
 داشت نعمان حنیفہ چون و کہ
 چاہے تا سرحد ریاض نہشت
 متفاوت گشت یک سر مو
 زندہ شد باز حضرت نعمان
 ہمہ ما خود از کتاب او بہت
 مانہ کار فقر اض عالم ہے

وہی ان کے سرور

در قضا و کفایت بولیت او
 ترک واجب بود و شش قسم
 آن نمازی است بر نقصان
 سهو باشد سجود سهو آورد
 در صلوة فقیه معتقد است
 ترک واجب بعد از آن پس
 یعنی نقص نماز سه اشباه
 مومن را که سهو واجب است
 احتیاط را که در تمام
 برادر چون سلام واحد کس
 شرح او را در ابودود ذکر
 میکند از محیط سهم تعیین
 گفت حتمی امام خواهر زاد
 سجده سهو بعد از آن کرد
 در هدایه و کلمات صحیح کلام

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

آنچه اندر در پادشاه تعیین است
 از اسایند آنچه بشنیدیم
 هر گز که به امام باشد کس
 یکس تنها گذار آدم بود
 سجده سهو ساخته چون سس
 کرد و مختصر چنین اعلام
 در پادشاه و پسران کافی است
 خواند این شخص هم درود دعا
 یکبار قبل از سجده سهو آن کس را
 میکند نقل شایع او را در
 از نصایب این سخن صحیح شد
 اینچنین از نصایب تعیین است
 خواند این مرتبه درود دعا
 بدو سجده سهو بکنده کردی
 نقل شایع شده است از احکام
 گزینشست فتنه آن کس را
 چونکه بعد از سجده سهو قعود
 گوئی اکنون که سهو چند است
 صاحب مختصر نوشت آن چیز
 باز تکرار رکن شد آن گاه
 یا شود ترک واجب ای صاحب

از نیایع گفت اصح این است
 عملی شان بخشیم نو و دیدیم
 که کند از سلام واحد پس
 کند از بعد دو سلام سجود
 سجده کرد و نشست از این پس
 باز اینجا تشهد است سلام
 سجده سهو کرد چون نشست
 این سخن را صحیح دان این جا
 التحیات را بخوان از پس
 چیزی از دست نماند یاد
 از خلاصه بود و در اینست
 نیز مسبق بعد سهو نشسته
 پس بقول صحیح و زیبا
 نشست اگر و با سبب کرد
 بکار است نماند است تمام
 از خلاصه فساد نیست نماند
 فرض بود چنانچه ذکر کرد
 سجده سهو واجب است پس
 گشت تقدیم رکن باقی
 سجده واجب شود بلا شبهه
 یا بگوید و تعیین این جا

این سخن را صحیح دان این جا
 التحیات را بخوان از پس
 چیزی از دست نماند یاد
 از خلاصه بود و در اینست
 نیز مسبق بعد سهو نشسته
 پس بقول صحیح و زیبا
 نشست اگر و با سبب کرد
 بکار است نماند است تمام
 از خلاصه فساد نیست نماند
 فرض بود چنانچه ذکر کرد
 سجده سهو واجب است پس
 گشت تقدیم رکن باقی
 سجده واجب شود بلا شبهه
 یا بگوید و تعیین این جا

یا شود ترک گریکے زمین دو
اولین بکشت است با نهانی
ابتداء کرد سوره را نال لب
گفت در این کتاب مذکور
سجده سه و واجب است او را
به آن سوره که در فاتحه پیش
فاتحه خواند آدمی هرگاه
کرد آنکه رکوع سه و آن
هم در پنجاه و این است
یک طویل آیت از کلام
همه و فاتحه بخواند آن
هر جگه باشد بفاتحه سه
و در آن رکوع این آدم
باز کرد و بالفاسق سخن
باز کرد و دومی از براس قیام
میکند از براس سه و سه و
در رکوعش رسد بنجاه هم
باز برشته سوره خواند آن
سجده سه و هم بضر نمود
انچه در این کتاب تعیین است
یکصد رکوع با این یک

سجده سه و واجب است بر او
شد فراموش فاتحه خوانی
برسد فاتحه بخواند رکوع
فاتحه خواند و در سوره
از کبیرے نوشت در این جا
خواه کم خوانده است خواهی پیش
همه و او یک آیت کوتاه
ببیند کس سجده سه و بر آن
از کتاب ذخیره تعیین است
یا سه آیت یا آیت کوتاه
که با جماع قول واجب آن
خوانده باشد و آیت کوتاه
چون سه آیت نشد بفاتحه ضم
سوره را خواند نش لغیب طری
هم سه آیت در و که در تمام
از طمیر به این چنین فرمود
سوره فاتحه نکردم ضم
باز سازد رکوع این نهان
نقل کرد از صلوة سه و
در خلاصه و غیره این است
کردن ضم سوره باشد شک

مکمل
عن ابن عباس رحمه الله ان النبي
صلى الله عليه وسلم كان يقرأ
الفاتحة في كل ركعة من ركعات
الصلاة ورواه الترمذي
والبیہقی وایم بن محمد و
الافغانی وعلقت فیها سوره
ووترک دو ترک الفاتحه
سے از زمین بایم نمود
السهو و قال بعضهم یلزم و
لو دار السوره فی الارضین
قال صحیح انما یلزم ان یجود
لو دار السوره فی الارضین
الفاتحه الاخری
من کون فی الارضین
الاولی سوره سجده فان
الفاتحه الاخری من غیر
قوله الاخری فلا یلزم
الفاتحه الاخری
من کون فی الارضین
و لو دار فی الارضین
الفاتحه الاخری
من کون فی الارضین
و علی ما قلنا من کون فی الارضین
و علی ما قلنا من کون فی الارضین

به این شک نکرد و این آدم
حکم چونکه به شک نه فرمود
از قضا و حکمت این شب
در رکوع آید بنی طهر
باز گرد و بالقصاق سخن
فانحطه ترک گشت از میان
مانده باشد تنویر از سیاه
لیک سرانه رکوع بردارد
نکند عود بخواندن آن
از کتاب محیط گوید هم
گرچه بود دست و جیب او بن
میشود نقص فرض به فرض
آمد از حقیقت به شبست
لیک در رکعت دوم این جا
سجده سه و غیر واجب دان
سوره را را ده کرد و اگر
سجده سه نیست هم و این
نقل کرد از خلاصه تادافه
در فکر بشت آن کس هم
قدر رکنی اگر تفکر کرد
در کتاب خلاصه مشهوره

سجده سهویست لازم است
تقل این از صلوة مسجود
یعنی در باب و ترگوید باز
سوره فاتحه نکرده ضم
سوره را خواندنش پس این
اتفاقا نکرده این انسان
در صحیح سخن نکرده آن
بعد از آن با نسی که یاد شود
بالتفاسق مؤید آن جهان
سوره با فاتحه بکرده او ضم
می شود فرض لعب ضم کردن
کرد در باب و تر این را عوض
خواند سوره در اول رکعت
سوره خوانده است نزد ما
هست اینجا دلیلهاست آن
بسی خطا کرده خوانده است ذکر
کرد این را از خانیه تعیین
فاتحه خوانده بود انسان
سازد این جا که ام سوره ضم
سجده سهو واجب است بعد
خواند در اولین سوره

[illegible]

کرچہ چہنے نہ فاتحہ اول
 دیدہ شد و صلوات مسعودی
 فاتحہ ترک گشت با سوره
 ورد و آخر قضا کنایانے
 ظاهر مذہب امام اعظم
 میکند سوره راقضا خواننے
 در دو آخر کہ سوره کرد قضا
 یک صلش کہ جب تعین است
 نزد بعضے امام دولت مند
 یک در ظاهر الروایہ او
 فاتحہ سنت است در این جا
 پس ہمین سنتی کہ مے آریم
 چون کہ در رکن جبریم
 سوره با فاتحہ نشد چون قسم
 باتفاق ابے عمل
 چون برانداخته شود زباز
 چون دعای قنوت اگر ماند
 یک از ہر این نگرہ دو باز
 آن رکوع کہ قبل ازین
 چون رکوع ست فرض ایجاب
 سوره با فاتحہ بکر ضم

مسجد سهو بادا سے اعلیٰ
 ورد و اول کہ خواندنی بود
 گفت در آن کتاب مشہورہ
 شدہ است اختلاف ناوانی
 مثل استاد و خود محمد بن
 یک گفتند فاختہ بن ابی
 صلش انفاست بادخوان ا
 اختلاف شایخ دین است
 فاختہ پست باد سورہ بلند
 گفت خواند بلند در حد و
 خواند ہر درہ واجب است با
 تبع واجب یقین داریم
 غیر شریع گفتہ اند علیہا
 بازگشت از رکوع این دوم
 آن رکوع کہ کردہ بود اول
 بعد خواندن رکوع سادہ باز
 ماندش در رکوع اگر دانند
 گشتہ باشد فساد نیست نماز
 بر نہ اندازدش علیہ تعین
 بر نہ اندازدش در وجوب
 کہ بگوی کہ وجوب است او ہم

[illegible]

<p> کرد و در جامع البساتین اندنیا بیع نظم نمیدان بعد خواندن شود ز فرض ادا نیز در شرح شمس الدین است کرد و در نسخ شرفش یاد پیشتر اند تراز است قرآن سجده سهو عیب و عیب گو سجده سهو نیست در این جا در کتاب خلاصه هم نیست کرد از شعبه و سراجیه یاد در رکوع و سجود انسان خوانده باشد چو در ششم خواند انسان سهو نه فرمود یا بود عکس سهو این ممنوع ترک شد گر نشا و یا تا بین ترک شد هم به تکبیر عیدین تسبیحاتی که اندرین دو بود باز کس ترک گشت بسم الله سجده باین مهین باید دید یعنی از جامع الصغیر خان سجده سهو بهر اینها یاد </p>	<p> حضرت رشید حسین لغیش اوز و تر محیط کرد بیان خواند این جامع قرآن را آنچه در جامع البساتین است بزرگ دهر شاسح او را در محصل قیام اگر انسان گر تشنه بخواند سهو او چون که باشد بنابر نشا آنچه در این کتاب تعیین است نیز نبشت شاسح او را آتی خوانده است از قرآن سجده سهو آورد این آدم گر تشنه چو در رکوع و سجود گفت در سجده تسبیحات رکوع در کتاب خلاصه هم تعیین نیز در اقتراح رفع یدین تکبیرات رکوع نیست سجود ترک کرد و تعوذ او ناگاه گشت تسبیح ترک یا تحمید شرح او را کرده است بیان سجده سهو یا رکوع گشت زیاد </p>
---	--

را کعبه یا سجود نمازنده
 شد رکوعش و یا سجود طویل
 از خلاصه است سجده قرآن
 سجده سهو بعد ازین بر او است
 شد فراموش قعدہ او را
 بقعدہ اقرب است گردوی
 و در ایہ بقول بعضی سپہ
 اصح قول تاخیر نزد آن
 بقیام اقرب است خیزند
 چونکہ معنی بود چو قائم کس
 و در ایہ ہمین قدر آورد
 گر نہ برداشت زانو تا زمین
 رفع زانو گشت آن هنگام
 آنچه تا نماز را فی است بیان
 بقیام اقرب است اگر آن کس
 بہت بر غماست نشند و
 بقیام اقرب است اگر انسان
 ہم نشد بخواند خیزد و این
 شخص در قعدہ اخیر کہ است
 گر میسجد سجده گشت آن
 سجده سهو ہم چہ آورد

گشت اشک اندر و پیرینہ
 سجده لازم بود باین دلیل
 مانده بود در جایش از نسیان
 علم از جسم نہ نیکو است
 بعد از است ماستہ بر پا
 چونکہ شد قرب شنی بکرم
 سجده واجب شود بآن تاخیر
 سجده سهو غیبہ لازم در آن
 بیقین ان نگردد و این بندہ
 سجده سهو کند زان کس
 در کتاب نہاید روشن کرد
 گفت با قعدہ اقرب است ہمین
 ہست بیشک قریب بقیام
 از نصاب البدائع آوردان
 گر نشند فیے شود زان کس
 گشت فاسد نمازش ای رہی
 بظاہر گشت شد آن
 گفت اورا صحیح نہیں ہیں
 ساہیا در قیام شدہ
 باز کرد و بقعدہ این انسان
 و در ایہ و لباسا وارد

قوله در سجود
 علیہا یحضر
 ذلک نصف
 الاصل فان
 کان استویا
 کان ایضاً
 اقرب وان کان
 الی القدر
 کذا فی الکافی
 لیکن المذہب
 من قاعدا
 و فی بعض
 و فی بعض
 و فی بعض
 و فی بعض
 و فی بعض
 و فی بعض
 و فی بعض

که بقیه سجده شد زان پس
نقل گردید فرض او زمین باری
در نهایی تحمید آن کامل
ضمیمه کند رکعتی دیگر بر این
شخص نبشسته بود در چهارم
که بقیه سجده دیگر
باز نبشند و سلام کند
که بقیه سجده گشت آن کس
فرض او شد تمام بالتعیین
در اخیرش بقول استخوان
این دو رکعت زینت پیشین
اینکه نبشسته بود در چهارم
پیش از سجده بارگشت نبشست
باز خواند تشهد و ایستادن
گفت از تحفه آن محب و دود
در خلاصه هدایه عیسوی
قعه اول است یا ثانی
در هدایه نوشته اند مسیح
نیز کنز العباد در این باب
انچه گفت ما بیان سازیم
ترک شد بعضی از تشهد هم

گشت باطل فرائضه آن کس
یعنی در نهایی دو بزرگوار
گفت اصل نماز شد باطل
که نکرد است نیست بر وسع چیز
خاست سهاو اگر گفت خیم
شخصه ساهی گشت است اگر
آن سلامش نه در قیام کند
بیکه ضمیمه ساد سه زان پس
می شود تا فله دو رکعت این
سجده سهاو آورد آن
نیست محسوب هم محبت این
خیمت سهاو اگر گفت خیم
انچه در شرح شمس دین که هست
اختلاف مصنفین دانسته
سجده کند از برای سهاو سجود
سجده سهاو اگر گفت ابا
چون تشهد سهاو شد قافه
سجده لازم بود بقول مسیح
میکند نقل از چند کتاب
سخن شرع و روحان سازیم
سجده لازم بود باین آدم

منه اخلاصه العباد
او از این مقدمه لازم
من زان است لازم
او انشا الله
و سهاو سهاو
انطوع انفسه
من قول الی خیمه
سهاو الی سهاو
باینکه شرح آورد
در کتاب العباد
منه انشا الله
در من انشا الله
الحاج المیرزا محمد
لانا سهاو العباد
الطاهر سهاو
بالکماله و سهاو
لیمه العباد
توایان عن سهاو
المرآة سهاو
سهاو و سهاو

یعنی این وقت نیز ساقط و آن
بجه سهو سجود سهو بگوید
از سر اجبیه کند اخبار
فاتحه در آخرین دو بار
سوره خواند بغیر فاتحه هم
سجده سهو غیر لازم دارد
با کسی در دو آیه مشغول
نبود سهو بر همین انسان
لیک در خائیه است نیک سجود
سهو سازد اگر کسی متوهم
سهو لازم بود اگر با امام
حکم سبوق حکم لاحق صاف
انچه این شرح سازد مذکور
ساهی پیش از قنوت خواند ثنا
لیک سازد قنوت این انسان
هم در اینجا شرح اوراد
خواه فرض است غافلست
از سر اجبیه هم سهو مبرر
بست در شرح مختص تعیین
شک شود در نماز اول بار
گیرد از سر چنانچه که خبر

از طحاوی چنانچه گشت بیان
بعد از آن باز سهو دیگر کرد
نیست بروی سجود سهو این با
خواند در رکعت متصل یا
ذکر کرد از انصاب این علم
بر همین فتوی است هم مختار
چیز بروی خوانده که سکوت
نگرم یک روایت از نعمان
و علیه اعتقاد خواهد بود
سجده لازم نشد باین آدم
میکنند سهو امام تمام
گفته شد در محل استخلاف
انقل کرد از صلوة مسعود
سجده سهو نیست در این جا
اندر این عین سجود لازم دان
از محیط و خیره ساز و یاد
حکم سهو اندرین برابر دان
گفت این سجده تان کفایه شما
نیز در چند نسخا چون این
چند خواند است این نمازگر آ
لیک کرده سلام سازد و سر

از طحاوی چنانچه گشت بیان
بعد از آن باز سهو دیگر کرد
نیست بروی سجود سهو این با
خواند در رکعت متصل یا
ذکر کرد از انصاب این علم
بر همین فتوی است هم مختار
چیز بروی خوانده که سکوت
نگرم یک روایت از نعمان
و علیه اعتقاد خواهد بود
سجده لازم نشد باین آدم
میکنند سهو امام تمام
گفته شد در محل استخلاف
انقل کرد از صلوة مسعود
سجده سهو نیست در این جا
اندر این عین سجود لازم دان
از محیط و خیره ساز و یاد
حکم سهو اندرین برابر دان
گفت این سجده تان کفایه شما
نیز در چند نسخا چون این
چند خواند است این نمازگر آ
لیک کرده سلام سازد و سر

گفت در ان مقام بے شبهت
 شک اگر رو سے مید پدیا
 بنو و غالب گمانش اگر
 هر کجا و سبب بقعه آخره
 گفت از مضمرات بے شبهت
 سنا بیا ترک قعه اول
 گویند بسجده نه گشت آن
 گر مقید بسجده گشت اگر
 غیر فاسد بود نماز آن
 سجده سهو لازمست برین
 در تکلیف نوشته از این بانه
 اگر نه نبشست آنچه کرد او یا
 یک در نزد حضرت لغمان
 غیر فاسد بود در استحسان
 در قیاس امام شریع امروز
 اندرین جایش سخن بسیار
 در نماز یک سهو شد از کس
 بامید سے کہ نقص اگر دارد
 یا آلهی سبحانم آگاہی
 چه خطای عظیم بود چه سهو
 جام غفالت هنوز در دستم

لغو باشد محض و نیت
 گیردش غالب گمان کو یا
 سازد این کس نباشد بکثر
 بوده باشد نشیند ظاهر
 گر نمازست نفل یا سنت
 شده باشد چگونه سنت عمل
 باز گرد و بقعه این انسان
 از کفایه چه شبیه کمر خیمه
 یعنی در نزد حضرت شیخان
 نیز در بعضی نسخه دست چین
 یعنی در بابت فساد نماز
 یعنی نزد محمد دست فساد
 هست اینجا قیاس استحسان
 همچنین گفته کرده اند میان
 گشت فاسد نماز امر و سهو
 پس بگوید درین محل نماز
 سجده سهو می کند زان پس
 جبر نقصان سجده و بر دارد
 در همه حال خاطی اهم ساهی
 اشتباهت عمر من گذشت باهو
 قاصد جان خوشترین مہتمم

مسکات
 کان لم یفقد
 و سطره از اصل
 اربع رکعات
 من النفل و لم
 یفقد و سطره
 کان یفقد یفقد
 الشيخ الاول و
 غلبت نقض لغمان
 کل شیء من النفل
 صلواته سطره
 مسوده
 فی تحقیق
 راجع
 الاول و ثانی
 سطره و ثانی
 شیء و ثانی
 و ثانی
 الاول و ثانی
 و ثانی
 و ثانی
 و ثانی

نیت کر و خیر است
در اول است و لا یجوز
استغفار
بپوشیدن
اندک و نیکی
بجده تلاوت
و جنت است
بقصد خدا
سبحان
و سجده و روزه
اداء و شش
نزد بعضی
سبحان و لا یجوز
و نزد بعضی یکتا
الرحمن و لا یجوز
القرآن و لا یجوز
رحمن و لا یجوز
ذکر یا و لا یجوز
بر جمیع یا و لا یجوز
الرحمن

زین و فرزند مال گفته من
و دشمن راه آخرت بودند
جان شیرین بشمار نکندم
نفس خود را تا دم خود بس
کرده باشم خطا نقصانی
گشته باشم کجایر بد قاصد
پرده عفو که ستار
از تو بخشش بنده نقصان
خود باو عالمی که لایحی است
غافر الذنب قابل التوب
دانسته کن عطا که ما و انم
باز رسوا کن چو حال پیش
راه بنیاب کشور تحقیق
روز محشر سازش منده

وقت بیدار وقت نخته من
بس همین گفته تا که موجود اند
به این دشمناک کرد و بنیم
کلامی سپرد اکثرا از کس
چون زبانی علم و نادانی
پس نفس خیانت فاسد
برخ این چنین خطا کار
نام اکثرا رحم رحمن است
بدرگاهیکه زین نخته است
روسی این جرمانه ثوب
یارب اگر دما پیشما نهم
چون رستی که آیدم بر پیش
همه هم در سبب توفیق
در میان متاسمی بنده

ادریان سجده تلاوت

بقیة سجده تلاوت دان
اول او را بخش اعوان
بعد از آن در بنی اسرائیل
هم و ولایم یحیی یقین میدان
نیز و زمر و صا و نقیل است
هم در نشئت است اقبال کو

چهارده موضع است در قرآن
که اکثر احباب و نیکو صفت
نیز در بخشش دان یقین
نیز در عزم است در فرقان
در اقصی لام میم تنزیل است
چشم است سجده و بخشیم او

عند الصلوة ذکر شده است
عند التلاوة است او نیز
یعنی در لایسایمون کین لعنیم
گفت آیا تعبدون بوده
بوده است احتیاط در این جا
بیقین می شود در عهد برین
خواه می شنوند یا خوانند
خواه بی قصد سجده باید کرد
طبع از رحمت خدا وارد
هم درین سجده شرط باشد باز
رو بقبله به سر عورت تن
و احیانین سجده گشته بود پس
غیر جائز بود علی تعیین
نیز نزد قیام وی ای خوب
سخن بزرگان میگوید است
ما شود وقت مستحب داخل
سخن بزرگان خلیق نوان
هست کرده تا طلوع زکاء
نزد و تا آفتاب غیب
از کتاب محیط سازد نقل
مگر آن حرف که در آخر است

سجده ثانی که در سج است
شده در نزو شافعی نبیند
موضع سجده است در قسم
حضرت شافعی چه فرموده
انگفتند بزرگان ما
کرد با قول این بزرگان چون
آیت سجده را که می دانند
خواه قصد کشیدن زن یا مرد
واجبست این که سجده می آرد
چیز مانع که شرط است نماز
یعنی پا که جائز بود بدن
سجده در غیر وقت مکروه پس
وقت مکروه سجده آوردن
یعنی نزد طلوع شمس و ب
لیک واجب که شد درین وقت
پس سجده نسا نزد این عامل
گر کند سجده بوده است جوانه
سجده بعد از نماز فجر تا
گفت بعد از نماز عصر آن پیر
بشد اکنون که شام رح عفتل
آیت سجده خواند کس است

قبل سن قرائت
سجده سه مجلس
در سجده کل کتاب
التشکلیات
کلمه التلاوة
شک الیوم
و ذکره آن در
سوره قیامت
ابجد قیامت
صلوة قیامت
و کذا است کل
صلوة قیامت
فیما انقضاء
خدا ص
و لو نماز قیامت
و سجده نماز
من غیر آن
مختص نماز

گنجد سجده تلاوت این
 یک مرتبه که سجده در رکوع بود
 ز آیت سجده خواند از اکثر
 یک گوید فقیه ابو جعفر
 سجده واجب بود و الا نه
 گزرت وقت شنیدن خواندن
 گفت این جایب ماضی
 از ذخیره نوشته است این طو
 یک تاخیر کرد آن سانی
 گفت در بعضی نسخها او باز
 این چنین در بیان احکام است
 گفت بالفور سجده آوردن
 چون کند سجده تلاوت پس
 نیت اندر دل است ای موسی
 صورت سجده تلاوت کو
 از سرجه می کند تقدیر
 یک دودست خود بردارد
 در همین سجده می گوید باز
 یعنی او ناس او بود سه بار
 سر خود را از سجده بردارد
 یک بنوشته است شمس الدین

یعنی از واقعات گفت چنین
خواند تنها چگونگی حکم نمود
مع این حرف مانند این کس که
مع این حرف هر چه خواند اگر
قول بود جعفر این چنین دانست
کرد تا جبهه بعد کرد این تن
او مودعی شد است نه قاضی
نیست واجب آوا او بالفور
فعل مکروه هست او یا نه
نیست مکروه و در برودن نماز
سخن بزرگان اسلام است
مستحب است بیشک و بی ظن
نیت سجده همه کنند آن کس
ایک با همه زبان او
کنند این سجده را چگونه او
گوید آن شخص است بعد از تکبیر
بعد از آن سجده را بجا آورد
سه مرتبه تسبیح سجود نماز
هست افضل از دو بود بسیار
باز تکبیر را بجا آورد
هر جگه است که سجده آورد این

[illegible]

مسکات المتقین
 در سجده و سجده آردوش این تن
 از طحاوی نوشته آن خوش طوطی
 در وقایع بدایه در حصه
 اینکه یک سجده کرد گشت تمام
 هم نوشته است شامح او را
 آنچه مبطل کرده بود بنماز
 جز محاذات مراة که مرد است
 یک در سجده تلاوت هم
 اندرین نیست نقص شود
 در خلاصه قول این اصحاب
 هست در نماز قصه خلاف
 هست بخون و یا بود کوک
 سجده واجب گوئی با اینها
 اگر از اینها کسی در نشیند
 آیت سجده بی وضو بار
 از خلاصه بکر تعیینها
 یک از طبرش بود هر بار
 بشنود و اگر کسی ز قایم تن
 هست تا تار خانه را می خیر
 سجده واجب هوا
 سوره از کلام حق خوانند

این چنین از نوشت مستحسن
 مطلقا مکرده است ترک و فور
 گفت قول ایسه دین نصر
 نه تشنه بود در این نه سلام
 از و خیر خلاصه خانیه یاد
 هم همین سجده است مبطل یا
 سجده راکل حال مبطل است
 قهقهه کرده است این آدم
 چون که نبود صلوة مطلقه او
 بر و در سجده تلاوت خواب
 احشون سجود صلیبه
 آیت سجده خواند نه یک
 این چنین هم سجده نقصا
 سجده بر این شنیده را فرمود
 یا جنب یا بنحو اند بیجا
 سجده واجب شد است بر اینها
 غیر واجب بود هوا مختار
 سجده واجب شود صحیح مستحسن
 آیت سجده بشنود از طبر
 چون که بشنود از کلام خدا
 آیت سجده را اگر نماند

در سجده و سجده آردوش این تن
 از طحاوی نوشته آن خوش طوطی
 در وقایع بدایه در حصه
 اینکه یک سجده کرد گشت تمام
 هم نوشته است شامح او را
 آنچه مبطل کرده بود بنماز
 جز محاذات مراة که مرد است
 یک در سجده تلاوت هم
 اندرین نیست نقص شود
 در خلاصه قول این اصحاب
 هست در نماز قصه خلاف
 هست بخون و یا بود کوک
 سجده واجب گوئی با اینها
 اگر از اینها کسی در نشیند
 آیت سجده بی وضو بار
 از خلاصه بکر تعیینها
 یک از طبرش بود هر بار
 بشنود و اگر کسی ز قایم تن
 هست تا تار خانه را می خیر
 سجده واجب هوا
 سوره از کلام حق خوانند

یک مکانست چکش ای سیامع
 خواند و رفتی بزوایای دیگر
 گفت یک سجدہ است برو بس
 حکم اورا چہ گونه بنوشتے
 دو قدم رفت باز جازنخواست
 رفتہ باشد بگوشہ دیگر
 در کلامے چو خانہ سلطان
 باز باشد سوارنے الحاصل
 مجلس واحد است بنو قیل
 نقل آواز بیان احکام است
 ہم حقیقی است نیز حکمے آن
 باز نشست او بجائے دیگر
 باز آید بجای خود زان پس
 نیز حکمے بیان کنم بنے قیل
 ایک مشغول باطعام بود
 یا کند بیج یا شرا آن یار
 گر چہ زانجا تکلیفہ است اگر
 بعد از ان خواب رفت برپلو
 آیت سجدہ خواند و دیگر بار
 چونکہ تبدیل حکمے شد ای یا
 کلامہ را سخن کند یا دوا

باز عذر رکوع نیت او
 کردند در رکوع نیت این
 جامع الفقه را نوشت اگر
 نیت سجده کرد چون اینجا
 بهرین باب شایع او را
 آیت سجده آنکه خوانده بود
 گرچه او کرد از برای نماز
 گرچه با سجده تلاوت او
 گرچه از بعد او و آیت هم
 گشت ساقط سجود قرآن با
 گرچه از هر سجده قرآن
 یک از هر سجده که در رکوع
 آیت سجده خوانده بود آنگاه
 بعد از هر سجده قرآن
 کند بخیا امام خواهد بود
 گفت شمس الامم خوش ذات
 آن رکوعش از سجده محسوب
 در هدایست در نماز بمرد
 بعد بیرون گشت او ز نماز
 گفت از خائنه بلا شہت
 آیت سجده اگر شود تکرار

ورنه از سجده غیر جائز گو
 اختلاف است از اینست دین
 کرد و کس از رکوع رفع سر
 غیر جائز نوشت نزد ما
 می کند از کتاب خائنه یاد
 کرد و بالفور کس رکوع و سجود
 شد او را سجده تلاوت باز
 گفت نیت نکرد جائز گو
 خوانده بود دست تالی در اندیم
 اجتماعند با سجود نماز
 کرده باشد رکوع این انسان
 هست لابدی نیت شروع
 خوانده سه آیت کلام الله
 کرده باشد رکوع این انسان
 قاطع فوز کرد او را یاد
 قاطع فور نیست سه آیت
 گفت قاطع زیاده اش می خوب
 سجده واجب شده او اش نکرد
 نیست اکنون قضا آنکس باز
 در نمازی چو در یک رکعت
 سجده واجب مگر سه جز یکبار

این بیان
 الاستقام اگر کلام آیت
 سجده خواند نام سجده می آورد
 معتدی نیز با سجده کند و اگر
 امام سجده می آورد معتدی هم
 نماید و اگر کسی بیرون نماز
 آیت سجده خواند کسی که در نماز
 نشسته بود نماز سجده در نماز
 از نماز سجده آن دعا اگر در نماز
 آن دعا محسوب نباشد و بعد از
 نماز سجده باید آورد و آیت
 آوردن این سجده در نماز
 نماز باطل نشود و در نماز
 و اگر امام در نماز آیت سجده خواند
 کسی بیرون نماز نشسته باشد نماز
 امام و نماز سجده از نماز سجده
 امام در نماز آیت سجده در نماز
 او را در نماز آیت سجده در نماز
 او را در نماز آیت سجده در نماز
 او را در نماز آیت سجده در نماز
 او را در نماز آیت سجده در نماز

فرض وقت ادا که کرد آن کس
 چونکه تنگ وقت باشد تکذیب
 نیز سقط بود با و نسیمان
 با و جو و فراخ وقت نماز
 او می چسند فائز است دارد
 هم تیرتیب خواند این خوش و صل
 شرح کن کثرت فوائست پس
 وقت ششم نماز شد بیدون
 آنچه قول پنج است و نیست
 اجتهاد محمد و شش
 نیز در نزد حضرت سبحان
 چون محمد که راه دین پوید
 در فتادی کافی کرد بیان
 یاد آمد پس از شروع این
 شود آن وقت شتعل بقضا
 نزد شنبین قطع عصر آرد
 بعد سازد ادای عصر این تن
 گوید او بگذرد و عصر این کس
 از سر اجنبی تعیین کرد
 باز شک شد بان مسلمان
 چون بگرد آن نماز خویش ادا

می گذارد قضا می خورد پس
 یقین است سقط ترتیب
 این چنین کثرت فوائست دان
 نیست تقدیم فرض وقت جو
 کرد اراده قضا شش بگذارد
 همچنانیکه فرض شده در اصل
 چون شود شش نماز فوائست پس
 می شود کثرت فوائست چون
 نیز در چند نسخه یقین است
 معتبر شد دخول وقت شش
 تنگ وقت اصل وقت بدان
 معتبر وقت مستحب گوید
 کرده بود می شروع عصر انسان
 شده بود می قضا با و پیشین
 می بود و حد و فرست کرده ادا
 فوت پیشین خویش بگذارد
 بخلاف محمد ابن حسن
 مکررا از ضرر و پشیمانی
 می بخواند می نماز پیشین مرد
 فخر را خوانده بود او یا نه
 شد یقین فخر او شد است قضا

شد یقین خواندنش ز بعد نماز
 ایک کرد نماز خویش ادا
 میکند از قضاے فجر آن کس
 در جمیع نماز حکم این است
 در کتاب هدایه دلکش
 زین قضا که باره خواند
 گفت ترتیب بعضی از هر
 یک زین وجه شایع او را
 هم ز کافی نوشت به شبهت
 کند خود بعد ازین ترتیب
 هم چنین شرح ساز پاک نهاد
 گفت در آن کتاب تقوی پیش
 هم قضا هم ادا اگر خواند
 یک گنجایش آفت دارد
 از قضا های خویش سازد کم
 تا بخواند ز بعضی فایده ما
 در صلواة فقیه مسعودی
 بعد از آن شش نماز کرد ادا
 قول نعمان بزرگ دین پرور
 قول ابو یوسف دیانت جو
 بعد از اینها و ابودهر شش

جمعه که بخواند است جو از
 شایقین فجر او شدست قضا
 هر را میکند اعاده پس
 و اند آنکس که عاشق دین است
 فایده بیشتر بود از شش
 تا بحالیکه کم ز شش ماند
 خود میسازد شش هو الاظهر
 از کتاب ذخیره سازد یاد
 گشت یک بار ساقط از کثرت
 اصح قولها بلا تکذیب
 کرد و در پاچیت فواید باد
 فایده داشت شخصی از یک شش
 وقت یا نیت در گنجی اند
 بعضی از فائده که بگذارد
 میتوان خواند فرض قیسم
 خواندنش فرض وقت نیست
 فایده چون بیاد کس بود
 بعد از آن فایده بکر و قضا
 بر دانه سازد آید باز
 نهی دیگر قضا کند ماه
 یک قول محمد دلکش

این شایقین
 از شایقین
 وقت نماز
 شام از آن
 اوقات
 قیسم
 عین کذا فی
 راجع
 این
 عن
 سال
 اینک
 که
 تا

هست در این کتاب خوش گفتا
 مایه از آنکه مجال خویش
 بود المکارم بزرگ صاحب عقل
 مگر کسی قدرت آن قدر دارد
 تنگیا کند او اے مناز
 گفت این را صحیح از بدب
 در صلوات نقیبه مسعود است
 گفت در خانه هست بیاران
 بنود طاقت و ضو کردن
 جامه شان پلید جاما باز
 نیست کس که و غروب زانند
 بتیم مناسر بگذارد
 اگر سازند او اے فرض آله
 گر نه بیند ز فرض اگر بر خویش
 ششج اورا در ابود دانے
 ابتداء گشت نشسته مناز
 تا تو از پیشام هسته آن
 در هدایه و نسنا س و گر
 گشت پیش پنج وقت نماز
 کماند رنجبار و است بسیار
 در ج کردیم از کم و از بیش
 از کتاب خلاصه ساز و نقل
 اگر کند تکیه راست بگذارد
 کرد ترک قیام نیت جوانه
 یعنی حلوائی آن محب رب
 در بیان مریض فرمود است
 نبود نزدشان ز مخوران
 نیست طاقت لقیبه رو کردن
 چون در آید چنانچه وقت نماز
 روی شان سوی قبله گردانند
 روی دل سوی قبله گردانند
 همه عامی شوند بے اشته
 شود آن قوم کاف و بد خویش
 هست یکپای مسلمانے
 اگر تواند قیام نیت جوانه
 بعد از آن می نشیند این انسان
 چون ز منحنی علیه داو حبه
 هر چه از وی زیاده گردانند

هست در موت پدر گراف
 یک در موت پدر نبود
 مع سلطان چشم شود یا نه
 با قاضی که قصد کرد عیال
 نیست در موتش عیال او
 بوده در موتش عیال او
 نیز از خانی بگفت آن پیر
 در سفر بنده یا اقامت است
 مع مستاجرین اسیر اگر
 در اقامت اعیان باشد
 نگردد آنکه در انجمنه کرد
 انجمن آن بزرگ نیکو نام
 اصل شد تا اقامت اگر
 بعد معلوم شد اقامت او
 گر بودش نماز و کم شمع
 گزشتش خوانده بوده است زیاد
 اصل قصد اقامت او بر کرد
 بعد از این اختیار بر فرع است
 یک در شمع بوالکمارم دان
 خواجهد شد تا اقامت اگر
 بنده خواند نماز را دو

تبع آب خود و مقیم بود
 نیت او باین اثر بود
 مثل فرزند بالغین و آن
 چه بود حکم فایده شش ایضا
 با اتفاق سخن مقیم بود
 شد مقیم او بقول ائمه ان لا
 گفت چون بنده است حکم اسیر
 و هم عهد حال تابع مولی است
 گشت بیرون رفته خود سفیر
 گفت قصد است قصد متاجر
 نقل او از سر چه آورد
 نقل کرد از قواعد الاسلام
 فرع رانده بوده است خبر
 فرع خواندن نماز را دو
 باز خواند نماز خود در شمع
 گشت اکنون جرح اعاده میباید
 یک از فرع را مخیر کرد
 ذکر کردیم آنچه در شمع است
 نقل کرد از خلاصه قاضی خان
 بنده رانده بوده است چه
 بعد ایام کرد معلوم او

مسئله معتقین
 مسافر و ادان
 لم یخو دلا
 الزامی مع
 الزامی بسلطان
 شش ایضا
 کتب ایضا
 دیوان الزام
 شش الاسلام

آنچه خواهد است اندرین امام
انجمن است زوجه اش تا شود
شمار و در دایره راه نورد
خوب است زن هر کجا سا فرود
لیک او زن گرفت در کشته
گرچه او نیت اقامت کرد
نیز این شرح ساز مشرب
یعنی در فجر و ترسنت شام
در جمیع کت بها این است
نیز این شرح ساز مشرب
قول یعنی است مرستاق
گفت ابوکر فصل تقوی
هم امام سرخس با تقوی
مگر آنکه بعد از باشد ترک
هم نوشتیم است از کتاب زو
در سفر فوت شد شخصی نماز
فوت شد و اقامت او هر بار
در نماز اگر سا فرود
فرض او منقلب شود با چاره
او طاهر است اگر سا فرود
فرض او منقلب شود با چاره

گفت بروی اغاده است تمام
یعنی در ظاهر الروایه او
نقل از ترغیب الصلوٰه کرد
شد مقیم او اگر چه قصد نکرد
حکم او را چه گونه نبوده
سے نگردد و مقیم اینجا بود
سے کند نقل از مسند احمد
میگذارد چون مقیم تمام
دانند آنکس که پیر دین است
گفت از خانیه سراییم
یعنی رخصت بود تبرک سنن
نیست رخصت تبرک قصر او
بهین قول داد او فتوی
نیک قول است قول آن بزرگ
بلکه در آن کتاب شد یاد
در حضور و بود قضایش باز
در سفر خواندش قضایش جاری
خود او نیت اقامت کرد
چه گمانست کندین اسے یار
اقتدا با کسی مقیم بکرد
که به تبعیت امام اسے یار

مسالك المقيمين
در سفر فوت شد شخصی نماز
فوت شد و اقامت او هر بار
در نماز اگر سا فرود
فرض او منقلب شود با چاره
او طاهر است اگر سا فرود
فرض او منقلب شود با چاره

نیز در چند نسخه تعیین است
 در فتاوی کافه گفته باز
 اقتدا اگر کند مسافر یا ر
 برین باب اقتداش نیست درست
 هر شصتی اگر مسافر مرو
 قبل از این از مسائل اینها
 هر کسی را که عقل و ادراک است
 چند روزی که راه پیرویم
 بعضی سودای خود را روی شتاب
 پاره مروه و مساخت او گشته
 و او سالار فتا فله آواز
 آنچه گردید نیک بدگذشت
 نفع بگرفته اید خواهی
 الر حیل الر حیل بر خونش
 هر که سودای خویش با فردا
 بعد ازین حیرت است حیرانی
 سفر آمدند عمر در آن
 ای گرفتار نفس الدیار
 تا بکدام است احمق و بیچار
 سالها در سفر بودی
 عمر تو شوق تو بیخ

و اند آن کس که عاشق دین است
 لیک بیرون گشت وقت نماز
 نشود فرض منقلب با چار
 در امامت نوشته ایم نخست
 مقتدی گشت بی امامت
 در امامت شدست ثقیف
 وطن اصل با همه خاک است
 هر سودا که آمده بودیم
 ساخت از هر امور از هر باب
 که سودا که خویش تن جسته
 کوچ سازید با وطن باز
 باز گردید کاروان گشت
 نیست سودای بر شما دیگر
 نیست مهلت که ساعتی نماند
 مانده بود مستاده و ادردا
 سوزش غصه و پشیمانی
 دست خالی روند آنجا باز
 چشم بکشان خواب غفلت بار
 شدیم با دانه سیاه رویها
 حیف صدف بی خبر بودی
 این چه غفلت بود در ریغ دریغ

صاحب مثنوی قدس عزیر که دین
 گفت با اکبر ساجد شان
 گفت عبد العلی شهر سخن
 مصداق آنجا بود بقول دیگر
 یک سخن از آنست که ما من
 نافعنا الحکم باشد او آنجا
 در پدایه آنکه طاهر
 نزد بعضی امام شکی است
 بگذرد سال تا یک سال دیگر
 یعنی در شهر باشد این موجود
 غیر ازین هم سخن بود بسیار
 سخن شاه فیضی را و نور و
 مسدود احوار باشد این مردان
 بلکه آنکه بود باین معنی
 پس فائز متصل بشهر بآن
 اینچنین رکض قبل و او خبر
 و من موتا و بهر چی خندان
 و مری غلو میل بایامیال
 نزد بعضی نبوده شد تقدیر
 نزد بعضی امام راه نسا
 نزد بعضی ز عالمان جهان

مصر امیکند چنین تعیین
نگر گنجند اهل مصر است آن
درست از بود و چین حسن
از پیشش چو ده هزار نفر
باشد آسجا امیر هم تاسه
هم بدارد و دورا بر پا
گفت این قول را اهل ظاهر
عیش بر محترمت ز حرق و پیش
نیست محتاج سده و دیگر
بعد ازین حکم مصر خواهد بود
کما فی ریجاز عالمان کبار
هست در مشرقه اگر چیل مرد
بوده صیفت و شایسته آن
جمع خوانند و او پیش
او معدست با مصاحبه آن
یا بر می بسج کردن عسکر
بنار و بنار و بنار آن
شرطانی نزد بعضی اهل حال
هست سبیل نزد بعضی
و در صوت مؤذن است نما
بد و فرخ بود و عدل آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

قول محنت را گفت گفتگوی
 و در دو موضع و یا از دو کشت
 گفت از کمانی سخن پرواز
 هست سلطان کی زیر شرط آن
 شافعی گفت شرط نبود آن
 گفت از کافی شارح او را و
 یعنی در کون مصری و در
 می گذارند همه اهل این
 تا که نافت اگر بود وضع آن
 از فتاوی و واقعات آورد
 چونکه واقع شود ز فرض اگر
 جمع روی اگر بود صحت
 پس بهر چار سوره منم کردن
 گفت او را و شیخ را دانند
 بعد از آن چار رکعت سنت
 چار و یک به نیت پیشین
 بعد ازین چار بار و در رکعت
 اینچنین سه حسین تقبیلش
 در جوازی جمیع آن صل صاف
 کرد و اول روایت بسیار
 مثل او را و شیخ تعیین کرد

او گفت در فرض است اینجا
 در یک شهر جمع خواند اگر
 باشد اینجا بود الصبح جواز
 یا کسی ناسب است بر سلطان
 یعنی سلطان اذن از سلطان
 بس بهر معنی که شک افتاد
 شک بود در نماز همه اگر
 بعد از آن چار رکعت پیشین
 فرض وقتی او شود در پیشان
 سوره منم با چار بار بیدر
 خواندن سوره را طوی ضرر
 شود و این چار رکعت سنت
 هست واجب بکل نقل سنن
 جمعه با قضا جمعه بخوانند
 سنت وقت می گذارند
 میگذارد که احتیاط است این
 میگذارد به نیت سنت
 کرد و جمیع اکتسابش
 گفت در دو ضعیف است خلاف
 گفت آنکه صحیح هم محنت
 هم گفت احتیاط آن شه مرد

فرض است جمعه اگر نرسد
 فرض است اگر نرسد
 لا بد است از دو رکعت اگر نرسد
 مشروط است بر آنکه
 فذلک الجفت
 شرط و متن لم یؤتی
 بالجملة لا یصلح
 ما را غلبه و لا بد است
 لا بد است و اول
 او را و شیخ تعیین
 الفتاوی و واقعات
 من الاصل قبل الجفت
 جمع روی اگر بود
 صحت اگر بود
 پس بهر چار سوره
 منم کردن
 گفت او را و شیخ
 را دانند
 بعد از آن چار رکعت
 سنت
 چار و یک به نیت
 پیشین
 بعد ازین چار بار
 و در رکعت
 اینچنین سه حسین
 تقبیلش
 در جوازی جمیع
 آن صل صاف
 کرد و اول روایت
 بسیار
 مثل او را و شیخ
 تعیین کرد

شرط دیگر با وجاعت کرد
 بود المکارم بزرگ منتهی سفت
 قوم بعد از سجود و نفرت کرد
 یک قبل از سجود اگر فرستند
 در وقت چنین کند تعیین
 هم در خجاست بمنتهی سه و ده امام
 اذن عامت شرط دیگر آن
 شرح این آن بزرگ سبقت قبل
 جامعه که نماز میخوانند
 این بود اذن عام اگر دانی
 در نماز به هر این غیب و اگر
 یعنی پیشین اگر منزل خویش
 بگو ایت که آمدست خبر
 در حاصد ز عالمان کبار
 گفت تاخیر اگر نماز و او
 ظاهر را خواند بود و نجس
 بود المکارم بزرگ نیکو نام
 ظاهر باطل بنزدی نفعان
 نزد او ظاهر را بگوید باطل
 اگر جمیع نبوده است امام
 یعنی وقتی که سعی کرد این مرد

یعنی غیر از امام یازده مرد
صالحی الا امامت هم گفت
جمع را می کند حمام این مرد
نظر را ابتدا کند گفتند
صاحب کافی گفت بعد از این
جمع را می کند امام تمام
نکست یعنی منع آدمیان
یعنی بنوشت است عبد بیل
با بهایش کشاده می مانند
عامة حاضر بود و این مانی
خیمه است در روز جمعه اگر
بگذارد اگر نه جمعه پیش
جسل نبود و از نزد فر
بعد جمعه او را گفت در بهار
در صحیح سخن گرا هست گو
سعی با جمعه کرد و از آن پس
گفت در حال جمعه است امام
گرچه جمعی با پادشاهان
یا بجهت نکرد و این داخل
نظر باطل نشد بقول تمام
پیش ازین جمعه را تمام کرد

۱۰
 در این شهر
 ان یون
 الامام فی
 صلی الله علیه و آله
 فی الخلیف
 لان صلی الله علیه و آله
 ایضا
 مع الخلیف
 کیست و او
 من جمیع
 ائمه
 لان صلی الله علیه و آله
 بیجا
 نیست
 بعد
 از خلیف
 و این
 از بیان
 ایشان
 است
 و این
 از بیان
 ایشان
 است

در نصاب الاحساب آورده
 گریه هست این سخن باین آدم
 لیک کس وید چیزی از منکر
 بنود پاک و صحیح سخن
 چون نشیند امام میبند
 او با وی گفتند تلمیذین
 بوالمکارم که شارح این است
 بوده باشد اگر خطب و پیش
 در همین است یا سبب بعین
 مستحب بوده است یعنی این
 از امام سحر حسی پاک روان
 لیک از اسخران ششستن
 نیز که دست بوالمکارم یاد
 حمد در هر دو خطبه است در رو
 هم نوشته است شارح او را
 هم دعا و ثنا و وعظ و درود
 جلسه در میان این دو
 شارح مختصر گفت آن یا
 قول بعضی بزرگ شرع شناس
 نزد بعضی ز صاحبان سخن
 ظاهر می کند چه خطبه او

و وقت خطبه سخن بسیار کرد
 امر معروف و نهی منکر هم
 کرد اشارت بچشم و دست اگر
 لیک منع است باز باین گفتن
 گفت باین بدین اذنان اگر
 سخن مختصر علی القیاس
 گفت اندر خلاصه تعیین است
 قدم با او گفتند روی خوش
 سوی او اسخران بنشینند
 لیک بنوشته است شمس الدین
 روی بر سوی خطبه است الان
 روی بر سوی قبله است حسن
 نزد ما خطبتین سنت باد
 هم نهادت و فیها فرمود
 نزد ما خطبتین سنت باد
 آیت هم و فیها منکر بود
 و در جلسه چگونگی باشد گو
 کل محضوش بگیرد استقرار
 تا کند موضع جلوس مباح
 قدرته آیت خدا خواندن
 تا نماز او اخذ بعضی

در نصاب الاحساب آورده
 گریه هست این سخن باین آدم
 لیک کس وید چیزی از منکر
 بنود پاک و صحیح سخن
 چون نشیند امام میبند
 او با وی گفتند تلمیذین
 بوالمکارم که شارح این است
 بوده باشد اگر خطب و پیش
 در همین است یا سبب بعین
 مستحب بوده است یعنی این
 از امام سحر حسی پاک روان
 لیک از اسخران ششستن
 نیز که دست بوالمکارم یاد
 حمد در هر دو خطبه است در رو
 هم نوشته است شارح او را
 هم دعا و ثنا و وعظ و درود
 جلسه در میان این دو
 شارح مختصر گفت آن یا
 قول بعضی بزرگ شرع شناس
 نزد بعضی ز صاحبان سخن
 ظاهر می کند چه خطبه او

فاما خواندنش قنوت آنکس
آنکه در نزد ما گشت ثبوت
شاعنی گفت در نماز فجر
ابن مسعود از رسول الله
بعد از آن کرد و فخر عالم ترک
قول فخر در قنوت اخلاص
بود الکارم نوشت زینها پس
گفت یارب که گویش شده با
گفت صاحب ظلمه باهر
و تر واجب بود بقول حق
هدین باب شارج اوراد
فاخته خواند سوره شیدیان
باز کرد و با اتفاق آنکس
چونکه دریافته قرأت آن
پو که اینجا قنوت مذکوره
ایستمان که سوره را خوانده است
گفت آن بهر بشریعت ط
خوانده باشد بقا سوره
اختلاف آمده در این دان
لیک سر از رکوع بروارد
آنکس عود او بخواندن آن

سیر و بار کوع از آن پس
غیر ازین در نماز قنوت
گفت باشد قنوت خواندن جبر
گفت در فجر خواند تا یک ماه
یعنی منسوخ گشت ای بادرک
در هدایه نوشت چونکه دعاست
که نماز قنوت را هر کس
بعد از آن میکند رکوع این بار
ریت آتنا اسکنه
فیت جائز بر بی طلاق
از قنواد می چیه سازد یاد
برسد در رکوع یاد آن
سوره خواند قنوت از آن پس
خواندن سوره را قنوت جهل بد
بود موجب از پس سوره
از فراموشن فاشه مانده است
با تفاسق سخن نگردد و ک
مانده باشد قنوت مذکوره
در هیچ سخن نگردد و آن
بعد از آن مانده که یاد آرد
با تفاسق میویدان جهان

این قنوت است
و نیز می گویند
فاما خواندنش قنوت آنکس
آنکه در نزد ما گشت ثبوت
شاعنی گفت در نماز فجر
ابن مسعود از رسول الله
بعد از آن کرد و فخر عالم ترک
قول فخر در قنوت اخلاص
بود الکارم نوشت زینها پس
گفت یارب که گویش شده با
گفت صاحب ظلمه باهر
و تر واجب بود بقول حق
هدین باب شارج اوراد
فاخته خواند سوره شیدیان
باز کرد و با اتفاق آنکس
چونکه دریافته قرأت آن
پو که اینجا قنوت مذکوره
ایستمان که سوره را خوانده است
گفت آن بهر بشریعت ط
خوانده باشد بقا سوره
اختلاف آمده در این دان
لیک سر از رکوع بروارد
آنکس عود او بخواندن آن

تومره را اینکه آن معانی سفت
گویند در سجود آمد یا و
سجده سهو را بهر معنی
مثل این حرفها که یاد نگشت
نیز این شرح ساز صاحب عقل
رکعت اول است یا ثانی
و در ثلاثی مخوان و اگر یکبار
شک شود یک مرتبه مسلمان
او که اندر قیام ثلاث بود
گردد بگرفت رای او که فرار
از وضو نکرده و از کبیره نقل
شک شود در قیام و ترابو
می بخواند قنوت را این کس
رکعت دیگری باز و ختم
باز میخواندش قنوت این بار
لیک در وتر و ربه رمضان
بناش قنوت خوانی کرد
لغت فی قولهم جمیع آن
بعضه از سه سجده و تر قنوت

یعنی معنی علی السجود بگفت
پس ازین عود غیر ممکن باد
کا نذرین فصلها کند یعنی
در بیان سجود سهو گذشت
از کتاب محیط سابق نقل
سهو کرد و قنوت اگر خوانی
نیست در یک نماز تکمیلش
خوانده باشم قنوت را یانی
در اول خود تحریر ساز و زود
می بخواند قنوت را آن با
میکنند نیز شارح با عقل
رکعت ثالث است این یاد
فته آورده خیر و از آن پس
چونکه شک کرده بود این آدم
گفت این قول را هو اختیار
گشت مسبوق در و رکعت آن
چیت از بهر ما سبق آن در
نه بخواند قنوت این انسان
نزد اصحاب با که گشت ثبوت

گرنه نخواهد شد ای بنی انبیا
انتقام هیچ بعد آید باز

وہابی

اینک گفتیم بود قضای دو
 ایک قبل از کشد و یک کرد و فساد
 از ابو یوسف طلب بر توفان
 اینچنین است سنت پیشین
 ایک است از امام یک گفتار
 شارح در دایم پاک بنجاب
 چار پیشین که در و شد نهاد
 چار که گفت نماز نافله را
 پس در گفت کند قضای نماز
 نزد ابو یوسف است بروی چار
 اصل نزد محمد خوشگو
 یا شود ترک در یک زین در
 نزد ابو یوسف قضا است در یک
 می شود موجب فساد او
 ایک در نزد حضرت نعمان
 گشت بطلان تحریر بیشک
 آنچه صاحب دایه انشا کرد
 هست شکل بنظم آوردن
 اختلافات نقل از ان شده است
 چه فیسیدن همین احوال
 ذکر کرد است آن نکو گفتار

شارح شفیع ثانی باشد او
 هم قضای دوی اخیر میسار
 اعتبار را بنده با و قضا
 واجب فرض نیست چنانکه این
 اعتباطا قضا کند هر چهار
 میکند نقل از کتاب مصاب
 فی الصبح چار هم قضای میبار
 چیزی ناخدا نموده کرده است قضا
 نزد نعمان هم محمد بار
 این سخن را به پشت وجه شمار
 ترک شد آن در او لین او
 مبطل شمر بود گفت او
 در و اول شود قضا ترک
 نیست بطلان تحریر صلا
 در و اول که ترک شد قرآن
 نیست مبطل چه ترک شد در یک
 کاند حجاب و لیل هسته در
 زان فی سارم از لیل سخن
 چه که هر شفیع دوی علمیده است
 در نهامیه نهاده است مثال
 که قرات نکرد در هر چهار

اجزاء و مجامع و لغمان
نزد بودی و سفت نکو گفتار
گر مشرقات در اولین که کرد
با بودی قضای فی آخر
و در اول خواند از دست آن
قول سبع از سوره اهل
مضافه و اولین از مشرقات آن
قول اجماع بزرگان اینجا
و در آخر کند قرأت کس
با بودی قضا و فی اول
خواند از اولین از دست آن
در سیکه اولین آیت است
نزد بودی قضا چهار بار نوشت
در سیکه اولین اگر خواند
نزد بودی هر چهار قضا
در سیکه آخرین خواند بس
هم در رکعت قضا است عند نماز
که اقل پنج نشسته کرد تمام
و در این نوشت و این باب
گرفته است از خواند نماز
اینکه در حالت نشیند کس

پس قضا میکند و در رکعت آن
گفت اینجا قضا کند هر چهار
گشت و آخرین ترک از مرد
قول سبع از سوره فاطر
لیکست خواند است و در آخر آن
با بودی قضا و فی اول
در سیکه هم از مشرقات آن
نزد بودی آخرین قضا
در سیکه و در آخر او بس
قول مجوع صاحبان سلسله
در سیکه هم از مشرقات آن
در سیکه آخرین خواند و سست
لیکست و در هر یک مجامع و سست
لیکست و دیگران او ماند
و در هر یک سست است اما
در هر یک باقی هم خواند کس
نزد بودی سفت سست چار قضا
گر چه قدرت بداشتی بقیام
نصبت قاعم گذارافت ثواب
پس چگونه نشیند از وی گو
نشیند چو او نشیند بس

از تراویح هر چه یافت اگر	باز بوسه است بر مغز در
مع او چیز هم نخواهد آید	یا تراویح خوانده است بغیر
این سخن را به او صحیح گو	نیست خواند و تراویح از

در بیان کمیت و مقدار شروع کردو جماعت پانصد و هشتاد و پنج

در بدایه و غیره هوامی
گفته خوانده بود و چون انگش
ر گفته دیگر بگرد تمام
جبهه اولین نکرده بود
میکنند قطع می رسد با بام
گشت بکوت ز ظهر گردا و
ان نمازش تمام می آرد
بود و در رکعت ششم اما
همدین بار قطع باید کرد
در دو باشد نماز تمام
گردد رکعت ز فجر ادا
قطع سازد نمازش بی ثائل
و نیکو یک کت از باد ضم کرد
نیز در سجده اگر مسلمانی
میش از سجده جمع شد حاصل
که خواندست فجر عصر شام
یک از بعد عصر بعد فجر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بی تحلف اسے زوال ہوگا
 ایک بعد از زوال المختار
 مسلمی وقت ظهر رفت اما
 ترک سنت کند بهر حال این
 نزد جمہور عالمان عظام
 قول باتن قضا کند گراو
 گفت ازین باب شارح دل صفا
 از غنیہ کبر و فضل آن یار
 ہم ازین باب کہ کرستان
 ایک از جامع الصغیر خان
 نزد شیخین چون قضای چهار
 آن مروج بعلم شریعہ
 نزد بو یوسف سعادت یار
 بعد فرض این چهار خواند من
 و حصہ فقیہ مسعودست
 ایک در ظاہر الدرر ایس
 چونکہ استادہ است وقت او
 نکند نیت ادا ہم این
 سنت پیشین ہمین وزاین
 ذکر شد و قضاوی کافی
 سنت فجر را بہر قوسے

تبع مندرش میکنند ادا
 سنت فجر را قضا مشار
 ویدگشت است جمعیست بر پا
 و اصل فرض میشود بیقین
 بعد سازد قضای چار تمام
 سیکزارد و چہار پیش از دو
 ہست در بین صاحبین خلاف
 پیش خواند و در احوال مختار
 نیت قول صریح از نفسان
 شرح اورا ذکر ہست بیان
 گفت از بعد رکعتین شمار
 نیز فرمود از عتبات
 دو بود بہت تر بود المختار
 نیش اراپ گویہ باید کرد
 قول بعضی قضا بفرمودست
 نکند نیت قضا این کس
 نکند نیت قضا زین رو
 چونکہ از چاشت کیفیت مستم
 نیش میکند علی التہمین
 با تو گویم روایت شانی
 گفت در خانہ خواندش او

لے فی الفہم ان
 قضا بوقت قطع مباد
 لا یؤتیہ قبل الحرف
 من صلیح
 اوی قضا بوقت قطع
 عند التفتین شایع از ارا

فی الزمان و در خانه هر چند طلبی
 یکی زمان و محدوده ای که آخر حال
 شخصی در بیت اگر نگردد تمام
 بود و باشد امام و در حجب
 با و حجب که بود و باشد و و
 هست و در هر که امام امام اگر
 ایک مسجد یکی است پس این
 خواند خلعت صفوت بی حال
 و صلاوت فقیه مسعودی است
 می گذارد و کج مسجد کس
 و صفوت استلاط اگر خواند
 نیز در آن کتاب شرع عمل
 گفت سنت بجا می گذارد
 با امام اقتدایش نیست رویا
 سنت و خبر پس سخانه اگر
 شارح و رد های نیک و خو
 بین سنت و خبر کرد سخن
 می بود از بیان احکام این
 مشغول شد با کل مع و شر
 لقمه شرب اگر غم دوست
 هم چنین شرح ساز پاک نهاد

چپ و محدوده با و بگردنی
 که با بیان بروحت اسی تعال
 ذکر کرد و زند عالم ان کرام
 در مسجد گذارد و این عابد
 مسجد خارج ست و فل او
 این او امی کند و ران دیگر
 می گذارد و پس استوت
 کرده بنوشته است اسی عال
 پس استوت اگر مدینیت
 یا گذارد و صف آخر پس
 و است که ایت ماند
 سنت فخر و کجا فضل
 اقت با امام اگر آرد
 سنت استجا گذاردن او
 میگذارد و می از همه بهتر
 گفت و رد کرد سنت فخر او
 شش باز خواندش این تن
 بعد ازین از خلاصه شش تن
 سنت او اعاده با و اینجا
 حکم با غیر مسلمی کرد و ست
 کرد و در باب ذکر پیشین یاد

از برای من سازم انسان قد رسد صد هزار بست و پنج رفته رفته ازان شرع آواز گر بوقت اقامت آید کس چون مسجد کس که پا دارد قول عام که راه زمین بینند سجده و نیوی نباید گفت آن حدیث که او بفرمود	رفت مسجد که پیشتر از اذان اجزیه واحدش و دهر پنج مسجد و اجزیه بست و پنج نماز مسجد و اجزیه آن نماز پس گفتین سختی آن آرد تا که او را خوانده نشینند نختر عالم در عجب گفت این بود در صلوٰه مسعودی
--	---

قال النبی علیہ السلام من حکم فی المسجد بکلام الدنیا حرجت
الملئکة فلیقوا یاربنا ان عبادنا ظنوا فیقول الله تعالی
سجانه فیغفرنی و جعل لی الاسلام علیهم اقواما من المشرق
الترکی لیسر جوهر من بیوتم کما یختر حکم من یتی صلوٰه مسعودی

گفت آنها که راه حق نهند هم زراعت در آن نیاکشت اینکه در مسجد است نشانی مشکف است یا غریبشان لیک چون تخم خرمیو پایست چون ز بیرون نهادش زهره خدمت بوریا که هست چنان عالم و هر شارح او را از کتاب طحاوی نقل آورد	هم در آنجا درخت نبشان چونکه تشبیه او بود پرست چیزی خور و شود در میان می توان خور و خورونی در آن نه دارند آنچه مثل دست باری بر بوریا می آورند هست از عظمت زمین آن که دور باب احتکاف او را و اصل مسجدی شود هر دو
---	--

در این مسجد که پیشتر از اذان
اجزیه واحدش و دهر پنج
مسجد و اجزیه بست و پنج نماز
مسجد و اجزیه آن نماز پس
گفتین سختی آن آرد
تا که او را خوانده نشینند
نختر عالم در عجب گفت
این بود در صلوٰه مسعودی
را نامه ما قاسم
ت اوان اول
الشعر فی المسجد
زکات و اول الیته
سبب بیت الله
افش لامر علیما
و یلین القری قالی
فتا و سکا طحان

گفت صاحب خلافته قائل
کردا پولایت نوکر دیستان
آنکه خور دست قوم یمنه سیر
نه در آید درون سجدنا

که تصدیق مساوی سائل
نقل کردا در رسول نه و جان
نه و دیش از دیوان می پر
تا نگردد از و سلق اذا

در بیان نماز عید

در هدایه نوشته است چنان
هست لازم با و نما عید
شرح او را در آنکه که بیان
و پیش بود صحیح شمار
در هدایه است روز فطر ای مرد
مستحب شد طعام عید پاک
نیز با عید گاه اگر گوشت
صدقه واجب است اگر بر کس
نزد فغان امام پاک ضمیمه
لیک تکبیر است عند دعا
وجه فغان سماع کن فی ظن
جهر وارو شد دست در نه
گفت از را و شایع او را
چونکه فرمود واصل در او کار
چونکه در روز عید فطر خبر
ایک ثابت شد است در آن

جمعه لازم بود در هر آن
واجبیش اصح بسبب ایدید
گفت از جامع الصغیر خان
از خلاصه بود و هو انتار
قبل اذان که خروج باید کرد
چیز خوش بومی کردن سواک
احسن جامه اش می پوشد
میدهد میر و در و آن پس
در ره آبرسته گویکبیر
میکند اعتبار با ارضه
اصل احفا بود و شنا گفتن
نیت وارد بر روز فطر اما
قول فغان صحیح قول او بود
بییقین دان بود و هو الاسرار
جهر وارو شد در پیغمبر
پیروی میکنیم در اینجا

و نماز عید در روز
جمعه واجب است
و در روز عید
فطر ای مرد
مستحب شد طعام
عید پاک
نیز با عید گاه
اگر گوشت
صدقه واجب است
اگر بر کس
نزد فغان امام
پاک ضمیمه
لیک تکبیر است
عند دعا
وجه فغان
سماع کن فی ظن
جهر وارو شد
دست در نه
گفت از را و
شایع او را
چونکه فرمود
واصل در او کار
چونکه در روز
عید فطر خبر
ایک ثابت شد
است در آن

روزی عید اول نماز عید
مستطیفة بود و جو و حرص نماز
این سخن در هدایه هست بیان
در مسئله است خواه غنی و
چون بمقتدا ریح یا محبین
که ازین وقت تا ذوال ذکا
این دو رکعت نماز را با امام
گفت هر گاه اول تکبیر
این بود قول عالمان کبار
بعد تکبیر لم یکنه کوره
گفت تکبیر بار کوع رو
رکعت ثانی را که بر جنازه
بعد تکبیر گویش است بار
نزد اصحاب ما همین بود
اینکه تکبیر زیادت آرد
شرح او را در اشهد است بیان
نیز در منہ السنه کبیر
باش ساکت بقدر سه تسبیح
این دو رکعت نماز کرد تمام
در هدایه چنانچه تعیین است
نیز در خطبه آن خدای پرست

نقل خواندن کریمه باید دید
یعنی این غسل را نکرد و او باز
نیز در کافی ذکر کرده عیان
نیز و جمهور بر کریمه است گو
سوی گردون بلند گردون
وقت عید است نیت شک اینجا
میکنند مومنان چگونه تمام
می بخوانند شنبه با تقصیر
بعد تکبیر گویش است بار
خواندش فاشه مع سوره
رکعت اولش تمام شود
اول انجیل قرأت آغازند
سیر و بار کوع اندر چار
از خدایشان ترابن مسعود است
گفت و دوست خویش بردار
یعنی از جامع الصغیر حسان
یعنی اندر میان هر تکبیر
این بود قول عالمان صحیح
خواندش بعد خطبتین امام
در جمیع کتابها این است
صدقه او که نظر و حب است

این خطبه را
صوفی ایضاً
عید الاصل
سکات
این سخن
در هدایه
در مسئله
چون بمقتدا
که ازین وقت
این دو رکعت
گفت هر گاه
این بود قول
بعد تکبیر
گفت تکبیر
رکعت ثانی
بعد تکبیر
نزد اصحاب
اینکه تکبیر
شرح او را
نیز در منہ
باش ساکت
این دو رکعت
در هدایه
نیز در خطبه

یعنی / وزیکہ شد بجز فہ نام
 پس حسین آردمان نمود بشیر
 او کہ مخصوص یک مکان بود
 گفت در کالی زمین علی ایضاً
 چونکہ در بصرہ ابن عباس او
 صاحب این کتاب آن شد و
 دوست مخصوص یک مکان پس
 گر نماید کہ مسجد طوف
 بدینہ چنین بلا است بہاء
 گردن خستہ راع اندروین
 زبان عباس لہنچہ کردی سہ
 شایع و ردی شہیہ
 بود و رعید در رکوع امام
 ہر تحریرت اما تکبیر
 خوف فوت رکوع نبود ہم
 خوف فوت رکوع باشد این
 باقی تکبیر و رکوع آرد
 رفع سر کرد امام آن ہنگام
 باقی تکبیر ساقط است اینجا
 پس چہ صورتی اگر گشت یا
 چونکہ از بہر سنت این باد رک

جمنع گردند بجه ضمه آدم
 یعنی با و ا قفان و ع سره
 حاجی دیگر چنین بنفسه بوده
 مستحب آمده بلفظ قسبل
 اینچنین کرده است آن نیکو
 باز این قول قسبل اردو کرد
 نیست در غیر او جوازی کس
 غیر کعبه ز کعبه باشد خوف
 نشاء ثابت از رسول الله
 غیر حبانیه و علی التیین
 بهتر تذکیر و عطف کردی جمع
 میکند نقل از رساله
 برسد مسئله در آن هنگام
 گوید آن آدمی بهرقت بر
 زایدش را بگوید این آدم
 میسرود بار کوع بالتیین
 لیک دوست خود خبر دارد
 سازو این هم متابعت بام
 هم نوشت از کفایت لغت
 هست نزد محمد و عثمان
 نیست جائز کند واجب که

اقتضاه المصلحة العامة
 في الخيرية والاعتماد
 فيهم من ذلك ما يتبادر
 بالذهن من انشاء
 في بعض الامور
 المصالح العامة
 التي لا بد من
 الاخذ بها
 في الركن من
 مقتضى
 في الركن من
 مقتضى
 في الركن من
 مقتضى
 في الركن من
 مقتضى

قبل ازین گفته ایم نزد و
 هست در مختصر به سیف
 زن اگر اقتدا کند با مرد
 چونکه آواز او که عمرت هست
 جگر از مسافر انسان
 بوالکارم نوشته این تکبیر
 نیز در چند نسخه سنت گفت
 نیز از مضمرات سازد یاد
 گویند از بعد عید هم تکبیر
 عقب جمعه بایش گفتن
 ذکر کرده است شارح اورا
 عذر روز نهم مه قربان
 هر نفس که برون از انسان است
 گریه باشد بیا و حق هر دم
 چونکه روز گرفت و گیر آید
 بجز هر زوره و هر موئی
 هر که یک لقمه بغفلت خورد
 هر دم بی حضور میانی
 هر نظر کس بغیر عبرت کرد
 اسی خورش آکس که برقرار بود
 گرچه روی قطر بهر سویت

از پس بست سه نماز بگو
 از سسراجیه بر عهدن قوی
 گفت در کافی جز نتوان کرد
 زن ازین ترسوی بگوید است
 چونکه سنت بود درین اعلان
 هست واجب بقول چندین
 مده از دست خویش او برخت
 شده بعضی از او مانع
 فتوی بر منع او است گفت این
 چونکه مکتوب است او به نطن
 ترویبه روز بهت نمی لاج باد
 روز نهم روز دهم آن
 گریه حق است عیدان است
 دم پسندار ماتم است و غم
 هر دم را حساب می باید
 روز محشر جواب میگوئی
 در وحشت بسینه خود برد
 می شود عفت ده پیشانی
 چشم خود سوی تیر حشرت کرد
 دست در کار دل بیا بود
 باطن این بحضرت او است

این چهارم مسووعی است
 چشم ازین بگردان
 جگر از مسافر انسان
 بوالکارم نوشته این تکبیر
 نیز در چند نسخه سنت گفت
 نیز از مضمرات سازد یاد
 گویند از بعد عید هم تکبیر
 عقب جمعه بایش گفتن
 ذکر کرده است شارح اورا
 عذر روز نهم مه قربان
 هر نفس که برون از انسان است
 گریه باشد بیا و حق هر دم
 چونکه روز گرفت و گیر آید
 بجز هر زوره و هر موئی
 هر که یک لقمه بغفلت خورد
 هر دم بی حضور میانی
 هر نظر کس بغیر عبرت کرد
 اسی خورش آکس که برقرار بود
 گرچه روی قطر بهر سویت

این بود کار عارف مطلق نبی زین مقام هرگز پے اصل مردی نصیب اگر دان نا پسندیده خطا کاریم بمقام رضا رسان مارا تو که بر بنده لطف ادا ری بنده هر چند عیب کردار است	پای در شش دل بسوی حق نطق در حرف جان دل در یک یا اسکنه بحر است مردان تا که بر خوشی تن گرفتاریم عاقبت ساز از کسان مارا بهری مخلص از گرفتاری نام پاکت غفور و شکر است
--	---

در بیان شماره ستمها

اے بر ایند موعظه یاران که تنهایی خوانند جو آن میکنندش دعا و استغفار میگزازند دور گفته بام جمع قول محدث و بس خطبه هم میکنند بعد او گفت خطبه کند چه خطبه عمید خطبه واحد است در این حال نه جماعت نزد آن خوشن حال میکنند هم امام قلب دعا لیک نزد ابو جعفر لا نه در آید در آن محل زمان شمس وین گفت هم صحبت آن	در هدایای بسیار و از باب آن نیت مسنون در جمیع نماز قول نعمان امام بزرگوار قول دو بار اندرین هنگام لیک از اصل گفت آن شکس جبر سازد امام در هر دو چون محمد امام عتقل فرید قول ابو یوسف حمید خصال نزد نعمان چه خطبه نبود اصل میکنند رو بسوی قبله دعا قلب نزد محدث است اما اهل ذم مع مسلمانان در روا قول حضرت نعمان
--	--

یعنی آن طائفه بخلف امام
رفع سبافت او و سجده او
طائفه دیگری که هست انگاه
رکعت بار و سجده کرده تمام
این جماعت سلام داد و
آن جماعت که اولینند باز
بی قنوت ادا کنند و بعد از
این جماعت شسته و او سلام
طائفه دیگری چو آمدن باز
چونکه این طائفه ست مسبقین
بوده باشد مقیم امام او
نیز از شام امام شرع عمل
رکعت را بفرستد ثانی
بنود در دم نماز قتال
روز را خراب چونکه منیب
گشت در ایشان قضا چنانچه
خوف اگر پیشتر بود از آن
هم رکوع سجود را بیا
گرفتند بقیه کردند او
و محمد روایتی بوده
لیک بود صحیح این گفتار

میکنند رکعتین نماز تمام
و در این طائفه سومی عدد
اقتدا میکنند بی شباه
می نشینند بر امام سلام
سوم و سومی دشمن آماده
باقی رکعت کنند ادا می نماز
چونکه این قوم لاحق اند چنان
سومی دشمن روزی باز تمام
بقنوت ادا کنند ادا می نماز
بقنوت ادا کنند ازین
میکنند از بداین صفت و در
و در گزار و بفرستد اول
میکنند ادا امام نادانی
گر نماز و قتال شد بطل
جنگ کردی بفرستد کافر
شد یقین در قتال نیست بود
هم فرستادی ادا کنند که بان
میکنند آن برادران ما
میکنند در هر طرف رفت بود
هم درینجا جماعت مندر بوده
نیز در چپ نسخه کرد و اظهار

در بیان نماز چاشت

چند رکعت بود نماز چاشت او که از سنت زواید است از دو رکعت بود بلا شبهه نما هر قول بوده است چهار گفت هر سوره که قرات کرد سوره شمس افضل است از خلیل و افضل در سه رکعت است ای صبح	اجر با یافت آنکه پیش از آن خواندن او عجب نوازد است می بود تا دو از زده رکعت گفته خواند زیاده نیک شمار بے تخلف رو بود ای مرد یعنی در او شمس بود و دلیل در چهار افضل است الم نشرح
---	---

در بیان نماز آوابین

نیز فرمود شارب او را می بود او نماز آوابین بست رکعت هم آمدست خبر یعنی بدو سلام در هر دو گفت انس از میسر موش او نوشته شود نماز آوابین	آن نمازی که شد حسب حدیث بلین شام شاست تا پیشین شش بود در مصنف اکثر می بود از چهار افضل او هر که باشد مصلی این شش غیر ازین و عده است باین
---	---

در بیان نماز تهجد

هم تهجد بخواندن است ادب خواندن این نماز قبل از نوم از دو رکعت شدت است بدو چون سلام در هر دو نیز شارب نوشت از آداب و اگر دست موی بوی یعقوب	خواند از بعد خواب بدین شب او تهجد نمیشود ای قوم خواندنش تا دو از زده رکعت می بود از چهار افضل او از جمیع تطوع است او را که تفسیر خوشترن آن خوب
--	---

صلوات
و می توان هر روز در نماز شب
ادعای این صلوات را بخواند
الغیب و العشاء و غیره
حفظ الله و اولاده و غیره
فی الشریعه و الصلوة و غیره
میده و انما صلوة الابرار
فی قوه القلوب و غیره
و دست و کف و غیره
اوین نقل است که در این
فی الشریعه و الصلوة و غیره
ان یصلی من کل شیء
چند صلوات
در نماز شب
و می توان هر روز در نماز شب
ادعای این صلوات را بخواند
الغیب و العشاء و غیره
حفظ الله و اولاده و غیره
فی الشریعه و الصلوة و غیره
میده و انما صلوة الابرار
فی قوه القلوب و غیره
و دست و کف و غیره
اوین نقل است که در این
فی الشریعه و الصلوة و غیره
ان یصلی من کل شیء

<p>گفت در این کتاب مذکوره دل قرآن دل شب بیل خویش دل قرآن سوره یس گر چه باشد نمازنامه آن هر که شست رضای حق نیز و عاشقان که بودند خدای طلب او که خفیه عاشقان خدایت صفت استخاره اشراق نقدهای که هست نذر فرض</p>	<p>هست تجویز خوانی هر سوره جمع سازی ثواب باشد پیش خوانی اولی بود درین پیش یا دکرده خدای در قرآن بر سرش رحمت خدا یزد درب آنها بود قیام شب فضل ابدی اقدس است قبل ازین گفته ایم میشتاق قبل ازین کرده ایم یک یک عرض</p>
--	---

در بیان ملاقات مومنان

<p>از ملاقات مومنان بر گو هم نهشت ست شایع او را مومنان خور و یکدیگر را و خواه بشناختی پورایان گر چه در روز داغ و دمار گشت عامل جدا ریا چو شجر مدح رب رحمت خدا و نیست هر که میازد و بتای سلام چون در آید بابل بنیش کس داخل حنائی شود هر بار</p>	<p>هست در شریعت و غیر او نیز در چند نسخه کرده و یاد میکنندش سلام را افشا مومنان را سلام میخوانی توسلایش دمی بود من یار هم چه بدید او می سلام دگر طلب رحمت از خدا و نیست و در می از کبر گفته اند عظم می در آید سلام گفته بس گر گشته نیست گوید این گفتا</p>
--	---

یعنی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین گفته در آید

<p> بدرستی فرشته برای کرام که با انگشت خود اشارت مرد این اشارت بود در جواب پیوسته با دست سیم بر صغیر و کبیر بر پیاده و بر سواره چنین بر شناسنده اختصاص سلام اختصاص سلام با تقیین و ذکر کرده فقیه در بستان و به ناحیه بگرداوشد یاد شرح او را فیض فرمودی می بود سنت سلام چنان بر پیاده و بر سلام سوار بر کنیز و زنی بی است سلام آنکه استاد هست بر شاگرد هر که اجاه نعمت است زیاد مقطوع گفته است من این است شب معراج که خدای هست نیز این شرح ساز شریع سنت ستاین سلام هم در رسول یعنی از وی جواب فرمودن بدن مومن را کسی سلام بگوید </p>	<p> سید مهندس و را جواب سلام وقت تسلیم کس نباید کرد هم گفت عداوت نصاری بود هم میگویند بر قلیل کثیر با دست سیم گفت با تقیین نکند چونکه هست حمت عام باشد از اشتراط ساعت این صیت حکم سلام بر جمعیان یعنی بزوی سلام باید داد نقل و از صلوٰه مسعودی خود و تر را کند سلام کلان باز شهری بروستانی یار خواجہ بدر سلام هم بسلام میکنند او سلام دادن و رد ابتدای سلام از وی باید یعنی آمده ختم از حضرت رب و او اول سلام بر من و میکنند نقل از خطیب مدینه یعنی عند اللقاء از وی و رد بطریق کفایه باشد آن گرچه تناس بود و در جواب سلام </p>
---	---

<p>السلام علیکم آرد یاد امی جواب سلام نیک ثواب حفظ هست از ملائکه بیشک</p>	<p>السلام علیکم آرد یاد و هر اوستم بلفظ جمع جواب چونکه باشد همیشه بر هر نیک</p>
<p>یعنی و علیکم السلام در حقه الله در کاتر گویند لیکن از بزرگاتر چیز زیاده نکند چونکه بزرگاتی آن وارد شده است افضل آنست که سلام گویند و سلام علیکم در حقه الله و بزرگاتر گویند</p>	<p>یک جماعت اگر جمع و گرا ذکر کرده فقیه در بستان و ادیک کس سلام کافی کو</p>
<p>گشت داخل بلا سلام اگر گفت آثم شود و جمیع آن باشند افضل و بند جلد او شوند آنها گستاخکار تمام همه در جواب و دست ثواب هست واجب جواب بر مجموع هست لازم و در جواب آن مرد خود گوید سقوط نیست از او از فتاوی عمده الا برار بجای رسیده چون هرگاه نزد گذشته تن کشید یا سلام از سلاطین که میداد اول و عده کرده ستمترین امام پس بهر موی نیکی ست بزار به اوید خدا ستم بر دو جهان بهر آن بنده طلبه استغفار</p>	<p>ترک سازند چه جواب سلام هست کافی یک که داد جواب قول بعضی چنین بود مسوع گر یک را از جمیع تقیین کرد ذکر کرد از بیان احکام او شرح او را میکند اخبار یعنی نسیم بود که رسول الله پس سلام خدا کنند تمام هست تسلیم در رجوع افضل هر که عبت الرجوع و او سلام انچه موع که واردش آن یار در حقه او هزار بسم با آن مجاوش تا بود و زگیر و دار</p>

چون از تهنیت گفت اسی عامل
توم اگر هست در نماز تمام
لیک بعضی است در برون نماز
گفت از روضه این بزرگ تمام
نیست در بعضی جا جواب وی
گر بود تو هم مستغنی بنماز
گفت آثم نه مستحق ثواب
نزد خطیب اگر سلام بکرد
هم در اینجا جواب نیست جوان
تو هم بگو اندک اگر قس آن
گفت آثم کس سلام که داد
نزد تو میک عالم پیشه یاد
گر چه میدادند که یک مرد
در محل اذان اقامت باز
بر موزون و یا به آدمیان
گه با اینها سلام ساز و مرد
لیک بدر جواب این آدم
بنه الف لام شخصه که سلام
چون ز عمده و غیر او مروست
آن سلامی که کرد آثم یاد
با الف لام می بود او له

نوشته شده مسجیدی داخل
منع باشد درین مقام سلام
ساز و این آدمی سلام آغاز
بست کرده پنج جا سلام
بست در بعضی اسی شریعت طی
گر بسازد کس سلام آغاز
هم مصلین نیند بند جواب
شد گنگار این سلام مرد
چون که گفته اند خطبه را چون نماز
با یک جا بر آیینانی شان
لیک اینجا جواب او می داد
کرد شخصه سلام آثم داد
و دیگر از استماع او میکرد
از نماز اینجا سلام نیست جوان
بوده باشد در جواب اذان
خویش را این سلام آثم کرد
غیر قطع اذان موزون هم
سیم را جزیم ساختی آن خام
نیست چیزی جواب لازم نیست
با الف لام یا به تونین باز
انچه در نزد است اسی موله

در جواب سلام
نزد کس
در بعضی جا
در بعضی جا
در بعضی جا
در بعضی جا
در بعضی جا
در بعضی جا

با او ازین
سلامی
با او ازین
با او ازین
با او ازین
با او ازین
با او ازین
با او ازین

بگویند که این
کتاب است
مسک التبین
در بیان
الایمان
و التوحید
و التمسک
بالحق
و التمسک
بالحق
و التمسک
بالحق
و التمسک
بالحق

از بیان نقل کرد ای عابد
هر که داخل شود در آن هنگام
ذکر شد در کتاب قاضی خان
بر مؤلف و یا بقاری مرد
باس از عطسه حمد گفت اعلان
وز محمد پس از فراغ این دو
از ابو یوسف ضمیر پران
چیز لازم نیست و بر این
متغذو اگر بود انسان
یعنی قبل از فراغ یا زان بعد
قولها است ماضی
یا که تسلیم بر مدرس کرد
یعنی در وقت محکمه درس
هست مذکور شرع الاسلام
حق ندارد که کنایات در آن
این تحیت ز مشرکین بوده
گفت در ترغیب الصلوة عظام
یعنی بر شته سلام باید داد
هست مذکور شرح شمس الدین
یعنی پیش امیر یا سلطان
یا کند سجده تحیت این

گر بزرگست جمله در مسجد
بجماعت نمیدهند سلام
شد روایت از حضرت نعمان
شخصه در خواندنش سلام بزرگ
در دل خود بد جواب آن
باشد آنکس بد جواب داد
گفت قبل از فراغ بعد فراغ
بزبان صحیح شد تعیین
قول مجموع بزرگان جهان
خیر واجب بود جواب ای محمد
داد شخصه سلام بر قاضی
نیست لازم جواب بالاین مرد
نیست واجب جواب ای حق پر
در بیان مودیات کلام
گفتن این نبوده است جواز
تا جوازی او ازین سبب بوده
پادشاه را اطاعت است سلامت
نیز در چند نوشته کرده یاد
در کتاب الکرامه است تعیین
اگر کند بوسه برضی را انسان
او بکیر ابو دین التبین

بهر تقسیم کرد سجده اگر
 از طهریه گفت سجد یا حق
 گفت از زاندر سه راه نما
 کرد و نزدیک بار کوع اگر
 نقل کرد و از محیط با سلطان
 در حصول عبادت قیام کرد
 بهر سلطان و یا بغیر او
 گفت سلطان که خطبه زندگانه
 نیز گویند که گفت به آن
 منع سازند شد بخود و کس
 ذکر شد در صلوٰه تسبیح
 در ملاقات سلام کرد می یابد
 یک انگشت را بگیرد آن
 گفت که برکت یکدیکه یابند
 در حدیث است جرما زین دو
 در حدیث دیگر نوشت سلف
 گفت یکبار بر رسول درود
 آن دو صاحب دل بهر نهاد
 بوسه بر روی دست آسانی
 قول بود یوسف است شاد آن
 وجه بود یوسف سعادت یاب

کفر بنوشته اند اهل شبه
 کفر باشد بسجد و مطلق
 اگر کند شش در سلام ایما
 چون سجود است گفت اهل خبر
 باشد استخوان گراست و آن
 در بیان کلام گفت آورد
 استخوان فادست مجوسند گو
 دیگر است گفت بر حاکم الله
 یعنی این را گویند با سلطان
 نیز بنویسند نفوذ من و کس
 نیز در چند شجره قرد و سینه
 سنت است و دست باید زد
 بیست تشبیه این به انقیاد
 مهر بانه و سبب چنانند
 ششیل برگ درخت بریزد او
 چون دو مو من نمند که برکت
 پاک گرد و زجر مهاش که بود
 محو یا این زمان ز او زاد
 در ملاقات است بهر یابی
 منع سازد محمد فغان
 آمد آن وقت جعفر طیار

کفر بنوشته اند اهل شبه
 کفر باشد بسجد و مطلق
 اگر کند شش در سلام ایما
 چون سجود است گفت اهل خبر
 باشد استخوان گراست و آن
 در بیان کلام گفت آورد
 استخوان فادست مجوسند گو
 دیگر است گفت بر حاکم الله
 یعنی این را گویند با سلطان
 نیز بنویسند نفوذ من و کس
 نیز در چند شجره قرد و سینه
 سنت است و دست باید زد
 بیست تشبیه این به انقیاد
 مهر بانه و سبب چنانند
 ششیل برگ درخت بریزد او
 چون دو مو من نمند که برکت
 پاک گرد و زجر مهاش که بود
 محو یا این زمان ز او زاد
 در ملاقات است بهر یابی
 منع سازد محمد فغان
 آمد آن وقت جعفر طیار

مرد و نفس خود جواب دهد
در خلاصه با چنین زن
چون که باشد حرام منس او
در عجب از مصافحه تا
شرط آن که خطر ز شهوت نیست
قبل ازین گفته ایم یک یکین
نویسه را مصافحه کردن
با وضو اگر مصافحه کرد
بعضی از جا بلان بے معنی
بوالمکارم ازین بگرد خب
از دهنش بهین که بوسه کرد
غیر شهوت اگر چه گرد خب
فتوی بر حرمتش بر این تقییل
بوسه کرده بود نفیس رد مان
مگر انگه بود ثبوت و راین
یک فتوی قاضی طهیر الدین
گفت هر که که بوسه کرد اگر
گر چه بر اس او بود حجر
گر چه گوید نفیس شهوت بود
هر مسلمان که هست اهل تمیز
این روایت که گشت تقیینی

گر بود زن مجوزه جبر آباد
نیست جائز مصافحه کردن
گر چه منس گفت است او
علما گفته اند هست روا
در کتاب الکراهیت مرویست
آخر فصل نهر عورت بین
گفت شارح کریمه دان بطن
یعنی با زمی دست شو پدر
بوسه سازد بدختر ان یعنی
گر بود شته آه آن دخت
مادرش شد حرام باین مرد
سخن او شے شود با و
داده اند بزرگان رست سبیل
فتوی نبود بجمرت ام آن
که بشموت شد است بوسه تن
غیر تفصیل شد بجمرت این
بر منه یا بروی یا بر سر
بس حرام است مادر و دختر
گفت این قول او بود مردود
زین چنین فعلها کند پرهیز
از کتاب نکاح سے بینی

از کبیر سے نوشتہ شاس یار گفتند ارجاعاً عطاس اندر حمن ہر کہ را خامیا زہ نے آید آہ سازد و در وہر آن بندہ	حاضر اندر جواب او مختار می بود خامیا زہ از شیطان دہنش استوار سے باید دیو و جوت او کند خندہ
و بیان انکہ ہر کہ نام خدا می تعالی را بشنود و تعظیم واجب است و نام رسول علیہ اسلام بشنود و درود واجب است	
در قسیدہ نوشت از علما اینکہ کرد استماع واجب باد	بندہ ہر کہ شنید نام خدا کہ تعظیم سازد و درود زیاد
یعنی ہر بار کہ نام خدا می تعالی بشنود و تعظیم واجب است بجان اللہ یا تبارک العزت و یکے مجاہدش را اہل قبول یک کرت کہ درود بر گفتے از طحاوی اگر شنید ہر ار از کتاب خلاصہ آوردے رضی اللہ عنہ گوے در آنگاہ	کہ ہر اور اشنود نام رسول گشت واجب ادا بہ نیستے ہست واجب درود ہر بار شخصہ ذکر صحابہ می کردے یا گوئی تو رحمۃ اللہ
و بیان بریدن ناخن و موسی لب کشیدن موسی بخل و تراشیدن زیر ناف و تراشیدن سر و ختنہ کردن	
قص شارب بریدن ناخن خلق سر نیز موسی زیر ناف شرح اوراد و تحقیقہ الاخیار سے برد از سنجہ عین ہم ز انگشت خورد تا ابہام	ہست سنت با مخالف سخن ختنہ و نعت ابط غیر خلاف گفت طہ زیر بریدن اطفال ہر اتب برد بخندہ این ناخن دست چپ کہ کرد تمام

۱۰
 در قسیدہ نوشت از علما
اینکہ کرد استماع واجب باد
یعنی ہر بار کہ نام خدا می تعالی بشنود و تعظیم واجب است بجان اللہ یا تبارک العزت
و یکے مجاہدش را اہل قبول
یک کرت کہ درود بر گفتے
از طحاوی اگر شنید ہر ار
از کتاب خلاصہ آوردے
رضی اللہ عنہ گوے در آنگاہ
و بیان بریدن ناخن و موسی لب کشیدن موسی بخل و
تراشیدن زیر ناف و تراشیدن سر و ختنہ کردن
قص شارب بریدن ناخن
خلق سر نیز موسی زیر ناف
شرح اوراد و تحقیقہ الاخیار
سے برد از سنجہ عین
ہم ز انگشت خورد تا ابہام
ہست سنت با مخالف سخن
ختنہ و نعت ابط غیر خلاف
گفت طہ زیر بریدن اطفال
ہر اتب برد بخندہ این
ناخن دست چپ کہ کرد تمام

آنکه ابهام راست نزو این
هم نوشته است تحفته الاخیار
گفت از خصمه یمن آغاز
ذکر کرد است شارح او را
بیتوان چند روز و شب انفار
خواه یکشنبه است خواه شنبه
هر که پیریز ذکر دزین ایام
بلکه هر روز که برد اطفار
در همه روز نیک کرد خبر
یک بینه که بگذرد از حد
ناخن و موی دفن کن بر خاک
و کیفیت به مستقبل انداخت
نکنند قطع طفله با دندان
چیدن ناخن تراش سر
بو حقیقه امام دین پرور
یعنی در راه کعبه در سته جا
چون ششم تمبیر تراشاندن
چون سر خویش بر دم او پیش
خواستم تا روم ز بعد تراش
نبی با تراش سر که گشت
سورت قصص موی لب اما

ابتدا انتها شود به یمن
ناخن پا سے خود بر و هر بار
ختم بر خرد پا سے چپ میساز
انچه او گفت سازم اینجا یاد
نیست تا خیر خیر در هر کار
ناخن دست و پا بریدن به
شد به بیگانگان تشبه عام
و غده کرد دست سید ابرار
و غده جمعه بیک نیکوتر
کرد تا خیر جمعه را او بد
گرچه انداختن نباشد پاک
ناخن و موی را اگر اہیت نیست
مصطفیٰ نبی کرده است از آن
در جنابت بود بکره جسم
گفت اندر دم تراش سر
سر تراشی مرا اگر گفت خطا
گفت روسوی قبله کن ای تن
گفت پیش آرا زمین خویش
گفت دافن بموی سر می باش
در کر اہیت نماز گذشت
در فرض وضو شد دست او را

تا چهل روز موسی زیر ناف
حلق عازد تحت ناف خویش
گر بسازد علاج با نوره
کسند و گیرد اگر در اهرق
حلق موسی بغل جوانه آما
در خیزانه نوشته است ای یار
قص شارب وقت موسی بغل
پانزده روز حد اوسط آن
در انصاب اجتناب کرد و علام
بزرگ دهر شارح او را و
چه بود ختنه کردن حبیبیان
قول بعضی فریضه باشد او
وقت ختنه بزرگان ره
لیک قول صحیح از نعمان
اینک قوت همی گرفت جوی
تا با شتا عشر ز هفت اسی یار
هر جگای که ختنه کرد پسر
قطع اکثربود و جز است آن
شبه مجنون اگر ولد زائید
فرکر دهند بزرگان عزیز

ماندنش کرده دان بغیر خلاف
ابتدا سازد آن نکواند پیش
هست همچو پند موسی مذکوره
کرده باشد باتفاق سخن
لیک بود و دست کند نش ایوانی
حلق مانده بر بدن انظار
که بهر هفت س می بود افضل
از چیل بگذرد که بهست آن
هر پسر بعد ماندن است حرم
کرد از چپند نسخه خوش یاد
قول بعضی بزرگ و هیدان
لیک قول صحیح است که
گفت از هفت سالگی
بنام و کس بجا است صبیان
خفته سازند در خدا طلبی
می بود مستحب هو المختار
نشد می قطع کل جلد ذکر
و بر بود نصف خیر جابر دان
شاد گردید نیک باید دید
نمکند قطع یعنی از وحی پیوند

نظم حضرت میرزا حسن خان داماد امیر خسرو شیرازی
مردی که در این دنیا هست و در آخرت نیست

در بیان پرسیدن بیمار و کسی که در حالت نزع باشد
چگونه باید کرد

صاحب شرح میکند اخبار بنشین نزد رکتبین آن کنند با چوب و بد است نظر هم نشاز و نگاه بسیار شدن نظر آید بچوب همه فو و سرعت تحت بعضی دراز یعنی از بهر دل خوشی آن نه نشینند نزد او بسیار و دست بر چوبه اش نه در کس پرسند از وی با طعنه هستی چون نکند نزد او و کلام میسر اقتباسی دعا کند از وی گفت حمد و دعا کند بیمار کند این شخص هسم دعا بشفا گفت در آن کتاب شرح دراز اخر کرد است نیک به در و زین هم وصیت کند به شفا مال بقضای وی و چون که باشد پیش	چون روی با عیادت بیمار نه سوی راس این مریض انسان تا شود سوخته آن مریض بصر نظر تیز بسم بر خشارش روی خود را ترش نباید کرد بسلامت و به بشارت باز گویی و رنه اجل یکی میدان پس اخف جلوس نیک شفا تا نهد دست خود پیشش پس مهربانی کند باین مضمون اگر آسناز حرف های میسر صاحب شرح آن شریعت ط چون دعا می ملائکه بشمار این بود سنت رسول خدا لوقه از مصیبت کند بیمار طلبید از خدا سئو آمرزش بحدیث رسول پاک جمال هم بارضای خصمهای خویش
--	--

صورت مرگ این که روئے نمود
 هر که ایمان خود سلامت برد
 واجب پارسا و سوا که کبیر
 آن کسانے که گفت بے اشباه
 تازمانے که نظر هرا مردند
 گفت نازل شوند بر ایشان
 گویند آن بندگان حی مجیب
 ہم بگویند فرشتها به یقین
 آنچه آنان سخنة که موجود است
 این جهان آن جهان بجان شما
 بر شما آنچه آرزو داده است
 این بشارت فرشتها خوانند

از پیشانی که بست چه سود
 بعد رومی خود برقت نمود
 کرده تصنیف پارسای تفسیر
 یعنی پروردگار را الله
 استقامت باین سخن کردند
 که ملائک بوقت دادن جان
 که مترسید پنج خم مجزید
 شما و باشد با بهشت برین
 بشما و عده که خدا بود است
 یعنی ما هم دوستان شما
 آن همه در بهشت آماده است
 دادن جان خود کجا دانند

در بیان سستی مرده

در صلوة فقیه معبود
 مرده شست به عادت ناک
 ذکر کرد دست صاحب کافی
 غسل مرده ز حضرت آدم
 کرد آدم اندین جهان توایل
 آن خلیفه ارض بر شستند
 علماء واجب است اصل این
 هر چکاسی که غسل مرده دهند

از برای رضای معبود
 از گنایان خویش گردد پاک
 ناقلاً از امامت دافنی
 مانند میراث خلق تا این دم
 ز ملائک فرو شد جبریل
 جمله مومنان باین بستند
 بطریق کفایه شد به یقین
 مرده را فوق تخمه بنهند

در صلوة فقیه معبود
 مرده شست به عادت ناک
 ذکر کرد دست صاحب کافی
 غسل مرده ز حضرت آدم
 کرد آدم اندین جهان توایل
 آن خلیفه ارض بر شستند
 علماء واجب است اصل این
 هر چکاسی که غسل مرده دهند
 از برای رضای معبود
 از گنایان خویش گردد پاک
 ناقلاً از امامت دافنی
 مانند میراث خلق تا این دم
 ز ملائک فرو شد جبریل
 جمله مومنان باین بستند
 بطریق کفایه شد به یقین
 مرده را فوق تخمه بنهند

اگر نباشد بهین که کردم یا د
 می بشویند راس و کچیه او
 بعد ازین بر مبار خوا بانست
 شویدا این غاسل سعادت بخت
 بعد هر سو سے راست خوابند
 مثل پهلوی نه است می شوید
 بعد ازین مرده را چو بستانند
 چون بر می بدست خود بده
 آنچه بیرون شود و در بشویند
 پاک سازد بخرقه پاتاسر
 بر سر کچیه اش حنوط رسان
 یعنی بر جبهه بینی و زانو شش
 نکند شان موسی رمیش او
 گفت در شرح خویش شمس الدین
 چون کند اصطفا سے و هر بار
 ذکر شد در کتاب قاضی خان
 دست لحي شست او بنا بد کرد
 مثل این در خلاصه فرموده
 هم در این باب شارح اوراد
 مرده را وقت غسل استلقا
 گفت امام حسن صبح آنست

بر این غسل آب خالص بار
 یافت گردد و همزه و خیر و
 آب از سو سے راست میرانند
 تا رسد آب ماسیله تخت
 بر بسیار و آب را از آنند
 و اند آنگس که راه حق بود
 پشت او را بخویش میمانند
 می کند مسح است که مرده
 غسل دیگر با وسنه جوید
 کفن مرده تانه که دو تر
 نیز کافور بر مساجب شان
 قدم دست آن عبادت کوش
 نکند کفن طفله قصه مو
 یعنی در وقت غسل او بقیین
 سه کرت ریزد آب غاسل باز
 بقیین عورت غلیظه آن
 خرقه بر دست کرده شود مرده
 از بقیین در صلوٰه مسعوده
 کرد از چپ دست سه بخوش یا د
 یا لقبه نهند عتیز و ما
 می نهد هر طرفت که آسانست

باید که در غسل آب خالص بار
 یافت گردد و همزه و خیر و
 آب از سو سے راست میرانند
 تا رسد آب ماسیله تخت
 بر بسیار و آب را از آنند
 و اند آنگس که راه حق بود
 پشت او را بخویش میمانند
 می کند مسح است که مرده
 غسل دیگر با وسنه جوید
 کفن مرده تانه که دو تر
 نیز کافور بر مساجب شان
 قدم دست آن عبادت کوش
 نکند کفن طفله قصه مو
 یعنی در وقت غسل او بقیین
 سه کرت ریزد آب غاسل باز
 بقیین عورت غلیظه آن
 خرقه بر دست کرده شود مرده
 از بقیین در صلوٰه مسعوده
 کرد از چپ دست سه بخوش یا د
 یا لقبه نهند عتیز و ما
 می نهد هر طرفت که آسانست

مردم آمدند ز مادر فرزند هم باین مرده نام مانندش مردم افتاده را نمی خوانند همه شرط او کنند بجا قبل ازین که نوشته ایم درست ایچنین گفت شارح اوراد گفت اگر مرده است طفل عقل طفل بے عقل را بغیر وضو اینکه اعضای بوقت نیست تمام شستن او بود هو المختار یا به بارید این حساب نکشت باز شویند سله مرتبه اوراد وقت اخراج اگر کنند نیت ورند شوید سله مرتبه ای کس باز اینجا تمام عبرت هست گوید این حرف باز بان حال قوتی داشتیم با ندازه بدتے گفتیم این و آن من بود فکر عیالم و حقتم ناتوان حال زرد رخساره غافل از مرگ خویش بودم دور	نیز بنوشت آن سعادتمند شسته اوراد بخرقه پیچیدش بے جنازه بخاک می مانند زنده افتاده مرده است اما این اگر شوی خویشین شیت لیک بامردم و غاسل باد از نیابنج از زیادت نقل مثل بالغ کنند غسل او از قفا و قاضی خان امام گفت و شستن اختلاف شمار آب بر مرده اگر بگذشت تا که گیرنده مرده از دریا وز محبت بود بلا شست بعد شوید و مرتبه زان پس مردم شوی عجب فضیلت هست مردم در وقت غسل غسل بودش مثل تو تر و تازه همه جسم بود جان من در محله که کردم و قسمتم تا که گشتم خراب بیچاره چند روزی ازین جهان غرور
---	--

از قبیل بسیار گردانند
 کند انکه لفافه را چون این
 عقد سازد و ترس کشف کفن
 باشد او کشته و از او خوار
 خرقه که فوق سینه اش بندی
 لیک سنت شده است پنج کفن
 هست آن سته کفن و وثوب خمار
 گفت این قول را که هست دال
 مگر آنجنگ که باضر در بگرد
 اول اورا بگو نه اندازند
 یعنی بر سینه فوق و ربع بگذار
 یعنی تحت اللفافه ای نیکو
 در رع یعنی بود میص زن
 عرض اورا بقدر شش بشمار
 عرضش از زیر ابط تا زانو
 یعنی در وقت غسل میکرده
 عرض او دو ذراع گرد آگه
 ظلم کرده است او تقدی بهم
 خرقه که فوق سینه اش بندی
 خرقه گیر در کعبه اش تا صد
 نه شود و با کفن کشتاده باد

بعد از انکه از ارگردانند
 بعد گردانند از قبیل همین
 گر بود خوف انتشار کفن
 کفن مرده را تو پنج شش
 هم از راست ای خرد مندی
 سته کفن کرد و جائز است بزن
 گر کند سته کفن بزن ای یار
 کمی از سته کفن کند بزنان
 هست مکر و یک کفن با مرد
 زن مرده که در کفن سازند
 موس اورا ظفر بتن ای یار
 بعد پوشد خمار فوق او
 چلبی آنچه کرده است سخن
 دو ذراع ست طول حد خمار
 طول خرقه نوشته سته گز او
 خرقه که فوق عورت مرده
 یک گز و نیم ذکر کرد آن شهم
 هر که سازد زیاده یا زین کم
 شارح و در از خرد مندی
 از منافع نوشت آن با قدر
 نیز اورا بغرق الکفای گو

مسک التفتین
 بکفنها ان یعمل شترها
 فخرین سله صدرها
 فوق القیص لم یعمل
 الخمار تحت اللفافه
 یعمل الخرقه فوق الدرع
 طالع قاری حد طول
 الخمار ذراعان و حد
 و منه بشمار الخرقه
 طولها ثلثه اذرع
 و عرضها من تحت البیضا
 سته کفنها ناما الخرقه
 اربع توخض علی عود
 البست ذلت منسل
 طول ذراع و تحت عرقه
 ذراعان من زانو
 نقص فتق قری الخمار
 چلبی ذلت شش کز او
 من الاذی الخرقه
 یسیر شتر الخرقه جلفها
 و طلع و یسیر شترها
 فی الدما ان یعمل
 شتر فی طعن من طلع
 حدیها و یسیر شترها

گفت در کافی غیر بابی ریب
نیز پے آستین و خریص است
قبل از ان مرده را نهند در ان
سینه و ترا کنند این قطیّب
شراح و رد های صاحب عقل
گفت جز درس و زعفران اینجا
مرده را که دفن بر کرد دست
شراح از خانه بداد بصره
یعنی از مال او علی التّیین
قسمت اریافته است مالش میں
هست در نفس مختصر بطن
بو المکارم بشرح خود آورد
نیز در آن کتاب صاحب اوج
که چه ماندست مالهم از دی
نبود مال مرده موجود
کفن مرده می بود بر آن
آدمی را انکو که روزی چند
در غم غصه سوختی چون شمع
به این بیوفای حضرت پیش
عاقبت با هزار حسرت مرد
نیست معلوم پنج انسانی

نبود در قمیص مرده حبیب
 مرده را این لباس شخصیت است
 گفت خوشبوی میکند اگهان
 که باین امر کرده است حبیب
 میکند از جوامع الفقه او نقل
 کل تطیب بوده است روا
 کفشش گور کاوا که بردست
 پس همان مرده تازه است اگر
 ثمانیا میکند کفن با این
 کفن او بود بوارش کس
 مرز جبل را عمامه تحش
 فاش او سوس روی بگذارد
 کفن روجه می بود بازوج
 فتوی بلین نوشت آن رطی
 نفقه اش که بر کس می بود
 نبود آنم کنند آدمیان
 بهر دنیا می دون چه جاها کند
 تا کند بهر خویش مالی جمع
 ماند از طاعت خدای خویش
 غیر سه گز کفن بخویش نبرد
 شود آنم نصیب کس بانی

[illegible]

شد زیر میراث خوار مال دے	گشت آدم که انتقال دے
لیک باشد حساب بر مرد	وارثان فقع مال او برده
مردہ شرمندہ در قیامت گود	ہست وارث بجال وی سرود
مردہ اندر جواب او حیران	زندہ با مال او کند طیران
خوش گرفتار در دوزخ ہستی	فاصل آدم چو غیب ہستی
مرتزا از چہ فکر آخر نیست	ابد آیت کس نخواہد زیست
عاقبت میردنی مسکینی	پادشاہی بحر و بر بینی
طلب عفو مغفرت باید	نکرت کار آخرت باید
عقبگوئی کہ می تنی تارے	تو کہ با این دآن گرفتاری
بہر چیزے نہادہ داسے	لحظہ نیست در تو آراسے
میروی سرنگون بنا خویش	صاحب خانہ رخت وار خویش

در بیان شمار جنازہ و بعضے مسائل متفرقات او

یقین دان نماز بر مردہ	کافی غیمہ با بیان کردہ
کہ بقول خبر او پیغامبر	اہل اسلام ہست مردہ اگر
ہست فرض کفایہ بالاجماع	علما گفتہ اند با اتباع
گشت ساقط جو غسل کا تلقین	بعضے خواند نماز از باقیین
تا نمازش شود درست امی دست	مثل اسلام شرط غسل ہست
باز بشویند خواندند دگر	غسل نہ کردہ خواندہ اند اگر
کہ نہی خدا سے بے اتناز	نہیست ہرگز باہل کفر نماز
گویم آنچه ائمہ فرمودے	در صلوٰۃ فقیہ مسعودے
چون سر مردہ پیش اندازند	مردہ را در جنازہ کہ سازند

قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من گشت طعن ایست لاد الایوب الحق رب العالمین رحمہ اللہ عذاب اللعین عذاب الشارح اللہ عذاب العاقبہ کہ کوکب لیسند باقیین باطلہ انظر کما کانت

وہو یقول انہما والاصرف الاثر بدو قیاس منہما منہ انفس بالانسان فی صلوٰۃ جنازہ فی بعض الزواجات فی بعض النسخ منہما فی بعض النسخ فی الاسرار الجنازہ

چون

چون بر دمردہ را بجای او صاحب کافی نوکر گرفتند .
 هست با نسخہ جیم او مرده در کتاب خلاصۃ الفتوی صایحہ نایبہ بود با او شارح اوراد ہا کند اعظام در حق نایبہ گفت چنان گفت آن سرور ہمہ جا ہما لعنت ہر فرشتہ و انسان ہم درین نسخہ سخن پرداز چو نگاہ آن فرق ساز لطیف ششم ہست مذکور بشرعۃ الاسلام علق موشق حبیب ضرب خود و نیز در آن کتاب حقانی کرد بر ان خویش ضرب اگر در طوقایہ وغیرہ دانند گفت تکبیر اولین چون کس باز تکبیر گوید این خوش ذات باز تکبیر سے بگوید مرد باز تکبیر سے بگوید کس نکند رفع دست و تکبیر

پیش بیرون کنند پامی او چون جنازہ بکسہ جیم سرید نیز در چند نسخہ آورده نیز آید پے جنازہ نسا منع فرمود در کتاب نکو نوحہ را ذکر کرده اند حرام کرد او کہ بود مستحقان لعنت حق تعالی بر آنها بر بہان نایبہ و مستحقان گفت بی نوحہ گریہ است جوانہ کرد با ابن خویش آب چشم ہم نیز در چند نسخہ کرام رسم در وقت جاہلیت بود گفت کخذ المصیبت انسانی محبط احب گفت پیغمبر چون نماز جنازہ بر خوانند می بخوانند ثنای حق زان پس بعد ازین بر رسول خود صلوات بعد ازین آن دعا باید کرد ہست از بعد او سلام پس غیر تکبیر اولین اسے پیر

والایہ
 باطلان انفس
 باہل بیت و حق
 با صلوات علیہ
 بعضہ و درود
 فی الاسواق لانہ
 یثیہ عذر الجاہلیہ
 والاصح لہ الاتان
 یلان اصل الجاہلیہ
 کا نایبہ بخون
 حق مع پیغمبر
 شکایت با
 ہوا و الفوا
 بالذوار الکلم
 الجاۃ سن
 المستقرین
 للیت بالصلوۃ
 علیہ و تحریع
 سلا الطمۃ
 دنیاوی سلا
 الاستنداد
 فلا یاس لاندک
 المنتہی فی باب
 الجنازہ ۱۲

اینکه میخواستی و بختی
 بی وفا بوده اند مال و جفت
 بنده بودی ولی تمام رے
 بیکه امی عمل که امی حال
 گشت وقت گرفت گیر و درو
 چون در آئی بقبر و حشت گاه
 میکنند گوشتها بصورت خزین
 جان در افغان نفس هم در لیز
 مونس را که عقل در خویش است
 بهر که واقف ازین معانی هست
 عمر اگر نگذرد و نعت جوئی
 نگذرد عمر در ره مونس
 چون بوم نسا ز بگذارند
 کثرت جمعیت در آن هنگام
 مرده مردم ثواب طلب
 هر جا که رسد بقبر این
 گفت صاحب هدایه دین پاک
 صورت حل او نوشت چنان
 بعد ازین بر عین موافق و
 بعد از آن نه مقدس بسیار
 چون نبوت تو مرده برداری

زن و فرزند مال می گفتی
 نزد مولای خود چه خواهی گفت
 بنده گیر و بجا نیا در رے
 میروی نزد حضرت تعال
 گوی اکنون چه فکر خواهی کرد
 می ندانم چه رومی می دهد آه
 آدمی ز او غافل است از این
 تا دهر و سوال قبر چه طرز
 اینچنین کار و بار و پایش است
 نه بد وقت خویش را از دست
 شرم ناکرده عمر هم گویی
 عمر هر گاه خست از او بستی
 چار کن بر سر بر بردارند
 نیز باشد زیادت لکرام
 مسرو عین میبردند خیر جنب
 تا بماند جنازه را بر زمین
 هست کرده اگر نشیند ناس
 بر پیشش نهند مقدم آن
 یعنی تالوت اسی شرفیت طے
 بعد هر جنب موخر شش بردار
 در هدایه چنین بجا آری

چندین باب شارح اوراد
 مرده را که بر مذبح ایستاده
 باز بر دایه کشند مرده
 از صف پنج نیز می آرد
 هر قدم مانند رضا می
 ازینا پنج میزدند تسلیم
 گفت مافوق ذکات است اندک
 نیست باکی درین کتاب که است
 از ذخیره ز این مسود است
 فصل مشی جنازه اندر پیش
 بر دوازده فصل کتب است
 مایشا جملگی بود در پیش
 نقل سازد ز خانیه بر کوب
 را که اگر کند نقب دم مرد
 هم ز شرمه نوشت آن بنده
 هم حکم سازد از دین
 از کتاب طحادی کرد سخن
 چون پاکر قرائت شد آن
 چنانکه گفت است آن غریب جناب
 این چنین در کتاب قاضی خان
 در نصاب احتساب هم آورد

از کتاب الطحاوی ساز و یاد
سراو میکنند در سه پیش
بهار ریختن گریه بشمرده
هر مسلمان جنازه بردارد
بخشد او یک بگیرد از وی
مردۀ کودکے رضیخ عظیم
بر دو دستش نهاد و مردی یک
را کتبا هم نهاد بر دو دست
رضی الله عنه فرمود است
بر اماش چنان بود ای کس
خلف دی رفتن اینچنین خوب است
کره فرموده آن نکواند لیش
نبود باس یک مشیا خوب
بجفت زده که اهیست آورد
نکنند هیچکس در و خنده
چونکه عبرت بود و ما دشما
یعنی وقت جنازه را بر دل
گر کند رفیع صوت نکره دان
او تشبه شود با بل کتاب
در نظیر هم نوشت چنان
گر جنازه بدیده خیزد و مرد

[illegible]

طول تبر است اقامت انسان
طول بعضی است عمق اوقات
و رنجیست چونکه با تحقیق
و احصای طاق باشدش حقیقت
یکه و اضع ز صالحین باشد
یک زن را دین مقام او
نبود و محرمش یقین دانند
نه از آید زمان بماندن زن
نیز این شرح ساز نیکو خو
نبود و محرمان زن دانند
نبود و سپید صالحان و آن
در پدایه نه اهل دین گوید

عرض اور نوشت نصف آن
گفت تا سحر باره دل صاف
بشد متو ساسی خود کند عمیق
از مفاصیح هیز و جاز گرفت
نیکتر اقر با سے این باشد
مے نمایند محسوسان او
صالحان نیکه هست میمانند
چونکہ باشد مخالفت بشتن
افتل کرد از بیان احکام
پیر مردان صالحان مانند
مے بمانند صالحان جوان
و اضع مرد و پنجسین گوید

بسم اللہ وعلیٰ ملۃ رسول اللہ وور ملا فخر الدین سے آرد و کمر واقع
مردہ ایچنین گوید بسم اللہ ورضناک وعلیٰ ملۃ رسول اللہ سلیماناک

عقده با باز کرده می ماند
مروء زن بجاشش بگذرانند
لجودشش را که لین می بینند
لیک اندر محل با من مروء
ششش پیخته و یا خشب در وی
لیک بروی کنند ششش خام
نفت لا باس بالقصب آن شش

روے او سوے قبلہ گرداند
پروہ وقت دفن میدارند
چونکہ نافله و راسخه بینند
پروہ بر قبر او نباید کرد
گفت مکرده آن شریعت علی
چونکہ مانده است از رسول انام
گفت از جامع الصغیر آنگه

[illegible]

مستحب است ششت خام قصب
بزرگانے که علم دین خوانند
چون لحد را که راست برسانند
صورت قبر را کنند تسلیم
از مریع شدست نهی بنی
از خلاصه وقاضی خان شد یاد
رافع ازارض قدر شیر تراب
بیز باقبر مرده گچ کردن
بوالکهارم بزرگ راه نوزد
بر قبور از بنا و یا اعلام
نیز بویوسف طهرین بنا
و به بهار و قبور را تطهیرین
نیز از مضمرات المختار
نیز گفت آن بزرگ راه نما
یعنی در قبر گاه آن منزل
مرده را آدمی بجای و گر
چون محمد گفته است آن پاک
گفت امام سرخسی پاک نهاد
درستی که حرف اوست دلیل
شیخ الاسلام گفت آن دین بهر
عرضی در میان شده برده

چونکه در قبر آن حبیب رب
گفت بند قصب در و ماندند
بعد بر قصب خاک اندازند
این بویوسف است رسول کریم
علم آموز اگر خد اطمینانی
قبر مرده که چون مستقیم باد
نیز بر قبر بیاشند آب
هستند مکروه پیشکشی بلی طهرین
چون ز ایضاح تحفه نقل آورد
گفت مکروه بویوسف امام
کرده فسرود او کتابت را
از خلاصه نوشت کرده ستاین
گفت تطهیر نجس کرده شمار
آدمی مردد که داین ج
مستحب است مانند اسی عامل
بهرندش نه بهر دفن اگر
قدر میلین بر و نبود پاک
این سخن که گفت محمد یاد
کرده باشد زیاده از دو میل
کر ز شهر بر نه دیگر شهر
نیست مکروه بردن مرده

فی الجوهرة الإلهية
من كنز لا یفصح
من الوداد
انما یسبح بحمده
و لا یدرك قدره
انما یدرك قدره
بیکر و دین کرده
ست در قبری باشد
که پاک نیست
فی ایضاح تحفه
تطهیر القبر
۱۰۰ و ۱۰۱
این خلیفه
لا یفصح
بیکر و دین کرده
نیز از مضمرات المختار
نیز گفت آن بزرگ راه نما
یعنی در قبر گاه آن منزل
مرده را آدمی بجای و گر
چون محمد گفته است آن پاک
گفت امام سرخسی پاک نهاد
درستی که حرف اوست دلیل
شیخ الاسلام گفت آن دین بهر
عرضی در میان شده برده

یا در ازیر خیمه آورد	یا وصیت بچیزے آنکس کرد
غسل کرده نماز باید خواند	یا که وقت نماز غافل ماند
کرد در جامع البساتینش	حضرت شد حسین تعیینش
خواه در منبرش بمیرد و	فعل سازد اگر ز معرکه
حکم با ارتش او کرده است	خواه در دست مردمان در دست
بستد ایوی یا تعرض کرد	اینکه فرموده اند مرث مرد
برد از محسره که بشوید پس	گر نگویید و ابگفت کس
کرده باشد محض رفع سر	گفت اما شهید نیک خب
نیست مرث شهید فرموده	جنگ بر حال خود اگر مرده
مسلمه را بکشت اهل حرب	در ندایه نوشت با هر ضرب
نیست شستن این قتل انسان	یا بکشت اهل یعنی راه زنان
ارتش است هم کلام طویل	بوالکهارم نوشت بالتفصیل
نزد یو یوسف ارتش است بین	گشت موصی با خرت هم این
آخرت را اگر وصیت کرد	از کتایه رواست آورد
نبود ارتش با لاجتماع	علما گفت اند با اتباع
شود او را بالتفاسق اینجا	کرده باشد وصیت دنیا
هم نباشد قریب با عمران	در بیابان بوقوت میل انسان
ایچنین مرده راسته شوی	گفت آنها که راه حق جویند
باشد اسلحه شهید آن مرحوم	کشته در مصرفاتش معلوم
کشته گردید مثل این دو فریق	با غیانت قاطعان طریق
لیک بروی نماز نگذارند	غسل کرده بخاک دفن آرند

گر مرز بعد جنگ از این دو
خویشتر را کشته مسلمان
چون علی سعد گفت اصح عند
بهین قول امام مرغیبان
لیک حلوائی آن بزرگ طراز
بر بهین فتوی داد و بنارس
از معنائی شارج اورا
می بخواند نماز بر این تن
قابل الدین گشت قستیل
نه بخواند نماز را بر آن
از کتاب ذخیره نبوشتی
مثلاً تیغ را بدشمن بر
غسل کرده گذاردند نماز
گفت از جامع الصغیر خان
غرق شد یا در آب سوخت بنا
یامر با قصاص یا جسم
در فتاوی کافی هست نوید
چونکه اورا شهید میگویند
هم غرق و حریق هم بطون
یا بمسیر و غریب حق طلع
مردم باشد شهید هر بنده

می بخواند نماز هم بر او
خواند اورا جنازه اش یاس
بیقین دان نماز بروی
فتوی داده است آن بزرگ جهان
گفت اصح نزد من بدست نماز
یعنی بروی نماز گذار
میکنند از امام حجت یا
ذکر کرد این بود صحیح سخن
از جامع نوشت ناهل سبیل
این بخواندن یا نه و ان
خویش را بر خطا اگر گشتی
تا گمان بر خود شش سپید
با اتفاق ایست جان باز
گشت کس را درنده حیوان
یا سر و مانده در تیره دیوار
غسل کرده جنازه را خوان
نیز بامرت است اجر شهید
اینقدر فرق شد که می شنوید
گفت حکم شهید باشد چون
او شهید است با حدیث سنه
مردم باشد شهید را بود زنده

و قال است
دایم با این
عقله علی صحیح
نماز بر روی
و ذکر شد
ان را بقتاد
این که می
چونکه
شخص

وصف او کے شود بگفتن ادا

مے بود از مستر بان خدا

در بیان زیارت قبور

ذکر کردن بزرگ نیکو صبر
 مستحب گفتن نذر بر این مرد
 مے گذاردن ساز و گار نه
 فاتحه خواندن آینه الکر سے
 خواندنش چونکہ خواندہ اندوخال
 شدہ در آن کتاب خوش ثابت
 یعنی در قبر میت مذکور
 از خزانہ بخود خدا سے تیر
 نشود مستغفر بے مے
 کفش بیرون بپا سے باید کرد
 رفت بین اہل قبور نے انطین
 کفش خود را بپا سے خود انداز
 گفت استہ بقبلہ مستہ
 کہ باین لفظ ہم سلام بگو

شمار و روز از زیارت متبر
 چون ارادہ کہ بر زیارت کرد
 پیش از رفتن چو از جنانہ
 صورت خواندنش اگر پر سے
 باز سہ بار سورۃ احسان
 بخندش این ثواب بر میت
 حضرت حق تعالی سازد نور
 مرصع ہا ثواب کشیر
 چون در آید بلکہ او یعنی
 ہر جگاہ رسد بمقبرہ مرد
 مرد را دید سید کو نین
 امر فرمود آن غریب نواز
 برسد چون بمقبرہ زائر
 سوئے قبلہ شود چنانچہ رو

السلام علیکم یا اہل القبور یغفر اللہ لنا و لکم و انتہم لنا سلف نحن لہ بالافتر

چون سلام شد ہی بلفظ دیگر

از شہیدان بود قبور اگر

یعنی اگر مقبرہ شہیدان باشد السلام علیکم یا صبرتم فمعم عقبی اللہ را گوید
 و اگر قبور مسلمانان و کافران مختلط باشند السلام علی من اتبع الهدی
 گوید بعد از ان السلام علی اہل لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ گوید

والباس بر کوبیدن
 علی المرتضیٰ
 او دینوی حدیث
 عمل علی ما
 لکنہ کذا فی الزکریا
 بود انکار
 قال فی علی السلام
 منی الاعتقاد فکانا
 زار الانبیاء و اولیائہ
 سادہ من التراب
 فی من العبد کبریت
 قطعی من الزکریا
 کہیلت
 کفن متبر
 سبتہ و من غیر
 فکما تار من
 زار قبور خود ہستند
 مدہ عن انہ
 صدق رسول اللہ
 و زیارت قبور
 منہ بلکہ قبل ہم
 علی الناس و فی شوق
 انہ صبح اولوح
 ان اللہ شہید
 انہ مقبرہ

اجرامی بلا عدد و پر سے
ہم تو ایشیں ہر اہل قسبور
وعدہ ہای دیگر بود چندان
حضرت بادشاہ پائیندہ
اجرا کہ درین شریف کتاب
سورہ زلزلت ز بعد آن
قل ہو بعد ہفت خوان ہای تن
عدد حد فرماے کل سور
آنکہ خواہد گفت زیادہ ازین
باز ہر سورہ کہ سے خواند
گفت در قبر ہر کہ اسم
تنگ و تاریکے عذاب گور
نیز ازین شارح شریف آورد
لیک اندر قسمیہ مشہور
منع بوسہ نکرد منع مساس
شکر یا با خداے بے انباز
ماہ قمر بان کہ گشتہ بود تمام
بود از ہجرت حبیب احد
شکر بچید بحضرت حق باد
گرچہ خالیم از سلوک سیر
گرچہ در حال خود پریشانیم

فاتحہ خواندہ و آیت الکرسی
تسبیہ آنہا تسام کرد و نور
نیست این نسخہ را تجمل آن
میبہد اجرا بخوانند
یا و کردہ بود بعنبر حساب
بعد از ان سورہ تکوین خوان
لیک ذہ باز خواندست اسن
وعدہ ہا کردہ ست پیغامبر
سے بخواند تبسک و تسبیح
اجراے عظیم سے یاد
و علی ملہ رسول اللہ
تا چہل سال گرد و از وی دور
قبر ابو یوسف باید کرد
سیکند منع اوڑ منع قبول
فعل نصرانے گفت در وطن
اسکال المتقین کتاب نماز
و ترجمہ سید با انجام
مع احدی عشر ہزار و صد
دامن رہبر سے بدستہم داد
کردار و دوستان اہل خبر
باز از دو سہد لایضا نیم

و علی ملہ رسول اللہ
تا چہل سال گرد و از وی دور
قبر ابو یوسف باید کرد
سیکند منع اوڑ منع قبول
فعل نصرانے گفت در وطن
اسکال المتقین کتاب نماز
و ترجمہ سید با انجام
مع احدی عشر ہزار و صد
دامن رہبر سے بدستہم داد
کردار و دوستان اہل خبر
باز از دو سہد لایضا نیم

گرچه کارے نیاید از دستم | چاکر دوستان او هستم

کتاب الزکوٰۃ

ای یگانه خداے کون آرا از سیاه چهل دور انداز ای مربے ہر صفار و کبار نیست ہر چند طاغی بر ما خود نگیرے بطعن اگر دستم ماندہ از کاروان پساے لنگ لطف پاک تو در میان نبود منم از تشنگان غم بادہ مور ہا بخش ساختہ رویم بہانم رسیدہ ہست نفس ای نگارندہ کیوں و مکان قوتے وہ کہ خیمہ از اینجا تا ثانیے سواونیک گسان ای دہندہ جان بقالہا عالم آشکار و پنهانے	لطف کن علم نافع بار بمقام سرور نور انداز از دل بندہ رفع ساز غبار علم عین البصیرین عطا فرما در میان جسز برہ دستم ہر طرف دشمنان رنگارنگ جان اگر صد بود امان بود در بیابان حسرت افتادہ نیست درمان اینکہ کیش گویم از تو دارم امید واری و بس آب رحمت بحلق من بچکان تو سن ہمتے بزیر پا بمقام رضاے خود برسان واسلّم کن باصل مطلبہا مطلبہ را تو نیک میدانی
--	--

مکہ و مدینہ و حجاز
و من فطرت
یظاہر لطف
لکھنؤ
چند روزات
شرح اور

در بیان موجبات زکوٰۃ

مکہ کے راکہ واجبست زکوٰۃ مطابق ابن زکوٰۃ سلم باد مالک ملک تام باشد او	یعنی فرضست و اندیشہ صلوٰۃ بالغ و ہم مکلف و آزاد بود آن مال منصاب نمو
---	--

<p>یا بسا نده بود بخسیدن هر جا که می گذر ششم باشد سال هم ز دین مطالبی خوش وصل بهین شهر طاعتی اربعین همچنان سیکه فرض نه بصبی بعد چندین محل رسیدن غیر واجب بود زکوة باین یا که ظلم کسی گرفت بود فرض فرموده اند اهل ثبات سیک زینت زکوة این تن نیتش شهر طاعتی در خیال</p>	<p>بتمسک بکمانده است این تن یا بقصد تجارت این مال فاصل دیگر حاجت اصل فرض عین آمده زکوة باین بر محاسب زکوة واجب نه بود مال ضلوع بر انسان روزهای گذشته را بقیه مثل معن تقوی یا بود مجود نیست اندر دم اولی زکوة یا دم مال را جسد اگر دن گرد صدق کند جمیع مال</p>
---	---

در بیان زکوة شتر

<p>گو سفند یک باوز زکوة شتر چون شود ده دوشاة تعیین است پانزده شد سه گو سفند زکوة چون شود بیست چهار می است هم همین چار گو سفند شمار گفت بنت محاص فرض شتر اشر می یامی مانده باد و سال باد بروی زکوة بنت لبون که سبه سال گشت داخل آن</p>	<p>و پنج زاید بود نصاب شتر کم از ده که هست حکم این است هم زده تا چهارده دوشاة هم همین شده است تا یکی کم است بر سده شتر به است و چهار گشت مالک به است و پنج شتر گفت بنت محاص اعمال شتر و شش شتر باین مضمون چوبیت بنت لبون بگو عیان</p>
---	---

<p>و ادن حقت کہ فریضہ باد شدہ باشت چار را داخل جذمہ گوز کوۃ او بے شک داخل پنج سالہ باشد و س شد و بنت لبون زکوۃ آن در زکوۃ تش و حقت مہیاید یعنی باومی و حقت تعیین است کہ بہر پنج اہل بود یک شاقہ گفت بنت محاض فرض شمر گفت شاقہ حق مہیاید آنگاہ میکنند گفتہ اند اہل عمل</p>	<p>چہل و شش شتر کہ گشت زیاد معنی حق را بکن حاصل اشتر کس سد بنشت و یک معنی جذمہ را بر یک چون پنج گشت ہفتاد و شش کہ بقضا نود و یک شتر زیاد آید تا صد و بنت اہل سخن نیست بعد از ان پنج واجب زکوۃ کہ بہر بست و پنج از شتر چون شود اشتر شش صد پنجاہ بعد از ان ہتینا چون اول</p>
---	--

در بیان زکوۃ بقصر

<p>یک تبیع و یا تبیعہ باد یعنی گاوی در آمدہ بدو سال یک مسن و یا مسنہ باد کہ بسہ سال گشت داخل او سے بساز و حساب تا ستین کرد در شتر حساسے وی اخبار ربع عشر مسن و ہذا شصت ہر چہل اہو مسنہ او</p>	<p>شد نصاب شتر ثلاثین یا د کہ چہ باشد تبیع فی الاقوال در چہل گاؤ کہ دایمہ یا د بعد از این معنی مسن را گو از چہل چون زیادہ گردد این سخن مختص بہین ہفتاد یم بقصر از چہل زیادہ کہ بہت بعد با کل سے تبیعی گو</p>
---	--

در بیان زکوة کوسفند

از چهل کوسفند بزرگ شاة
از صد و بیست شد یک زیاده
از دویست که زیاده گردید
چار قسم را بود زکوة چهار
در هدایه بود زکوة شاة
مختصر را چهلین خبر داده
پانزده ماده اختلاط بود
یا در ربع عشر قیمت آن
نیست بر اسب چیزی عندهما
اسب را که زکوة فسان است
سخن بزرگان تقوی کسب
لیک قولی بود سه اسب نصاب
لیک وایت از آن زکوة فیل
بوالکلام و همز قاضی خان
چون شتر بالقر بود با شاة
سائمه آنکه کرده است آنمال
نیست واجب زکوة هم بصغار
نبود در دوا و اسب نصاب
بوالکلام چنانچه تمییز کرد
و در آن مال خود زکوة انسان

بستین دان که میدهند زکوة
در زکوة شاة باید داد
گفت سه شاة سید بهر بشیک
بعد اکل صدیکه بشمار
نیشاکش ده بشیر زکوة
گفت هر اسب که بود داده
گفت دینار زکوة بود
لیک در کافیه کرده است بیان
هو خمار گفت لافقوس
این وایت بقول نعمان است
نبود و نوزاد و نصاب اسب
یک سخن پنج و نصاب چهار
نیست چیزی زکوة از خیل
از خلاصه و مضرات بیان
نبود از سائمه گوسفند زکوة
بچهره آن پسند اکثر سال
لیک واجب بود به تبع کسب
نیست جز قول مالک اخیل
در هدایه و کافیه هم آورده
واجب است این و هدایه آن

در بیان کوة ذریع و نفقہ

<p>نیم مثقال از وز کوة طالب وزن قیراط پنج شعیر است ربع عشرش دهنه کرده حساب هفت مثقال کل ده درهم چلیست معمول معنی او گو چون اولی زیورست همان گفت باز یوز زنان نبود اور وایت کند نه بر آنست هر خمس را ز کوة واجب باد نیست واجب کوة زین مضمون شد چهل درهم از دو صد افرون شد دو قیرات واجب او باد هر چه گردید بانصاب زیاد شافعی هم نوشت ست چنان حکم او نقره است امی طالب قیمت او اگر رسد بنصاب بزرگانیک که کرده اند بیان که عوض تحب ارتقے دارد میرسد یا که بانصاب ز پنج درهم ز کوة واجب دان</p>	<p>لیست مثقال دان ز کوة ذریع وزن مثقال لیست قیراط است شد دو صد درهم بنقره نصاب ذکر کرده ایم عالم خواه معمول نحیر معمول او چون دنا نیر و چون درهم دان سنگین شافعی چنان نبود خاتم نفقہ که بردان ست شود این مال بر نصاب زیاد کم ز خمس نصاب شد افزون یعنی یک درهم ست واجب چنان چار مثقال ز زر لیست زیاد سنگین صاحبین پاک نهاد از چهل یک دهنه ز کوة آن نقره درهم ست اگر غالب غالبش غش بود کمند حساب بعد بروی ز کوة واجب دان در کتب با یه می آرد قیمتش بانصاب نفقہ اگر از بهای دوست درهم آن</p>
---	---

<p>سیکند فقره و سبب خشم ده متناقبیل شخص و منت طلبا بیای طلاس و منتقال بر سید پست پیکدا و نصاب و هم کند فقره و سبب را و س بیخ منتقال و منت از زر هم یعنی از زر و بد سبب اقبال نقص اگر یافت و میان مال ظرفیش نصاب اگر باشد در کفایت عشر هم امی قوم شانه گفت غیر عیش لا</p>	<p>آنکه عسکر خضارد هم بوالحکام صریح کرد این را میر سید هم عرض صاحب مال گفت بد زکوة او نصاب اینچنین بنده کشتی رحمت یعنی از فقره و منت صدور هم گزاره صدر هم شده منتقال هر جگای نصاب باشد مال گفت نقصان او در باشد و زکوة ندور فقط و هم قیمت و جواز نزد</p>
--	--

در بیان عشر احکام او

<p>عاشتر است مانده باشد امام بهر خذ زکوة تا حیرت از تمارع حول کرد از کار راست بدید مع الیهم اینچنین نیقیر سدا و هم و هم راست اند مع الیهم اینچنین چونکه زکوة او سلطان در سوا هم قبول است زمین رو</p>	<p>در وقایع و شرح اوست تمام یعنی بر راست مانده است او را گر بجا شرکست که از تجار یا شود مست که از فراغ قرض یا گویند این که درین بهر مال غیر سوا هم است اگر شش و سوا هم قبول نبود زان سیکند صرف مصرعش را او</p>
--	--

یا کمید ز کوه سال اگر
که جزین عاشق در این جمل
نبود شش خط بر آرون
نیز بر این شرط از فرم
حرب اینها قسم خود و بکرم
بلغ عشق است از سلسلایان
عشگیر و ز حرمیان بحساب
هم ندانند تا حبران ما
دانند از تا حبران ماکفار
آن قدر عاشقان اهل دین
گر بگیرند اهل حرب آنها
کل اموال تاجران آنان
گر بگیرند تا حبر اسپین
چون حرب گرفت عشق مال
گر بدارش نه ماه آید نین
داخل و از خود شده آید
کس بهال معصاریه بگرفت
یا که مال بود بصاحت نین
عمید ازون که باشد او بیون
لیک بیون نبوده باشد آن
خواهر او بود و دانست

داود بودم بهاشق و دیگر
رست و اندمخ لبین این قول
یعنی از عاشق و در بے ظن
یا و این کس در حرب بے
بود این مال مادر و سپرم
اخذ عاشق و فرم و و چندان
مال آنها اگر بد بفساد
چه و در مال گیر دشمن آنها
یا بگیرند مال چه مقتدر
گیر و از مال شان علی التبعین
کل اموال تا حبران ما
نند و عاشق و سلسلایان
عاشقان بگیر و ازون نین
باز بخاک و شست و آن مال
عاشق از مال و بگیر و چیز
عشق و دیگر مال او باید
ز و بگیر و آنچه تعین گشت
عاشق از مال او بگیر و چیز
هم بگیرند چیز ازون چون
کس و ملک خواهر او دان
کند از کوه ز کوه الای

در بیان کوه کاهن

شتاد محقق بر بزرگ بین
 یافت افسان و کان نوست فوز
 در زمین خرابه عیش و عشرت
 خصل و زاد و همسان بند
 مال مخلوق در زمین کافست
 در کس یافت در بیابان
 مالک و شاکه نشت چین
 آنچه او یافت کرد بد بصاب
 هم ز تنبیه ذکر و چندان
 ارض ملوک بزمین مباح
 هست واجب ز کوه او احوال
 ارض اگر ملک دیگر انسانست
 یافت اگر دید کان در دارش
 آنچه در دار اوست مالک است
 یافت کرد اگر چه اندر دار
 نیست چیز بلو او و عشرت
 زیوریکه بر آرد از دریا
 یافت فیروزج آنکه در جلال
 در گرفت از حسن زان کفار

ابو الکلام چشمت کینه
 چون صاحب و جود و عفت اگر
 آن زمین ملک دیگر است
 باقی او بود بهر بیابان
 آنچه موهب کس نیست گنج
 مالکش نیست خمس می داند
 نه در خمس و نه در التماس
 و در زوی ز کوه کرده حساب
 فقر و زبانی پیش از کان
 سخن شاکه پاک ارض
 اصح قول آن نکوا فصال
 مذموب مالک است آنست
 چیز و حق او نه بشمارش
 در زمینش بود و او نیست
 خمس باید که بهر دو بار
 کرد و او عفت اختلاف
 دادن خمس او باین سهوا
 چیز دادن بغیر واجب
 اگر چه چیز است خمس

ایشیں ہیں ہر زمرہ و باقوت
 از زمین یافت گنج انسانی
 بعد این آدمے نیک بنام
 حکم از کردہ اند چون قیامت
 لیک پر و حیثیت از کفزار
 مثل نقش حسنم و پیر آن
 عسل و راکہ و ادین است
 بائے او بایست کہ میدانے
 ملک شخص گو کہ بہت زمین
 لیک و مذہب و دنیو نام
 فیہ دواول سلمانے
 انچه باقر حسن سے ماند
 گردانند و ارخان آن
 صرف اقصائے مالک بشک بنام
 شیخ الاسلام گفت و انجالی
 اشتبا و نشانه است اگر
 ظاهر مذہب ازین اقوال
 یافت از اول حرب این خیر
 از بیابان و از حرب اگر
 بہرہ چون نابود و دستا من
 کجیہ کے متاع آفتاب

فیت چیرے چنانچہ تہذیب
حکم اور احکام کی سیّدانہ
بیرونی سے از نشانی اسلام
فقیہ مال یا فقیہ از دہ
بودہ باشند و ہستہ حسن ای یاد
این علامت اہل کفر بدان
بالتے او بود بسیار بندہ
مالک ارض نیست افسانہ
نزد بود و ہستہ حکم ہمین
اول فتح کہ گرفت امام
و او این ارض را با فسانہ
مال مروارشان او دانند
ہو المکارم نو شدہ ست چنان
مے شناسند یعنی در اسلام
ہند آن مال را بہ بیتہ المال
یعنی در درہم و خمیر و گر
گوید این بودہ است از جمال
و ہار و ابر مالک او نمیز
یافت کہ وید حکم او ست و گر
در قیامت نہ شود ضامن
یا فیتہ این بار خمس بدہ پس

در بیان مینہانی و بی کوستان

عشر ہزار اگر کرمت حاصل
 و انچہ بیرون کو از زمین باشد
 سخن مختصر بیرون است
 انچہ بیرون کہ میشود از ارض
 گفته باشند بسبب او
 در حوالے آدمی است شجر
 گرچہ آن بارہ عشریہ بود
 از ابو یوسف ابن روایت بل
 عشر باید اگر رسد بقیاب
 بیست و بیست و بیست و بیست
 خواہ آب سادہ و خواہ آتشین
 از زمین کہ بر وزن بر آید و سہ
 بیست و بیست و بیست و بیست
 پنج اوسق شوند و است بہان
 شصت و شصت و شصت و شصت
 عشر واجب شود و بیست و بیست
 شدہ سے فارست وادی
 عشر باید چنانچہ در خبر است
 عشر واجب نے شود بار

از زمین ہاے وہ لیے جبل
 شجر کوہ را چسبن باشد
 گرچہ کم بہت عشر واجب در
 بوالہ کارم کہ کرد انچہ ارض
 بہت بروی کہ عشر شجر عبد
 از فتاوے قاضی کو شجر
 عشر بر میوہ اشش شجر و
 شجر کہ گفتہ جبری نے غسل
 یک سخن قیمتش گشت و است
 غیر ازین ہم روایت بہت از
 چونکہ بر قول حضرت نعمانی
 خواہ آب روان بخور و نہان
 بر حشیش است نہنم شجر
 عشر واجب اگرچہ بہت قلیل
 کہ ہم باقی بہت میوہ آن
 ہر یک و سق در خدا شکر
 انچہ باشد بر اسے استقلال
 اینکہ گفتہ عشرتے یاسے
 کرتے در برہ و سق شکر است
 یک با کاہ برگ حشر مارا

یا زہر بلکہ کہ بغیر قتال
یا شدہ فتح عنوہ ہر شہر
قسم ہم یافتہ است آن ہنگام
عشر یہ ہے بود تعیین میدان
گفت اہل سخن سواد عراق
بلکہ کہ بعنوہ بکشا دند
غیر کہ از وحسراج طلب
یا بکر وہ مضالحہ با نام
سے بود آن زمین خراجیہ
نیز در شرح مختصرہ یعتین
ہم خراجے بود زمین بخار
پس بخار بعنوہ بکشادست
لیک سفرے کہ شد سمرقند
گرچہ اورا بعنوہ بکشادہ
بہ حفظ عساکر اسلام
صاحب مختصر بیان کردہ
کردا حیا و اسلامائے
یعنی باشد قریب عشریہ
بخارجیہ کہ قریب است آن
ذمی میکت اگر احیا
وصف ارض موات بر گوصیت

اہلش بیان گزیدہ با اقوال
یعنی با غالبے و یا بر سر
یعنی در بین لشکر اسلام
انچنین ہم بود در استحسان
اوتراے بود علی الاطلاق
اہلش آنجا خراجے بردادند
چونکہ یکہ بود زمین ب
اندران جگہ ساختند مقام
این بود حکماے شرعیہ
ذکر کردہ فقہ شمس الدین
بعض رضیش تو عشریہ بشمار
منج ہم اوجسراج میدادست
عشریہ بودہ ای خسرو مندی
حکم شرع از برائے اودادہ
ماندہ بودست وقت فتح تمام
آن زمینے کہ سے بود مردہ
معتبر قرب آن زمین دانے
عشر باشد بحکم شرعیہ
حکم اورا خسراجیہ میدان
ہست مطلق خراجیہ اینجا
بوالہکارم نزاقضی خان مروست

فصل فی الخراج
مسئلہ اول
عبارت اول
اذا كان العلم
بأنه ملك
لذوقه فتمت
بيت المال
يجب سعة
الاعيناء
البلدة نفقة
وكانه ١٤
فأدس

نشناستند اینک مالک آن	که این را بنوا
گفت باشد خراج بر نوعان	نوع از وی مقاسم میدان
نزع بآلت که از خارج آن	می گیرد یا ما از دهستان
نصف خارج که غایت طاقت	می گیرد بلا شک و شبهت
چون ازینا که مصلحت بکدام	پدیدش گیرد و شش خراج امام
نوع از وی موقوف است و اگر	مانده بچند مکرر سوا و عمر
گو بکل جریب و این باب	از اراضی که میرسد بوی آب
صالح مرد زراعت است او هم	صالح می یازد بیک دزد هم
مرجوب است که تبه است زمین	نیچر هم بود و حیران زمین
از جریب تا که نخل متصل	و بود حکم شرع را چه نگه
ماسوی و مثل عفر و بستان	گل او که بود محوطه آن
قدر طاقت خراج بر وی است	داشتن سکه چه نیکو است
هر جریب است شصت از شصت	بگوید و شصت مردک است
از کفایه روایت دیگر است	که هر شصت خوشیست معتبر است
از زمین قطع کرده باشد آب	کثرت آب یا یکدزد خراب
یا رسید به آفتی باز رع	بسیار بر وی خراج اندر شرع
معنی آفت اینک بی امکان	بوده باشد ز زرع دفع آن
یعنی همچون بلخ و یا چون سر	دفع او را نمیتواند کرد
لیک معطل بماند مالک آن	مع قدرت خراج و جیف آن
و شصت ارض خراج او کفار	شدن مسلمان همان خراج شای
یا ز وی خرد مسلمان کس	است با خراج ارضش بس

<p>گفتند از مسلم ارض عشره موتند که واجب است خرج صدقه مسکین بخیس ثلث لیک بعد از طلب تصدق کرده صاحب ارض عاقبت اندیش گفت این شایع حمیده وصال در فتاویٰ مجمع البحرین گفت عشر حراج است شمع</p>	<p>خر و شش او شود حراج گرفته طلب امام حیثیت عاری آن حراج که نیست گردن نیست ساقط گردن آن مرد تا ندیده حراج ارض خویش اکل از زرع او نبوده حلال گفت از شریع سید کونین باید از زمین واحد جمیع</p>
---	--

در بیان مصرف زکوة

<p>مصرف این زکوة را از مصارف چنانچه تخصیص آنکه از ویوسه ندارد و چیزی سمن بلبان این حدوته که احتیاج عمل بلبان فرد مصرف دیگر می مکاتب باو قرض و اریکه مالی او بخصایب هم بگوید مانده او از عشرة ایستاده و محمد خوش شرف صرف سازند هم باین سبیل مال او که و یا انت سبیل</p>	<p>هست در مصرف و غیر او فقرا و در مساکین است اهل معنی فقیر کرد حساب اوست مسکین چنانچه کرده تهنیت معرفش نمیند عامل صدقه گفت صرف زکوة باید کرد تا که گردد و بنزد گم آزاد نرسد غیر شرف او بحساب نزد ویوسه است صرف زکوة که پنج مانده را بلبان و صرف کیست این سبیل گوئی سبیل نبود لیک مال او با و سبیل</p>
--	---

صرف سازد و بجهت آنرا
 هیچ نوشتند مال تزکیت
 در میان کوزه و جدست و لا د
 هیچ مملوک صرف او نتوان
 نتوان صرف ساختن اصلا
 بر بنی هاشمی نباید داد
 بلکه در بدو بنده گان شان
 معطای این زکوة بردگان
 به این زن زکوة داد بود
 هست مملوک و اگر داسه
 از براسه رضا بی محسوب بود
 پی نیازش کت در و سوز
 بود کارم بزرگ دین پرور
 مع یکروزه قوت کرد سوال
 صدقه های نو افندادون
 گفت هم هاشمی بنی هاشم باز
 هر طایفه امامت نموده
 هر تقش بود در زمان بنی
 خمس خمس غنائیم از شان بود
 بریکه اهل فتنه یادیون
 نزد اصحاب مابکره خبر

یا به بعضی که گشتند عیسی
 مصرفش را و بدستیت
 نتواند زکوة بروی داد
 اگر چه آزاد هست بعضی آن
 صرف مملوک طعن هاشم را
 بعضی از بزرگه این اولاد
 هم بدست جواز نیست چنان
 صرف این زکوة باشد آن
 می نبود دست بردانگه بی
 با عاده زکوة الا سله
 بچنان کس زکوة داخل نرود
 از براسه سوال گیرد
 مسکینه از سوال شخص خبر
 از حسن زکوة نیست حلال
 هاشمی راجع از ان سله ظن
 صرف سازد زکوة خویش جواز
 اخذ با جواز او بود
 چونکه آنوقت در خطا بی
 تا جواز زکوة از ان بود
 و ادب در نصاب باشد چون
 اصل نبود جواز نزد و

تفصیل از بلده کاشانی
اہل صفیہ گریہ فرمودہ
یابوداہل آن بلده اشوج

پرونده باشد زکوة مال اگر
مگر آنجا قریب او بوده
که بر او سب این نباشد

در بیان صدق و کذب

صدقه از برای فطریه
یعنی چون آورد یا سبوق ست او
یکبار بود و روایت اندکان
لیک قول صحیح به شصت
بوالکارم در کافه کرد سخن
اینچنین از ویزه نزد او
یکبار یک صاع باشد از خضر را
لیک در ده بیت و صد سیار
گفت ابویسیران و یاسه پیش
گفت پدر او صحیح آخا
بهر گندم جواز گوشتوان
از کبیره دفع قیمت او
از کبیره نوشتن آن آبل
چونکه او دوزخ بود و حرکات
چونکه او در هم بقیمت این
مال شخصی که میرسد بنصاب
باشد این شخص مسلم و آزاد

و آنچه کبر و زبده از
 شایسته را خلاصه از این
 قول جاری بود از و عنوان
 اندر و معتبر بود قیمت
 قیمتش اعتبار چون از این
 مثل بر نصف صلح واجب که
 یازده سید همسین فرما
 فرماید از و می بین چون کمر
 سینه و جامع الصغیر خوش
 گفت از عنوان بر همین فتوای
 وزیر محمد بود خلاصه آن
 باشد افضل تو فتوی بر این که
 مطلقاً دفع کند است افضل
 طاعت بی خلاف باشد صحت
 شد تخلف از شایسته یقین
 گر چه نامی نه است گشت حساب
 و ادون فطر و زده واجب با و

[illegible]

میجو از بد بطل محرم او
 پنجان چیز میکند تبدیل
 بوالکارم که تا صد دین ست
 لیک از کافے گفت اصح بطن
 از خلاصه بزم نمان
 از هدایه نوشت قوس باز
 لیک قول محسد ست ز فر
 ظاهر قول غیر واجب دان
 اول وقت اخصی که نست
 لیک در غیر مصر قریب
 میکند اهل مصر اگر تعجیل
 خارج مصر سیف دستا ند
 ذکر کرد از کتاب قاضی خان
 بر مسافر مباح کرد قصر
 آخر وقت را بتر بانی
 ازینا بیع شارح او را د
 می بود روز دهم قریان
 روز سوم شد آفتاب فرو
 بگذشت چون ز تقدیرش
 گشت احب باین مسلمان ذات
 از سر اجیه گفت شارح بحسب

مایقه را چه میکند بر گو
 نفع نتوان بعین او بی قیل
 از هدایه نوشت اصح اینست
 نیست واجب ز مال او کردن
 نیست واجب اصح زمان آن
 گفت قی قولم نبوده جواز
 ساز و انجام مال خویش بد
 بر همین قی گفت قاضی خان
 گفت بعد از نماز قریب است
 جائز از بعد صبح میدانی
 در هدایه نوشت بروی جیل
 چون شود صبح فوج گرداند
 می برد و در تره بان چندان
 آفتاب گفت آن معلوم
 آخر روز سه مین دانست
 کرد ایام بخیر او یاد
 یازده یاد و از ده از آن
 می شود ساعتاً اخصی از او
 شد منسی از برای تاخیرش
 او تصدق کند بقیه شانه
 باشد از او بر روز اول

سکات الثمن

بجای دادن بزرگ
فوضه صاحب زاده
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی
محمد و آله الطیبین
الطاهرین
و علی
السیدین
احمد و حسن و حسین
و علی و فاطمه و زهرا
و ابی طالب
و ابی طالب

دو سار دوز خانیه آن شاه
عید خوانند گشت قربانی
گفت اینجایا عاده است نماز
خواهزار بار شود شرعیه
عزیز بوده است اگر چه آن
از برای نوشتن مشایخ باز
افضل نیست در مسلمان
زوج اگر گوید اندک بس
غیر اگر زوج نمیکند آیه
گفت از شرعیان گویند انجام
بزرگانیکه راه میدهند

روز نحر است بهانه شد نگاه
عزیز بوده فهم شده تماشای
اصحبه را عاده سازد باز
گفت بخیر از سر بر جیب
بشهادت بخواند جائز دان
زوج در شب بود بکره جواز
زوج سازد بدست قربانی
طلبه اوز غیر پاک بس
نمود و الوقت می شود حاضر
سوی قصبه کند در آن هنگام
گفت آنوقت آنجا بنشین

سکات الثمن
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی
محمد و آله الطیبین
الطاهرین
و علی
السیدین
احمد و حسن و حسین
و علی و فاطمه و زهرا
و ابی طالب
و ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی
محمد و آله الطیبین
الطاهرین
و علی
السیدین
احمد و حسن و حسین
و علی و فاطمه و زهرا
و ابی طالب
و ابی طالب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی
محمد و آله الطیبین
الطاهرین
و علی
السیدین
احمد و حسن و حسین
و علی و فاطمه و زهرا
و ابی طالب
و ابی طالب

گفت تجویز آن ز خود قاسم
از خلاصه اگر همین باشد
از هدایه بیان کند رسالت
هست عیشا خ همدین تجویز
از خلاصه جواز گفت آن نخست
نیز جائز بود خصم آن
از خلاصه است مال بے دندان
غیر جائز بود ز قاسم خان
هست باقی اگر ز دندانش
هست ز اجناس غیر جائز وید
بے زمانیکه بود دست اگر
جر بلبے که سمت هم محسوب
شمار مالیکه نیست نازل آن
چون سلیم از عیوب ظاهر است
نیست لاغری جواز فخر بانی
از خلاصه نوشت اگر عرجا
بیزمین چار پا اگر ما ند
اکثر از ثلث گوش آن حیوان
گر رود صاحب نباید کرد
بوالمدکارم ز قاسم خان پیر
ایزن سخن را صحیح فرموده

قدردن ایچیه
بے است
لا عین
لله بالحق
بالفاسیه
لا اله الا الله
بسم الله الرحمن الرحیم
مصدق
عز و جلاله
عز و جلاله
عز و جلاله

یعنی مجنون بهر دست بانی
می بود جائز آنچه پسین باشد
هست جائز است طاکل علف
از هدایه شکسته شاختش نیست
کسر شاختش اگر رسد بهشت
بلکه اولی نوشت از نعمان
هست جائز علف خوردگر آن
از ابویوسف این روایت دان
میخورد و علف که گرسنه اش
لیک جائز نوشت از تحسین
از غنیم جائز است نه ز بقت
اینچنین خورد گوشش ای مجنون
که ز علت نیست جائز دان
فج آن مال کن که طاهر است
لنک را هم تو آنچه پسین دانی
نیست تجویز اگر و دست پا
فج او را جواز میداند
دم یا چشم یا دهن آن
صاحب مختصر پسین آورد
اکثر از ثلث را نوشت کثیر
گفت هم فتوے بهر همین بوده

در حدیث

در نہر اوصد و دوازدہ این بیت چار از منہ محرم بود شکر با حند ای پائین گر نباشد عنایت ہارے	شدا و مجلا علی التقیین روز و شنبہ این در مقصود برساندے بطلب بندہ من کے و گردن چنین کارے
---	--

مناجات

امی کریمے کہ از عیان غیب از تو طلبید رخ زیاد ورے از تو رحم مست جبر نہایت از تو الطاف مہربانیا تو کہ مر بندہ مرحمت داری گر چہ مارا ذنوب و جنبست گر چہ بارانہار نقصانست گر چہ با عاصی و گنہ گاریم از بہین نام امیدوار ہماست بہین نام اے جہان آرا روز محشر میاں مردان گر چہ ناقابل ست بد کردار روز جہانیا بد ہوشے	از تو پوشیدہ نیست از ماعیب از تو عقد و زماست معرری ما گرفتار خود ز نادانی ما مقید بہ سرفانیہا مخلصم دہ ازین گرفتاری نام پاک تو غافل الذنبست نام پاکت رحیم رحمن ست نام عبکے مومنے داریم گر چہ در بندہ شہ مساریہا زیر خاک سیمہ برے مارا بہین نام سخی رو گردان از تو دار و امید امید یار ہمہ عیبہا کے رو پوشے
--	--

کتاب الصوم

بقین روزہ مہ رمضان	کہ با جمع منہ رض عین بدان
--------------------	---------------------------

بعد از این روز که هست ندور
 یکصد را شریعه فرموده
 که اندر پنج دلیل باورد
 واجب اندر هر ای که فرمود
 از قضاوی کافری که در عرض
 سه روز این پنج دلیل باورد
 شریعی فرمود که در عالم
 هر چه که است معصوم باشد تا
 که درین سه روز باورد و موجود
 عرض این روز که گشت بیان
 معنی روز دوازده است قرب
 یعنی از صبح تا غروب و کا
 صاحب محقق کرده که در بیان
 چون نصف نهار شرعی پیش
 بود اما که کرده شرعش نیز
 از نایب اصح نوشت آن مرد
 چون که نصف نهار شرعی این
 تا غروب و باز صبح ای یار
 و در وقت نیت ای انصاف
 اول نیت پیش آن خوب

در هدایه است و آبشش بنکوه
 روزه نذر فرض می بوده
 اندرین شرح سازم آورد
 منتهی اوفس رضیه خواهد بود
 نذر سهبت از وجوب نبود فرض
 صاحب کافیه نیز می آورد
 هست عقل بلاغت اسلام
 بادعت زبندگان خدا
 یکایک بودن ز خون حیض انشاک
 انهم ادایش فیه خواهد بود
 پیو در روزه می رمضان
 ترک وطنی است ترک اکل و ضرب
 ترک اینها کند بامر خدا
 نیت روزه می رمضان
 نیتش کرد جایز امی در پیش
 پیش از چاشت کل آن تجویز
 همز کافیه صحیح تعیین کرد
 پیو چاشت کل آن یقین
 در شریعت نوشته اند نهاد
 از خزانة نوشت نیست خلاف
 گفت او بود و هست وقت خود

[illegible]

روزه دارند و شنب کند نیست	ششای شتر ط کرد بی شبیهت
گفت نصف اخیر با و از شنب	بعضی اصحاب آن خدای طلب
گفت در شنب درست دان مطلق	بعضی اصحاب آن دیانت حق
نیتش را جدید باید کرد	لیک ساز و مباشرت آن مرد
گفت در جامع خود از خوبه	این سخن از امام محسوبه
خیر تعیین شدست نصف اخیر	لیک گفت مست از وسیط آن پیر
خیر مبطل نوشته اند چنان	بعده نیت جماع اکل آن
بعده نیت اگر از خواب	از حجر نوشت در این باب
نیست واجب محذوف نیت	از اصح گفت آن علوم هست
شرط نیت بکردن شنب آن یار	هم ز سفر مسافر و بیمار
فضل نیت کند درست بدان	تزو مار و زهده رمضان
هم تخلف ز مالک دل صاف	شافعی را در این نیت خلاف
با چنین نیتش مسافر باید	گر کند نیت این چنین بیمار
صح قول او درست بدان	و روایت شدست از نعمان
این سخن قول صاحبین است	آنچه قول صح که زان نیکوست
شافعی را بود درین قولان	نیت مطلق اگر کند انسان
بست نهم که گشت از شعبان	در هدایه نوشته اند چنان
نایب بینند ماه نیک جمال	مستوجه شوند بهر هلال
ورنه سه روز را کنند تمام	گر بی بینند دار و ند صیام
دار و ندر روزه می رمضان	بعد سی روز عدت رمضان
روزه نیت کند که است دان	روز شک شنبه از مهر رمضان

بعد ظاهر شود باین انسان
گفت چنانکه روزی که مکتوب
که بهمان روز کرده است فطار
کرد نیت زواجی دیگر
بعد ظاهر شود اگر بر آن
از نیت حساب یا بد او
یک سخن باشد از قنوع آن
کرده باشد قنوع نیت
روزی که شک بروزه معتاد
گر یا جماع روزه افضل دان
روزی که شک را به تنه
باز سه روز روزه داشت زیاد
قول بعضی شدست فضل فضل
قول مختار را چنین گفته
فتوی بد هر چه باشد انسان
نیست معلوم ماه اگر این یار
گر بود نیت یکی انسان
روزی که میبارش والا نه
گفت فرداش از مهر رمضان
چون شعبان گر بود فردا
گفت اینهم که اهمیت عین است

بوده آن روز از مهر رمضان
ورنه از نقل پیشود محسوب
چونکه سلفون بود قضا استمار
نیت یک کرده اند خبر
بوده آن روز از مهر رمضان
وز شعبان بود از و بر گو
اصح از نیتش حساب بدان
نیو دزد و ماکرا همیت
هر چه گاهی موافقت است و
یا نیت روز آخر شعبان
روزی که دارد در آنچه منبرائی
بسیار روزی که وی افضل باد
قول بعضی است صوم امی عمل
روزی که دارد بنفس خود مفتی
منظر تازوال گردد آن
مید هر فتوی بعد بر فطار
مست فردا اگر مهر رمضان
شود اصل روزه نادانی
گر بود روزه داشتیم از آن
روزی که دارم روزه واجب آخری
چون تردید میان امرین است

بعد دانند که از مهر رمضان
روز شنبان که بوده است اگر
روز شنبک قصد کرد اگر انسان
روزه دارم روزه مکتوب
هم چنین قصد را اگر است گو
بعد ظاهر شد از مهر رمضان
تخصص بیند بلال را تنها
گرچه آنجا گواهی آن مرد
روزه آنکس نداشت حکمیت
شافعی گفت هم کفارت است
کروسی روز روزه این که تمام
بعد سی روز اگر کشاید حیثیت
یعنی آن آدمیکه از این پیش
شخصه عدل گواهی تنها
بسم الله عز وجل بود چون خام
خواه حرس عبدن یا مرد
هم نوشتند بر رگان اخص
شرط باشد عدالتش اما
در قذف اگر کسی بود محدود
هم قبول آمده گواهی آن
بود اما کارم که در اینجا یاد

بوده آن روز جائز است بآن
نیست جائز و واجب و دیگر
گر صبح است از مهر رمضان
ورنه از نقل میشود محسوب
در هدایه بود لیل او
بوده آن روز جائز است از آن
روزه سپارد البته فردا
چون امام زمانه رو بر کرد
با بروی قضا کفارت نیست
روزه اش با جماع اگر شکست
روزه کشاید و اگر با سام
مرد مذکور را کفارت نیست
ماه را دیده بود تنها خویش
و او بر دید افضل
بگیرد گواهی و امام
امروین است قبول باید کرد
نیست لفظ شهادت شخص
قول فاسق قبول اینجا
بعد از آن توبه هم بکرده بود
و موطا البراویه دان
فاسق نذرین گواهی داد

گفت دیدم هلال را این شام
 امر کردی اما قسم آن یوم
 هر که افطار کرد و بعد از آن
 شد قبولش گواهی یک کس
 باز پیش از ثبوت ماه شوال
 حسن از ابو حنیفه گفت چنین
 روزی که شدست امر افطار
 بگویم و کس و آن
 بعد ماه که برگشت تمام
 هم نوشت آن موی ملت
 تا گواهی جماعت بسیار
 در هدایه که میکند تعذیر
 از ابو یوسف طریقی آورد
 خواه باشد اهل مصر ایشان
 فرق نبود میان اینها
 دیدن هلال فطر انسان
 هر چه گله دوم و داد خبر
 یا وزن بود یا یک زر جال
 گر سماعیست که موجود
 نیست مقبول باشد از این کم
 و رسم نیست عتق ای چیز

که گواهی دس گرعت امام
 هر سلطان که هست دارد صوم
 قول عامه برو کفارت دان
 صوم سی روز داشتند شمس
 میکشایند یا نه در این حال
 میکشایند حتماست این
 در هدایه و دلیل هر دو یار
 روزه دارند گفت در کافه
 میکشایند بقول جمله امام
 نبود و هم اگر علت
 ندان آن گواهی گوشن دار
 گفت اهل محدست کشیر
 هست اینجا کثیر پنجشنبه مرد
 و آنکه دارد شود ز خارج آن
 این همه در هدایه قسینا
 احتیاطا میکشایند آن
 گفت دیدم هلال فطر که
 که گواهی دسند بهر هلال
 این گواهی قبول خواهد بود
 گرچه اندر رسم است علت هم
 در گواهیست فطر جمع کشیر

کرد و افطار متخلف از نسیان
 کرد و عید العلی حیا نچساید
 مکرمه محطت اکبر و افطار
 یو المکارم نظیر این آورد
 روز و بود و بیدار این انسان
 رفت و حلقه آب المختار
 شرح او را کرد و دست بیان
 کرد و افطار آدمی بخط
 یا نسیان بهر کرد و افطار
 یا بطن شک اکل سازد آن
 قول محبوع عالمان پاک
 احتیاط و حمایت ستی
 یعنی آن تھے کہ خور و ان باشد
 باز کرد و بخوف اگر این تھے
 قول یونیسف از پرے وہاں
 خود اینکس اگر ستر و برست
 تھے کہ آید کم از پرے وہاں
 خود اینکس سر و در این تھے
 گفت بار دیگر کہوے فساد
 فقیر خدا اگر بسیار تھے
 خواہ باشد از وہ پرے وہاں

نزد با هم قضائش اولی و آن
هم نوشت است شرح اول و
در باب قضائے او بشمار
مثلاً شخصی مضامه میکرد
قاصد فطر هم بود و آن
صورتش این بود و قضای بشمار
یعنی از جامع الصغیر حان
زفت و مضامه کجایش
یا کشادست کر یا ناسپار
بعد دانست از روز رمضان
بعد لازم بود یا و امساک
روزه فاسد نمیشود یا و
گرنه از وی پریشان باشد
گفت در کافیه نیست مضامه
باز برگشت روزه فاسد دان
قول اصح فاسد آوردست
عوض شد عذر هم فساد دان
گفت فاسد که هم مضامه و
از آن قی کم کرده بودم یا و
گفت لازم بود و قضای و
نحوه را دون او مساوی دان

در این کتاب
 از کتابخانه
 وزارت معارف
 و اوقاف
 و صنایع
 و معادن
 و تجارت
 و کسب و کار
 و ادب و فن
 و تاریخ و جغرافیه
 و طب و داروسازی
 و فقه و حقوق
 و فلسفه و منطق
 و ریاضیات و نجوم
 و مهندسی و معماری
 و صنایع و معادن
 و تجارت و کسب و کار
 و ادب و فن
 و تاریخ و جغرافیه
 و طب و داروسازی
 و فقه و حقوق
 و فلسفه و منطق
 و ریاضیات و نجوم
 و مهندسی و معماری

هم در اینجا ز جامع آور چند
گنجی بے دانه اگر خائب
از فنا وای کاسه کردگاه
یا بگوشش دوا چکانیدست
که بگوشش چکاند شور و غن
اگر با طلیل خود چکاند چیز
نیت فاسد بزم پنهان
و اصل خوف یا دماغ دوا
گفت بعد از تحیل نیکو خو
در مشرح و قایه فرموده
بچنان چرخ که نهد دارو
یا نهد با شکسته مهر
یا دروسه قضای صوم دین
در خزانه نوشت اگر در پس
واجب غسل هم قضای صوم
از بزرگان دین بیک گفتار
گفت لیکن درین کتاب او
غسل بروی بود ازین کردار
قطعه بر فرج داخلش هرگاه
آدمی را در وقت استنجا
تا که داخل شود بباطن آب

گفت اصح شایع سجاو تمند
یافت در ملق طعم او نفید
روزه در خفتمی شدت تباہ
هم ازین وجہ روزه نفیدست
گشت فاسد با اتفاق سخن
نزد بود بپسندست فاسد نیز
مضطرب قول بار و گردان
شد ز غیر مسام با وقضا
یعنی باشد مسام بخ سو
صورت این سخن چنین بود
می شود و اصل این خوف او
بے شود و اصل دماغ اگر
نزد نماند امام پاک یقین
اصبح خویش کرد داخل کس
می شود یا نمی شود ای قوم
غیر واجب بود و هو المختار
از فتاوی شیخ الاسلام او
هم قضا صوم او هو المختار
زن اگر کرده است روزه تباہ
کرده باشد مبالغه اینجا
روزه فاسد شود ازین در باب

یا زن از حیض خویش گردد پاک
 بهمان نوبت نوبت نوبت نوبت
 بوالهکارم نوشته است اینجا
 بوده باشد بلاغت اسلام
 گفت آن روز را قضا سازند
 شیخ فانی که نزد مجال نبود
 کند افطار را و بنا چساری
 بعد از آن فدیة اش بهر روز
 هر چکا بهیروز قوت یافت
 شیخ فانی که یافت قوت باز
 نیز بنوشته اند در این فن
 روزه خویش تن اگر دارد
 صوم خود با ضرورت بکشد
 مضعه را از چند نسخه حق
 یک کردست از ذخیره یاد
 چونکه اجر گرفته باشد آن
 یک برادرش برین تقدیر
 مگر از دایه عاجزست پدر
 هر چکا بهیروز قوت یافت
 یا مریض آدمی دیانت پیش
 از همین ترس اگر کند افطار

باقی روز واجب است مسک
 صورتش این بود قضا شمار
 چون زبویوسف طریقت نما
 پیشتر از زوال این هنگام
 جنگ بر رویه حوط اندازند
 قوت روزه داشتن نبود
 بهر هر روزه فدیة بشماری
 گفت چون قهر روزه آموزی
 بایشش با قضا او شتابت
 فدیة در این محل مگو که جواز
 حامله مضعه که باشد در آن
 بر دلد یا بخود چسب دارد
 یافت قوت قضا می او دارد
 در همین باب گفته اند مطلق
 مضعه اینجا دایه است مراد
 دادن شیر واجب است پستان
 غیر واجب بود دادن شیر
 بعد از آن واجب است بر مادر
 کرد تعیین شود بلا شبهت
 ترسد از زائیدی در خویش
 کند افطار یا مسافر یا

در جمیع کتابها شد یا و
سخن بزرگان دین داری
خواه باشد با جتها و این
میکرد است شدست از نعمان
ایچنین کس اگر کند افطار
یا مسلمانے یا عدا مه عدو
روزه خویش را که بکشد
قول اول که کرده ایم بیان
چون مسافر خانه شد بیرون
مهریش را که باز شد داخل
هم کفارت بود باین مضمون
گفت از تقاضی خان فضالت خوب
بمسافر که روزه نیست ضرر
سخن شافعی بزرگوار
گز غمیر و گریخ خورد انسان
از دخیمه چو شایح او را
در کتاب خلاصه مشهور
غالبه مشک یا بلبل خورد
حکم اینها که کرده ایم بیان
خوردند کفارت است به او
نیز هر برگ اسے سعادت ناک

بے کفارت قصاص لازم باد
سینه خوف زیاد بیماری
خواه گوید طبیب اهل دین
قاعد که نس از خواندن آن
گفت افطار او صباح شمار
بوده باشد چو خوف ضعف او
در محصل دیگر قضا باید
بیتقین ظاهر الروایه دان
شد فراموش چیزی از وی چون
در همان وقت گشت او را کل
وقت خوردن بمقیم بودی چون
و به ما خندورین مکتوب
نزد مار و زده داشتن بهتر
در سفد نیک تر بود افطار
در فساد وی روزه اش چه گمان
ذکر کرد دست هم کفارت باد
ز عفران خورد یکسے کا نور
کردن خویش را کفارت برد
یعنی چون اطعمه داشته بدان
هست در آر و هم روایت دو
میشود خورده عادت چون ناک

هست زمین بابها سخن بسیار بس بگردم ز عجز خود ناچار

در بیان سحری خوردن

گفت در شرح چون سحر خوردن
 شارح وردی های نیک و خوش
 گر چه یک لقمه است با دم آب
 چون سحر خیزه ز آن سحر شب
 نیکوتر می بود از غیر سحر
 ایک و صبح بوده باشد شک
 در پیاپی صبح شک بوده
 هم رشتی نوشت شارح یار
 و اگر کرد از زبان احکام او
 یعنی داند غروب شمس اگر
 لیک اند غروب شک بود
 یعنی از بهر ایراد آن
 روزه اش را کشاد باخدا
 لیک خراب بود ازین کس و
 یا با خچه نسوده باشد نار
 شکریه بحد حضرت عظام
 شکریه بحد حضرت عبود
 آنچه از بند می شود احسان
 در هر از و صد و دوازده این

سبب است از این بود که
 ذکر کرد از زبان احکام او
 خورده باشد وی از سحر حساب
 هست تا صبح ای خدا طلب
 یعنی شب را یقین است اگر
 هست بگرد خوردن آن یک
 اکاشی کسی بفسر بوده
 باید از شام پیش از افطار
 این که تجویز گفته شد یک
 یقین عجلت اندرین هست
 نکشاید و آن چو بر زو
 بلکه تا غیر فطر واجب آن
 گفته در شرح از همه اولی
 باید افطار پس باب ظهور
 بر همین چیز میکند افطار
 مسلك المتقين بگشت تمام
 بنده را و او که مقصود
 نیست از بنده لطف حق میدان
 شد او محمدا علی التیقین

در بیان سحری خوردن
 شارح وردی های نیک و خوش
 گر چه یک لقمه است با دم آب
 چون سحر خیزه ز آن سحر شب
 نیکوتر می بود از غیر سحر
 ایک و صبح بوده باشد شک
 در پیاپی صبح شک بوده
 هم رشتی نوشت شارح یار
 و اگر کرد از زبان احکام او
 یعنی داند غروب شمس اگر
 لیک اند غروب شک بود
 یعنی از بهر ایراد آن
 روزه اش را کشاد باخدا
 لیک خراب بود ازین کس و
 یا با خچه نسوده باشد نار
 شکریه بحد حضرت عظام
 شکریه بحد حضرت عبود
 آنچه از بند می شود احسان
 در هر از و صد و دوازده این

سبب است از این بود که
 ذکر کرد از زبان احکام او
 خورده باشد وی از سحر حساب
 هست تا صبح ای خدا طلب
 یعنی شب را یقین است اگر
 هست بگرد خوردن آن یک
 اکاشی کسی بفسر بوده
 باید از شام پیش از افطار
 این که تجویز گفته شد یک
 یقین عجلت اندرین هست
 نکشاید و آن چو بر زو
 بلکه تا غیر فطر واجب آن
 گفته در شرح از همه اولی
 باید افطار پس باب ظهور
 بر همین چیز میکند افطار
 مسلك المتقين بگشت تمام
 بنده را و او که مقصود
 نیست از بنده لطف حق میدان
 شد او محمدا علی التیقین

در بیان سبب عدم تصنیف کتاب حج

<p> در وقت آوردن کتاب حج حضرت حق تعالی افکند بعد از این کتاب سرگرم ضعف رفته است و اسلامی خویش تن را بزرگ حق و پیوسته روی دل برده و شسته اند فتنه آورده و عامیان شده اند مال مردم گرفته می نمایند از برای گرفت گیر شده اند میته برداشته و خون خورده اند بنشانی بر سر زانو از گناه و گریه عاکیسند خود با نسا کنند این اند پس چگونه رواج دین سازند امتان غریب را دریاب عرض ماکن بحضرت باری عاشق خاک رستان من یک با و اعنا گرفتارند باز در فتنه جاوه افتادند دلفکارند چشم در راهند </p>	<p> آرزو داشتیم من حج یک در خاطر بزم بسته خود چه غم این سفر کنم بهرین بلده برای نام آید زاهدانی که شیخ نامیده اند سنت مصطفی گذاشته اند بعضی از عالمان چنان شده اند قبولی او را پسند می سازند زین سبب عالمان لیر شدند خمر خپکین برای دوزخ خورده اند نام کرده بلویان بانو بس زمار که آشکار کنند امر که فروج دین اند حکم داران و گر چنین باشند یا رسول مفتی الا بواب تو که قریب منزلت داری گو که چندی را امتان من آرزو می تراب ما دارند خالی از راه حله و از زانو با وجودیکه در راه چاه اند </p>
--	--

با سینه یکدالتفات حسنها
 آن غریبان عجب فرو خالند
 آنفت در ناتوان و میرانند
 جان ایشان رسیده است لب
 تشنه لب مانده اند و بر خاک
 از بس کار گرامت آب دهی
 روی آنها بسوی ماسازی
 مثل مینون بکوی مانا لند
 دیده شان شود چون ز کس با
 گوی ای رهنمای نیکسان
 ای مقرب تری مقربها
 از دست او نذر خویشین
 ای خدا بر تو خاندان ما
 آن کسی را که هسته باشد
 چون که ای باب تو نکند
 بهر ما امت گنه کاران
 خوش نمیزوی دینی خفته
 وقت آخر که مرگ می بود
 روز بهشت که میشود آخانه
 مسرانی تو پنهان باشد
 از چه رو عزیم آن سرانمند

کند از این مقام حزن جدا
 پیشه مانده از پر و بال اند
 نیست در مان که دست مینانند
 دل ایشان هنوز بسوی طلب
 چه عجب از گرمیت ای پاک
 پیشه را قوت عقاب دهی
 و همل خاک کوی ماسازی
 خاک مارا بچشم خود مالند
 عاشقان را این مشرف ساز
 بهمین آرزویشان برسان
 جان شیرین رسید بر لبها
 تا کشاید بسوی مارا
 مال اهل عیال جان ما
 و دعوی دافع امتی باشد
 آرزوی تراب تو نمکنند
 اشک چشم تو بود چون باران
 امتی امتی همین گفته
 در زبان تو است برده
 امتی گفته گنسته غیر و از
 امتی را که پیش آن باشد
 پای از غرق مهر چرخند

<p>بلکه از چشم چون سازد پا هر شقیقت که در سیرین بود دست است آشنایان بود عسرا بود و زبان میگرد با وجودیکه جسم پاک تو غرم آن شاه را اگر مخم روز خوشتر از خاک بر خایم یا حبیب ندایان بستم آنکه در کام اثر دایا است لیک امید و آرزین با نیم ز هر یکیکه ریخت آتشناک بمنده را نیست در جمیع حال</p>	<p>از برای تو ای حبیب خدا پرو که آتش حریق بود روضه ات گرد آسمان بود تا بهال بر و صفت بود هست در روی ارض خاک تو از برای تو یاز ستر نکتم بجمال تو چون نگه سانیم لیک در کام اثر دایا است می ندانم که چون رها باشد مخلص از کام اثر دایا هم که با فسون لطیف سازد پاک مهربان تر از حضرت متعال</p>
--	---

حکایت

<p>بشنو از رحمت خداوندی حضرت مصطفی شروع رواج روز محشر تباهی است سنگ با ششم کتاب است خود تا که از حال است غم کیش چونکه است عجب پریشانند گفت حق احد تو میخوانی من میخوانم اسی شریفی حال</p>	<p>یک حکایت اگر خردمندی عرض میکرد در شب معراج اولین حسرتین شود زنده و بدستم حساب است خود کس نداند از امتان پیش یابی تا سر غریق عصیانند هر که را نباشد آگاهی هم تو آگاه نباشی از این حال</p>
---	---

بیت

ببین آن شه که اندر طر فیه العین	گذشت از ده فلک باز آمد او بن
نشد اگر کس از ماه و هفت	ز نسیر لامکانش گشت رفته
رعسولی که شب معراج بر حق	میگم که در حق باو سه بود حق
اگر موی زند از سجرات الطاف	بشود اگر و عصیان قات قات

الکتاب جناب حبیب خدا

چشم من بهت چون تو مهربانی	بفرق حاصیان چون مهر بانی
بروز خشم ما که دیم حیران	بگیر این ست ما و هوای حیران
شفیق الذنبینی و حبیب	گناه اشد است را بطیب
امید این ست ای شاه که هست	گوایان در بریم آنجا سلات
جمال با کمال تو به پیسیم	گللی از وصل باغ تو به پیسیم
و گرنه ما به حیران به تلامیم	فرمانده ز سه تا پا بلا نیم
ز درگاه الهی عذر ما خواه	که هستی تو به سه محبوب الله
گوید که بنده ات گرچه گنهگار	شود و لیکن بود نام تو خفتار
تو بخشای کریم کرده او	مدران روز محشر پرده او
ندارد هیچ نفی از اعمال	که ضائع کرده عمر و دمه سال
بقید نفس شیطان گشته پاست	از نیعی بسی دپیچ و تاب است
ازین بندش خلاصی ده خدایا	نگه دار از نه همه آفت بلاها
مقام می مع الله رحما کن	به سوی خویش او راه و اکن
بیرون کن از لباس عجب بستی	پوشان خلق از حق پرستی
و تقوی و ورع بر سر بنده ام	تو بجز جنتی او هست محبت

۸۹۱۵۱۲۵

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

ل مکانہ و التیجہ
بان بین اقران
لمتقین مولفہ
رخان کہ در
ت کثیر النفع
و عطا بحر نوال
کشور اقباء است
م لکھنؤ حضرت گنج

۲۲۸

طبع گردید

قطعی تاریخ سابق از تہجہ طبع موع کامل منشی بجلوہ دیال عاقل

چو صد فی صاف و نیک طبعیت خدا شناس حقیقت آگہ
منویرہ ایفہ نوش کتابی کہ بہت بیشک پراہنہ سائل
زم طبع نامی زمانہ بشااعت پذیرہ اکنون
کہ طبع گردید بہرہ دنیا کتاب تقویٰ نویت عاقل

۱۲۸۶



[illegible]